منقول من کفایة التعلیم لابی محامد الغزنوی

فصل بدانکه هر اتصالی انصرافی که هست و هر یکی را سه حد ست
بدایت و وساطت و نهایت اما بدایت اتصال آنست که بعد
اتصال چند نصف جرم بیشتر باشد و یا چند نیمهٔ مجموع نصف جرم
هردو و قول آخر بهتر است و وساطت اتصال آنست که بعد
اتصال چند نیمهٔ نصف جرم کمتر باشد و نهایت اتصال آنست که
هیچ بعد نماند و اتصال دقیقه بدقیقه شود مثال چنانک
آفتاب در اول دقیقهٔ سرطان باشد و زحل در ... دقیقهٔ
اول از دوازدهم درجهٔ عقرب که نیمهٔ مجموع نصف جرم هردو
که دوازده است و این بدایت اتصال تثلیث است و چون
آفتاب بدقیقهٔ اول رسد از چهارم درجهٔ سرطان بران تقدیر که
هنوز زحل در دقیقهٔ اولست از دوازدهم درجهٔ عقرب این وساطت
اتصال است و چون آفتاب بدقیقهٔ اول رسید از دوازدهم درجهٔ

سرطان بدان تقدیر که هنوز زحل در اول دقیقهٔ دوازدهم درجهٔ
عقرب است این نهایت اتصال است و نهایت اتصال را لحاق اتصال
اتصال خوانند و چون آفتاب که سبک رو است یک دقیقه از لحاق
اتصال درگذرد آن بدایت انصراف بود باشد و چون بعد وی
از لحاق دقیقهٔ زحل چند نصف جرم زحل شود وساطت انصراف
باشد و چون بعد چند نیمهٔ مجموع جرم هردو شود نهایت
انصراف بود باشد و بعضی گفته اند که حد اتصال و انصراف پنج درجه
است که درجهٔ مرداد است و بعضی گفته اند که شش درجه است
که اول حد است از حدود کواکب و بعضی گفته اند دوازده درجه است
که نصف جرم قمر ست و بعضی گفته اند پانزده درجه است که نصف
جرم شمس است و بعضی گفته اند که اتصال و انصراف را هیچ
حدی نیست مر مکر فی ان و حق اینست که گفتیم والسلام

فصل در نمودار هرمس و قانون تحقیق اینست که اگر قمر بر لحاق
درجهٔ تخمینی بود آن درجه درست باشد بدان سبب که قمر وقت مسقط نطفه
هم دران درجه بوده است و طالع سقوط نطفه نیز آن درجه بوده است
و چون پس از حصول صلاحیت ولادت دو دهر یا دور طالع فراهم آمده است
و قمر بدرجهٔ طالع باز رسیده است و این همه دلایل قوی است چون جمع
شده است ولادت نبوده است و اگر قمر بر لحاق درجهٔ صواب بود درجهٔ طالع
هم درست بود بدان سبب که در وقتی که مرکز ما در رحم بود باشد و آن درجه مقابل ...
بدرجهٔ طالع حفظ باز رسیده بود و درجهٔ قمر طالع گشته پس از حصول صلاحیت
و این همه دلایل قوی است چون جمع و فراهم شده است ولادت نبوده است
و اگر قمر روز زیر زمین باشد بگیر بعد آن درجهٔ قمر با درجهٔ طالع و آن بعد را
بدیک روز سیر وسط قمر قسمت کن و آن سیزده درجه است و ده دقیقه و سی
و پنج ثانیه تا روزها حاصل آید و اگر باقی ماند در بیست و چهار ضرب کن و هم
بدان قسمت کن تا ساعتها حاصل آید و اگر باقی ماند در شصت ضرب کن و هم
بدین بیست و چهار قسمت کن تا دقیقها حاصل آید انگاه همه را جمله کن و
تعدیل ملک تمام کن پس تعدیل ملک را از دویست و هفتاد و سه روز
و پنج ساعت و بیست و پنج دقیقه که ... قمر ست کم کن تا ملک
صحیح حاصل آید و اگر قمر زیر زمین باشد بگیر بعد از درجهٔ طالع
تا درجهٔ قمر و بدین جمله همان عمل کن که اول کرده ای تا تعدیل ملک حاصل
آید

اسماء دعای بزرگوار است
هر که را دختری در خانه مانده باشد و بخت در بسته باشد
این دعا را نوشته با خود دارد گشاده شود و اگر کسی
چهار پای باشد که در بازار بخرند و کم ... در گوش
چهار پای سه بار این دعا را بخواند و بدمد ...

بسم الله کبیرا والحمد لله کثیرا وسبحان الله
بکرة واصیلا اللهم انی اسألك فضلك
ورحمتك فانهما بیدك ولا یملکهما احد غیرك
یا ارحم الراحمین وصلی الله علی خیر خلقه محمد و آله اجمعین

بسم الله الرحمن الرحيم ربّ يسّر

حمد و ثنا آفریدگاری را که افلاک دوایر و نجوم سوایر بیافرید و شکر و سپاس واجب الوجودی را
که عناصر و ارکان در وجود آورد و از اثر علویات و تاثیر سفلیات مزاجها ساخت
و مزاجی که باعتدال نزدیکتر بود آدمی را داد و بشرف عقل و نطق مشرف گردانید
تا بحقایق علوم راه برد و بدقایق اشیا رسد و درود و تحیات بر سید انبیا محمد
مصطفی و اولاد و احفاد و اشیاع و اتباع او و سلم تسلیما کثیرا اجمعین می گوید
مولف این مسوده علیشاه بن محمد بن قاسم الخوارزمی المعروف بالبخاری که چون
انعام و ایادی و اکرام خواجه سبحان التولک محمد بن سیف الدین احمد شاه
در حق این فقیر غریب بسیار شد و مخدوم زادگان بدر الدین مبارک شاه و سیف الدین
احمد شاه طال الله بقاءهما اشارت شده بود که بعد از وظایف تحصیلات
جیبی از این علم شریف دقیق معلوم کنند چون از حساب هندی و حل زیج جدید
ایلخانی و زیج عمار که منتخب آنست و جمع کرده این فقیر است فارغ گشتند
و مجمل اصول احکام که بحکیم کوشیار منسوبست در بحث آوردند گفتند اگر
ما را مجموعه باشد از احکام مشروح و مفصل و از هر چیزی که از آن در بایست
بود و جمع در وی موافق بود چون زیج درخواست کردیم با تمام رسید و مقبول
افتاد این التماس را نیز نشاید رد کرد نظم باکوه طاق تو شود صحبت
اگر چه ملالت خاطر بغایت رسیده بود و ماندگی مزاج بنهایت پیوسته و ضعف
بینائی قوی گشته شفقت پدر فرزندی و مهر ریح پدری و ترتیب و موافقت
و حسن ادب و لطف زبان ایشان جمع بود نگذاشت تا این التماس برد کنی

افتد

افتد پس ان را اجابت کرده بشد و بشرف روزگار مخدوم زادگان آمد و حقوق خدمت
و عزت داشت ایشان را استقبال نمود و این مختصر تالیف داد اندوی الاجابه

فصل هیچ شک نیست که همه معدودات از واجب الوجود هست و وجود
هر چیزی را سببی آفریده است که چون آن سبب موجود کرد آن چیز ظاهر شود و نه
فلک هست کرده اوست و چندین هزار کواکب در میان افلاک نشاند و از آن جمله
هفت کوکب را بر هفت فلک سیر داده و باقی را بر فلک هشتم ثبت کرده و چهار
عنصر مختلف پدید آورد. زیر فلک قمر و اجرام علوی را مرتبه آبا نهاده و اجسام
سفلی را منزلت امهات نشانده و موالید ثلثه در وجود آورده از میان ایشان چیز
فرزندی که از میان مدرک و متحرک زاید و حکمت ازلی او آدمی زاده را از این موجودات
برگزیده و مکرم گردانیده بسعادتهای آسمانی و قوتهای نفسانی و فضیلت داده
بر جمیع موجودات و حرکات و امزجه کواکب را علت و سبب گردانیده تا در این
عالم طرفة العین چندین هزار چیز کون و فساد پدید کند که هیچ بدیگری مانند
نباشند پس پادشاه بحقیقت اوست و افلاک و انجم نصب کرده کارکنان و مدبر چیز
او و کارکنان بقدرت و ارادت او تعالی و تقدس پس تاثیرات اجرام علوی در آدمی زاده
بیش از آن اثر کنند که در دیگر حیوانات و باز در شخصی آن اثر ظاهرتر شود که فیض فضل
الهی در وی غالبتر باشد و از این سبب است که احکام نجوم بر شخص نفسانی درستتر آید
و راست تر بود **فصل** شرایط صاحب احکام بسیار است آنچه از وی گزیر نبود
آنست که مزاج بروج و کواکب نیکو معلوم داده تا تواند امتزاج دادن و فرق کند
میان سعد و نحس و قوی و ضعیف و امثال این و از علم طبیعی با خبر باشد و باکثر تجربت

۴

بود با فوق الی چنانک بطلمیوس فرموده است در صد کلمه و بجای دیگر می گوید احکام
غلبه ظنست و غلبه ظن میان یقین و گمان باشد پس اگر گمان از میان بر خیزد یقین ماند
و یقین حقیقت علم باشد نه غلبه ظن و شک نیست که منجم میان زر زده و از خم خرده مشکل
تواند فرق کرده بلکه نتواند و میان خفته و مرده همچنین اگر کسی گوید که فرق می توان کرد او
از تحقیق این صنعت چیزی نداده پس ثابت شد که احکام غلبه ظنست و غلبه ظن شامل بود
صدق و کذب را پس شاید حکم کردن بر چیزی جهت آنکه دانستن کلیات احکام ممکن نباشد
و جزئیات را نهایت نبود و چون این مقدمه دانسته شد باید که هیچ وقتی که بر طالع مولود
حکم خواهد کرد نسبت و اقلیم و بلد مولود و احوال دین و دولت اهل عصر را و از صفات
پادشاه وقت را همچنین اما اگر حکم در امور عالم کند احوال پادشاه و اقلیم و ناحیت
و شهر و هوا اعتبار نگاه دارد که هر اقلیمی و شهری و قومی را مزاجی دیگر است چون آثار اجرام
علوی با جسام سفلی رسد هر جسم و موضع بقدر استعداد خود قبول کند و متاثر شود
بدان اگر جانبی نباشد چنانک آفتاب بر همه کوهها برابر تابد اما در کوه بدخشان لعل
پرورده شود و در کوه دیگر نوعی دیگر پس معلوم شد که از کواکب انحطاط و قوت
که استعداد قوی ترست اما اصل مولود را از آن سبب نگاه دارند که بچه پادشاه
هر چند بد طالع افتاده بود سعادت بیش از بچه پاسبان بیند و هوای اقلیم و بلد
از آن اعتبار کنند که دلیل سر چادر شهرهای گرم سیر همان اثر نکنند که در شهر سردسیر
و رنگ و صورت بچگان ختا و ختایی همان نباشد که بچگان هندو و روم و احوال
پادشاه را از آن نگاه دارد که رعیت بر دین و روش پادشاه وقت باشند پس بباید
دانست که تفاوتی که میان احکام و طالع سال عالم و مولود آن بود که آن نجوم خلایق باز

کرده

کرده و احوال عالم و این یک شخص معین پس هر چه حکم خواهد کرد اوّل دلیل آن
طلب دارد چنانک کیفیت آن گفته شود و البته بر یک دلیل هیچ حکم نکند تا دو
دلیل یا بیشتر نباشد بر یک چیز و آنچه گوید از سر علم و فکر و اعتقاد گوید و دیانت و
امانت نگاه دارد و لطافت ظاهر و فراغت خاطر و صفای ضمیر و پاکی سیرت با آن یار
کند و شفقت و امانت و حرمت بیش گیرد و جانب حق را مقدم دارد تا بیشتر احکام
او صواب افتد و سخن در خورد وقت و لایق شخص و مناسب زمان و مکان گوید
اما اگر شخص را سهم الغیب در درجه طالع افتد یا متصل با سهم الغیب بود یا ناظر
خاصه از ضامنها علم یا از وتدی یا عطارد در هفتم بود از طالع او یا سعدی آنجا باشد
خاصه که عطارد از نحوس یا سهیم بدان سعد ناظر بود احکام آن شخص اغلب
راست بود اگرچه در این علم کم بضاعت افتاده بود اما آن نادر بود چون
این شرایط معلوم گشت بدانند که این فقیر بنای این کتاب بر پنج شجره نهاد
و هر شجره را شعبات و اثمار **شجره اوّل** در صفات و منسوبات بروج و کواکب
شجره دوم در احکام قرانات و اتصالات دیگر **شجره سیم** در احکام
عالم **شجره چهارم** در احکام موالید **شجره پنجم** در احکام اعمال
تسییرات و اوراق اشجار و اثمار نام کرد که این اثمار از اشجار بستان
روحانی و عالم الهام ربانی رسیده بود بسبب عنایت ازلی و از توفیق
استادان مشفق مرتبیان گویم پس این فقیر نیز این اثمار کرد از راه
فقر و شکستگی نه از روی پندار هستی تا از این فقیر
یادگار دارند و من الله التوفیق و به نستعین



شعبهٔ اول در صفات و منسوبات بروج چهارده ثمره **ثمرهٔ اول** در صفات و منسوبات
حمل برج حمل خانهٔ مریخ است و شرف آفتاب و وبال زهره و هبوط زحل و مزاج گرم
و خشک بر طبع آتش و بهاری است و مذکر و روزی و مشرقی و منقلب و بر رنگ سرخ
و سپید و خوب صورت است و چهار پای و میگویند که سبک روح و نابارسا
و نکاح دوست و تیز شهوت و صاحب فرزند و از مردمان دلیلست بر ملوک و امرا
و لشکریان و عیاران و ارباب سلاح و صرافان و ضرابان و اگر منحوس بود
دلیل کند بر دزدان و رندوان و اوباش و فتنه انگیزان و عیاران و طباخان
و قصابان و سلاخان و سلاح سازان و سرهنگان و از جواهر دلیلست
بر مس و آهن و گوشواد و تاج و سربند و از خانها دلیل بر آتش خانها

و کوشکها

و کوشکها و جایهای عالی و مقام جنس گران و آهنگران و مطبخها و اغلوگو معدن
و سلاح خانها و از خویها دلیلست بر مزاج و معاشرت و تحرک و تازه رویی
و گستاخی و دلیری و تیز خشمی و کینه داری و حاضر جوابی و میانه اوازی
و از دواب دلیلست بر گوسفند و بز و نخچیر و آنچه سم شکافته باشد
و سروه و از نباتات دارچینی و زنجبیل معرن غلک کمابه و مانند این از ثمرها
و دیگر بابل فارس و آذربایجان و شام و دریای طبرستان و از اعضا دلیلست
بر سر و روی و گوشتها بر اعضا و از بیماریها دلیل بر درد چشم و درد سر و مرغ باد و
کلی و کودی و کوسکی و کلف روی و برج بهیمی است و فوم او الف **ثمرهٔ دوم** در
صفات و منسوبات ثور برج ثور خانهٔ زهره است و شرف ماه و وبال مریخ
و حضیض عطارد و مزاج سرد و خشک بر طبع خاک و بهاری است و مؤنث
و شبی و جنوبی و ثابت و بر رنگ سپیدی و روشن و نکاح دوست است و تیز
شهوت و کم فرزند و از مردم دلیل بر مردم بزرگی باشد معارز و بزرگ زادگان
و وکیلان و عاقلان و انبارداران و خاتونان و مطربان عفیف و چون بدحال بود
دلیل کند بر طراران مطربان و ضرمنکاران مطربان و مردمان احمق و از نباتها
دلیلست بر آنچه شیرین بود و صعر میوهها و سبزها و آنچه نو رسد و از جایها
بر سراها و بستانها و تره زارها و هر جا که در وی دواب دارند و بکوه نزدیک
باشد و جایها که در وی انبار نهند و از شهرها دلیلست بر دمشق و حمص و ملتان
و سواد عراق عجم و اسکندریه و فرغانه و هراة و از خویها دلیلست بر حمق
و کاهلی و کرم و تملیت و غفلت و نامقبولی و از دواب دلیلست بر گاو میش

و نخچیران کوهی و از مرغان دلیلست بر کبوتر و فاخته و بلبل و از جواهر دلیل
بر طوق و حمایل و گردن بند و از اعضا دلیلست بر گردن و حلقوم و رگها و عصبها
گردن و از بیماریها دلیلست بر درد گلو و آنچه بر اطراف گردن حادث شود و بهیمی است
و میانه آواز **ثمرهٔ سیم** در صفات و منسوبات جوزا برج جوزا خانهٔ عطارد است
و شرف راس و وبال مشتری و هبوط ذنب و حضیض زحل و اوج آفتاب و زهره و
مزاج گرم و تر است بر طبع باد و بهاری است و مذکر و روزی و دو جسدین و مغرب
و بر رنگ سپیدی که بزردی زند و خوب صورت است و میانه نکاح بود و میانه فرزند
و در بارسایی میانه و از مردم دلیلست بر اهل دیوان و فضلا و حکما و خطاطان و نقاشان
و دبیران و تجار و عمال و منجمان و شعرا و چون بدحال بود دلیل کند بر طراران
و کیسه بران و شاعران هجو گوی و کسان که در کارها تعطیل کنند و از نباتات دلیلست
بر درختان عالی و میوه دار و درخت جوز و بادام و از میوه با پوست و آنچه در وی انواع
خورند و انواع دار و غم و از جایها دلیلست بر کوهها و غارها و منظرها و بادگیرها
و جایهای بازیگران و دیوان خانها و دبیرستانها و مکتبها و جایهای مرغان
و از شهرها دلیلست بر مصر و دقر و سعید و گیلان و موغان و اصفهان و کرمان
و از خویها دلیلست بر جوانمردی و گفتن حکایات و روایات و حکمت و بزرگی و جهل
و تیز خاطری و آمیختن با مردم و از اعضا دلیلست بر بازوها و دستها
و انگشتان و از بیماریها دلیل بر نشانها بر روی و زحمت از بادها بود
انسی است و بلند آواز **ثمرهٔ چهارم** در صفات و منسوبات برج سرطان برج
سرطان خانهٔ قمر است و شرف مشتری و هبوط مریخ و وبال زحل و مزاج سرد و تر

حیوانات و بیت سیار جانوری دوپای و پرنده و خاکی و نیم انسی و آنکه با مردم اختلاط کمتر دارد

6 السرطان

و مطبع

و موئث و شبی
و بر طبع آب و تابستانیست و مذکر و روزی و منقلب و شمالی و بر رنگ اسمر
و بسیار فرزند و نابارسا و از مردم دلیلست بر ملک زادگان و ملایان
و امینان آب و کشتیبانان و غواصان و شرابداران و اگر بدحال بود دلیل کند بر عجایبان
و سقایان و فقاع گران و از جایها دلیلست بر ارمنیه و صغری و بحرین و مشرق
و خراسان و مرو و بلخ و از نباتها دلیلست بر آنچه از میان آب روید چون قصب و مانند آن
و از جواهر دلیل بر مروارید و مرجان و مهرهای مینا و از خویها دلیلست بر تندی و ثباتی
و ذبابات حکم همتی و از اعضا دلیلست بر سینه و پستان و شش و روده
و از بیماریها دلیلست بر کلف روی و کودی و کلی و پیسی و سستی اعضا و درد پیوندها
و از حیوانات دلیلست بر آنچه در آب بود و خزندگان زمینی و برج گنگست
و بند آواز **ثمرهٔ پنجم** در صفات و منسوبات اسد برج اسد خانهٔ آفتابست و وبال زحل
و اوج مریخ و مزاج گرم و خشک و تابستانی است و مذکر و روزی و مشرقی و ثابت
و بر رنگ سرخ و سپید و روشن و نکاح دوست و تیز شهوت و کم فرزند و از مردم دلیلست بر ملوک
و سلاطین و سروران قوم و نزدیکان پادشاه و جوهریان و صرافان و ملک داران
و درم زنان و اگر بدحال بود دلیل کند بر مردم آتش کار و مطبخی و روی آر و بونچ گر
و از خویها دلیلست بر کبر و کودنی کشی و بزرگی باشی و تیز خشمی و کینه داری
و طلب جاه و منصب و از جواهر دلیلست بر لعل و یاقوت و زر و مرتعات
و از جایها دلیلست بر تختگاه سلاطین و قصرهای عالی و سراهای مذهب و دارالضرب
و کوههای با جواهر و کانها و شکارگاهها و از شهرها دلیلست بر اطراف مشرق
و بلاد ترک و چین و سمرقند و کران و دیلم و طوس و ملستان و بیت المقدس

آمده ... و رود ... بیدرها ... و اکبر و ... و حوضها ... و از شهرها ... بلیب

و اسد

و از جانوران دلیلست بر پلنگ و شیر و یوز و سگان شکاری و گرگ و آنچه در نوع باشد
از وحوش و از بناها دلیلست بر حرم و آنچه مشرف باشد و از اعضا دلیلست
بر پشت و صدر و پهلوها و عصبها و از بیماریها دلیلست بر درد صدر و درد جگر
و تب و کوژی پشت و گفته‌اند که برج سلیمی است و میانه آواز. **ثمرهٔ ششم**
در صفات و منسوبات سنبله برج سنبله خانه و شرف عطارد و وبال مشتری
و هبوط زهره اوج مشتری و مزاج سرد و خشک و بطبع خاکی و تابستانی و جنوبی
و مؤنث است و دو جسدین و شبی و برنگ گلاری و خوب صورت است و کم نکاح
و کم فرزند و گویند عقیم است و در بارسایی میانه و از مردم دلیلست بر وزرا و
اصحاب دیوان و دبیران و مردمان کافی و نایبان و عوانان و حکما و فضلا و اهل عقل
و حکمت و تمییز و چون بدحال بود دلیل کند بر وکیلان و دلالان و قسامان و
تاجران و بیاعان و در اصل بر مردم میانه حال دلیلست و از خویها دلیل بر خوش
گفتاری و فصاحت و بلاغت و خواندن کتب و اشعار و دانستن معقولات و
حفظ کلام و فلسفه و از بناها دلیلست بر گندم و جو و ماش و باقلی و آنچه تخم
دارد و سرو و از جواهر دلیلست بر درم و دینار و چیزهای منقش و ملون و از
حیوانات دلیل بر کبوتران و طوطی و دراج و گنجشک و از جایها دلیل بر سرایهای
عالی و دیوانخانها و تیمها و کتابخانها و انبار غله و حبوب و کشتزارها
و زمینهای مزروع و بازارها و جایهای برده فروختن و از شهرها دلیلست بر اندلس
و افریقیه و اطراف شیراز و کوفه و صنعا و حلب از شام و فارس و از اعضا
دلیل بر شکمگاه و میان و شکم و مجاری درون و از بیماریها دلیلست بر علتهای شکم

السنبلة

و معا

و معانی و دیگر ... و لاغری و کم عقلی و آنچه در جوفها حادث شود و برج آتشی نیز
و بلند آواز. **ثمرهٔ هفتم** در صفات و منسوبات میزان برج میزان خانهٔ زهره
و شرف زحل و وبال مریخ و هبوط آفتاب و مزاج گرم و تر و بطبع بادی و نیز ماهی است
و منقلب و روزی و مذکر و ... و برنگ سپیدی که بکبودی گراید و خوب صورت
و شیرین و بسیار نکاح و نیز شهوت و بسیار فرزند و نابارسا و از مردم دلیلست
بر نایبان اکابر و مردم صاحب رای و اهل خرد و ادب و ظریف و حمیم و لطیف و
خوش لهجه و مطایبه کننده و طرب دوست و با طاعت و راست کار و راست
دل و راست زبان و اگر بدحال بود دلیلست بر مطربان و رقاصان و قمار
کنندگان و از خویها دلیلست بر متفکری و سخاوت و تومندی و امانت گذاری
و راست طبعی و دوستی کننده بود و عاقل و کم صبر و از جایها دلیلست بر بالاخانها
و نانبخانها و کوشکها و منظرها و جایهای با نزهت و تماشاگاه و بستانها و
کوهها با میوه و مجلس خانها و از میوهها دلیلست بر آنچه لذیذ باشد و شیرین
و خوش خوار و از جواهر دلیلست بر آنچه از وی زینت کنند و گوهر و کبیره میانه
و از شهرها دلیلست بر بلاد روم و اطراف مصر و مکه و مدینه و طالقان و کابل
و کشمیر و ختن و خوارزم و از جانوران دلیل بر هزاردستان و چکاوک و
فاخته و قمری و کبوتر خانگی و تیهو و از اعضا دلیل بر سرین و نشستگاه
و زیر ناف و رحم و از بیماریها دلیلست بر بواسیر و دردها و بار فتق و لرزه
گشتن روی و گفته‌اند برج بیانی و برج آتشی است و بلند آواز. **ثمرهٔ هشتم**
در صفات و منسوبات عقرب برج عقرب خانهٔ مریخ است و وبال زهره

و المیزان

العقرب

و هبوط قمر و اوج عطارد و بمزاج سرد و تر و بطبع آبی و برجی ماهی است و نابتی و شمالی
و مؤنث و برنگ مرغی که ببنفش گراید باشد که اشقر بود و کم نکاح و بسیار فرزند
و نابارسا و از مردم دلیلست بر امرا و لشکرکشان و مبارزان و دلیران و سپاهیان
و سرهنگان و کشتی داران و اگر بدحال بود دلیل بر عکازان و ساحران و عزیمت خوانان
و بیران داسبه ... و مختثان و ظالمان که جا بجا کنان و کسانی که بر خود زخم زنند
و آتش بخود زنند و خود را بجه دارند و احمق بوند و ظالمان سپید پوست و دستکاران
و جراحان و درزیان و ناواشتیان و آب کشان و صیادان و کاهلان و از خویها دلیلست بر ظلم
و دروغ گفتن و حیلت ساختن و ترش رویی و کینه داری و از جایها دلیل بر کنارهای آب
و چشمه‌سارها و جاههای پر آب و آبخانها و بارکین و جزایر و زندان و سیاستگاه
و قمارخانه و دزد خانه و خرابات و از شهرها دلیلست بر بلاد حجاز و دشت عرب
و یمن و جرز و قومس و آمل و ساری و نهاوند و ... و از بناها دلیلست بر ...
و درختانی که میوه باشند و برگها ... و از جواهر دلیل بر ...
و گرد و گوادی و ملح و عصا و از جانوران دلیل بر حیوانات آبی و خوک و ...
و ماران آبی و از اعضا دلیلست بر ذکر و فرج و حضیه و مقعد و مثانه و ...
و از بیماریها دلیلست بر سنگ و ... و بیماری درد رحم و احباس بول و ...
و آب رفتن چشم و ... زبان و ... و کلی و ... و برجی گنگست و ... آواز
و بعضی گفته‌اند سلیمی است والله اعلم **ثمرهٔ نهم در صفات**
و منسوبات قوس برج قوس خانهٔ مشتری است و شرف ذنب و هبوط راس
و وبال عطارد و حضیض آفتاب ... و مزاج گرم و خشک و بطبع آتشی

القوس

و مذکر

و جز ... و روزی و دو جسدین و نیر ماهی و در بارسایی میانه
و برنگ سپیدی که بسبز گراید ... و کم نکاح است و کم فرزند و از مردم دلیل بر اجله
و قضاة و فقها و وزرا و اصحاب شفقه و اگر بدحال بود دلیل کند بر نایبان قاضی
و زرگران و حبس گران و فلس گران و بیطاران و دواب داران و ریاضت دهندگان
و بیاعان برده و ستور و در اصل بر مردم میانه حال دلیلست و از خویها دلیل بر تعصب کارها
و خادمی مسجد و صومعه و مدرسه و پاکیزگی و از جواهر دلیلست بر زر و نقره و برنج و قلعی
و چیزهایی که مرکب کنند و از بناها دلیلست بر آنچه شیرین بود چون خرما و امرود و انگور
و انجیر و انگبین و از حیوانات دلیلست بر اسب و اشتر و خران کوه‌شان قیمتی
و شتران بیر چون ناقه و جمازه و از شهرها دلیلست بر دار الضرب و دار القضا
و صوامع و مساجد و جایهای اسبان و برده فروشان و حمام و از اعضا دلیلست بر رانها
و رگها و عصبها و از بیماریها دلیلست بر افتادن از دواب و زخم خوردن از چهارپایان و ...
و بیماریی که منفرد بود و ... است ... **ثمرهٔ دهم**
در صفات و منسوبات جدی برج جدی خانهٔ زحل و شرف مریخ و وبال قمر و هبوط مشتری
و بمزاج سرد و خشک و بطبع خاکی و جنوبی و زمستانی و منقلب و مؤنث و شبی
و برنگ سیاه ... و نکاح دوست ... شهوت و بسیار فرزند و از مردم دلیل بر قلم داران
و رییسان و لشکرکشان ... و مردمان پیر و مشایخ طریقت و اهل صحرا و جبال
و دهاقین و خاندانهای قدیم و اگر بدحال بود دلیل کند بر کلیه بانان و صیادان و مزدوران
و برزگران و بندگان و غلامان سیاه و حمالان و ... و کفن کشان و ...
و از خویها دلیلست بر دور اندیشی و دروغ گفتن و لجاج و فراموشی و بخل و ...

الجدی

و حیلت کردن و دراز داری و کم همتی و از شهرها دلیلست بر هند و مکران و شرق و روم
و اهواز و از جایها دلیلست بر قلعها و حصنها و کوهها خشک و سنگستانها با خار
و شورستانها و جایهاء خشک و با خوف و تاریک و جایهاء سگبانان و زردان و جایهاء با مار
و زندان و سنگلاخها و گورستانها و جایهاء خراب و کهن و از نباتها دلیلست بر آنچه حیوانات
خورند و انواع داروها و درختان بی میوه و خشک و از جواهر دلیلست بر سرب و سنگ
مقناطیس و سنگ خارا و گچ و نوره و شوره و از حیوانات دلیلست بر گوسفندان و بز
کوهی و گاو کوهی و خرگوش و شغال و بوزنه و موش و سوسمار و از حشرات دفین و آنچه
مضر باشد و قوی و از اعضا دلیلست بر زانوها و عصبهاء پای و پیوند زانو و از بیماریها
دلیلست بر لنگی و شلی و کری و کلی و پیسی و درشتی صورتش و برج بهیمی است و ضعیف
آواز و بعضی گفته اند سبعی است **ثمرهٔ یازدهم** در صفات و منسوبات دلو برج دلو
خانهٔ زحل است و وبال آفتاب و حضیض مریخ و بمزاج گرم و تر و بطبع باد و زمستانی است
و ثابت و جونده و مذکر و روزی و برنگ عسل گون که بسیاهی زند و کم نکاح و اندک
فرزند و از مردم دلیلست بر ملکان قدیم و حاکمان و ربیبان و حکما و مشایخ
طریقت و پیران پیشقدم در کارها و متکلمان و عقلا و احبار اهل کواکب
و اگر بد حال بود دلیل کند بر عزیمت خوانان و طلسم سازان و افسون گران و فال
گیران و آنها که پری در جام و آب و بلور بنمایند و آبکشان بر راویه و مشک و
کاریزکنان و خمرفروشان و نبیذ نشینان و در اصل بر مردم فرومایه دلیلست
بر کهنه و از خویها دلیلست بر عقل و تمیز و رسیدن بجود جبلتها و باریکی نظر
و پسندگی و صبوری و از شهرها دلیلست بر کوفه و حوالی او و غزنین و بلاد عرب

و حجاز

و حجاز و غزنین و اطراف عرب و بعضی از فارس و جبال از گیلان و از جایها
دلیلست بر حصارها و کوشکهاء عالی و قصرها و آسیاها که از باد گردد و بالاخانها
و آنجا که لهو کنند کواکب را و خانهاء فقیران و گورخانها و بلندها و عقابها و خانقاها
و زاویهٔ درویشان و بیشها و درختستانها و آشیان مرغان و کنشت جهودان
و از نباتها دلیلست بر هلیلها و خیار شنبر و خرماء هندی و حبوبات نیز و از
حیوانات دلیلست بر سنجاب و سمور و روباه و کلاغ و فراشتوک و لقلق و
عقاب و بوم و جغد و خاد و سنوران بادکش و از جواهر دلیلست بر مهرهاء
سفالین و قلادهٔ دواب و هرچه آید که بر مردم کنند و از اندامها دلیلست بر ساقهاء
پای و استخوانهاء ساق و عصبها و آنچه قوی بود و از بیماریها دلیلست بر لنگی و علتها
از افتادن از جایهاء بلند و درجات و بوی اندام و هر علت که از فکر پدید آید
و برج انثی است و بلند آواز **ثمرهٔ دوازدهم** در صفات و منسوبات
حوت برج حوت خانهٔ مشتری و شرف زهره و وبال و هبوط عطارد و خانهٔ مشتری نیز
و بمزاج سرد و تر و بطبع آب و شمالی است و مونث و جنبی و دو جسدانی و ذو
جسدین و نکاح دوست و بسیار فرزند و تیز شهوت و دریایی و میانه
و از مردم دلیلست بر علما و قضاة و حاکمان و اشراف و اهل ورع و صوفیان و اگر بد
حال بود دلیل کند بر غواصان و ملاحان و کشتی بانان و ماهی گیران و مردم
زهد فروش و منافق و مزور و سالوس و از جایها دلیلست بر جدولها
و رباطها و خرابها و سرایهاء عالی و مسجدها و آبخانها و حوضها و سردابها و کوهها
که در دریا بود و ساحلهاء معمور و صیدگاه و از شهرها دلیلست بر یمانی

و طبرستان و مازندران و بخارا و شام و دریای یمن و مشرق و زمین هند و از
خویها دلیلست بر خوش خویی و گشاده رویی و سخاوت و تلطف و عفت و صداقت
و دلیری و از نباتها دلیلست بر نیشکر و قصب و سیب آبی و شفتالو و آلوها و
میوهاء شیرین و خوش خواره و از حیوانات دلیلست بر مرغان آبی و
ماهیان بزرگ و فیل و گاو آبی و از جواهر دلیلست بر صدف و دانهاء بزرگ و عقیق
و از اعضا دلیلست بر سرهاء پا و کعب و از بیماریها دلیلست بر نقرس و بسیار
خفتن پایها و اختلاجات و سستی در پایها و این برج گنگ است و بی آواز
و بعضی گفته اند سبعی است **ثمرهٔ سیزدهم** در صفات درجات بروج در هر
برجی ازین دوازده برج درجاتی باشند که بعضی را نیّره و مضیئه خوانند و بعضی را
مظلمه و مدخنه گویند و بعضی را قتمه و بعضی خالیه خوانند و بعضی را مذکر
و بعضی را مونث گویند و بعضی را سعد و بعضی را نحس و فیه را باتفاق نحس
داشته اند و اینها را ابیات گفته اند اهل بابل و از آن جامعها خالیست اند در
صفات درجات خلاف بسیار است بر آنچه سعد اند و نحس باتفاق اند یاد
کنیم و آنچه در وی خلاف بسیار است بگذاشتیم اما درجات سعد از حمل
دهم و نوزدهم است و از ثور سیم و هفتم و از جوزا پانزدهم و بیستم و از
سرطان اول و دوم و سیم و چهارم و پانزدهم و از اسد پنجم و هفتم و هفدهم و
از سنبله دوم و دوازدهم و پانزدهم و بیستم و از میزان سیم و پنجم و بیست
و یکم و بیست و دوم و از عقرب دوازدهم و بیستم و از قوس سیزدهم
و بیستم و بیست و سیم و از جدی دوازدهم و سیزدهم و چهاردهم و بیستم

و بیست

و بیست هشتم و از دلو هفتم و شانزدهم و هفدهم و بیستم و از حوت
دوازدهم و بیستم و بیست و هفتم پس اگر درجهٔ طالع یکی ازین درجات افتد
یا درجهٔ عاشر یا موضع نیّری بود از دو نیّر یا موضع سهم السعادة یا موضع صاحب
طالع یا موضع مستولی بر طالع و عاشر مولود بسعادتهاء عظیم رسد اما حقیقت
آن برج یا آن دلیل و یکی از این سعادتها که بعضی از اصحاب احکام از آن غافل باشند اینست
اما درجات نحس که آنرا آبار خوانند در حمل پنج است و یا یح کط
در ثور شش است د ح یح که کط در جوزا پنج است ب یب یز کو کط در سرطان شش است
یب یز کو کط در اسد هفت است و ح یز یط کب کد در سنبله پنج است د یح یو
در میزان چهار است اد ک ل در عقرب شش است ط یز کب کد کو
در قوس شش است د ب کو کز در جدی هشت است د ح ید کو کز کم
در دلو بجت اب یب کط در حوت شش است د ط یب کد کو کح اینست
آن درجات که جامعها گفته اند ایشان اندا با صطلاع اهل بابل پس اگر یکی ازین
درجات درجهٔ طالع افتد یا مرکز عاشر یا موضع آفتاب یا ماه یا سهم السعادة
یا موضع دلیلی دیگر مولود هیچ سعادت نرسد و توقع مضرت بود هر چند
دلیل قوی افتاده بود بر عکس آنچه در درجات سعادت گفتیم و در اختیارات
البته نشاید که قمر درین درجات بود یا درجهٔ طالع ازین درجات گیرند یا
درجهٔ بیت عرض **ثمرهٔ چهاردهم** در صفات و منسوبات بروج از طریق
هر کب از اول حمل تا آخر سنبله بروج شمالی اند و اعالیه خوانند از آنکه ارتفاع
افزون بود بر مشبع و از اول میزان تا آخر حوت جنوبی اند و اینها منخفضه

خوانند آن انکه سنبت الفرقن بود برود امّا از اوّل جدی تا آخر جوزا معوج
الطلوع اند و کوتاه مطالع و از اوّل سرطان تا آخر قوس مستقیم الطلوع اند
و دراز مطالع امّا بر جهار آتشی دلیل اند بر [illegible] و گرما امّا
بر جهار خاکی دلیل اند بر نبات تا فرو سرما امّا بر جهار بادی دلیل اند
بر حیوانات از آدمی و غیره و رفتنی بارها امّا بر جهار آبی دلیل اند
بر حیوانات آبی و ابهاء بارند کیمیا امّا بر جهار آتشی مردم عالی همّت اند
و کودن کشی و با کبر امّا بر جهار خاکی دلیل مردم غافل اند و احمق و ممسک
و دروغ گوی امّا بروج بادی دلیل مردم شریف اند و عالم و عاقل و ممیّز
امّا بروج آبی دلیل مردم خسیس اند و کاهل و تعطیل کننده در کارها
امّا بروجی که بر صورت آدمی اند و بر جهار بادی اند و سنبله و نیمهٔ اوّل
قوس امّا بروج باعیب حمل است و سرطان و عقرب و جدی امّا
بروج اسد صورت ثور است و جوزا و قوس و جدی امّا بروج خوب — زشت
صورت و باجمال حمل است و سنبله و میزان و عقرب و حوت امّا بروج
بریده اندام که انرا مقطوعه خوانند حمل است و ثور و اسد و حوت امّا بروج
دواب بلیمی گویند حمل است و ثور و اسد و نیمهٔ آخر قوس و نیمهٔ اوّل جدی

شعبهٔ دوم در طول و عرض و ارباع عالم و اوتاد طالع منسوب بروج
و کواکب و منازل قمر شش امثال نمط اوّل در طول و عرض
عالم و ارباع طول عالم باصطلاح استادان از اقصای مغربیت تا اقصای
مشرق و آن صد و هشتاد درجه است که نصف دور فلک باشد و حد او

بطول

بقول متقدمان از جزایر خالدات است و بقول متأخران از ساحل بحر
اوقیانوس است که انرا بحر مغرب خوانند و مابین این دو حد ده درجه
است امّا عرض عالم از خط استوا تا قطب شمالی است و آن نود درجه
بود راست امّا این نود درجه شصت و شش درجه معمورست امّا
مواضعی که طول او نود درجه بود که نصف طول عالم است و عرض او سی و سه
درجه که نصف معموره است آنجا را اوسط آبادانی خوانند و طول قبّه گویند
امّا مواضعی که طول او بیش از نود درجه بود و عرض او بیش از سی و سه
درجه باشد آن مواضع را ربع مشرقی و شمالی خوانند و او منسوب بود بمثلّثهٔ
آتشی و شهرهای معروف او بلاد مشرق ولایت و ترکستان و فرغانه و شاش
و ختن و خوارزم و بلغار و [illegible] و قبچاق و [illegible] و صقلیه صقلای امّا
مواضعی که طول او بیش از نود درجه بود و عرض او کمتر از سی و سه درجه آن
مواضع را ربع مشرقی جنوبی خوانند و او منسوبست بمثلّثهٔ خاکی و شهرهای معروف
او بلاد هندوستان از اقصی مشرق و جزیرهای هند و زمین سند و مکران و بعضی
از خراسان و کرمان و فارس و عمان و یمن و بادیهٔ عرب امّا مواضعی که
طول او کمتر از نود درجه بود و عرض او کمتر از سی و سه درجه آن ربع را مغربی جنوبی
خوانند و او منسوبست بمثلّثهٔ بادی و شهرهای معروف او جزیرهای سیاهانست
از حبش و زنگبار و کنارهٔ دریای مغرب و بلاد مغرب و زمین مصر و شام و بعضی
که انرا مغرب باز خوانند امّا مواضعی که طول او کمتر از نود درجه بود و عرض او
بیشتر از سی و سه درجه آن ربع را مغربی شمالی خوانند و او منسوبست بمثلّثهٔ آبی و شهرهای

معروف او اندلس است و مغرب و افریقیه و صقالیه و روبیه اکبر **نمرهٔ دوم**
در دانستن اوتاد طالع گفته اند و ثانی و حادی عشر و ثامن و خامس را
مایل الوتد گفته اند و ثالث و ثانی عشر و تاسع و سادس را زایل الوتد گویند
باز دوم را از طالع و دوازدهم و هشتم و ششم را ساقط گفته اند بس جهار
برج اوتاد اند و دوازده مایل الوتد است و آن دوم است و هشتم و دوازده زایل
الوتد است و آن دوازدهم است و ششم و این جهار را ساقط از آن گفته اند که بطالع ناظر
نیستند **نمرهٔ سیم** در نسبت طالع با ارباع و فصول عمر مولود درجهٔ طالع
دلیل مشرق ولیست و درجهٔ عاشر دلیل شمال و درجهٔ سابع دلیل مغرب و درجهٔ
رابع دلیل جنوب و مابین درجهٔ طالع و عاشر دلیلست بدان ناحیت که میان مشرق
و شمالست و این ربع را مذکر مایل خوانند و او دلیلست از عمر مولود بر عهد صبا
امّا از درجهٔ عاشر تا غارب دلیلست بدان ناحیت که میان شمال و مغربست و این
ربع را مؤنث و زایل خوانند و او دلیلست از عمر مولود بر وقت جوانی امّا از درجهٔ
غارب تا درجهٔ رابع دلیلست بر ناحیت که میان مغرب و جنوبست و این ربع را
مذکر و مایل خوانند و او دلیلست از عمر مولود بدوران کهولیت امّا درجهٔ
رابع تا درجهٔ طالع دلیلست بدانچ میان مشرق و جنوبست و این ربع را مؤنث
و زایل خوانند و او دلیلست بر عمر مولود بر دوران پیری امّا بروج طالع مذکرست
و ثانی مؤنث و ثالث مذکر و رابع مؤنث همچنین تا دوازده خانه بطالع اگر در
اصل طالع مؤنث افتاده باشد **نمرهٔ چهارم** در نسبت ارباع عالم بروج
و کواکب مطالع حمل و میزان در منتصف عمارت بجا و شمس و زحل منسوبست

برج طالع و عاشر و سابع و رابع را اوتاد گفته اند

و محمد

و منصف عمارت بمیزان و قمر و مریخ منسوبست امّا آنچ مابین مطالع و
منصف است از طرف شمال بسرطان و مشتری منسوبست و آنچ مابین منصف
و مطلع است از جانب جنوب بجدی و زهره منسوبست و عطارد مشارکست
با هر یکی ازین کواکب در آن جهت امّا قول متقدمان آنست که بروج سرطان
و مشتری دلیل عراق عجم اند امّا بروج میزان و زحل دلیل روم اند امّا
بروج عقرب و زهره دلیل عرب اند امّا بروج جدی و عطارد دلیل هند اند
امّا بروج اسد و مریخ دلیل زمین ترک اند امّا شمس و دلیل مشرق زمین
و قمر دلیل مغربین امّا زهره و حوت دلیل ماوراء النهر اند امّا حمل
و آفتاب دلیل خراسان اند امّا سنبله و مریخ دلیل فارس اند امّا جوزا
و عطارد دلیل شام اند امّا قوس و مشتری دلیل عراق عرب اند امّا
ذنب و میزان دلیل خوارزم اند امّا سنبله و عطارد دلیل ختای اند امّا
دلو و زحل دلیل بابل اند امّا ثور و مریخ دلیل دشت قبچاق اند **نمرهٔ**
پنجم در احوال منازل قمر بیست و هشت صورتست در دوازده بروج
هر یکی از چند کواکب که انها را منازل خوانند و نامهای ایشان اینست شرطین
بطین ثریا دبران هقعه هنعه ذراع نثره طرفه جبهه زبره صرفه
عوا سماک غفر زبانا اکلیل قلب شوله نعایم بلده ذابح بلع
سعود اخبیه مقدم مؤخر رشا بیس هر هفت ازین ارباع منازل در ربعی
از ارباع فلک البروج اند و بفصلی از فصول سال منسوب و بجهتی از جهات
عالم جنانکه هفت اوّل نسبت بسه بروج ربیعی دارند و شمالی اند صاعد و از

ارباع عالم آن ربع که میان مشرق و شمالست بدین هفت منسوبست اما هفت
دوم نسبت ببرج صیفی دارند و شمالی اند هابط و ربعی که میان شمال و مغربست
بدین هفت منسوبست اما هفت سیم نسبت ببروج خریفی دارند و جنوبی اند هابط
و آن ربع که میان مغرب و جنوبست بدین هفت منسوبست اما هفت چهارم نسبت
ببروج شتوی منسوب اند و جنوبی و صاعد اند و آن ربع که میان جنوب و مشرق است
بدین هفت منسوبست بر بیست و هشت درجه هر ربعی را از فلک البروج بر هفت منزل قسمت
کرده اند و هر منزلی را دوازده درجه و پنجاه و یک دقیقه و کسری نصیب افتاده است اما
بعضی ازین سعد آید و بعضی نحس و بعضی ممتزج و بعضی مذکر و بعضی مونث و بعضی
کره و بعضی تر و بعضی سرد و بعضی خشک اند اما قول بعضی آنست که هر هفتی که بعضی وبعضی سرد
منسوب اند طبع آن فصل دارند و بعضی گفته اند هر دو منزلی که در یک برج افتاده اند
طبع آن برج دارند و آن منزلی مشترکست میان دو برج و ممتزج است اما اهل بابل
و عرب و هند را اختیارات بر منازل قمر نهاده اند اما آنچه بر حواشی تقویم
طلوعات منازل نویسند اینست که هر منزلی چون از شعاع بیرون آید و صبح
در مشرق ظاهر شود علامت طلوع او نویسند و در تاریخ فرع مقدم در
چهاردهم آذار ماه روم طلوع کند بر اول تقویم و بعد از هر یک بسیزده روز طالع شود
و در سال کبیسه رومی رابعه را چهارده روز نویسند اما آنچه بر چهار نقطه
انقلاب اند شرطین در اول حمل است و نثره در اول سرطانست و غفر در اول
میزانست و ذابح در اول جدی **ثمره ششم** در دلالات دوازده خانه طالع برج طالع
دلیل است بر تن و جان و بقا و آغاز کارها و تدبیر در مصالح و آنچه خواهد کرد و طلب 14
و کیفیت

و کیفیت و زندگی و سلامتی و شفا و وقت و از اعضا دلیلست بر سر و روی و امثال آن و
بیت ثانی دلیلست بر مال و معاش و یاری گران و کیفیت آن و دخل و خرج
و سخا و بخل و خوردن و آشامیدن و از اعضا دلیلست بر گردن و حلقوم و اطراف
کردن **بیت ثالث** دلیلست بر برادران و خواهران و اقربا
و نقل از جا بجا و نیکی و بدی از احوال خویشان و مهمانی و بحث علوم و اهل دین
چیزها و کیفیت هر یک و از اعضا دلیلست بر بازوها و دستها **بیت رابع**
دلیلست بر پدران و مادران و املاک و مقام و مقام باش او و ضیاع و عقار
و جایگاه دفن کردن مال و دانستن احوال پدران و مادران در قدم مولود و
عاقبت کارها و کیفیت هر یک و از اعضا دلیلست بر سینه و صدر و پستان
بیت خامس دلیلست بر فرزند و طرب و هدیه و تشریف از بزرگان و هواداری
و بیت المال املاک و خانه اخبار و فرستادن رسول و کیفیت احوال او و نیکی و بدی
ملبوسات و از اعضا دلیلست بر پشت و جامه گاه **بیت سادس** دلیلست
بر بیماریها و آفتها و عیبها و دانستن علتها و صحت و سلامتی بیمار و فرزند بیمار
و شناختن احوال بندگان و خدمتکاران و ستوران و ضایع شدن چیزها و کیفیت چهار پایان خورد
هر یک و از اعضا دلیلست بر شکم و ناف **بیت سابع** دلیلست بر ازواج و شرکا
و خصمان و دزدان و مخالفان و نکاح و خصومات و ظفر و هزیمت و نایافتن و
یافتن دزدیده و گم شده و آنجا که مسافر خواهد رفت احوال هر یک و از اعضا
دلیلست بر زیر ناف و سرین و نشستگاه **بیت ثامن** دلیلست بر خوف
و خطر و مرگ و میراث و باطل شدن چیزها و رسیدن اندوه و نکبت و داشتن ماتم

و بیت المال ازواج و شریکانست و کیفیت احوال هر یک و از عضوها دلیلست
بر آلات شهوت و مقعد و رحم و مثانه **بیت تاسع** دلیلست بر سفرها و دین و
مذهب و اعتقاد و طاعات و علوم و خوابها و تعبیر و رای و تدبیر و لطف طبع و
عقل و کیاست و دانستن احوال غایب و توانگری و درویشی او و کیفیت هر یک و از
اعضا دلیلست بر رانها مولود **بیت عاشر** دلیلست بر سلطنت و رفعت و جاه
و پادشاه و اکابر و سروری و صعودی و مشهوری و حکومت و احوال مادران در قدم فرزند
و شغل و عمل و عزل و کیفیت هر یک و از اعضا دلیلست بر زانوها و پیوند زانو
بیت حادی عشر دلیلست بر سعادت و رجا و امیدها و یافتن مراد و دوستان
و دوستی کردن و بیت المال سلطانست و دلیل وزرا و خلفا و نایبان و گنجه
از عمل و شغل طمع دارد و احوال عشق و عاشقی و دانستن دوستان صالح و کاذب
و کیفیت احوال هر یکی و از اعضا دلیلست بر ساقها را **بیت ثانی عشر** دلیلست
بر دشمنان و شقاوت و سجن و قرض دادن و گرفتن ستوران و گرفتار شدن و خلاص
و غم و تهمت و حسد بردن و شناختن نیکی و بدی احوال دشمنان و کیفیت هر یک
و از اعضا دلیلست بر سر هاپای **شعبه سیم در صفات و منسوبات هفت**
کواکب و راس و ذنب و اتحاد **شرح اول در صفات و منسوبات قمر** قمر نیز
اصغرست و از فلک اول تا بدو سعد اصغرست و متلون مزاج است و سیطر بودن
مزاج خاص او سرد و ترست و مونثست و شبی و بو تنگ میانه که بسپیدی منسوبات قمر
زند یا بکبودی زند و طعم او شورست که بتلخی زند و از بویها آنچه بتیزی مایل
بود و بلغمیست و از چشیدنها بصر و ذوق دارد و از اعضا دلیلست بر جگر 14
حو

چپ وراست و معده و شش و پستان و گردن و پوست نرم و از شغلها طفولیت
و از بیماریها آنچه از ماده بلغم تولد کند و از مردم دلیلست بر خلفا و ولی عهد و
ملکزادگان و اگر منحوس بود دلیل کند بر پیکان و جاسوسان و مردم سفله و عوام
خلق و کودکان خرد و از صورتها دلیلست بر روی خوب و چشم تهلا و ابروی پیوسته
و دندانها گشاده و به گژی میل دارد و دلیلست بر مادران و دایگان و کنیزکان رزنگ گردن
و از خویها دلیلست بر مردم سلیم و آمیزنده و حریص در حق زنان و مردان و مردم
سخن چین و دوستی تزویج و از نباتها دلیلست بر قصب و بنبه و کتان و خیار و خربزه
و از جانوران دلیل بر مرغان آبی و دراج و عرقی و از معادن دلیلست بر
انواع جوهرهای بلور و مروارید ریزه و نقره و از جامها آنچه بر اندام بود و در کار
دارند و از جایها دلیلست بر آبگیرها و شرابخانها و رود و جویها و دریا و باغها
و حوضها و حایطها و دلیلست بر دین بت پرستان و اقلیم اول و از ولایت و شهرها ملتزم
بلغار و معتسین و جابلقا و صقلاب و روس و اقصی روم و بکدر و تا بطرف محیط
تا بدریای مغرب **ثمره دوم در صفات و منسوبات عطارد** عطارد ممتزجست منسوبات عطارد
با هر کوکب که بیامیزد طبع او گیرد و اگر تنها بود مزاج خود گیرد و از فلک دوم تا بد
و مزاج خاص او گفته اند سرد و خشک است و بار انگیز و بو رنگ جلوزیست و بوی او
آمیخته باشد و سوداویست و از حسها حس ذوق داده و از اندامها دلیلست
بر زبان و کام و لب و انگشتان و دماغ و از مردم دلیلست بر اصحاب دیوان و
دبیران و مستوفیان و متکلمان و فرزندان و اهل حکمت و منجمان و مهندسیان و کسی
بدحال بود و دلیل بر زیرکی و عقل و فکر و حفظ و حرص و دوستی و دوستی

شناء و طلب حق و ساختن مکر و حیله و صاحب جاهلی و سخن فروشی و از سنها دلیلست بر سن بیش
از بلوغ و تعلم و از نباتها دلیلست بر آنچه ساق ندارد و بوی او بتیزی زند و ماش
و باقلاء و کدو و کشنیز و درختان با پیوند و آنچه او را از جائی بجائی بگردانند و کلک و نی
و از حیوانات دلیلست بر سگان شکاری و استر و روبه و طوطی و چرغ و بوزینه و طیهو
آنچه در شهرها قرار کند و بیاموزد و از معادن دلیلست بر گوهرها و مهرها و زرنیخ و آهک و سیماب
و روی و شیشه و جامهای منقش و آلات کتابت و از لباسها دلیلست بر فوطه و جامه باطرز و عبائی
و عمامه و از بیماریها دلیلست بر ریختن موی و صرع و دیوانگی و دلیلست بر زبان و کژ سیاه
و بر انداختن جنین و وسواس و مالیخولیا و سرفه و قی و از جایها دلیلست بر دیوان خانها
و عبادت خانها و کتاب خانها و خانها بالای بامها و از دینها دلیلست بر دین حکما و اقلیم
ششم او راست و شهرهای او کوه یاجوج است و جابلسا و زمین ابیوردستان و معشار
معقلان و اطراف ترکستان و جرکس و بردعه و بعضی از شهرهای شام و مصر تا بدریای مغرب
ثمره سیم در صفات و منسوبات زهره زهره سعد اصغر است و از فلک سیم
تابد و مزاج سرد و تر است و مؤنث و شبی و رنگ سپیدی روشن و از طعمها چربی و شیرینی
که لذیذ بود و از خلطها رطوبت غلیظ دارد و از حسها شم بچیزهای خوش بوی و از
اندامها آلت شهوت و رحم و گرده و ابرو و سیاهی و سپیدی در چشم و سیاهی موی
و ساق دست و کف و از سنها سن بعد از بلوغ و از مردمان دلیلست بر خاتونان
و جوانان و زنان و خوب صورتان و اهل طرب و زینت و خادمان و چون بدحال بود
دلیل کند بر مخنثان و جامه شویان و مشاطگان و قوادگان و بدکاران و از خویها 15
دلیلست بر خوش خویی و گشاده رویی و سخاوت و معاشرت و طرب و لهو و هزل و طلب

سرود و شعر و زدن سازها و موسیقی و عشق بازی و دلیلست بر بسیاری نکاح و راندن
اندر آن شهوت و بکار داشتن عطرها و قاضی دلیلست بر ماهران و دایکان و صورتها
فربه و آبدار از تن و سطبر سرین و ران و ساق و خرده دست و پا و باریک میان و دراز
پشت و کوتاه پا و از نباتها دلیلست بر آنچه خوش بوی باشد و شیرین و مغز میوهها
و انگور و شفتالو و ترنج و آبی و انجیر و از معادن دلیلست بر زرنیخ و زبرجد
و مروارید بردانه و سنگ مهره و یشم و پیروزه و لاجورد و پیرایه و آنچه بدو آرایش
و زینت کنند و از لباسها دلیلست بر آنچه از ابریشم سازند و آنچه حائک بود و از
جایها دلیلست بر سرایها و بستانها و سبزهزارها و سبزها و گلزارها و هر جا که
تماشا و عشرت را شایسته بود و از بیماریها دلیلست بر آنچه از مادۀ بلغم تولد کند
و از راندن شهوت حادث کرده و بیماری عشق و ضعف دل و دماغ و درد معده
و رنج گرده و بواسیر و احتباس بول و از حیوانات دلیلست بر خرگوش و ماهی بزرگ
و فاخته و هزاردستان و بلبل و کبوتر و آنچه خوش صورت بود و از دینها دلیلست
بر دین اسلام و اقلیم پنجم او راست و شهرهای او جرجانیه است و زمین
تبت و ختن و کاشغر و فرغانه و شاش و خجند و سمرقند و بخارا و نسف و ترمذ
و خوارزم و آذربایجان و ارمنیه و روم و عرب و بابل و حجاز تا بدریای مغرب
ثمره چهارم در صفات و منسوبات آفتاب آفتاب نیر اعظم است و بنظر
سعد است و بجرم نحس و از فلک چهارم تابد و مزاج گرم و خشک است و گفتهاند
مذکر و روزی و متوسط است میان علویان و سفلیان و رنگ نارنجی درخشان
و بطعم تیز است و لطیف و از حسها حس بینایی دارد و از اندامها

دلیلست بر طاهر راست و دل و سینه و دهان و چشم راست و از سنها سن وقوف و از مردم
دلیلست بر پادشاهان و حاکمان و مهتران و آزادگان و پیشروان و هرگاه که چون بدحال بود
دلیل کند بر دیبابافان و حکاکان و قبستاران و رقیبان و از صورتها دلیلست بر مردم تناور
و بزرگ پیشانی و فربه اوان و طرف بالای او سطبر و از خویها دلیلست بر خرد و علم
و توقع و کبر و حرص و غلبه جستن و سرعت غضب و سرعت قضاء و طلب ریاست و جمع
کردن مال و همت عالی و از بیماریها دلیلست بر آنچه از گرمی و خشکی حادث
شود و بدل تعلق دارد و درد چشم و دلیلست بر پدران و اتابکان و از نباتها دلیلست
بر نیشکر و ترنجبین و عسل و انار شیرین و خرما و از معادن دلیلست بر بیجاده
بر یاقوت و لعل و زمرد و الماس و پیروزه و از حیوانات دلیلست بر اسبان قیمتی و گوسفند
گاو و آهو و شیر و پلنگ و باز و شاهین و سنقر و زنبور عسل و از جایها دلیلست
بر معادن و قصرها و سراها و تختگاه پادشاهان و از آلتها دلیلست بر کلاه و تاج
و سربند و کمر مرصع و طوق مرصع و جامهای بزر و از دینها دلیلست بر دین نصاری و
اقلیم چهارم او راست و شهرهای او بلاد چین است و کشمیر و کوه بلور و بدخشان
و غور و غرجستان و بلخ و زمین خراسان و مازندران و کوه دماوند و الموت و قزوین
و قصر سیاه کوه که آن را منبر خدا خوانند و همدان و شهر اردو و قم و بیت المقدس
و قاهره تا بدریای مغرب **ثمره پنجم** در صفات و منسوبات مریخ مریخ نحس اصغر است
و از فلک پنجم تابد و مزاج گرم و خشک است بافراط و مذکر و روزی و بعضی گفتهاند شبیست
و شبی و بطعم تلخ است و تیز و رنگ سرخ و سپید تیره و بوی ناخوش دارد و
صفراوی است و از عناصر آتش افروخته و از اعضا دلیلست بر زهره و رگهای زرد 16

ناجنبنده و ساقها و گوشها و از مردم دلیلست بر امرا و ملوک و لشکر کشان و اهل سلاح
و چون نحس بود دلیل کند بر اهل فتنه و شر و رندان و دزدان و مفسدان و خونیان
و از خویها دلیلست بر دلیری و شجاعت و دروغ و خلاف و سبکساری و بدعهدی
و از صورتها دلیلست بر مردم بلند بالا اشقر و بزرگی سر و خرد گوش و سرخ موی
و آبله زده روی و زخم خورده و علامت بر روی و دندان و سنها آخر سن وقوف
و اول کهولت و از نباتها دلیلست بر درختان با خار و چوب بقم و عود و سپندان
و گندنا و سیر و پیاز و ترب و انواع زهرها و از معادن دلیلست بر مغناطیس
و آهن و مس و از آلتها انواع سلاحها و دیو و ستام و هر آلت که آن را از آهن کنند
و از حیوانات دلیلست بر گرگ و سعیدان و خرگور و بز و یوز و کرکس و شغال و مار افعی
و خارپشت و از جایها دلیلست بر آتشکدهها و شکارگاه و جایهای سیاست
و مطبخها و هر جا که حیوانات کشند و از بیماریها دلیلست بر اسقاط حمل و شکستن اعضا
و بیماریهای پوست و جراحتها و سوختن و ریشها و کشتن و زرد و آنچه بدان طلوع و شق محتاج بود
و زحمت جگر و بر انداختن خون و هر علت که از گرمی و خشکی پدید آید و از جامهها آنچه
در حرب پوشند و از دینها دین آتش پرستی و اقلیم سیم او راست و شهرهای او دیار
کشمیر است و تتار و قندهار و جبال افغان و بعضی از غور و غزنین و زابلستان
و کرمان و سیستان و اطراف او و اصفهان و اردستان و همدان و بغداد و کوفه و بعضی
ولایات عرب و بلاد مغرب بالساحل **ثمره ششم** در صفات و منسوبات مشتری مشتری
سعد بزرگ است و از فلک ششم تابد و مزاج گرم و تر است و طبیعت حیات و مذکر است و روزی
و رنگ سپیدی است که به زردی یا بسبزی زند و بطعم شیرین است و خوش بوی و از مردم

دلیلست بر پادشاه عادل و مردم شریف و ایمه و قضاة و وزرا و زهاد و بازرگانان
بزرگ و توانگران و مردم با دیانت و امانت و رقیبان و خزانه داران و چون نحس بود
دلیل کند بر زاهدان زرق فروش و مردم منافق و خویشتن ستایی و کسانی که جهت
اندکی چیز نفاق بسیار کنند و خود را نیک نمایند و از خویها دلیلست بر تلطف و حلم
و زهد و باب سایی و امانت و امر معروف و نهی منکر و دلیری و حرص و اصلاح کارها
و از بیماریها دلیلست بر آنچه از فی نفرت نباشد و اما سیماء بارها که رنگ نکرد اند
و از نباتها دلیلست بر گندم و جو و برنج و نخود و گنجد و قرطم و سیب و انار و میوه
و از معادن دلیل است بر زر و سیم و الماس و برنج و حجرهای شریف و از حیوانات
دلیلست بر آنچه بخورند و حلال بود و طاوس و لقلق و همای و از جایها دلیلست بر
عبادت خانها و مساجد و صوامع و منبرهای عالمان و واعظان و مقامهای عالی و
معمور و خزانه و از صورتها دلیل است بر صورت میانه و چشمهای فراخ و موی بسیار خوب
رنگ و از اندامها دلیلست بر حفظ طبیعی و نطفه و خون و جگر و حلقوم و رحم و گلها
جمله و از مقامات کهولت دارد و از حرفتها جنس لباس و از لباسها آنچه کبود
بود و عالمان دانشمند و فقها و جامهای پاکیزه و اوست همه دینها دلیلست از روی پاکی
و علم و عدل و اقالیم دوست و اقلیم و شهرهای او مکه است و سیستان و طرف خراسان
و حدود دریای فارس و بحرین و لحسا و یمن و مکه و مدینه و اطراف میوه *تحریر هفتم*
در صفات و منسوبات زحل زحل نحس بزرگست و از فلک هفتم تابد و
مزاج سرد و خشک است بافراط بدمزاج موذی و مذکرست و روزی و کینه خصی است
و بطعم ترش و رنگ او سیاه و بوی او ناخوش و از مردم دلیلست بر ملکان

قدیم و ارباب خاندانها و خداوندان قلعه و حصار و رییس و دهاقین و مشایخ و خداوند
زرع و اگر بد حال بود دلیل کند بر زاهدان بی علم و مشایخ بی کار و مزدوران و
گدایان و حبشیان و مردم سوداوی و بلغمی است و از اعضا دلیلست بر جگر و
استخوان و روده و پیشم و ناخن و بلغم و بشت و از بیماریها دلیلست بر آنچه
در آن کشش بود چون لیسنقا و نقرس و سستی در اعضا و کشش سیاه و بلغمهاء
خام و علتهای باطن و مرض مفاصل و آنچه در بیماری حادث شود و سیمای مردی
و خشکی باشد و از حرفتها دلیلست بر جنس سیم کاران و از خویها دلیلست
بر جهل و ترس و بخل و مکر و وسوسه و صبر و سستی کاری و کاهلی و از صورتها
کسی که زشت باشد و بزرگ سر باشد و خرد چشم و پیوسته ابرو و فراخ دهان و سطبر
لب و سخت او ان و از سفها دلیلست بر پیری و دلیل است بر بوران و جذام
و انابک و دایه و از حیوانات دلیلست بر آنچه مار کش باشد و سخت کار و شتر مرغ
و عقاب و کلاغ و بوم و جغد و مگس و ملخ و هرچه در زیر زمین خانه دارد چون
موش و مار و مانند آن و از لباسها دلیل است بر آنچه از پشم و موی سازند و پوستینها و
خلقانها و از نباتها دلیل است بر عقاقیر و بیخها و داروها که قابض بود و چوب
کهن و کفنی که ترش باشد و از معادن دلیل است بر سرب و روی و آهن کارنا بوده و
سنگهای زندیقیت و از جایها دلیلست بر کوههای خشک و بلند و غارها و مغاها
خراب و بناهای قدیم و شارستانها و شورستانها و کهستانها و قلاع و از دینها
دلیلست بر دین یهود و اقلیم اول او راست و شهرهای او مر زید لیست و اقصی هند
و سند و جزایر دریای جنوب و حبشه و زنگبار تا بدریای مغرب اما در پنج اقلام

خلاف کرده اند چنانکه صاحب مجمل آورده است که اقلام دوم شمس راست
و اقلیم سیم عطارد را و اقلیم چهارم مشتری را و اقلیم ششم قمر را
و اقلیم هفتم مریخ را و در اول و پنج خلاف نیست و قول اول اصح گفته اند
تحریر هشتم در دلایل سعادت و شقاوت از روی کلیات هر دلیل
کارهای عالم و کون و فساد است و دلیل موجودات و احوال دنیا و تغیر حالات هر یکی
از دلایل ثلاثه خاصه نفس انسانی و سهم السعادة بدو منسوبست و دلیل
سعادتهای خارجی است چون مال و جاه اما شمس دلیل امور آخرتست و احوال
عقبی و رسیدن موجودات بکمال و تمام شدن هر موجودی در عالم خاص نفس
انسانی و سهم الغیب بدو منسوبست و دلیل سعادتهای داخلی چون رای
و تدبیر و از پنست که موضوعات شرایع بر ادوار قمر و شمس نهاده اند اما
در انظار دلیل منحسست کارهای دنیاوی است از روی شقاوت و نومیدی
و فقر و تنگی و بیماری و اندوه و دشواری و سختی در آن کارها اما مریخ
دلیل منحسست کارهای دینی است از فسق و فجور و قتل و درجال و دروغ
و هر چیز که سبب شقاوت آخرت باشد اما زهره دلیل امور دنیاوی است
و طلب سعادتهای این عالم از نان و نعمت و خوردن و اشامیدن و پوشیدن
و زینت و نکاح و توالد و تناسل اما مشتری دلیل امور دینی است و
انتباه آخرت و طلب کارهای پسندیده و حسن اخلاق و ادب و پاکی و رفق
و صحت دین و صدق و ورع و تقوی و جستن آنچه سعادتهای آخرتست اما
١٨ اگر هر دو نحس مستولی شوند بر مولودی و بدحال بوند دلیل کند بر ظهور فسادها

و شقاوتها در دنیا و آخرت و اگر نیک حال باشند صفتهای هر دو نحس بقوت
باشند اما بفعل نیاید و اگر این نحسان در حظوظ سعدان بوند یا سعدان بدیشان
نگرند این صفتها موجود نشود از مولود مگر اندکی یا از قوت بفعل بر آید یا در صورتی
بفعل آید که بتدریج نماید یا بنفاق بود اما اگر هر دو سعد مستولی شوند بر
مولود و بدحال بوند دلیل کند بر موجود شدن اندکی از سعادتهای دنیاوی و اخروی
و قناعت کند بر آن و اگر نیک حال باشند دلیل تمام شدن سعادتهاء دنیوی و اخروی
باشد اما اگر سعدان در خانهای نحسان بوند یا نحسان بدیشان ناظر باشند
دلیل ضعف آن سعادتها بود و بی ثباتی در آن و امتزاج سعادت با شقاوت در
امور دنیاوی و آخرت اما عطارد مزاج سعود و نحوس قبول کند و باری
دهد در سعادت و شقاوت از دنیاوی و آخرتی هر یک را و او متعلق است به هر دو
طرف پس حکم او بر حسب مستولی بر موضع وی بود یا بدان کوکب که برو ناظر باشد یا او
در خانه آن کوکب بود *تحریر نهم* در صفات و منسوبات راس و ذنب گفته اند
راس گرم و تر است مزاج مشتری و سعد است و زایل کننده است و اورا
عقده شمالی و جوزهر خوانند اما ذنب سرد و خشک است بمزاج زحل و
نحس است و کم کننده و اورا عقده جنوبی خوانند چون قمر در عقده راس
اید عرض او بطرف شمال افتد از منطقة البروج و چون در عقده ذنب آید عرض
او بطرف جنوب رود و این راس و ذنب دو موضع اند که تقاطع کرده اند فلک
ممثل و فلک حامل را که بقمر منسوب اند و عقده ذنب پیوسته در مقابل راس
باشد و بعد میان هر دو شش برج بود دائما *تحریر دهم در اقسام*

بروج بر کواکب هفت اشارت **ثمرهٔ اول** در قسمت خانها این دوازده برج را بر هفت
کوکب قسمت کرده اند بچندین نوع و از آن جمله یک نوع قسمت خانه است چنانک آفتاب
و ماه را هر یکی را یک خانه است و پنج دیگر را دو خانه و بنای این قاعده بر آنست که آفتاب پادشاه
کواکب است و اسد پادشاه بروج و ثابت است و بمزاج آتش است و آتش اشرف عناصر است
پس خانهٔ آفتاب او شایسته تر از بروج دیگر باشد و ماه را برج سرطان لایق تر بود از آن
جهت که منقلب ترین بروج سرطان است و او بمزاج قمر است پس لایق تر بود بماه پس
بروج دیگر اقسام کفته اند از اول اسد تا آخر جدی بر توالی حیز آفتاب است و از اول
دلو تا آخر سرطان حیز ماه است و این هر دو حیز را اولایت نیز خوانند اما هر یکی از خمسهٔ
متحیره در حیز آفتاب یک خانه بنسبت افتاده است و در حیز ماه یک خانه چنانک زحل را
جدی از حیز آفتاب است و دلو از حیز ماه و مریخ را عقرب از حیز آفتاب است و حمل از حیز ماه
و زهره را میزان از حیز آفتاب است و ثور از حیز ماه و عطارد را سنبله از حیز آفتاب است
و جوزا از حیز ماه بر توالی افلاک و نیز کفته اند سبب سعادت و نحوست کواکب یکی
این اقسام است و شکل افتادن خانها ایشان با این دو نیر چنانک دو خانهٔ زحل جز
در مقابلهٔ هر دو خانه نیرین اند و نظر مقابله تمام نحس است و کیفیت آن کفته شود
پس زحل را نحس بزرگ کفته اند و چون هر دو خانهٔ مشتری در تثلیث هر دو خانهٔ نیرین اند
و نظر تثلیث تمام سعادت است پس مشتری را سعد بزرگ خوانند و چون هر دو خانهٔ مریخ در تربیع
هر دو خانهٔ نیرین اند و نظر تربیع نیم نحس است پس مریخ را نحس اصغر کفته اند و چون
هر دو خانهٔ زهره در تسدیس هر دو خانهٔ نیرین اند و نظر تسدیس نیم سعادت است پس او را سعد
اصغر کفته اند و چون هر یک از دو خانهٔ عطارد در حیز نیر هست از خانهٔ او ساقط است

و مشتری را قوس از حیز آفتاب است و حوت از حیز ماه

پس او را اسم سعدی و نحسی ننهاده اند و ممتزج خوانند اما کفته اند هر کوکبی که در حیز
آفتاب باشد در قوت و تربیت او باشد تا در آن اضعف بود و چون در حیز ماه بود
در قوت و تربیت ماه باشد تا در آن نضف بود اما بقول دیکر سعدی و نحسی کواکب
سبب قرب و بعد افلاک است از آفتاب و ماه و آن چنانست که یقین است که اعتدال
مزاج علت سعادت است و افراط سبب نحوست پس چون فلک مریخ نزدیکتر است با فلک
از مشتری و زحل در مزاج او کرمی و خشکی بافراط است خاصه فلکی
و ساقط است از آفتاب پس او را نحس خورد کفته اند اما زحل دورترین کوکب است
از آفتاب مزاج او را سرد و خشک کفته اند بافراط خاصه در سردی و در تربیع آفتاب است پس
او را نحس بزرگ کفته اند اما مشتری در وسط است و وسط باعتدال منسوب است
و در تسدیس آفتاب است پس او را سعد بزرگ کفته اند پس چون این سه کوکب علوی را از سعادت
و نحوست ایشان را سبب آفتاب است اما علت سعادت زهره قمر است از آن جهت که
نیر اصغر است و بدیل آفتاب و زهره سعد اصغر است و بدیل مشتری و مزاج زهره
موافق قمر در حد وسط از قمر و در تسدیس او پس او را سعد اصغر کفته اند اما
عطارد چون از قمر ساقط است بفلک او را بمزاجی منسوب نکرده اند اما بسبب
سرعت و تغیر کفته اند که مزاج بار دارد چون این دو کوکب سفلی اند حالات ایشان را
بقمر تعلق کرده اند چنانک علویان را بآفتاب اما از روی حقیقت در کواکب هیچ مزاجی
نتواند بود چنانک جوهر بسیط اند لکن حالات ایشان علت وجود مزاجها بود در
مرکبات اما صداقت و عداوت هست میان این کواکب و علت آن افتادن شکل خانها است
چنانک در سعادت و نحوست کفتیم بتثلیث نیرین پس هر کوکب که خانهٔ او دوازدهم

خانهٔ دیکری افتاده است آن هر دو کوکب دشمن همدیکر باشند و حکم تربیع
و مقابله همین است و هر کدام کوکب که خانهٔ او در تثلیث یا تسدیس
دیکری باشد دوست همدیکر باشند مثلا اسد ... و ثور ...
جدا پس میان عطارد و زهره دشمنی است و چون سنبله با عقرب
و حمل با جوزا در تسدیس افتاده میان عطارد و مریخ دوستی باشد
و همچنین میان زهره و مریخ دشمنی بود و میان زهره و مشتری دوستی بود
و میان زهره و زحل دشمنی بود و میان مشتری و زحل دشمنی بود و میان
مریخ و زحل دوستی بود و میان نیرین و زحل دشمنی باشد و با مشتری
دوستی بود و با مریخ دشمنی باشد و با زهره دوستی و با عطارد نه دشمنی
دارند و نه دوستی **ثمرهٔ دوم** در قسمت خانها بشرف هر کوکبی را برجی خانهٔ
شرف است بدرجهٔ معین چون در آن خانه نقل کند قوت شرف ابتدا کند
و چون بدان درجه برسد غایت قوت باشد و چون از آن درجه بکذرد آغاز
نقصان قوت پدید آید و بتدریج کمتر شود تا بهبوط رسد پس این قسمت چنانست
که برج سرطان خانهٔ شرف مشتری است در پانزده درجه و حمل شرف آفتاب است
در نوزده درجه و جدی شرف مریخ است در بیست و هشت درجه و حوت
شرف زهره است در بیست و هفت درجه و میزان شرف زحل است در
بیست و یک درجه و ثور شرف قمر است در سه درجه و سنبله شرف عطارد است
در پانزده درجه و جوزا شرف راس است در سه درجه و قوس شرف ذنب است
در سه درجه اما این قسمت بدان سبب چنین افتاده است که سرطان

طالع عالم است و مشتری دلیل حیوة است شرف او درین خانه لایق
بود و آفتاب پادشاه فلک است در عاشر سرطان که برج حمل است
شرف او موافق تر بود و مریخ چون دلیل ضد این است هفتم سرطان
که جدی است شرف او در خور تر بود و زحل چون دلیل کینه و نزاع
و عایق است چهارم سرطان که میزان است شایسته تر بود شرف او اما
از روی دیکر آنست که چون طالع و اوتاد او بروج منقلب اند آفتاب
و هر سه کواکب علوی بشرف در اوتاد اربعه اولی بودند اما قمر
چون خلیفهٔ آفتابست و از حامل النور هیچ کدام قوی تر از یازدهم
نیست و آن ثور است پس شرف قمر در وی موافق تر است و چون
زهره سعد است و دلیل پاکی و حوت خانهٔ سعد است و موافق مزاج
زهره و نهم از سرطان است شرف زهره در حوت بایسته تر بود و چون
عطارد دلیل عقل و علم و سنبله برج انس و خانهٔ اوست شرف عطارد
در وی سزاوار تر بود پس قمر در تسدیس هر دو سعد است و در تثلیث عطارد
و مریخ و عطارد در تسدیس مشتری و تثلیث مریخ و مقابلهٔ زحل است
و زهره در تثلیث مشتری و تسدیس مریخ است پس ازین اوضاع
معلوم شد که بیشتر این کواکب از این خانها بهمدیکر ناظر اند خاصه
خانها سفلیان بسفلیان و علویان بعلویان اما چون راس است
کواکب نیست و شرف او خانه ساقط ثابت بود و آن جوزا است و شرف ذنب
مقابل او آن قوس است اما هر کوکبی را خانهٔ است که آنرا خانهٔ وبال

خوانند یعنی خانهٔ رنج و زحمت و آن برج هفتم بود از خانهٔ آن کوکب مثلا
زحل را اسد و سرطان خانهٔ وبال است از آنکه اسد هفتم دلو است و سرطان
هفتم جدی و خانهٔ وبال آفتاب دلو است و خانهٔ وبال ماه جدی و خانهٔ
وبال مریخ از حمل میزان است و از عقرب ثور و خانهٔ وبال زهره از عقرب
حمل است و از ثور عقرب و مشتری را دو خانهٔ وبال است یکی سنبله و یکی جوزا
و عطارد را دو خانهٔ وبال است یکی حوت و یکی قوس پس تا کوکب در وبال بود
در رنج بود و ضعیف باشد اما موضع دیگر هبوط است و خانهٔ هبوط
هفتم برج بود از خانهٔ شرف و درجهٔ هبوط همان درجهٔ شرف بود پس چنانچه وبال
برج هفتم است از خانه هر کوکبی برج هبوط هفتم از خانهٔ شرف کوکب مثلا شرف
مشتری در سرطان است بر پانزده درجه و برج جدی هفتم بود از سرطان
پس هبوط مشتری در جدی است پانزده درجه و هبوط آفتاب در میزان نوزده
درجه و هبوط مریخ در سرطان و هبوط زحل در حمل و هبوط قمر در عقرب و هبوط
عطارد در حوت و هبوط زهره در سنبله و هبوط راس در قوس و هبوط ذنب در
جوزا و تا کواکب در هبوط باشند در زندان و بند باشند و نیک ضعیف بود **ثمرهٔ سیم**
در قسمت ارباب مثلثات این قسمت چنانست که هر سه برجی که به یک طبع اند آنرا مثلثه
خوانند پس مثلثه چهار باشد به عدد عناصر و هر مثلثه به سه کوکب دادهاند
و آن کوکب را ارباب آن سه برج خوانند و اصل این قسمت آنست که مثلثهٔ مذکر را
ارباب کواکب مذکر و مونث را مونث چنانکه مثلثهٔ آتشی که حمل است و اسد و قوس در طالعهای
روزی رب اول آفتاب است و ثانی مشتری و در طالعهای شبی رب اول مشتری

مذکر اند مثلثهٔ مونث را ارباب کواکب مونث

و ثانی

و ثانی آفتاب و شریک هر دو بود و شب زحل یعنی کسانی شریک را اعتبار
نکرده اند اما جمهور بکار داشته اند اما مثلثهٔ بادی را در طالع
روزی زحل و عطارد دادهاند و در طالع شبی اول عطارد را داشتند و ثانی
زحل را و شریک هر دو بود و شب مشتری اما مثلثهٔ خاکی را در طالع
روزی بزهره و قمر دادهاند و در طالع شبی اول قمر را داشتند و ثانی زهره را
و شریک هر دو بود و شب مریخ اما مثلثهٔ آبی را در طالع روزی مریخ
دادهاند و زهره در طالع شبی اول زهره را داشتند و ثانی مریخ را و شریک هر دو
بود و در شب قمر اما بیشتر کسانی در طالع روزی زهره را مقدم داشتند
لکن مقدم داشتن مریخ بقیاس نزدیک تر است پس دو مثلثه مذکر اند
آتشی و بادی و کواکب ایشان مذکر اند و دو مونث اند خاکی و آبی و کواکب ایشان
ضعیف **ثمرهٔ چهارم** در قسمت حدود بر خمسهٔ متحیره این اقسام
۲ چند وجه است آنچه مستعمل اهل روزگار است اهل مصر و بطلمیوس
این را اعتبار کرده است و اقرا حدود را اهل مصر طلب خوانند و این چنانست
که هر برجی را بر خمسهٔ متحیره قسمت کرده اند با اقسام مختلف و اقل آن
دو درجه است و اکثر دوازده درجه و آخر برج حدود نحسان افتاده است
و این قسمت را وجهی مرتبی یاد کرده اند و اقرا الجدول موده مثر **ثمرهٔ پنجم**
در قسمت وجوه بر هفت کواکب این قسمت چنانست که هر برجی را به سه قسمت راست کرده اند هر
قسمتی ده درجه و هر قسمتی را بکوکبی داده اند بر توالی بروج و کواکب چنانکه ده درجه
اول حمل نصیب مریخ است و ده درجهٔ میانه نصیب آفتاب و ده درجهٔ آخر نصیب

زهره و از ثور ده درجهٔ اول نصیب عطارد است و ده میانه نصیب قمر
و ده آخر نصیب زحل بر همین قیاس اند تا آخر حوت با نظام سعد و این
قسمت را وجوه اهل مصر خوانند تا جدول حدود و وجوه مشهد والله اعلم بالصواب

جدول حدود مصریان و وجوه مصریان								
حمل	مشتری و	زهره یب	عطارد ک	مریخ که	زحل ل	مریخ ی	شمس ک	زهره ل
ثور	زهره ح	عطارد ید	مشتری کب	زحل کز	مریخ ل	عطارد ی	قمر ک	زحل ل
جوزا	عطارد و	مشتری یب	زهره یز	مریخ کد	زحل ل	مشتری ی	مریخ ک	شمس ل
سرطان	مریخ ز	زهره یج	عطارد یط	مشتری کو	زحل ل	زهره ی	عطارد ک	قمر ل
اسد	مشتری و	زهره یا	زحل یح	عطارد کد	مریخ ل	زحل ی	مشتری ک	مریخ ل
سنبله	عطارد ز	زهره یز	مشتری کا	مریخ کح	زحل ل	شمس ی	زهره ک	عطارد ل
میزان	زحل و	عطارد ید	مشتری کا	زهره کح	مریخ ل	قمر ی	زحل ک	مشتری ل
عقرب	مریخ ز	زهره یا	عطارد یط	مشتری کد	زحل ل	مریخ ی	شمس ک	زهره ل
قوس	مشتری یب	زهره یز	عطارد کا	زحل کو	مریخ ل	عطارد ی	قمر ک	زحل ل
جدی	عطارد ز	مشتری ید	زهره کب	زحل کو	مریخ ل	مشتری ی	مریخ ک	شمس ل
دلو	عطارد ز	زهره یج	مشتری ک	مریخ که	زحل ل	زهره ی	عطارد ک	قمر ل
حوت	زهره یب	مشتری یو	عطارد یط	مریخ کح	زحل ل	زحل ی	مشتری ک	مریخ ل

ثمرهٔ ششم در قسمت فرح کواکب این قسمت بطالع تعلق دارد

چون

چون صورت طالع بقیاس شود افراح معلوم گردد و این چنانست که عطارد
چون کوکب عقل است و نطق فرح او در طالع باشد و اما قمر چون نیر اصغر است
و دلیل حرکت و مصالح این جهانی فرح او در ثالث بود و اما زهره چون کوکب
طرب است و عشق و سعد اصغر است فرح او در پنجم باشد اما مریخ چون نحس اصغر است
و دلیل شر ساقط او لیهر باشد فرح او در ششم بود پس نیر اصغر و سعد اصغر و نحس
اصغر را خانها و فرح تحت الارض افتاد از طالع اما آفتاب چون نیر اعظم است
و خانهٔ نهم دلیل سفرهای آخرت و سفر است فرح او در نهم بود اما مشتری سعد
اکبر است دلیل رجا و امید و اصدقا فرح او در یازدهم بود اما زحل چون
نحس اکبر است و دلیل رنج و مشقت و سختی فرح او در دوازدهم باشد پس نیر
اعظم و سعد اکبر و نحس اکبر را خانها و فرح فوق الارض افتاد اما هر دو
نیر در مقابلهٔ همدیگر اند و در تثلیث و تسدیس طالع و هر دو نحس در مقابلهٔ
همدیگر اند و ساقط از طالع **ثمرهٔ هفتم در اثنا عشریات بروج و کواکب** این
علم هم بطالع نسبت دارد و آن چنانست که هر برجی را به دوازده قسمت کرده اند
هر قسمی دو درجه و نیم پس قسم اول بهر صاحب بیت بود قسم دوم بهر صاحب
برج دوم همچنین تا بهر دوازده برج داده شود طریق عمل آنست که اگر
اثنا عشریهٔ طالع خواهند بنگرند تا طالع چند درجه است و آن درجات را
در دوازده ضرب کنند و از طالع سی سی بیفکنند آنجا که کمتر از سی
ماند اثنا عشریهٔ طالع آنجا بود و حکم همه همین است و این عمل را
در استخراج ضمیرها بکار داده اند هر جا که اثنا عشریهٔ طالع وقت افتد

ضمیر اینجا افتد و اینجا نظیر طالع بود اما اثنا عشریه کوکب را آنکه بتد
تا کوکب در برجی که بود چند درجه قطع کرده بود آن درجه را در دوازده ضرب
کنند و سی گان سی گان از برج کوکب طرح کنند انجا که کمتر از سی ماند اثنا عشریه
کوکب انجا باشد مثال زهره در حمل بیازده درجه و چهار دقیقه بود از ضرب یازده
در دوازده صد و سی و دو درجه حاصل شد و از ضرب چهار دقیقه در دوازده چهل و هشت
دقیقه این اعداد را از برج حمل سی گان سی گان طرح کردیم برسید حساب بدوازده
درجه و چهل و هشت دقیقه از برج اسد پس اثنا عشریه زهره در اسد باشد بر
بدوازده درجه و چهل و هشت دقیقه اگر همین یازده درجه زهره را بچهار برج اسقاط
چنانکه دو و نیم بحمل و دو و نیم بثور و دو و نیم بجوزا و دو و نیم بسرطان بقاعده که
اوّل که شرح داده ایم تا ده درجه مستغرق شود و یک درجه و چهار دقیقه باقی ماند
پس یک درجه را در دوازده ضرب کنند دوازده حاصل آید و از چهار دقیقه چهل
و هشت دقیقه و این نصیب اسد باشد مناسب عمل اوّل اما حکم اثنا عشریه
آنست که اگر کوکبی در اثنا عشریه کوکبی افتد چنانکه بود که بصاحب اثنا عشریه
ناظر یا در حظی از حظوظ او بود آن اثنا عشریه مزاج صاحب خود دارد و بعضی
کیبیسیان دلایل وا بدو نسبت میدرانند اگرچه اهل روزگار امروز کمتر استعمال
کنند و بکار دارند اما یاد کردیم تا کتاب خالی از فایده نبود اما اقسام
دیگر هست چون تکم و تقسیم و نیم بهر و دریجان و ادرجان و جانبختیان
و ما شد این و این قسمها بیشتر بقول هندست و بدین عهد متروک ما نیز
یاد نکردیم تخفیف سواد را ثمره هشتم در نسبت ایّام بکواکب شبانروز در

کوکبی در برجی چنانکه ... صاحب اثر ... در ان برج و اثر ...

یکدور

یک دور فلک مستقیم است و اوّل روز بقول شرع از طلوع صبح صادقست
و بقول اصحاب احکام از طلوع نصف قرص آفتاب و بنزدیک منجمان از
دایره نصف النهار اما اوّل شب باتفاق از غروب نصف جرم آفتابست و
طلوع سیاهی از افق مشرق پس این شبانروز را به بیست و چهار قسم کرده اند
راست و هر قسم را ساعت خوانند و ساعات بر دو نوع بود مستوی و معوج
مستوی آنست که یک جزو از بیست و چهار جزو دایره باشد و آن پانزده درجه مطلق
باشد بدین سبب او را ساعات مستوی نام کردند اما عدد او در روزهای
تابستان و شبهای زمستان زیادت شود و او را ساعات معتدل نیز خوانند
ساعات معوج آنست که یک جزو است از دوازده جزو روز یا شب پس اگر
روز درازتر کمتر یا شب یا کوتاه تر شود عدد او دوازده بیش و کم نگردد اما
نفس او زیادت و کم گردد از پانزده درجه مطلق نسبت زیادت و نقصان
از آن او را معوج خوانند و زمانی نیز گویند اما از هفته هر روزی را بکوکبی
نسبت کرده اند و هر شبی را بکوکبی و ساعت اوّل آن روز را از ساعات معوج
بدان کوکب داده چنانکه روز یکشنبه منسوبست بآفتاب پس ساعت
اوّل از این روز او راست و ساعت دوم زهره را که تحت اوست و سیم عطارد را
و چهارم قمر را و پنجم زحل را و ششم مشتری را و هفتم مریخ را و هشتم باز آفتاب را
و نهم زهره را و دهم عطارد را و یازدهم قمر را و دوازدهم زحل را چون دوازده ساعت
روز یکشنبه بزحل تمام شود ساعت اوّل از شب دوشنبه مشتری را بود و ساعت
دوم مریخ را بهمین قیاس میکرد تا ساعت دوازدهم از شب دوشنبه بعطارد

رسد و ساعت اوّل از روز دوشنبه قمر را بود و دوم زحل را بدین قیاس شب
سه شنبه زهره را بود و روز سه شنبه مریخ را و شب چهارشنبه زحل را و روز
چهارشنبه عطارد را و شب پنجشنبه آفتاب را و روز پنجشنبه مشتری را و شب آدینه
قمر را و روز آدینه زهره را و شب شنبه مریخ را و روز شنبه زحل را و شب یکشنبه
عطارد را و ساعت دوازدهم از این شب مریخ را باشد اوّل ساعت از روز یکشنبه
آفتاب را بر همین ترتیب دور میکند اما اهل بابل و بندگان که تتبع ایشان
کرده اند چون اسحق کندی و ابو معشر بلخی و دیگران بنا بر استخراج ضمیر بارباب
ساعت نهاده اند و در طالعها ابتدا ادوار از صاحب ساعت کنند و مختار بود
در هر روزی کارها که بکوکب او منسوب بود و در ساعتی که بصاحب او تعلق دارد
مثلا روز یکشنبه با آفتاب منسوبست دیدار پادشاه و آنچه با آفتاب تعلق
دارد نیک باشد و حکم شب و هر ساعتی از روز و شب همین باشد تا تمام هفته
شعبه پنجم در نظرهای کواکب بعضی ببعضی چهار اثمار ثمره اوّل در کیفیت
نظرهای هفت کوکب را در دوازده برج با همدیگر نظرهاست و آن پنج نوعست
بهشت قسم اوّل قرانست چون دو کوکب در یک برج بیک درجه و دقیقه برابر
شوند آن قران باشد دوم تسدیس ایمن است سیم تربیع ایمن است چهارم
تثلیث ایمن است پنجم مقابله است و یک تثلیث یک تربیع و یک تسدیس دیگر
در ایسرست مبلغ هشت باشد اما اتصال ایمن آن بود که بر توالی رود چون
از طالع بسیم یا چهارم یا پنجم و ایسر آنکه از نهم بطالع رود و از دهم و یازدهم
و اتصال ایمن را بر ایسر تقدیم است اما قران سعدین سعدست و قران نحسین

جلی

معانیه

نحس

نحس چنانکه گفته شود اما نظر مقابله آنست که کوکبی در برج هفتم کوکبی دیگر
آید و بدرجه و دقیقه برابر شوند و حد او صد و هشتاد درجه بود را استیلای شش
برج که نیمه دور فلکست پس چون هر یکی در خانه ضد همدیگر در مقابله این
نظر را نحس و تمام دشمنی گفته اند اما نظر تربیع از برج چهارم کوکبی
افتد و حد او نود درجه است که ربع دور فلکست و او چون نیمه مقابله است
او را نحس و نیم دشمنی گفته اند اما نظر تثلیث از برج پنجم کوکبی بود و حد او صد
و بیست درجه است که ثلث دور فلکست و البته تثلیث آن بود که دو برج اتفاق
افتد که بر یک طبع باشند چون از حمل باشد با قوس ... نسبت آن موافقت
او را سعد و تمام دوستی گفته اند اما نظر تسدیس از برج سیم کوکبی افتد و حد او
شصت درجه است که سدس دور فلکست و او نیمه حد تثلیث باشد پس او را
سعد و نیم دوستی گفته اند ثمره دوم در انواع اتصالات و اوضاعی که
کواکب را اتفاق افتد و کیفیت آن و اوضاع کواکب در صورت اتصالات بسیار
نوعست لیکن لایق این مختصر است و بیشتر واقع شود و بکار دارند دوازده
نوعست اوّل قبول است دوم ردّ است سیم دفع قوت چهارم دفع
طبیعت پنجم انکار ششم نقل النور هفتم انتکاث هشتم بعد الاتصال
نهم خالی السیر دهم وحشی السیر یازدهم تربیع طبیعی دوازدهم
مستولی اما نظر قبول آنست که کوکبی در حظوظ کوکبی دیگر بود و از خانه
یا شرف یا مثلثه یا حدّ یا وجه با صاحب آن حظ اتصال کند پس آن صاحب حظ او را
قبول کند چون در حظوظ خود بیند او را و این نظر دلیل باشد بر روا شدن

حاجات و یافتن امیدها و تمامی محبت میان دو کس اما روا انست که کوکبی
ضعیف شده باشد چنانک در وبال یا هبوط خود بود یا راجع یا محترق پس نظر
کوکبی را که بدو پیوندد از خود رد کند که قوت قبول ندارد مثل شخصی که عاجز
مانده بود بعلتی یا رنجی شخص دیگر خواهد که بکار او تدبیری کند او را از خود رد
کند و حکم این ضد قبول باشد از نابجا آمدن حاجت و نایافتن کام بیشتر بزرگانی
و فرو ماندن کارها اما دفع قوت انست که کوکبی در حظوظ خویش بود
کوکبی دیگر او را ببیند صاحب حظ او را قوت دهد و اگر هر دو در حظ خود باشند
هر یک قوت خود بدیگری دهند چنانک قمر در سرطان بود و زهره در ثور و این
غایت دفع قوت بود و دلیل باشد بر دوستی میان دو کس از هر دو طرف و تمام
شدن کارها بی جد و جهد اما دفع طبیعت انست که کوکبی در حظ کوکبی بود
و دیگری در حظ ان کوکب همدیگر را ببینند پس هر یکی طبیعت خود بدیگری دهند
و بعضی کسان دفع قوت خوانند این را و این وضع قوی تر از دفع قوت بود و اثر
او در حصارت و عطیت امیدها و رسانیدن با مور کلی زیادت از همه اوضاع
دیگر باشد اما انکار انست که کوکبی دیگری را ببیند از خانه یا وبال یا هبوط
او پس ان کوکب این را انکار کند جز در وبال یا هبوط خود نبیند و این ضد دفع
طبیعت است و اگر هر دو در وبال یا هبوط یکدیگر بوند انکار از هر دو جانب باشد
و اثر او ضد اثر دفع طبیعت باشد اما نقل النور انست که کوکبی سبکرو
کران رو را ببیند و چون از و تمام منصرف شده باشد دیگری را ببیند نور کوکب
اول بثانی دهد و اگر چه ان هر دو کوکب از همدیگر ساقط باشند و این بمنزله اتصال

بود آن دو کوکب مثال آنست که کوکبی در حمل بود و دیگری در عقرب و کوکبی
سبکرو چون از هر دو در سرطان یا اسد اول آن کوکب را ببیند که در حمل است و چون
از وی منصرف شده باشد بدان کوکب پیوندد که در عقربست پس نور کوکب
اول را بدوم نقل کرده باشد و این دلیل باشد بر توسط کارها و رسالت میانی
رسانی و حجابت و مانند آن اما انتکاث آنست که کوکبی سبکرو خواهد
که کوکبی گرانرو را ببیند پس هنوز حرکت نرسیده بود که کوکب سبکرو راجع
شود و ان اتصال بشکند و تمام نشود و ان چنین باشد که کوکبی سبکرو راجع
نشود خواهد که بگرانرو پیوندد مستقیم شود و اتصال تمام نکند و این دلیل
شکستن عهد بود و پشیمانی از کارها و نومید شدن از جایگاهی که امید بوده
باشد اما خالی السیر آنست که کوکبی در اواخر برجی کوکبی را ببیند
و هیچ کوکب دیگر نپیوندد در ان برج و این قوت نیز کوکب ضعیف باشد
و بدتر ان بود که آن کوکب نحس بوده باشد اما بعید الاتصال انست که
کوکبی در برجی آید با اوایل برج هیچ کوکب را نبیند و در اواخر برج ببیند
و در ان حال کوکب ضعیف بود اما وحشی و قیر آنست که کوکبی در برج اید
و بیرون رود که بهیچ کوکب نپیوندد و این حال قمر را بسیار افتد و او نحس
بود و ان بدتر باشد که این حال قمر را در قوس افتد که او ان برجها غریب در قوس
از همه ضعیف ترست جهت انک از هبوط بیرون می اید و روی بوبال می نهد و باز ان
برجها غریب بهتر از جوزا نبود که از شرف بیرون می آید و روی بخانه هبوط می نهد اما قاحی عکس
ان باشد در این دو خانه و این حال دلیل بود بر فرو ماندن کارها و نقصان حال و کنید

و پیش آمدن کارهای خیر و نفع و این همه بحسب خانها طالع بود و نظرها موثر
و عداوت اما تربیع طبیعی آنست که عطارد در جوزا بود و کوکبی را ببیند که در
سنبله بود یا در سنبله بود و کوکبی را ببیند که در جوزا باشد و این تربیع بقوت چهار
تثلیث و این حال مشتری را نیز باشد در قوس و حوت اما دستوریه
چهار نوعست یکی نیک بعیدست دیگری نیک بعید نیست و یکی ضعیف بعید
آنست که صاحب محل یاد کرده است پس دو نوع دیگرست که نزدیکترست یکی
انست که صاحب طالع در عاشر افتد و صاحب عاشر در طالع نوع دیگر آنست که
کوکبی در وتدی باشد و ان وتد خانه یا شرف او باشد و کوکبی دیگر را ببیند که ان دیگر
در وتدی بود و ان خانه یا شرف او باشد اما دستوریه کمال قوتست و دلیل
سعادتها بزرگ و حکم امور سلطنت باشد و حکومت و شمارت و توانگری و بلندی
و قدر و جاه و کمال سعادتها خارج و داخل نوع سیم در اتصالات محلی
این اتصالات غیر اتصالات نظر است و او را تناظر نیز خوانند و اتصالات
طبیعی گویند و بجای اتصالات نظر بکار دارند و اگر چه با هم ناظر نباشند و این
اتصالات سه نوع بود تسدیس و تربیع و مقابله و نسبت او از دو نوع
بود یکی بنسبت موافقت مطالع دوم بنسبت درازی روز و این چنان بود
که بعد دو کوکب از دو نقطه اعتدال برابر اتفاق افتد بجای نظر شمرند مثاله
انک کوکبی در بیست درجه حمل بود و دیگری در ده درجه حوت میان هر دو
تسدیس بود که این هر دو جزو موافق اند در مطالع جهت انک بعد هر دو
از اول حمل متساویست بر توالی حمل و بر خلاف توالی حوت پس اگر دو کوکب

در این دو جزو باشند بجای تسدیس نشینند و همچنین اجزاء ثور با دلو در مطالع
موافق اند ثور بر توالی و دلو بر خلاف توالی و این تربیع بود که بجای تثلیث نشینند
و اجزاء جوزا با جدی موافق اند بر توالی و خلاف توالی و این بجای مقابله نشینند
و همچنین اجزاء سرطان با قوس و اجزاء اسد با عقرب و اجزاء سنبله با میزان و
اگر ابتدا این قسمت از میزان کنند حکم همین باشد اما ان اجزا که موافق اند در
درازی روز بعد ایشان از دو نقطه انقلاب برابر باشد چنانک اجزاء سرطان
با جوزا سرطان بر توالی جوزا بر خلاف توالی پس اگر کوکبی در بیست درجه سرطان بود
و دیگری در ده درجه جوزا میان هر دو تسدیس باشد بمان طریق که در دو بعد ان
نقطه اعتدال گفته شد جهت انک درازی روز بیست درجه سرطان همانست که
ده درجه جوزا و همچنین اسد را با ثور و سنبله را با حمل و میزان را با حوت
و عقرب را با دلو و قوس را با جدی و اگر ان نقطه جدی ابتدا کنند حکم همان
باشد اینست حقیقت اتصالات محلی نوع چهارم در حدود اتصالات
و اجرام کواکب از پیش و پس اتصالات را حدیست که تا بدان حد نرسد
اتصال اغاز نشود و حدی دیگرست که تا از ان نگذرد باطل نشود و بنا این
بر اجرام کواکب است که هر کوکبی را مقداری جرم معین کرده اند از پیش و پس و انرا
نیز انوار خوانند پس گفته جرم آفتاب پانزده درجه است و نور جرم ماه دوازده
درجه و نور جرم مشتری و زحل هر یکی را نه درجه مریخ را هشت درجه نور زهره و
عطارد هر یک را هفت درجه عقده راس و ذنب هر یکی را دوازده درجه
اما اتصالات را سه حال بود هر گاه که نور کوکبی بکوکبی رسد آغاز اتصال بود

و چون بعد میان هر دو بنصف جرمین رسد آغاز قوت اتصال بود و چون مرکز
بمرکز رسد غایت قوت اتصال بود و چون کوکب سبک رو بگذرد آغاز انصراف بود
و چون بنصف جرمین رسد نهایت قوت انصراف بود و چون جرم از جرم بگذرد و
منقطع شود تمامی اتصال بود اما اعتبار نصف جرمین را بود در جمیع اتصالات (انصراف)
و بعضی گویند نصف جرم کمتر معتبر باشد **مثال** آنست که جرم مشتری نه
درجه است و جرم قمر دوازده درجه پس دوازده با نه جمع کنند بیست و یک درجه باشد
نصف هر دو ده درجه و نیم باشد پس هرگاه که میان ماه و مشتری بیست و یک درجه
بعد مانده بود هر دو بجرم تو رسد و آن آغاز اتصال باشد و چون ده درجه و نیم بعد ماند
آغاز قوت بود و چون مرکز بمرکز رسد اتصال تمام شود و غایت قوت بود و چون
بنصف جرمین رسد نهایت قوت بود و چون بیست و یک درجه بعد شود حکم منقطع
گشته بود اما اگر نصف جرم کمتر را اعتبار کنند چون چهار درجه و نیم بعد ماند
آغاز قوت بود و قول اول محکم تر است **شعبهٔ ششم در مقادیر شهادتها و قوتها و ضعفهای کواکب مشتمل بر ثمرهٔ اول** در شهادتها اصحاب این صنعت گفته اند
که خداوند حظ را زعیم گویند و شاهد گویند و قوت او را در حظ خود شهادت خوانند
و شهادت از پنج نوع است و هر یکی را مقدار نموده اند چنانکه گفته اند صاحب خانه را
پنج شهادت است یعنی پنج قوت از روی تقدیر و صاحب شرف را چهار شهادت و صاحب
مثلثه را سه شهادت و صاحب حد را دو شهادت و صاحب وجه را یک شهادت و در
خلاف است لیکن حکیم کوشیار آورده است خلاف اینست اما اگر کوکب در خانهٔ خود
بود شهادت او که پنج است مضاعف شود یعنی ده گردد و حکم صاحب شرف و دیگر

شواهد همین است اما گفته اند هر برجی که صاحب او در وی نبود چون بدنی باشد
بی جان و اگر صاحب او در وی بود جسمی باشد زنده از هر چه که از آن او بود
طلب کنند حاصل باشد و اگر کوکبی غریب در وی باشد هر چند نامقبول بود قوت
دهد و اگر از ارباب حظوظ او کوکبی بدو ناظر بود قوت قوی تر دهد **ثمرهٔ
دوم** در قوتهای ذاتی کواکب قوتهای کواکب در حصر نیاید اما آنچه در حساب آورده اند
شصت و شش نوع است از ذاتی و عرضی و قوی و ضعیف و معانی آنچه از آن جمله
عظیم است سیزده نوع است ذاتی و قوت ذاتی آنست که کوکب در خانهٔ
خود بود یا در شرف خود یا در مثلثهٔ خود یا در حد و وجه خود و مستقیم بود
علویان مشرقی بوند و سفلیان مغرب و کوکب در حیز خود بود و کوکب مذکر
در برج مذکر بود و کوکب مؤنث در برج مؤنث و زاید بود در حساب و صاعد
بود در افلاک خود **واما** زاید آنست که بهت او در شبانروزی بیشتر
از حرکت وسط او بود و صاعد آنست که از نقطهٔ حضیض روی باوج داده
یا بذروهٔ فلک تدویر بود و حیز آنست که کوکب روزی بروز بر بالای زمین بود
و کوکب شبی بشب بر بالای زمین بود اما تضمیم را یکی از قوتها نهاده اند
و تضمیم آنست که بعد کوکب از شانزده دقیقه بود و وقتی که مرکز کوکب
آفتاب رسد در احتراق با این مقدار بگذرد از مرکز و ضمیمین عطارد
قوی تر باشد که بمثابت دو شمس بود و این همه اتصالات بود کواکب را
اما گفته اند قوتهای ذاتی کواکب سعادتهای باطنی باشد در مولود چون عقل
و فهم و ادراک و فراست و کیاست و مانند این **ثمرهٔ سیم** در قوتهای عرضی

قوتهای عرضی آنست که بسبب طالع پدید آید چنانکه طالع افتد و کوکب در وتدی
بود از اوتاد طالع و از همه قوی تر است طالع و بان عاشر و بان سابع و بان رابع
و چون کوکب در وتد بود قوت او از وی تقدیر دو بنیادی بود و در مایل الوتد
چهار دانگ قوت داده و از همه قوی تر حادی عشر است و بان خامس و اگر در زایل
الوتد بود دو دانگ قوت داده و از همه قوی تر تاسع است و بان ثالث و
ساقط را مقدار نهاده اند اما وجهی دیگر آنست که کوکب در حظوظ سعدان
بود یا سعدان بدو ناظر بوند بنظر مودت و این قوتها دلیل سعادتهای ظاهری
بود چون مال و جاه و صحت و عزت و شهرت و مانند این اما وقت باشد که کوکب را
هم قوت ذاتی بود و هم قوت عرضی چنانکه طالع حمل بود و مریخ در جدی که خانهٔ
شرف است و نسبت و عاشر است از طالع قیاس دیگرها همین است **ثمرهٔ چهارم**
در ضعفهای کواکب چنانکه قوتهای کواکب در حصر نیاید ضعفها نیز نیاید اما آنچه
در حساب آورده اند پنجاه و پنج نوع گفته اند آنچه از آن جمله ظاهر تر است
مجمل نوعست و آن چنانست که کوکب در وبال خود بود یا در هبوط یا راجع
یا محترق یا تحت الشعاع باشد و هر دو نیر در خسوف یا کسوف باشند یا در عقده
ذنب و بودن قمر در طریقهٔ محترقه و آن از نوزده درجهٔ میزانست تا سه درجهٔ
عقرب یا قمر خالی السیر باشد یا کوکب در عقدهٔ ذنب بود یا ناقص بود
در سیر یا هابط بود در افلاک خود یعنی از نقطهٔ اوج یا ذروهٔ فلک تدویر
روی بحضیض نهاده بود یا در طالع بجانهای بد افتاده بود یعنی در خانهای
ساقط یا در وبال یا در هبوط کوکبی بود خاصه که آن کوکب بدو ناظر باشد خاصه

بنظر عداوت یا در برجی نا بجای افتد که خلاف مزاج او باشد یا در حظوظ
نحسان بود یا نحسان بدو ناظر بوند خاصه بنظر عداوت اما اگر کوکبی در وتدی
از اوتاد طالع افتاده بود و آن موضع وبال یا هبوط او باشد این ضعف
او زایل باشد از قوت عرضی او **ثمرهٔ پنجم** در تشریق و تغریب کواکب مسعود آن
هر کوکب که پیش از آفتاب بر آید او را مشرق گویند و چون بعد از آفتاب فرو رود
او را مغرب گویند و حد تشریق و تغریب کواکب علوی شصت درجه است یعنی چون
آفتاب از احتراق ایشان بگذرد تا بشصت درجه ایشان تو سعد ایشانی مشرق
باشند چون شصت درجه بعد باشد تا آفتاب بدیشان رسد در حد تغریب
آیند و بیرون از این حدود نه مشرق باشند و نه مغرب اما حد تشریق و تغریب
زهره جملهٔ پنج درجه است و حد تشریق و تغریب عطارد بیست و یک درجه
و بیشتر نیز گفته اند و حد قمر دوازده درجه **ثمرهٔ ششم** در دانستن کوکب
مستولی بر مواضع طالع و دانستن کوکب مبتز و مستعلی و مستولی آن
کوکب بود بر موضعی از دوازده خانهٔ طالع که در حظ خود بود از آنچه نموده ایم
یا ناظر بود بر جزو مطلوب و اگر هیچ از ارباب حظوظ در برج مطلوب بوند
یا ناظر باشند صاحب بیت مقدم بود در استیلا و دیگران را شریک او
کنند اگر چهار یا سه یا دو باشند اما که شهادت بیشتر بود مقدم دارند اما اگر
هیچ کوکب از ارباب حظوظ در آن خانه نبود یا ناظر نباشند آن جزو را
مستولی نبود و اگر کوکبی غریب در آن بیت افتاده بود او مستولی باشد
و افراد لیک آن برج خوانند و اگر چه در آن خانه ضعیف و نامقبول باشد

واکر کوکب غریب هم نباشد دروی و همه از وی ساقط باشند از بروج همچنان که نه باشد شده و چنانکه کفته ایم در پیش اقسام اصحاب احکام را اعتماد بر مستولی باشد بر همه اجزا فلک نه بر صاحب بیت خاصه که صاحب بیت ساقط افتاده بود و اما مثال آنکه کوکبی غریب در بیتی شاید که مستولی بود آنست که اکر شخصی در خانهٔ شخصی دیکر بود حکم او را بود بر نیک و بد آن خانه تا دروی باشد و اکر ناظر باشد بدان ماند که شخص خانهٔ شخصی را محافظت کند اما مبتز آن کوکب بود که در صور طالع ارتبه باشد بقوتها ذاتی و عرضی و قوی تر همه آن بود که صاحب طالع در طالع بود یا صاحب شرف طالع در طالع بود یا الزمان حظوظ یا صاحب عاشر در عاشر بود یا صاحب شرف عاشر دروی بود یا صاحب حد عشر یا صاحب شرف او دروی بود یا همچنین در سابع یا رابع یا طالع جس یا ثالث اما اکر کوکبی که قوتها ذاتی دارد و از طالع ساقط بود اقوا و بیم باشد اقوا وقت باشد که چند کوکب شاید بنه بود یا بشر از بت قوی نزدا مقدم دارند و دیکر انرا شریک او کنند بس مدار احکام کل طالع بر کوکب مبتز باشد بعد از آن بر مستولی بعد از آن بر صاحب طالع اکرچه ساقط بود بعد از آن بکوکب غریب که ناظر بود اما
مستعلی آن کوکب بود که در وقت قران بذروهٔ فلک تدویر یا اوج خود نزدیکتر بود یا عرض او در شمال بیشتر از آن کوکب دیکر بود یا کوکبی در عاشر طالع افتاده بود او مستعلی بود بدان که در حادی عشر یا ثانی عشر باشد و مدار احکام در قران بکوکب مستعلی باشد و کوکبی مبتز و مستولی بود جز در
قران **ثمرهٔ ششم** در امتزاج کواکب بطریق تشبیه و تمثیل لنجه اسرار الکا حیث

امتزاج کواکب است و آن چنانست که بعضی کواکب علت کرمی اند و بعضی علت تری و همچنین سردی و خشکی و سعادت و شقاوت و امثال این بس چون دو یا سه یا بیشتر از دلایل جمع آیند بطالع یا جای دیکر واجب کند که مزاج دهند تا از آن همه مزاجی حاصل شود که از همه نسبت دارد و از آن همه بنا شد ولیکن مثال آنست که اکر پاره شیر یا اندکی حبوب و پاره خون با یکدیکر بیامیزند رنکی و مزاجی و طعمی از آن حاصل آید که بهر چهار منسوب بود و بهر چهار ولا اند بدل مزاج مایل تر بود که او غالب تر بود از هر چهار مثال از کواکب آنست که اکر مولود را زحل در طالع افتاد بود و مشتری و زهره و مریخ زحل دلیل سیاهی است و درشتی رویی و صلبوی و سرد و خشکی است و مشتری دلیل سپیدی است و روشنی و لطیفی و طبع زهره دلیل صاشرت و خوبی صورت و سرد و تر است و مریخ دلیل سرخی و غضب و خیانت و تندی و کرم و خشکی بس واجب کند با امتزاج این چهار دلیل که رنک مولود سرخ سپیدی بود که بکندمکونی زند بر حلم و صبر و غضب و تندی در اعتدال باشد و پاکیزه باشد و نیکو اعتقاد در دین و خوش طبع باشد و عزت و خیانت کند در نهان و انواع تهور دارد و متعصب بود و شیرین صورت و مزاج او مستدل باشد مایل بخشکی و بوجهی که دروی بودند دلایل این اعتبار کنند که صادق مزاج هر کوکب که باشد مدلول آن ظاهر تر کند ولیکن کواکب هر کدام که شهادت بیش دارد اثر او ظاهر تر کند و اکرچه یا همه قوی باشند آنرا بقوت فکر بیامیزند و هر کدام که ضعیف بوند نا مقبول اثر او کمتر باشد و همان تا اکر در بروجی یکی کوکب بود مزاجیت کوکب را با بروج

از زایل الوتد یا ساقط **ثمرهٔ سیم** نظرهای عداوت کوکب سعد را ضرر نبود چنانکه نظرهای مودت کوکب نحس را نفع نبود **ثمرهٔ چهارم** دلیلها از یک امر اکر با یکدیکر ناظر باشند بنظر های مودت دلیل کند بر تمام شدن آن امر و حدوث بتمام او بود بوجه احسن و اکر بنظرهای عداوت نکرند دلیل تمام شدن بعضی بود از آن امر بدشواری و سختی **ثمرهٔ پنجم** اکر سعد ضعیف بود چنانکه راجع باشد یا محترق یا در جایکاه بد بود فرو ماند از رسانیدن سعادت و از اینجا کفته اند که سعد مقبول مثل شخصی کریم توانکر بود و سعد نا مقبول مثل شخصی کریم درویش باشد و اکر نحس قوی بود چنانکه در خانهٔ خود یا شرف یا حظوظ خود مستقیم نحوست و بدی دور کند بس نحس مقبول بهتر از سعد نا مقبول باشد **ثمرهٔ ششم** اکر بد جایکاه اصل مرجع کوکب سعد مستولی شود نیکی و سعادت رسد از موضع نیکو کار دور از کسانی که توقع فساد باشد **ثمرهٔ هفتم** اکر بد جایکاه خوف و خطر سعد مستولی کردد اندوه رسد از جماعتی که نیکو کار و طالع کم از ایشان طمع بدی نباشد و اکر نحس مستولی کردد بدی و غم رسد از کسانی که توقع بدی باشد از ایشان **ثمرهٔ هشتم** اکر طالع مولودی موضعی که آنجا نحس افتاده باشد در دیکر طالع مولودی هم در آن جزو سعدی افتاده بود این هر دو شخص ضد یکدیکر باشند و آن شخص که نحس در طالع او بود بدان شخص دیکر بدی و ضرر رساند و آنکه سعد در طالع او بود بدان دیکر خیر و نفع رساند اما اکر هر دو را سعد در یک موضع افتاده بود میان ایشان مودت و محبت بود و بهمدیکر نیکی و خیر رسانند اما اکر هر دو را نحس در یک جزو افتاده بود قاصد همدیکر باشند و بهمدیکر بدی رسانند چنانکه اکر سعد و نحس هر دو را در خانهٔ اعمال افتاده بود نفع و ضرر هر دو

از سبب مال بود و معاش و بادی کران و اکر در عاشر افتاده بود سبب جاه بود و شغل سلطانی و باقی بروج را قیاس همین است **ثمرهٔ نهم** اکر در دو مولود آفتاب در یک برج افتد میان آن دو شخص دوستی بود حکم قمر همین است و اکر در تثلیث یا تسدیس افتد دوستی پدید آید میان این دو کس و اکر در مقابله افتد دشمنی پدید آید و حکم ترابع همین باشد و اما بودن سهم السعادة در یک برج از دو مولود دوستی افتد میان هر دو کس بسبب طمع داشت و امید ها باید **ثمرهٔ دهم** اکر طالع زن هفتم طالع مرد افتد یا طالع مخدوم دهم طالع خدمتکار یا طالع معشوق یازدهم طالع عاشق میان این جماعت موافقت و محبت افتد و بغایت دراز بمانند با همدیکر و بر خدمت دادن یابند از همدیکر و اکر دلایل ضد این افتد حکم بر عکس شود قیاس باقی بروج همین است اما اکر هر دو شخص را با همدیکر پیوستکی شود و صحبت اتفاق افتد بنوعی از انواع و طالع هر دو از یک مثلثه باشد چنانکه طالع یکی حمل و دیکری را اسد یا قوس میان ایشان در اغلب حیرها موافقت بود و بر وفا کار دران مانند با همدیکر **ثمرهٔ یازدهم** آفتاب را نحوست و زیان از مقارنه مریخ بود و از مقابلهٔ زحل و ماه را نحوست و زیان از مقارنهٔ زحل بود و مقابله مریخ **ثمرهٔ دوازدهم** بدترین نحسها آن بود که هر دو نحس بیش از آفتاب بر آیند بوقتی که هنوز در شعاع بوند یا بعد از ماه بر آیند بوقتی که ماه نور بدیشان رسانده بود **ثمرهٔ سیزدهم** نحس مشرق دلیل کند بر آفت و نحس مغرب دلیل کند بر علت و آفت آن بود که ناکاه چیزی حادث شود که سبب فساد

بود یا بتن یا بمال یا بجاه و علت آن بود که جیزی پدید اید در بدن که سبب بیماری شود و عارضه که در تن اید باشد **شرح چهاردهم** کواکب علوی بتثلیث قوی تر اند و کواکب سفلی بتسدیس قوی تر اند **شرح پانزدهم** بپیوستن کوکبی بکوکبی دلیل کند بر ابتدای کارها و عقبت بکارها چنین و در طلب آن چیز چنانک اگر صاحب طالع بصاحب عاشر بپیوندد دلیل کند بر حاصل شدن بخدمت سلطان و صحبت نزدیکان و طلب شغل داشتن و اگر صاحب عاشر بصاحب طالع بپیوندد دلیل کند بر طلب داشتن سلطان او را کار و همت او چنین بود و او را و فرصت چنان واقع اگر کوکبی دیگر بصاحب طالع بپیوندد قیاس همین باشد تا احوال طالع را بدیگران پیوندد اما از بپیوستن آن چیز خواهیم که کوکب سبکتر بر وی گران رو رسد و تدبیر بود و هار و ازین جهت است که کوکب سبکتر رو را دافع تدبیر خوانند و گران رو را قابل تدبیر گویند **شرح شانزدهم** اوتاد طالع دلیل کند بر وقت ظهور چیزها و با تمام رسیدن ان خاصه طالع و عاشر و مایل الوتد دلیل کند بر توسط ما بیشتر چیزها و با تمام رسیدن بعضی ما بیشتر ان خاصه حادی عشر ما خاص و زایل الوتد دلیل کند بر ظهور ما امید و ارج بچیزها و ساقط دلیل کند بر بوشیده ماندن امیدها و انچ باطل گشته بود یا خواهد گشت **شرح هفدهم** در دلالات از وجه خاص و عام دلالت چیزها بر دو قسم است عام لیکن خاص عام آنست که برج اسد و افتاب دلیل پادشاه اند و ثور و زهره دلیل ازواج و زنان و برج حمل و مریخ دلیل لشکرها بر همین قیاس چنانک در منسوبات بروج و کواکب یاد کرده ایم اما خاص آنست که طالع افتد بیت عاشر صاحب او دلیل پادشاه بود و هفتم او دلیل زنان و ازواج بهت اسد باشد و افتاب و این دلایل خاص بدین طالع

تعلق دارد یا طالع چنین بود برج میزان و زهره دلیل بر پادشاه افتد بس هر طالع که دلایل خاص و عام او موافقت کنند مولود را بکمال رسانند ان دلیل ظهور مولود بود در تمامی چیزها او بغایت کمال و نهایت **مثال** مولودی که طالع عقرب افتد اسد عاشر او بود پس افتاب حاصل که دلیل پادشاه اند از روی عام اینجا او از روی خاص هم دلیل پادشاه اند بس دلیل خاص و عام موافقت کرده باشند و اگر افتاب در ین خانه بود دلیل سلطنت کند و مر دولت و طول مدت و بقاء او و اما خانه هفتم عقرب ثور است و زهره صاحب او اینجا نیز دلایل خاص و عام موافقت کرده باشند و اگر زهره اینجا بود دلیل سعادت باشد و بر جوز داری ار روی زنان و مناکحت قیاس بروج و کواکب دیگر همین است **شرح هجدهم** در اثرها کواکب اثرهای کواکب علوی عظیم تر است و مدت او مدید تر خاصه در بروج علویات و بروج ثابته و اوتاد الطالع او اثر کواکب سفلی حقیر تر است و مدت او قصیر خاصه در بروج سفلیات و بروج منقلبه زایل او تاد الطالع و اما گفته اند که اثرهای کواکب سفلی زود تر ظاهر شود که افلاک ایشان بدین عالم نزدیکتر است اما انچ در مدت روزگار رصد و تجربه شده آنست که همه احوال کواکب بیش از اجتماع اثر میکنند و لیکن عظیم تر است و تو هادث می شود و زود منقطع می شود و هیچ شک نیست که اثرها کواکب بیشتر بیش از اجتماع می افتد و حادث می شود انچ از اجتماع او توقع میداشتند و ابوالمحامد غزنوی در کفایه اورده است که نصف از بیش اثر میکنند در حوادث و از بس میکنند و حال ابنجه قول او محقق شده است و اگر کسی این قول را قبول نکند اگر تجربه کند باور دارد که اما ایشهد

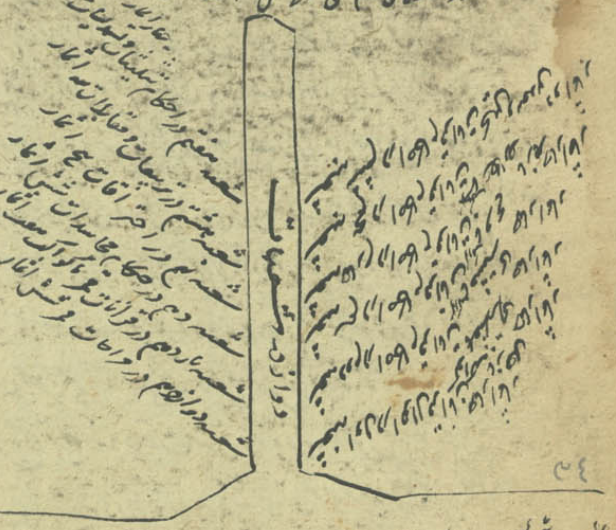
اثر مریخ بیش از حارجات ظاهر می شود از ان جهت که او بیش محدود و ما قعات را و اما جز اثر کواکب علوی مدید مدتست و اثر ایشان بعد از وقوع می بینند گفته اند اثر ایشان بعد از اجتماع باشد و چون اثر سفلیات اندکی مدتست گفته اند اثر ایشان بعد از اجتماع نبود و حقیقت آنست که گفته شد که همه احوال کواکب که از اجتماع ایشان توقع است بیش از اجتماع می بینیم و در ان اجتماع نمی بینیم اما اثر ایشان می بینیم در ان وقت و بعد از ان بنوبت تنها بتدریج آن اجتماع و بجهار قران علویین در مثلثه هوایی و دو قران نحسین در سرطان و قرانات دیگر از سعدین و نحسین در بروج دیگر و جز این انواع مختلف که افتاده است در تمام مدید جهان بود الا که اثرها ایشان از بیش دیده شده است و از پس نیز چنانک دیده شده حقیقت انچ از استادان بما رسیده است و در اندک عمر تجربه افتاده **شرح نوزدهم** در مشروح احوال علامات عجب کوی و فلک قمر حادث شود انشهاکه در هوا پدید اید هفت نوع باشد و انرا ثوانی نجوم خوانند و ذوات الاذناب گویند و هر یکی را علامتی ناکردنی مناسب صورت او چنانکه اول را نیزک خوانند و دوم را شهاب و سیم را عمود و چهارم را بوقو و پنجم را کلیه و ششم را ذو ذوابه و هفتم را ذو ذنب و این همه نحس باشند و در هر شهری یا ناحیتی یا اقلیمی که یکی از اینها ظاهر شود سبب فتنه و حرب و قتل و موت سلاطین و اکابر بود و در انجا قحط شود و بیماریها حادث شود و وبا بدید اید و علت این آن بود که چون مریخ بسببی از اسباب بعضی اقلام یا ناحیت یا شهر مستولی شود دخین را خشک گرداند و ابخره ان دخین کم شود بخارها و دخانی بسیار خیزد و غلیظ باشد و در کشف و ذبح نقصان افتد و چون هوا بد شده باشد

~~وبا افتد و اما از استیلاء مریخ~~ قوت عصبی

لابد قحط پدید اید و چون غذاها متغیر شود بیماریها حادث گردد و چون هوا بد شده باشد وبا افتد و اما از استیلاء مریخ قوت عصبی بر خلایق غالب شود و مردم و مردم مایل شوند بافعال بد چون جنایت و بد اعتقادی و دزدی و شر انگیختن و بسبب تغیر و اجتماع بها قایم شود و لشکرهای بیگانه قصد آن اقلیم کنند و ناحیت او و بادهای مضطرب بسیار جند حلقل و ولایتها روی بخرابی نهند و ملوک و سلاطین ان ولایتها باطل شوند و مردم درویش گردند و ازین جمله ذو ذوابه چون سر آدمی بود و از وجون گیسوها انشها پدید آمده و اما ذو ذنب آتشی بود گرد و او را دم بود و گفته اند از هر طرف که دم او بود فتنه از ان جهت خیزد و بعضی گفته اند که از جهت خراب شود که دم او بود و گفته اند ذو ذوابه هر انیه در صبح طالع شود در جهت مشرق و ذو ذنب در مغرب شبانگاه پدید آید چنین و خلاف این دیده شود و هر دو را اثر باشد بس از ین هر دو هر کدام که ظاهر شود اگر در ترک بیشتر باشد فتنه بسیار بر دارد و سخت تر بود و بزرگی و فردی او همین حکم دارد اما اثر پنج دیگر اندک تر باشد بدان سبب که بقای آنها کمتر بود و گفته اند خلیفگان و نایبان کواکب اند این انشها در عالم اجسام و طبیعت ایشان مثل کواکب بود و ذو ذوابه و ذو ذنب بر طبع

علامات از کواکب علوی بعد از قران بپدید اید کدا نقوش ارسطو این علم دور تر است و

زحل و مریخ اند و عطارد شریک ایشانست و اثر انسان مثل اثر این کواکب بود و زیر فلک قمر در فسادهای عالم باقی شرح این کلمه شعبه از آنچه مشاهده افتاده است در شعبه آثار علوی



ثمره دوم در احکام قرانات و تسدیسات و تربیعات و تثلیثات و مقابلات و خرافات بجاییدات با راس و ذنب و سایر احوال قمر با کواکب شعبه اول در احکام قرانات چهار ثمار

ثمره اول در ذکر ادوار بباید دانستن که بر احوال کلیات عالم دو دلیلست یکی ادوار دوم قرانات اما ادوار بچهار قسم است اعظم و اکبر و اوسط و اصغر و دور اعظم آنست که هر هزار سال

شمسی یک درجه حرکت کند و یک برج انتها و این برج را انتهای الوف خوانند و الوف را بنام برج نسبت دهند چنانکه گویند الوف حملی یا ثوری و صاحب برج را مدبر الوف خوانند و صاحب درجه تسییر را قاسم الوف خوانند اما دور اکبر آنست که هر صد سال شمسی یکی درجه حرکت کند و یک برج انتها و آن درجه را درجه قسمت کبری خوانند و این برج انتهای مائین خوانند و مائین را بنام برج نسبت کنند چنانکه در الوف گفتیم اما دور اوسط آنست که هر ده سال شمسی یکدرجه تسییر کند و یک برج انتها اما دور اصغر آنست که هر یک سال شمسی یکدرجه تسییر کند و یک برج انتها و این دوریست که او را در طالعها بکار دارند اما دوری دیگر هست کلا و آن چنانست که سیصد و شصت سال شمسی را یک دور نهاده اند و چنانکه سال را چهار فصل است این دور را نیز هر چهار فصل است پس تبدل شدن دوری بدوری دلیل باشد از برگشتن دولت از قومی بقومی و تبدل شدن فصل بفصل دلیل باشد بر انتقال دولت از خویشی بخویشی در همان دولت قایم اما چون دور بدور بدل شود اگر کوکب مسعود مدبر آن دولت باشد در مدت آن دور پادشاهان عادل و منصف ظاهر شوند و خلایق آسوده حال گردند و اگر نحسان مدبر شوند پادشاهان جبار و قاهر پدید آیند و مردم در شدت افتند و حکم تبدل شدن فصل ببعض همین باشد اما کمتر از دور و اگر در وقت تبدل شدن دور قرانی اتفاق افتد این دو کوکب علوی را اثر آن دور بکمال رسد در خیر و شر و حکما اوایل ادوار را اعتبار کرده اند خاصه اهل هند و برین قدر کردیم ثمره دویم در شرح قرانات بقول بیشتر اصحاب احکام اثر قرانات عظیم ترست از ادوار و موثرترین قرانات قران مشتری و زحل است و قران این دو کوکب از چهار نوع بود اعظم و اکبر و اوسط و اصغر اما قران اعظم آنست که نخست قران کنند در اول حمل

و بعد از آن صد و چهل و هفت قران دیگر کنند در مدت دو هزار و نهصد و چهل سال شمسی در هر چهار مثلثه پس دفعه دیگر چهل و نه قران و گاه بود بیشتر و کمتر بسبب کسورها پس در هر مثلثه دوازده قران کرده باشند و در بعضی سیزده و تفصیل اینا آنست که چون در اول حمل نخست قران کنند قران دوم در دو درجه و نیم قوس افتد جهت آنکه در هر قران دو درجه و نیم بیشتر رود پس قران سیم در پنج درجه اسد بود و قران چهارم در هفت درجه و نیم حمل رسد همچنین تا در یک مثلثه آتشی دوازده قران تمام شود در مدت دویست و چهل و پنج سال بتقریب و از قرانی تا بقرانی مدت بیست سال باشد بتقریب قران سیزدهم در مثلثه خاکی نقل کنند و آن از اول ثور باشد پس این قران اول را در مثلثه خاکی قران اوسط خوانند و درین مثلثه نیز دوازده قران کنند و باشد که بسبب کسور سیزده قران کنند و بمثلثه بادی نقل کنند و قران اول را نیز درین مثلثه قران اوسط خوانند و همچنین دوازده و یا سیزده قران کنند در مثلثه بادی و بمثلثه آبی نقل کنند و قران اول را قران اوسط خوانند پس در هر چهار مثلثه قرانها کرده باشند مبلغ چهل و نه قران بود در مدت نهصد و هشتاد سال شمسی باز ابتدا از اول اسد کنند پس آن قران را قران اکبر خوانند که اول قرانست در مثلثه آتشی و یکبار چهار طبع را قطع کرده اند و این گردش ثانی است ابتدا از مثلثه آتشی کرده اند باز قران دوم در دو درجه و نیم حمل افتد و سیم در پنج درجه قوس و چهارم در هفت درجه نیم اسد بر همان قیاس دوازده یا سیزده قران کنند باز با اول سنبله نقل کنند و همچنین در هر چهار مثلثه قران کنند تا باول قوس رسند قریب چهل و نه قران دیگر کرده باشند و از اول قوس ابتدا کنند که آن قران اکبر باشد و بهمان ترتیب قران میکنند تا در هر چهار مثلثه قرانها تمام کنند و باز باول حمل رسند در آن مدت که گفتیم پس قران اول حمل هم قران اعظم است هم اکبر هم اوسط هم اصغر از آن جهت که چون اول قرانست در حمل اعظم است و چون آغاز از مثلثه آتشی است اکبر است و چون نقل قران در اول مثلثه است اوسط است و چون یکی از دوازده قران اصغر است پس در هر یک قران اعظم سه قران اکبر است و دوازده قران اوسط پس مبلغ صد و چهل و هفت قران اصغر و این همه حرکت وسطی اوسط است و اما آنچه از قران که واقع شود از انتولمی گویند و عدد و مدت ایشان بیش کم از این باشد اما وقت باشد که سه و چهار و پنج و شش کوکب در برجی بود آنرا اجتماع کواکب خوانند و ممکن نیست هر هفت جمع آیند اما در یک درجه نخت تا در نود اگر باشد در وقت قران اعظم بود و ما شش کوکب در میزان اند و هم غیر مریخ و شش در جدی غیر قمر و بیکرات سه و چهار و پنج دیدیم در برج برج نزد یک درجه و در عهد استاد انوری اجتماع بوده است در میزان شش کانه و شعر آن وقت یاد کرده اند زیرا بسبب آنکه حکم او بر طوفان باد نهاده بوده اند و سهو عظیم رفته است حکم ایشان پس اگر این اتفاق نزدیک تحویل دوری افتد یا فصلی اثرش عظیم باشد تا بجه را طالع آن برج افتد پادشاهی شود که اقالیم در حکم آورد و قیاس آنست که چنگیزخان در آن وقت بوده است بر طالع میزان

و برین حاجت بود دلایل بسیار است که چنین است از روی تجربه و قیاس از تاریخ آن اجتماع ثمره سیم در تاثیر این چهار قران اثر قران اعظم آنست که طوفان حادث شود و احوال عالم منتقل گردد و خرابها آبادان گردد و آبادانیها خراب شود و خلقت مردم بر نسق دیگر پدید آید مناسب صورت طالع قران اعظم و مستعلی و دلایل دیگر بیرون آیند پادشاهان جبار و دعویهای بزرگ کنند و کارهای قوی بر دست ایشان بگذرد و اثر این باید تا قران اعظم دیگر و آن مدت دو هزار و نهصد و چهل سال بود شمسی بتقریب اما اثر قران اکبر آنست که بعضی احوال عالم تبدیل پذیرد و بیرون آیند کسانی که دعوی پیغمبری کنند و ملت و شریعت نو نهند و بیشتر از اقالیم منقاد ایشان شوند و بعضی از رسوم و قواعد قران اعظم را نگاه دارند و اثر این قران نیز تا قران دیگر بر دارد و آن مدت نهصد و هشتاد سال بود بتقریب و چهل و هشت کس پادشاهی کنند بتقریب اما اثر قران اوسط آنست که بیرون آیند پادشاهان که کمتر از اقالیم را در حکم آرند و بر دین و شریعت صاحب قران کبیری روند اگرچه رسوم پادشاهی نهند بر مقتضی قران اوسط تاثیر آن قران دویست و چهل و پنج سال بر دارد بتقریب و دوازده کس یا سیزده کس پادشاهی کنند اما اثر قران اصغر آنست که دولت و حکومت از خاندانی بخاندانی نقل کند در همان قبیله دولت او قایم بود چنانکه از برادر به برادر و بعم و عم زاده و مانند این چنانکه ما دیدیم دو سه قران و مدت تاثیر او در حوالی بیست سال بود اما اگر قران اصغر قوی افتد در بعضی دلایل موافق دلایل اصل یا موافق دلایل شخصی بود دولت بدان شخص قرار گیرد و انتقال نکند بخویشی دیگر و اگر ضد این باشد خارجیان غلبه کنند در آن قران فتنها خیزد و جنگها افتد و خاصه مریخ در آن قران دلیل حرب افتاده باشد و ما احکام کردیم قرانی را که در برج دلو شد کرت دویم که آن قران سیم است بام اوسط و چهارم بحکم تقویمی درین مثلثه ثمره چهارم در طالع قران طالع زمان قران اصلست و طالع سال قران بدل او پس بهیچ وقت در هیچ خیر بدل بکار ندارند تا اصل متعذر نبود پس چون طالع قران در یافتن ممکن نیست به بسیار اسباب طالع بسالی را که در روی قران افتد طالع قران نهاده و هیچ شک نیست که این طالع مستعار است اما خلاف بزرگان نتوان کردن و بر قول ایشان اعتراض نمودن و آن نیست که طالع آن زمان در نتوان یافت غرض آنست که بتحقیق در نتوان یافت پس اعتقاد را نشاید پس بنیاد بر طالع قران باید نهاد اما چون قران واقع شود بنگرند که مستعلی کدام است از مشتری و زحل پس او مدبر احوال طالع قران بود و بنای قران بر مستعلی بود و مستولی برج قران و صاحب برج قران چنانکه گفته شده است بعد از آن بطالع بنگرند و دلایل او و ممتزج و مدبر و دلایل تدبیر مریک و امتزاج دهند دلایل طالع را با دلایل قران و احکام کنند بر مقتضای آن پس اگر احوال ملک مضطرب بود البته انتقال دولت کند بسبب مزاج قران و اگر بر خلاف این بود حکم نشاید کردن بر نقل دولت و نیکو معلوم کنند که هر کدام کوکب راست یعنی ازین دو کوکب یعنی کدام در طرف شمال است از آن دیگر بعرض

وقبول ورد هر یک را بنگرند و در برج قران و در طالع سال قران بحسب احوال این دلایل احکام کنند پس اگر مستعلی زحل
بود دلیل کند بر شدت و زحمت خلایق در مدت آن قران خاصه در سالهای قران و ناایمنی و تنگی و بیماریها و درازی کشش
و اگر دلایل طالع سال موافقت کند با زحل کار بدتر باشد و اگر زحل مقبول باشد قحط پدید آید و وبا و اگر دلایل طالع سالی
قوی افتاده باشد فساد کمتر بود یا نباشد اما اگر مشتری مستعلی بود دلیل کند بر بسیاری راحت و فراخی و سعادت
حال مردم و امن و فراغت و اگر دلایل طالع با او موافقت کند سعادت حال مردم عالم بکمال رسد اما تا قران دیگر
واقع نشود حکم حالهای عالم ازین قران بود و دلایل او کنند و هر سال بنگرند برج انتها و سال خدا تا چندم برج است
از برج قران و سال خدای افتاده است قویست یا ضعیف و در وقت قران چگونه بوده است و از آنجا احکام سال کنند چنانکه
گفته شود اما در اواخر هر قرانی احوال عالم روی بفساد نهد و اضطراب سلاطین و اکابر بود از آن جهت که عالم کون
و فساد است و هیچ کونی بی فسادی نبود و هیچ فسادی بی کونی نباشد و چون زحل دلیل فساد است و مشتری دلیل کون
و از امتزاج هر دو کون و فساد واجب شود و هر چه اندک سبب فساد بسیار ظاهر گردد و در آن چیز اثر کند چون او
مستعد شده است قبول آنرا مثال شخصی که مزاج او مستعد عارضه شده باشد هر چه اندک چیز بکار دارد که مقوی آن عارضه بود
بسیار زیادت کند نتیجه آنست که هرگاه مدت قوت قرانی بآخر رسیده باشد و قران دیگر خواهد شد قوت آن قران بفساد
خواهد انجامید تا قوت این قران دیگر موجود شود پس مستعد شده باشد فساد را و سعادت آن کسان که دولت ایشان در آن
قران قایم بوده باشد درین وقت هم مستعد فساد شده باشد پس چون این قران خواهد که وقت او ظاهر شود و کون یابد آنچه مدلول
او باشد پس هر چه روی بفساد نهاده باشد و ضعیف تر بود باطل گردد و آنچه استعداد فساد او در وسط بود دیرتر
باطل شود و آنرا که اندکی تر باشد باطل نشود مگر بعد از آن وقت اسباب دیگر افتد که او را باطل گرداند و الا چنانکه باشد
بماند مثال آنکه سه شخص رنجور شده باشند و فساد مزاج یکی در حد کمال بود و از آن دیگر در حد وسط و از آن دیگری در حد اقل
چون فصل سال بگردد و هوا مخالف شود زودتر آن شخص باطل گردد که فساد مزاج او در حد کمال بود بعد از آن دیگری که در حد
اوسط بوده باشد بعد از آن ثالث را اگر سببی دیگر حادث شود باطل شود و الا در آن ایام با مزاج فصل خوگر شده باشد
صحت پذیرد یا چنان بماند و هر اینه اثر فساد آنجا ظاهرتر بود که دولت آن بیشتر و قوی تر بوده باشد و ازین جهت است که
فساد انقلاب بر پادشاهان زودتر و بر نزدیکان (?) او آنگاه بقوم دیگر و بدین سبب است که چون دولت شخص روی بطراوت نهد
هر حکم سعادت که بروی کنند راست آید و چون روی بانحطاط نهد هر حکم فساد که بروی نهند راست آید شعبه دویم
در احکام قرانات کواکب چهار اثمار ثمره اول در قرانات کواکب با زحل در مثلثه آتشی قران مشتری و زحل دلیل
کند بر خروج کسانی که در دین و شریعت سخن گویند و اشتغال دولت بود و فرو رفتن سفلگان و تشویش در اکابر
و اشراف

و اشراف و حکام و بد گشتن هوا و تفاوت نرخها و بودن بیماریها و خشکی سال و تفاوت نقود و تغییر بعضی عادتها
و این تاثیر اغلب در مشرق بود و اقلیم دویم قران مریخ و زحل دلیل کند بر تشویش و جمعیت لشکرها و افتادن
حرب و بزرگ شدن فرومایگان و ساختن سلاحها و خرابی جایها و موت اکابر و زدن درم قلب و فلس و نقصان بارندگیها
و مکروه سلاطین و معارف و ظلم و تاریکی هوا و بد گشتن فراخها (?) و خوف و هراس در خلایق و بیماریهای خونی و قتلها و تاثیر او
بیشتر در مشرق بود و اقلیم سیم قران زهره و زحل دلیل کند بر سرما در وقت و آفت و بیماری در زنان و خادمان
و اصحاب طرب و برآمدن نکاحها بزود و دشواری وضع حمل و بودن خصومتها میان زنان و شوهران و تفاوت نرخها و
بودن ابرهای سیاه و فساد بعضی میوهها و لهو و طرب در مشایخ و اهل صحرا و آمدن کاروانها قران عطارد و زحل
دلیل کند بر بد گشتن احوال دبیران و اصحاب دواوین و نوشتن خطهای ناحق و افتادن اراجیف و زدن فلس و درم
صناعان و کسادی بازارها و تازه شدن سخنان گذشته و آمدن کاروانها و بودن بازرگانیهای بی نفع و تغییر هوا
و سرما و رعد و برق در وقت و فساد کشتها و زرع و تفاوت نرخها و بیماریها از انواع صرع و بیع غلامان و عاقبت (?)
ثمره دویم در قران کواکب با زحل در مثلثه خاکی قران مشتری و زحل دلیل کند بر بزرگ شدن خداوندان ضیاع
و عقار و قوت حال مشایخ و سعادت حال خاندانهای قدیم و فراخی طعام و رغبت خلق بزراعت و عمارت و بودن اشتغال
دولت و افتادن زلزله و بودن اراجیف و توسط بارندگیها و فساد بعضی نباتات و اختلاف هوا و سرما در وقت
و بیماریها در از کشش و این تاثیرات میان مشرق و جنوب باشد قران مریخ و زحل دلیل کند بر بدی احوال امرا و لشکریان
و خواستن فتنه و قوت کردن فرومایگان و بدی احوال دزدان و راه داران و خاینان و بیماریهای بد و قطع اعضا و قتلها
و حرب و مصادره و موت اکابر و شدت و هراس در مردم و نقصان بارندگیها و آبها و فساد اشجار و مزرعها و حیوانات
و بیم زلزله و خسف باشد و پدید آمدن مور و ملخ و بسیاری اراجیف و فقد یکدیگر و اغلب این تاثیر در اقلیم سیم بود
و زمین روم قران زهره و زحل دلیل کند بر رنج زنان و سختی خداوندان خادمان و بیماری درین طبقه و بسیاری وضع حمل و ناسازگاری
زنان با مردان و رغبت مشایخ بطرب و نکاح و زینت و فساد نباتات و میوه و عمارتها و تفاوت نرخها و سرما در وقت و تاریکی
و کمی باران و ارزانی برده و عطرها و این تاثیر در اقلیم پنجم بود و آذربایجان و دشت عرب قران عطارد و زحل دلیل کند بر مکروه
خاطر دبیران و ارباب قلم و عمال و تجار و وکیلان و متصرفان و اصحاب حرف و افتادن اراجیف و سخنان دروغ و تهمت و غمز
و بودن بیع و ضیاع و عقار و بدی احوال کاروانها و کسادی بازارها و خرابیت و فساد کشت و زرع و تفاوت نرخها و سرما
و باد در وقت و بیماریها از انواع صرع و موتهای ناگاه ثمره سیم در قران کواکب با زحل در مثلثه هوایی
قران مشتری و زحل دلیل کند بر قوت حال اهل ادیان و رفتن سخنان در دین و مذهب و در برج دلو بحث

و مناظره بود در علوم دقیق و تفاوت نرخها و اگر برج جوزا بود علم خط و بلاغت و نجوم فاش گردد و خروج مدعیان بود و شعر و فضلا
بسیار شود و بادها جهد و بیماریها افتد در اشجار و اگر در برج میزان بود تنگی پدید آید و بحث علوم موسیقی و خواندن شعر و قصههای
بسیار شود و عزت مردم شریف باشد و بارندگیها باندازه آید و پادشاهان عادل پدید آیند و خاندانهای قدیم رونق پذیرد و اغلب این
تاثیرات در مغرب بود قران مریخ و زحل دلیل کند بر فتنه و حرب و اراجیف و بد گشتن هوا و بیماریهای خونی و افتادن غوغا و خطاها
معالجتها و احکام نجوم و خواستن ظلم و هراس و بیم در خلایق و حرب و قتل در معارف و بزرگان و خشکی سال و رفتن آتشها در هوا
و رفتن بادهای بد و فساد اشجار و خرابی جاها و فساد حال دزدان و بدکاران و سستی مردم در کار دنیا و بودن سرما در وقت و
تفاوت نرخها و کسادی بازارها و اغلب تاثیر در زمین مغرب بود و اقلیم سیم قران زهره و زحل دلیل کند بر نکبت زنان خادمان و افسون گران
و ناسازگاری زنان با شوهران و فساد حال عطاران و بزازان و برآمدن ابرهای سیاه در وقت و بارندگیها و سرما و دشواری وضع حمل
و فاش گشتن اصوات و الحان و فساد اهل طرب و برده و عشق آوردن مشایخ و برآمدن نکاحها قران عطارد و زحل
دلیل کند بر بیماریهای بزرگان و علما و اهل فضل و موتهای ناگاه و شدت در اهل دیوان و متصرفان و عمال و تجار و محاسبه وکیلان
و متصرفان و بودن اراجیف و گواهی دروغ و کسادی بازارها و گرانی طعمه و آمدن کاروانها و فساد نباتات و اشجار و بودن سرما و بادها
و بارندگیها در وقت و میل کردن مردم بعلوم دقیق و راست رفتن احکام ثمره چهارم در قران کواکب با زحل در مثلثه
آبی قران مشتری و زحل دلیل کند بر رفعت مردم فرومایه و سفله و نقل دولت بمردم عوام و دون و خلاف کردن قومی با ملوک و بزرگان و
خود و بسیاری آبها و تفاوت نرخها و فساد مسافران دریا و کشتیها و بودن سرما و بارندگیها و خرابی از آبها و بارانها در وقت
و اغلب تاثیرات در جهت شمال بود قران مریخ و زحل دلیل کند بر فتنه و تشویش و خلاف قومی با بزرگان و جنبش مردم سفله
و دست بالا کردن و مکیدن نادانان و قتل بزرگان خود و افتادن حرب و ترس خلایق و پریشانی مردم و خرابی خانها و نکبت جانها (?)
و دزدان و فساد کشتیها و مسافران دریا و بدکاری لشکریان و اگر برج سرطان بود کار بدتر باشد و مدعیان سفله خروج و باطل
شوند و اگر عقرب بود از دزدان خرابی باشد و لشکرهای بیگانه و فرومانده قوت کنند و زحمت رسد بخاندانهای قدیم و بزرگان
و مردم صحرا و لبهای دریا و اگر برج حوت بود وزرا و علما و قضاة را زیان رسد و مسافران دریا را و بارانهای خراب کننده
باید و فساد جواهر آبی باشد و اغلب تاثیر در اقلیم سیم بود و طرف شمال قران زهره و زحل دلیل کند بر غلبه کردن آبها
و قوت سرما در وقت و شکستن گرما و زیان میوهها و گلها و نباتات و بیماریها از سردی و خراب گشتن خانها از آب و علتها
در زنان و بسیاری کشت و زرع و فراخی طعام و اگر برج حوت بود زحمت خاتونان بود و اهل نسب و توبه اهل طرب و اگر عقرب بود
فساد حال زنان بدکار باشد و سرطان خلاص حال محبوسان باشد و سفرهای دریا قران عطارد و زحل دلیل کند بر ابرهای سیاه
بارندگیها و سرما در وقت و بیجه و زیان نباتات و فساد مسافران دریا و کشتیها و آمدن کاروانها و کسادی بازارها و فتنهها (?)
اراجیف و رونق آب کاران و دهاقین و بستانبانان و بیماریها دراز در ارباب قلم و تجار و زحمت این طایفه و باشد
که خشکی سال بود و باد دیگر شود و نرخها تفاوت کند و خطوط دروغ نویسند و گواهی ناحق دهند والله تعالی اعلم شعبه

شعبه سیم در احوال قرانات کواکب با مشتری چهار اثمار ثمره اول در قرانات کواکب با مشتری در مثلثه
آتشی قران مریخ و مشتری دلیل کند بر قوت حال ارباب سلاح و امرا و جمع آمدن لشکرها و تعصب در دین و قصد (?) قضاة
و ایمه و اشراف و توانگران و افتادن قتلها بوجه قصاص و عدل پادشاه و زدن درم و گرمی هوا و فراخی طعام و بیماریها از
حرارت و اغلب تاثیرات در مشرق بود و خراسان و عراق و اقلیم دویم قران زهره و مشتری دلیل کند بر عفت و صلاح زنان و خادمان
و توبه اهل طرب و برآمدن نکاحها و امانت در مردم و قوت دین اسلام و بودن لهو و طرب و زینت در علما و قضاة و وزرا و راستی
در عدول و اجابت دعا بود و اعتدال هوا و تندرستی خلایق و فراخی طعام و میل مردم بخیرات و آمدن مسافران از اطراف
قران عطارد و مشتری دلیل کند بر رونق کار ضرابان و صناعان و مستوفیان و دبیران و متصرفان و تجار و راستی و امانت
درین طبقات و آمدن کاروانها و بسیاری بیع جواهر و افتادن اخبار خوش و نوشتن خطها و مثالها و بیع و شری با نفع
و ارزانی و فراخی و راست رفتن معالجات و احکام و سخنهای راست و حق ثمره دویم در قرانات کواکب با مشتری در مثلثه خاکی
قران مریخ و مشتری دلیل کند بر فتنه در بزرگان و اراجیف و نکبت معارف و ایمه و قضات و فساد اطعمه و اشجار و بد گشتن هوا
از حرارت و زیان زرع از ملخ و دیگر حیوانات و بیماریها از گرمی و خشکی و قوت ارباب سلاح و قوة حال راه داران و اگر برج ثور باشد
فساد نباتات بود و اطعمه و غلها و حبوب و اگر برج جدی بود قوت حال لشکریان و امرا و زیان بزرگان و ایمه قران زهره و مشتری
دلیل کند بر نیکویی احوال اهل طرب و زینت در علما و فقها و میل این طایفه بلهو و طرب و برآمدن نکاحها و جمعیت و خیرات
و اجابت دعاها و فراخی و بسیاری نعمتها و شربتها و ملبوسات و اعتدال هوا و تندرستی خلایق و امن و نیکی کشت و زرع
و عمارتهای خیر قران عطارد و مشتری دلیل کند بر روایی بازارها و فراخی و ارزانی و نیکویی نباتات و قوة حال وزرا و دبیران و ایمه
و اطبا و اهل تنجیم و صناعان و بازرگانان و بیاعان و اهل بازار و آمدن کاروانها و اخبار خوش و سخنان حق و راستی در متصرفان
و عمال و مستوفیان و ایمنی راهها و بحثها در علوم و نقصان بارندگی ثمره سیم در قرانات کواکب با مشتری در مثلثه بادی
قران مریخ و مشتری دلیل کند بر فتنه و اراجیف و خصومتها میان اکابر و وزرا و علما و قضاة و اشراف و بد گشتن هوا و رفتن بادهای ناخوش و مضر
و بیماریها از سرخ باد و آبله و مانند این و افتادن قتلها و مصادره و میل قضاة و بسیاری خیانت و فساد اطعمه و رفتن آتشها
در هوا و توسط بارندگی و خیانت عدول و کاتبان و خطا شدن فتویها قران زهره و مشتری دلیل کند بر قوت حال اهل ادیان (?)
خاصه اسلامیان و جمعیتهای خیر و رفتن بمزارهای متبرک و اجابت دعاها بود و راستی و امانت در مردم و لهو و طرب در اشراف
و قیمت عطر و ملبوسات و رفتن بادهای خوش و تندرستی و بسیاری نباتات و میوه و اطعمه و فراخی و ارزانی و بارندگی در وقت
قران عطارد و مشتری دلیل کند بر سعادت حال وزرا و دبیران و مستوفیان و عمال و تجار و اهل بازار و بسیاری بحث و مجادله
و رونق مدرسهها و آمدن کاروانها و آوردن برده و رفتن بادها و اعتدال هوا و تندرستی خلایق و نیکی اشجار و اطعمه و راستی
احکام و علاجها و رونق کار فضلا و راستی در عدول و گفتن سخنان و گواهی راست ثمره چهارم در قرانات کواکب

با مشتری در مثلثهٔ آبی قران مریخ و مشتری دلیل کند بر بدی سفرهای دریا و قصد جاهلان بر وزرا و ایمه و توانگران
واگر برج عقرب بود قوت حال لشکریان و رزاداران بود واگر سرطان بود خلاص محبوسان باشد و قصد بدکاران و قوت
فرومایگان و سفلگان واگر حوت بود فساد حال قضاة بود و بد گشتن ایشان و دلیل کند بر مخالفت میان اکابر و ایمه
و معارف و افتادن فتنها قران زهره و مشتری دلیل کند بر قوت حال وزرا و ایمه و قضاة و اشراف و خاتونان و خادمان
و بسیاری بارندگی و آبها و اعتدال هوا و تن درستی خلایق و ایمنی و فراخی و ارزانی نرخها و نیکی سفرهای دریا و نیکویی نباتات
و میوهها و در حوت دلیل کند بر جمعیتهای خیر و نیکی حال خاتونان و اهل نسب و اجابت دعاها و نکاحهای بزرگان و رونق
دین اسلام واگر عقرب بود دلیل کند بر صلاح وزرا و نیکی حال عوام و مسافران قران عطارد و مشتری دلیل کند بر نیکی
احوال مسافران و اهل بازارها و بیع و شری نباتات و کاغذ و ادویه و جواهر آبی و رونق اطبا و راستی نقش معاملات
و خنکی هوا و بارندگی و ارزانی نرخها و فراخی طعام و میوهها و قوت نباتات و افتادن اخبار خوش و بیع ضیاع و آب
کاریز و اجتماع بزرگان جهت صلاح کارها و مناظره و دعویها و خلاص محبوسان و نیکی حال دبیران و مردم ابکار
والله اعلم شعبهٔ چهارم در قرانات کواکب با مریخ چهار اثمار ثمرهٔ اول در قرانات سفلیین با مریخ
در مثلثهٔ آتشی قران زهره و مریخ دلیل کند بر فساد میان زنان و شوهران و غضب و حرب و قتل و بودن فسق
و فجور و رغبت مردم بکارهای ناستوده و آشکارا شدن فواحش و بیماریهای خونی و اسقاط حمل و نکاحها بزور
و ناپسندیده و دلیری زنان بدکار و نقصان بارندگی و بدگشتن هوا و غلبهٔ دزدان و تغییر هوا قران عطارد و مریخ
دلیل کند بر ساختن آلت حرب و حرکت لشکرها و غضب و سفاهت در مردم و زحمت بر ارباب قلم و تجار و اهل بازار
و غم و تهمت و خیانت متصرفان و محاسبه و بسیاری اراجیف و اخبار بد و فتنه و غوغا و زدن فلس و درم قلب
و فساد قلبکاران و طراران و ظهور کیمیاگران و داغ دواب و غلبهٔ دزدان و خشکی و بدی هوا ثمرهٔ دویم
در قرانات سفلیین با مریخ در مثلثهٔ خاکی قران زهره و مریخ دلیل کند بر دلیری کردن دزدان
و بسیاری فسق و فجور و فاش گشتن لهو و طرب و فساد نباتات و بدگشتن هوا و تاریکی و تغییر و تفاوت نرخها
و بیماری زنان و ناسازگاری با شوهران و طلاق و فراق بسبب عاشقی واگر برج ثور بود فساد دزدان بود
و بدکاران واگر جدی بود قوت حال امرا و لشکریان باشد و گرفتن ولایتها و تنگی کردن واگر سنبله باشد فساد
اطعمه بود و رنج زنان حامله و خدم و دبیران و تجار قران عطارد و مریخ دلیل کند بر خروج فضولان و بدی
راهها و غلبهٔ دزدان و طراران و فساد حال اشجار و مزرعها و اطعمه و نباتات و آمدن کاروانها
و افتادن اراجیف و بدی حال متصرفان و وکلا و محاسبهٔ اهل دیوان و آفت در دواب و نقصان
بارندگی

بارندگی واگر برج جدی بود دلیل ترتیب لشکرها باشد و ظهور حکما واگر در سنبله بود ظلم و خواست و فساد زرع
واگر ثور بود فساد حال زنان و نباتات و دواب شود ثمرهٔ سیم در مثلثهٔ بادی قران زهره و مریخ دلیل کند بر فساد حال مطربان و فسق و فجور میان
زنان و خادمان و آفت نباتات و میوهها و تجار در وقت و بیماری در مردم و اسقاط حمل و بیرون آوردن خون و فساد در بزرگان و زنان و اختلاف هوا و آشکارا
شدن فواحش و دلیری زنان بدکار و اگر برج میزان بود فساد و فتنه باشد و بادها جهد قران عطارد و مریخ دلیل کند بر زحمت دبیران و مستوفیان
و اهل بازار و متصرفان و عمال تجار و انبوه اهل فضل و شعرا و گفتن هجو و سخنان بد و دروغ و بسیاری اراجیف و بیع دواب و برده و بدگشتن هوا
و بیماری در دواب و زحمت مردم از سرخ باد و صرع و بر انداختن خون و بودن دزدی واگر برج جوزا بود بدی بکتب باشد واگر دلو بود
ظهور حیلتها و طلسمات بود واگر میزان بود فساد حال اهل طرب بود و زنان و خادمان و ندیمان ثمرهٔ چهارم در مثلثهٔ آبی
قران زهره و مریخ دلیل کند بر فساد حال آبها و حیوانات آبی و بدی حال زنان بدکار و سقط شدن کودکان و بودن تگرگ و بارندگیها و رعد و برق
و اختلاف هوا و آفت نباتات واگر برج سرطان بود خلاص محبوسان باشد واگر عقرب بود خلل زنان بدکار بود واگر حوت بود آفت بجاریم بود
و فساد مسافران دریا باشد قران عطارد و مریخ دلیل کند بر فساد کشتیها و متصرفان و آبها و افتادن اراجیف و خواستن بخارها
و تاریکی و بیماریها و سست شدن اعضا و کندی زبان و رطوبت دماغ و ظلم و خواست و غم و تهمت واگر برج حوت بود دزدیها و خیانتها
بسیار افتد خاصه در سفر دریا واگر عقرب بود نیکی حال کشتیها بود واگر سرطان بود دزدیها و خیانتها بسیار افتد خاصه در سفر دریا والله اعلم
شعبهٔ پنجم در قرانات عطارد با زهره چهار اثمار ثمرهٔ اول در مثلثهٔ آتشی مقارنهٔ عطارد و زهره دلیل کند بر رونق کار زرگران
و پیرایهگران و نقاشان و عطاران و بزازان و اهل بازارها و بسیاری بیع برده و دواب و جواهر و اعتدال هوا و بخارها و تاریکی و رعد
و برق و افتادن عداوتها و خصومت میان خلایق و ارزانی گوشت ثمرهٔ دویم در مثلثهٔ خاکی مقارنهٔ عطارد و زهره دلیل کند بر بسیاری
بیع و شری اطعمه و حیوانات و شیرینیها و جامهها و نیکویی نباتات و غله و ارزانی و فراخی و نیکویی کشت و زرع و آمدن مسافران و افتادن
اخبار خوش و بدی حال وکیلان و متصرفان و کم باران واگر در سنبله بود اطعمه سخت ارزان شود ثمرهٔ سیم در مثلثهٔ بادی
مقارنهٔ عطارد و زهره دلیل کند بر رونق مستوفیان و عمال و تجار و بسیاری بحث علوم و تیزی بازار برده و عطر و جامه و رواج کار
شعرا و اهل فضل و نوشتن عشقنامهها و نیکویی احوال اشجار و میوهها و رفتن بادهای خوش و ابرها و بارندگی و آمدن کاروانها
و بیع برده و صحبت کودکان ثمرهٔ چهارم در مثلثهٔ آبی مقارنهٔ عطارد و زهره دلیل کند بر آمدن مسافران دریا و بسیاری جواهر آبی
و ساختن باغ و بستان و سردابه و تغییر هوا و بسیاری آبها و بارندگی و سرما در وقت و رونق کار شرابداران و ملاحان و غواصان
و خمرفروشان و لهو و طرب میان عوام و مردم فرومایه و عداوت انگیزی مردم سفله واگر برج عقرب بود لواطه و فواحش رود واگر برج
سرطان بود بیع جواهر آبی بود و طرب عوام واگر برج حوت بود نیکی حال کشتیها بود و صلاح حال درماندگان و مسلط شدن زنان و بارندگیها
شعبهٔ ششم در احوال قران نحسین و سعدین دو اثمار ثمرهٔ اول در قران نحسین ازین قرانات دو قران موثرترست
بعد از قران علویین یکی قران مریخ و زحل در سرطان دویم قران زهره و مشتری در حوت اما قران نحسین در حوالی هر دو سال یکبار واقع شود
در هر برجی و باشد که در برجی سه قران اتفاق افتد بوقتی که مریخ راجع شود و بدترین این دو قران این دو نحس آن باشد که در سرطان کنند
در حوالی هر سالی یکبار روی بدی او جهت آن بود که هر دو در سرطان بدحال و نامقبول اند که یکی در هبوط است و دویم در وبال و با زهره نحسی
دیگر مبتلا شود و اثر فساد نحس وقتی ظاهرترست که ضعیف است و بدحال و نامقبول و ازینجا گفته اند که نحس بدحال مار دم
بریده ماند و نحس مقبول گرگ آموخته را پس تاثیر قران این دو نحس در سرطان آن باشد که مدعیان بیرون آیند و مردم دو

دستها قوت کنند و غلوی عام شود و مردم بزرگ و شریف را نکبت رسانند و فتنهها عظیم انگیزند و زود باطل شود و اضطراب احوال ملوک
و سلاطین باشد و میان اکابر و سادات و حربها و قتلها رود و خرابیها شود و این قران در حد هر کدام کوکب که افتد فتنه از قوم خیزد
که بدان صاحب حد منسوب بود و علامت کسان نکبت رسد اما اگر این قران نزدیک اشتغال دولتی باشد و یک قران علویین اثر او عظیم
و دیرتر دارد و خونها بسیار افتد در آن وقت و ما احکام کرده ایم قران نحسین را که شهور سنه ... ثمرهٔ دویم در قران سعدین
در احکام قرانی که علویین در دلو خواست شد این قران در حوالی هر سالی یکبار اتفاق افتد در هر برجی
و باشد که در برجی سه کرت اتفاق افتد و قویترین این قران آنست که در حوت بود و آن در هر دوازده سال یکبار بود و بهترین قرانها
از آن جهت است که هر دو سعد در حوت مقبول اند که یکی را خانه است و دیگری را شرف و این قران نزدیک اشتغال دور یا فصل یا اشتغال
دولتی یا قرانی اتفاق افتد دلیل راحت و آسایش خلایق بود و عدل پادشاهان و امن و فراخی و رفاهیت خلایق بود شعبهٔ
هفتم در احکام تثلیثات و تسدیسات چهار اثمار ثمرهٔ اول در اتصالات کواکب با زحل تثلیث و تسدیس مشتری با زحل
دلیل کند بر الفت میان ملوک و اعیان دولت و وزرا و صلاح پذیرفتن امور و رغبت پادشاهان بعدل و میل خلایق بخیرات و فراخی طعام
و امن و راحت مشایخ و خاندانهای قدیم تثلیث و تسدیس مریخ و زحل دلیل کند بر ترحم ملوک و سروران و اکابر بر زیردستان
و ضعفا و رعیت و فقرا و رونق کار احتساب و پدید آمدن حق از باطل و عمارت حصنها و دوستی کردن اهل شر و فتنه با مشایخ
و گوشهنشینان و خشکی هوا و توسط حال ماکولات تثلیث و تسدیس آفتاب و زحل دلیل کند بر یافتن ریاست مردم فرومایه و اهل
جبل و خاندانهای قدیم و نیکی حال مزارعان و نقصان جور و ستم و فراخی طعام و ارزانی و عنایت ملوک با اکابر و تغییر هوا و سرما
در وقت تثلیث و تسدیس زهره و زحل دلیل کند بر ~~قرار کارها و بستن عهدها~~ موافقت میان زنان و شوهران و فرح
مشایخ و دهاقین و بیع بردگان و فراخی طعام و ارزانی لباسها و اعتدال هوا در تابستان و سرما در زمستان و بارندگیها
در وقت تثلیث و تسدیس عطارد و زحل دلیل کند بر قرار کارها و بستن عهدها و نوشتن عهدنامهها و رونق اهل بازار
و ظهور گنجها و زور و محالات و بیع املاک و غلامان و رونق کارها و تغییر هوا و سرما و باد و بارندگی ثمرهٔ دویم در اتصالات
با مشتری تثلیث و تسدیس مریخ و مشتری دلیل کند بر قوت حال ارباب سلاح و توبهٔ اهل شر و فتنه و ساختن مصالح میان وزرا
و ارباب سلاح و امرا و رغبت نمودن بخیرات و ایمنی و راندن قضا و ارزانی نرخها و گرمی هوا تثلیث و تسدیس آفتاب و مشتری
دلیل کند بر قوت حال ملوک و سلاطین و سروران و افزونی جاه و حرمت وزرا و نزدیکان پادشاه و ایمه و قضاة و حکام و اشراف
و داد و عدل و روائی نقود و بسیاری خیرات از پادشاه و اکابر و فراخی و ارزانی و گرمی هوا تثلیث و تسدیس زهره و مشتری
دلیل کند بر رونق اهل ادیان و فرح در ایمه و قضاة و اشراف و توبهٔ اهل طرب و سعادت اهل زنان و خادمان و عزت پیرایه
و ملبوسات و خوشی معیشت خلایق و ارزانی نرخها و اعتدال هوا و نمها در وقت تثلیث و تسدیس مشتری و عطارد دلیل کند بر رونق
اهل فضل و علما و قوت حال دبیران و مستوفیان و متصرفان و تجار و راستی مردم در کارها و بازرگانیها و تیزی بازارها و ایمنی
راهها و افتادن اخبار خوش و گفتن سخنهای حق و نوشتن مثالها و خطها و راستی در عدول و راست رفتن احکام و ارزانی نرخها
و رفتن بادهای خوش ثمرهٔ سیم در اتصالات کواکب با مریخ تثلیث و تسدیس آفتاب و مریخ دلیل کند بر عنایت
پادشاه با امرا و ساختن کار لشکرها و آلت حرب و امن و فراغت و قوت حرارت و سورت در مزاج بزرگان و گرمی هوا
و فراخی و رونق دار الضرب و ترکان تثلیث و تسدیس زهره و مریخ دلیل کند بر نکاحها و شرکتها و دوستی میان

میان اهل طرب و بودن عروسی و ضیافتها و زفاف و توبه شکستن اهل زهد و اعتدال هوا و بارندگی در وقت و عزت گوشت و ارزانی طعام
تثلیث و تسدیس عطارد و مریخ دلیل کند بر رونق دیوانها و عمل متصرفان و عمال و ظهور کیمیاگران و ساختن آلت حرب و افتادن اخبار جنگ
و قوت حال زرهداران و تیزی بازار سلاح و دواب و برده و ترک و فسق اهل فضل و رواج دستکاران و اصحاب احکام ثمرهٔ چهارم در تسدیس
عطارد با زهره دلیل کند بر لهو و طرب در وزرا و اصحاب دواوین و متصرفان و اهل بازار و تجار و تیزی بازار برده و عطر و لباسها و مصالح
میان معاملتها و دوستی و صحبت میان زنان و امردان و رونق کار مزامیر و ساز موسیقی و فرح در جهال و اهل فضل و ندما و شعرا
شعبهٔ هشتم در تربیعات و مقابلات سه اثمار ثمرهٔ اول در تربیع و مقابلهٔ مشتری و زحل دلیل کند بر مخالفت میان علما
مشایخ و قضاة و اندوه سلاطین و فاش گشتن خیانتها و نمودن عداوتها میان بزرگان و ظلم و جور ناکسان بر شرفا و بیماری معارف
و توانگران و خرابی جایها و تغییر حال ممالک و تعصب میان اکابر و بدگشتن هوا و تفاوت نرخها تربیع و مقابلهٔ مریخ و زحل
دلیل کند بر فتنه و قتلها و افتادن عداوتها و بدی حال دزدان و قصدها در بزرگان و حیرت خلایق و بدی احوال اهل صحرا و جبال و اهل ...
و بیماریهای مهلک و ناایمنی راهها و قحط و فساد دواب و مزرعها و اندوه خاندانهای قدیم و ظلم و جور و بدگشتن هوا تربیع و مقابلهٔ آفتاب و زحل
دلیل کند بر غضب ملوک بر اکابر و معارف و ظلم و ستم و خواست و خیانت وکیلان و فاش گشتن خیانتها و انگیختن عداوتها و خصومتها
و بیماری در ملوک و اکابر و فساد نقود و رنج رعیت و مهتران و حیرت خلایق و تغییر هوا و سرما و نمها نامناسب وقت تربیع و مقابلهٔ
زهره و زحل دلیل کند بر مخالفت میان زنان و شوهران و بیماری و موت زنان و دشواری وضع حمل و فاش گشتن اسرارها
و خیانتها و افتادن عداوتها و بودن فتنه و امر معروف و بدی بازارها و نکبت بر مشایخ و فساد طعام و میوهها و تغییر هوا و ابرهای
سیاه و سرما و باد و بارندگی و هجو و ظلم بر اهل طرب تربیع و مقابلهٔ عطارد و زحل دلیل کند بر دعویهای باطل و خطهای دروغ
و گواهی ناحق و فاش گشتن خیانتها و عداوتها و زحمت اهل دیوان و متصرفان و مردم بازاری و تجار و افتادن اراجیف و تهمت بر غلامان
و خیانت و محاسبهٔ وکیلان و متصرفان و بیماریهای دراز کشش و خشکی هوا و سرما و باد و بارندگی و فساد بعضی نباتات در وقت ثمرهٔ دویم
تربیع و مقابلهٔ مریخ و مشتری دلیل کند بر قصد امرا و لشکریان و ترکان و غمز بر وزرا و ایمه و قضاة و خلافها میان اکابر و اشراف و اعیان ملک
و توانگران و شدت و قید و قتل و ظهور عداوتها و خصومتها و حرب و فتنه و غدر در حق بزرگان و مصادره و فساد حال ضرابان و بدی نرخها و بد شدن هوا
و فساد اطعمه تربیع و مقابلهٔ آفتاب و مشتری دلیل کند بر غضب ملوک بر وزرا و معارف و مصادرهٔ توانگران و اندوه علما و حیرت اکابر
و اشراف و تفاوت نرخ طعام و فساد دار الضرب و گرمی هوا و ظلم در صورت عدل و طلب اسرار اکابر و ظاهر شدن خیانتها تربیع و مقابلهٔ زهره و مشتری
دلیل کند بر آشفتگی میان زنان و شوهران و رغبت اهل ورع و علما بطرب و زینت و ضعیف شدن و طلب حقوق شرعی و تهمت بر ایمه و قضاة و دوز...
و تفاوت نرخ طعام و اعتدال هوا و رفتن بادهای خوش و نیکی نباتات تربیع و مقابلهٔ عطارد و مشتری دلیل کند بر جدل و مناظره و تعصب
اهل ادیان و نفاق بزرگان و نوشتن فتویهای غلو و رد و دعوی کردن اهل ورع و تفاوت نرخها و تزویر و خیانت متصرفان در صورت
راستی و رفتن بادها و بودن نمها ثمرهٔ سیم تربیع و مقابلهٔ آفتاب و مریخ دلیل کند بر خلاف لشکریان و امرا و افتادن عداوتها
و فتنه و حیرت مفسدان و فاش گشتن خیانتها و افتادن حرب و مقاتله و بسیاری اراجیف و هراس در مردم و در دلها و حوالی
جایگاهها و درماندن دزدان و خاینان و نکبت ملوک و بدگشتن هوا و خشکی سال و بیماریها اکابر و موت بزرگان و فساد نقود
و جوهریان و صرافان و کیمیاگران تربیع و مقابلهٔ زهره و مریخ بر بسیاری لواطه و زنا و فسق و فجور پنهانی و عداوتها
میان زنان و شوهران و اسقاط حمل و تفاوت نرخها و علتها در میوهها و تغییر هوا ... و سختی و شدت اطفال ...

دخادهان وفساد این طبقه و بدنامی خاتونان بزرگ و رسیدن تحقیق بدبستان و حیوت و خسارت ایشان
دلیل کند بر عداوتها و غمها میان امرا و ارباب قلم و متصرفان و طلب آلت حرب و ظلم لشکریان بر اصحاب حرف و اهل بازار و تجار
و فساد کیمیاگران و ساحران و بسیاری اراجیف و نوشتن خطهای بدروغ و اندوه دبیران و اهل فضل و پیدا شدن دروغ گویان
شعبهٔ نهم در احتراقات بهم اثمار ثمرهٔ اول در احتراقات زحل احتراق زحل در مثلثهٔ آتشی دلیل کند بر نکبت ملوک و سلاطین در
مشرق و اقلیم چهارم و قتل و زحمت بزرگان در نهان و فساد نقود و اضطراب احوال خاندانهای قدیم و مزارعان و بیماریهای
دراز کشش و تغیر هوا و اگر مشتری انجا بود یا ناظر فراخی طعام بود و خشکی هوا و نقصان آبها و اگر مریخ بود خلاف
لشکرها باشد و موت حیوانات و فساد دار الضرب و اگر زهره بود بیماریها و موت زنان بود و بارندگیها و سرماها و اگر
عطارد بود اندوه اهل قلم و آتشکاران و کیمیاگران و تغیر هوا و سرماها و این همه احکام مناسب وقت باشد در سال و فصل
و مناسب کواکب دیگر بدو ناظر بود و نظرها از سعد و نحس و قبول و رد در مثلثهٔ خاکی دلیل کند بر فساد حال ملوک و اکابر
در جهت جنوب و زمین خراسان و فساد حال نباتات و مأکولات و بیماری در مردم و حیوانات و بدی حال مزارعان و سرما
و تغیر هوا و اگر مشتری انجا بود یا ناظر باشد فساد کمتر بود و هوا معتدل و میوهها و نباتها نیکو و فراخی باشد و اگر مریخ
باشد سال خشک باشد و فساد اطعمه و بودن فتنه و خرابی کاریزها و اگر زهره بود بیماریها باشد در زنان و ناسازگاری
با شوهران اما نباتات نیکو باشد و تغیر هوا و سرما بود و اگر عطارد بود انجا بیماری ناکی بود و فساد خود بینها و خوف
از سرما و موریلخ و بیم زلزله و خسف باشد و اگر قمر بود بارندگی باشد و رنج مسافران و پیکان و امدن کاروان و اخبار
در مثلثهٔ بادی دلیل کند بر فتنه در ملوک و اشراف و اکابر مغرب و علما و بدگشتن هوا و بیماری در خلایق و رفتن بادهای
ناخوش و بودن سرما و فساد انجا و اگر مشتری انجا بود یا ناظر بادهای خوش و قوی تر جهد و میوه و اطعمه نیکو باشد
و مردم آسوده بوند و اگر مریخ بود در زمین مغرب و اقلیم سیم تشویش افتد و در خراسان و اگر زهره بود اهل طرب
و زنان را زیان رسد و میوهها کم آفت تر بود مگر بفران زحل بود که فساد انجا در نباتات باشد از سرما و تفاوت
نرخ اطعمه پدید آید و اگر عطارد بود علوم دقیق رواج یابد و اهل ناموس و ادبا را اعتبار شود و تغیر هوا باشد
و اراجیف افتد و اگر قمر بود بارندگی باشد و قوت حال نباتات بود و خوف سرما در مثلثهٔ آبی دلیل کند بر علت و رنج
ملوک بطرف شمال و اقلیم چهارم و فساد مسافران دریا و بارندگی و سرما در وقت و فرو رفتن قومی و اگر مشتری انجا بود
یا ناظر بود سفر دریا بهتر باشد و بازرگانان نیکو باشد و بارندگی نافع بود و اگر مریخ بود خوف باشد از فتنهها
و قید و قتل و بدگشتن آبها و هوا و اگر زهره بود بارندگی و سرما باشد و بدگشتن هوا و میغ و علتها از ماده
بلغم و اگر عطارد بود بازار جواهر آبی تیزی کند و کاروانها برسند و تغیر حال قوی تر بود و اگر قمر باشد سیلها باشد و خراب کننده
و سرما سخت تر بود و حرکت مسافران باشد ثمرهٔ دویم در احتراق مشتری در مثلثهٔ آتشی دلیل کند بر قوت حال ملوک و سلاطین
در مشرق و اقلیم چهارم و نکبت توانگران و وزرا و ائمه و قضاة بود در اقلیم دوم و فتنهها پوشیده افتد و عزت نقود و گرمی هوا بود
و داد و عدل و فراخی طعام باشد و اگر مریخ انجا بود یا ناظر قتل افتد در مشرق و خراسان و اقلیم دویم و سیم و بسیاری غضب ملوک بود

و حصول منیتها و ساختن آلت حرب و اگر زهره بود هوا معتدل باشد و فساد اطعمه و میوه بود و اگر عطارد باشد بازار عطرها
و دواب تیزی کند و باشد که سکه برکار کردد و هوا متغیر کردد و بازارها با رونق بود و اگر قمر بود نمها و ابرها باشد در مثلثهٔ خاکی
دلیل نیکی حال ملوک جنوب بود و انصاف و عدل نمودن و باشد که مکروه رسد بوزرا و اهل ورع و ائمه و قضاة را و فراخی طعام بود و تیز نرخها
و اگر مریخ انجا بود یا ناظر باشد دزدی و ظلم و خیانت و خوارت پدید آید و خشکی هوا بود و فساد اطعمه و حرکت لشکرها و اگر زهره بود اطعمه
نیک باشد و میوه و خوف سرما بود در وقت و اگر عطارد بود سرما سخت تر بود و تغیر هوا و تلف نباتات و بودن بیع دواب و اگر
قمر باشد سرما و نم بود و فساد حیوانات و زحمت مسافران و اندوه عوام الناس در مثلثهٔ بادی دلیل کند بر توسط حال ملوک مغرب و تجار
ناموس و نفاق در اکابر و فراخی معاش و نیکی اشجار و میوهها و صحت خلایق و بودن انصاف و میل بطاعات و خیرات و رفتن بادهای خوش و حرارت
هوا و اگر مریخ انجا بود یا ناظر بود فساد اشجار و بیماری در مردم از باد گرم و علامات شهب افتد و تشویش خیزد و اراجیف و اگر زهره بود نکاحها
رود و معاش ارزانی کند خاصه میوهها و تغیر هوا و نمها باشد در وقت و اگر عطارد بود بادهای تند جهد و رونق کار اهل فضل باشد و حکما و دبیران
و تیزی بازارها و خاطرها و اگر قمر باشد بادها و بارندگی بود بوقت و میوهها نیکو باشد و صحت باشد در مردم در مثلثهٔ آبی دلیل کند بر نیکی احوال ملوک و سلاطین
بزرگان و اعتدال هوا و خوبی حال مسافران دریا و بسیاری آبها و فراخی و قوت کردن مردم سفله و اگر مریخ انجا بود یا ناظر باشد فساد
کشتیها بود و جنبش اهل شر و فتنه و نقصان آبها و فساد حیوانات آبی و اگر زهره بود آبها و بارندگی بسیار شود و جواهر آبی ارزان
کردد و فراخی پدید آید و ابرهای سیاه و سرما بود در وقت و اگر عطارد بود بسیاری میغ شود و امدن کشتیها و کاروان و بارندگی و تغیر هوا
و اگر قمر بود سیلها آید که خرابی کند و نباتات نیکو بود و مسافران مستعجل باشند ثمرهٔ سیم در احتراق مریخ در مثلثهٔ آتشی دلیل کند بر
بر غضب ملوک و افتادن مقاتله در مشرق و اقلیم سیم و چهارم و بودن خونهای پنهان و نکبت اکابر و خلاف لشکرها و تندی کردن و بودن مرگ
حیوانات و فساد جواهر و دار الضرب و ضرابان و اگر زهره انجا بود یا ناظر باشد هوا معتدل بود و نرخها ارزان و فرح باشد در بزرگان
اما فساد حال زنان بود و اگر عطارد بود رعد و برق باشد و روشن آتشها در هوا و بیع دواب و جواهر و زدن درم و تیزی بازار سلاح
و اگر قمر بود نمها و بخارها باشد و بیع مهره و سلاح در مثلثهٔ خاکی دلیل نکبت ملوک بود و اکابر در جهت جنوب و قتلها و فروش
قومی و باشد که لشکرها خلاف کنند و دزدی و دروغ پدید آید و خرابی مزرعها بود و جایهای عالی و اگر زهره انجا بود یا ناظر باشد میوهها
نیکو باشد و پنبه و کتان و انواع لباسها و شیرینیها و سرما شود در وقت و اگر عطارد بود یا ناظر باشد اختلاف هوا باشد و سرمای
خشک و بیماریها بود در بهایم و بیع و شری نباتات و حیوانات و اگر قمر بود بارندگی باشد و سرما در وقت و قوت نباتات بود و حرکت مسافران
در مثلثهٔ بادی دلیل قتل و بیماری ملوک مغرب و افتادن تشویش و اراجیف و بیماری و موی و سرخ باد و اختلاف هوا و خشکی و بدی حال
امرا و لشکریان و مخالفان پادشاه و فرو رفتن بدکاران و دزدان و اگر زهره انجا بود یا ناظر بادهای خوش و بارندگیها بود و اعتدال هوا
و تن درستی در خلایق و فراخی طعام و ارزانی اثواب و برده و بودن فرح مردم و اگر عطارد بود اراجیف بسیار افتد و تغیر هوا بود و خشکی و بودن
علامات شهب و رونق بازار برده و قوت دستکاران و اطبا و اگر قمر بود بارندگیها باشد و بادها و مخالفت و غلبهٔ آبها و درماندن خاینان
و اگر زهره انجا بود یا ناظر در مثلثهٔ آبی دلیل فتنه بود و خلاف در جهت شمال و قوت کردن سفلگان و شبیخون بردن و فساد آبها و درماندن
خاینان اگر زهره انجا بود یا ناظر باشد ابرهای سیاه برآید و بارندگیها بود و سرما در وقت و نیکی نباتات و فراخی و اگر عطارد بود
نیکو باشد حال مسافران دریا و بارندگی بود و سرما و رونق کار دستکاران و بدگشتن هوا و کسادی بازارها و اگر قمر بود سیلها باشد
و بلاها نیز و از آبها زیان رسد ثمرهٔ چهارم در احتراق زهره در مثلثهٔ آتشی دلیل بیماریها بود در زنان و خادمان و بزرگان
در جهت مشرق و اقلیم پنجم و افتادن فتنهها بود و انداختن تهمتها و برامدن نکاحها و طرب در ملوک و لباسهای بزرگ و قیمتی حاصل آید

و هوا معتدل باشد و اگر عطارد آبی باشد زدن سکه بود و نقش بستن کارخانها و نقصان بارندگی و بسیاری بیع جواهر و دواب و اگر قمر بود هوا
متحرک بود و هوا کردان باشد و نم بود در وقت در مثلثهٔ بادی دلیل رنج خواتین و خدم و بیماریها در نباتات و حیوانات
در جهت مغرب و اقلیم پنجم و فساد برده و ... و اگر عطارد بود و بیع و شری برده بسیار شود و رونق کار
مزامیر و اوتار بود و قوت حال اکابر و اهل فضل و دبیران و متصرفان و بیاعان و اگر قمر بود نمها باشد و هوا خوش کردد و فراخی بود و میوهها نیکو باشد
در مثلثهٔ آبی دلیل توالد و تناسل بسیار بود و رنج زنان حامله و اگر برج عقرب بود فساد زنان بدکار رود و اگر در سرطان بود ارزانی جواهر آبی بود
و اگر حوت بود نکاحها از بزرگان و مستوران برایند و کار سفر دریا نیکو بود و قوت اکابر بود در جهت شمال و اگر عطارد انجا بود بارندگیها قوی باشند و امدن
و رفتن مسافران دریا و بیع و شری بحوض و خوبی و مانند این باشند و اگر قمر بود سیلها آید و آبها چنان بود که خرابی کنند در وقت ثمرهٔ پنجم در احتراق
عطارد در مثلثهٔ آتشی دلیل کند بر رونق دواوین و نهادن خراج و خواستها در جهت مشرق و اقلیم سیم و رنج متصرفان و عمال و نوشتن مثالها بود
و بیع جواهر و مرصعات و بیماری در طبقات عطارد و محاسبه و اگر قمر بود انجا یا ناظر باشد نمها بود و کدورت هوا در وقت و بیع جواهر بی قیمت چون مهره
و آبگینه و مینا در مثلثهٔ خاکی دلیل تغیر هوا بود مناسب وقت و فساد طعام و نباتات و رنج کاروانها و بیماری دواب و اهل قلم خاصه
در جهت جنوب و خشکی هوا بود و اگر قمر انجا بود یا ناظر باشد نمها بود و کدورت هوا و سرما و تغیر هوا مناسب وقت در مثلثهٔ بادی
دلیل قوت اکابر مغرب بود و قوت حال وزرا و تیزی بازارها و رونق کار تجار و رفتن بادهای سرد و عمل متصرفان و اهل فضل و دبیران و بیاعان
و اگر قمر انجا بود یا ناظر باشد بارندگی بیشتر بود و میوهها نیکو باشد و اخبار خوش برسد و فراخی بود در مثلثهٔ آبی دلیل فساد کشتیها
و غلبهٔ آبها و ابرها و تغیر هوا و بیع جواهر آبی و آفت میوهها در وقت و اگر قمر انجا بود یا ناظر باشد سیلها آید و آبها بسیار بود و نیکی
نباتات بود و عمارت باغها و جویها شعبهٔ دهم در احکام مجاسدات شش اثمار ثمرهٔ اول زحل با راس دلیل کند بر قوت
حال مشایخ و خاندانهای قدیم و افزونی عز و جاه ایشان و تازه شدن دولتهای قدیم و خروج موعیان در کرامت و سخنان غیبی و تسخیر
جن و جمع آوردن برهان در جام و مانند آن و فراخی معاش و زه حیوانات و میل مردم بزهد و ناموس و زیارتها و نیکوی کار
ملوک قدیم زحل با ذنب دلیل کند بر ضد آنچه گفته شد و بدگشتن احوال دواب بارکش و بیماریها در مشایخ و اهل جبال و اکابر
از جنس جنون و موتها از زهر و فساد مزارعان و رنج کودکان از دیو و هراس مردم ثمرهٔ دویم مشتری با راس دلیل
کند بر بسیاری خیرات و طاعات و قوت حال اهل ادیان و میل خلایق بزیارتها و اجابت دعاها و داد
و عدل پادشاه و حاکمان و قضاة و فراخی و ایمنی در اقلیم دویم و خوشی عیش خلایق و دادن
صدقات مشتری با ذنب دلیل کند بر ضد آنچه گفته شد و بدگشتن هوا و کم دیانتی
٤١ مردم و بیماری اکابر و نفاق در موده و دوروی کردن بزرگان و تزویر مغنیان و باطل کردن
حقوق شرعی و محروم شدن مستحقان ثمرهٔ سیم مریخ با راس دلیل کند بر توبهٔ
بدکاران و خاینان و پدید امدن پارسایان بی علم

و پدید امدن پارسایان بی علم از ترکان و لشکریان و مردم خونریز سناه و
رونق لشکریان و اطبا و بهتر شدن بیماران در اقلیم سیم و سودائیها بدافتاد
در سر فرومایگان و پدید آمدن عزیمت خوانان و جمع آوردن پریان مریخ با ذنب
دلیل کند بر ضد آنچه گفته شد و بودن عیبانها و قصد بزرگان و بیماریهای
سودائی و زدن دیو و مصروع شدن و پدید آمدن عیبها و افتادن قتلها و ناایمنی
و آفت در ترکان و لشکریان و بدی حال ایشان ثمرهٔ چهارم آفتاب با راس
دلیل بر داد و عدل ملوک و سروران و افزونی در ممالک و بیرون آمدن جواهر نیکو
از کان و میل بزرگان بخیرات و طاعات و زیادتی عز و جاه مهتران خاصه در
اقلیم چهارم و تندرستی در خلایق آفتاب با ذنب دلیل کند بر ضد آنچه گفته شد
و رنجوری معارف و درد چشم و مکروه بزرگان از مردم معیوب و ناکس و هر کس
و خشک شدن بعضی جایها و چشمها و فرار خزندگان ثمرهٔ پنجم زهره
با راس دلیل کند بر حکومت خاتونان و خادمان و توبهٔ اهل طرب و رونق
دین اسلام و افزونی اعتقاد و بیرون آمدن زنان بکرامت و رونق بازار
عطر و مروارید و برده و رفتن بادهای خوش و فراخی نعمت و اجابت دعاها
زهره با ذنب دلیل کند بر ضد آنچه گفته شد و اسقاط حمل و بیماریها در زنان
از حیض و درد پستانها و آبله و بیرون آمدن زنان ساحر و افسون ساز و بی داد
الضرب و فرار مغنیان و بدگشتن هوا ثمرهٔ ششم عطارد با راس
دلیل کند بر قوت حال اصحاب دواوین و عمال و متصرفان و تجار و اصحاب
حرف و ظهور مردم فصیح و فاضل و رغبت خلایق بخواندن اخبار و دراست

رفتن احکام نجوم و طلب نیکویی معاملات مردم و راستی دفترها و محاسبات
و امانت عدول و قیمت کتاب و آلت کتابت عطارد با ذنب دلیل کذب و
ضد آنچه گفته شد و بیرون آمدن مردم منافق و دروغ گوی و دزد و کشتن خاصه
میان اهل دیوان و حکما و فضلا و گفتن هجاها و بیمار شدن از بادها بود و دیوانگی
و رفتن زنان نوحه‌گر و کودکان و نوشتن خطها رمز و دوگر بازارها
و زیان صناعت وران و نوشتن خطها و سخنها در شعبهٔ یازدهم در قرانات
قمر با کواکب هفت اثمار نوع اول قران قمر با زحل در حمل دلیل کند بر تغییر
حال هوا و بخارها و غبار حیوانات و بدی حال عوام و زحمت لشکریان
در ثور دلیل کند بر اندوه اکابر و بندگی زادگان و زنان مجتهده و فساد نباتات
و دواب و سرما در جوزا رفتن بادها مضطرب بود و مکروه مردم فاضل
و مسافران و عوام و سستی بازارها و تیرگی هوا در سرطان سرما بود در وقت و
بارندگی و مکروه بزرگان بود و بدی حال مسافران در دریا و بادهای سرد در اسد
فروبستن کار عوام و مکروه بندگان بود و بدی حال مسافران و جاسوسان
در سنبله مکسب مسافران بود و زحمت متصرفان و سرما در وقت و فساد طعام
و اضداد بد در میزان بادهای مخالف و دزد و فرستادن رسولان جهت نکاح
و منع بوده و ابر و نم باشد در عقرب فرو ماندن مسافران و درماندن
جاسوسان و بارندگیها و سرما و گرفتار شدن بدکاران در قوس بیماری افتد در
مردم و حیوانات و مکروه بزرگان و ابرها و بخارها در جدی بدی حال مسافران و جاسوسان
و فساد و حیوانات و دردسرها در دلو اغتر باشد و مکروه بزرگان و مشایخ و حکما

و بارندگی

٤٢

و بارندگی و سرما و میراث عوام در حوت ابرها بود و بخارها و بارندگی در دریا و
مسافران دریا و مکروه علما نوع دوم قران قمر با مشتری در حمل گشادگی هوا بود و گرمی و امن
و نیکویی حال مسافران و بیع و شری حیوانات در ثور قوت حال علما بود و بزرگ
زادگان و نیکویی راه مسافران و رسیدن کاروان و دواب در جوزا رسیدن اخبار
خوش و اجتماع خیر و اعتدال هوا و نوشتن خطها در سرطان نیکویی حال عوام و فرح بزرگان
و جمعیت خیر و سعی جواهر آبی و آمدن مسافران خاصه مسافران دریا در اسد
عزت عوام باشد و جواهر کانی و طاعت ملوک و روان شدن نقود در سنبله بسیاری جمعیت
بزرگان بود و اهل دیوان و حکما و نیکویی زراعتها و بیع خوش و آمدن کاردان
و مسافران در میزان رفتن بارها رحشی بود و نیکویی میوه‌ها و اخبار راست
و خوش و جمعیتها امرا و علما در عقرب آمدن بارانها بود و توبهٔ بدکاران و اعتدال
هوا و سکونت مسافران در قوس جمعیت ائمه باشد و سعی دواب و نیکویی حال عوام و گرمی
هوا و طلب علوم در جدی ایمن شدن مسافران و آمدن ایشان و اعتدال هوا و اجتماع بزرگان
بضرورت در دلو و زینت بازارها و جمعیت مشایخ و حکما و ساختن طلسمات و خواندن عزایم
در حوت منصب عوام و جمعیتها خیر در علما و قضاة و آمدن مسافران و بارندگی نوع سیم
قران قمر و مریخ در حمل هوا گرم شود و خصومتها افتد میان عوام و رنود و لشکریان
و تشنیعها بود و فساد حیوانات بود در ثور غلبهٔ عوام بود بر لشکریان و تشنیع رعایا
و درماندگی خانیان و تشنیع مسافران از ظلم دزدان در جوزا اخبار دروغ افتد
و فتنه بود در میان عوام و اهل مفضل و ارباب قلم و تجار و بادها بد وزد در سرطان
غوغاء عوام بود و فساد بدکاران و زحمت مسافران دریا و بخارها

در اسد مور ستادن رسولان و جاسوس و گرمی هوا و فساد حیوانات و اندوه ملوک در سنبله
اخبار دروغ و ظلم بر اهل دیوان و تجار و زحمت بازارها از لشکریان در میزان خطر مسافر
و نوحه زنان و اهل طرب و رفتن بادها بد و تشنیع زنان و شوهران
در عقرب فساد مسافران و قتل و بند و خاستن بخارها و گرمی هوا در قوس
گرمی هوا بود و داغ دواب و خصومت میان اکابر و گردن کارها آتش و کاهلی
عوام در دین در جدی گرفتار شدن بیکان و جاسوسان بود و زحمت
عوام از لشکریان و خصومتها در دلو رفتن بادها باشد و بیماری مشایخ
و بدی هوا در حوت فساد کشتیها بود و حیوانات آبی و مسافران دریا و
اندوه عوام و ابرها و بخارها و مکروه علما و اشراف نوع چهارم قران قمر با آفتاب
در حمل تغییر هوا بود و اندوه ملوک و امرا و تشویش در عوام و غضب بر دیوانیان
در ثور فساد نباتات بود و حیوانات و مسافران و بهار بنا و زحمت مطربان
و بستان بانان در جوزا بادها بود و نوشتن فرمان و امثله و فساد اشجار
و میوه‌ها و گرمی و تغییر هوا در سرطان بد رنگی گردن عوام بود و بارندگی
و تیرگی هوا و مسافران خاصه مسافران دریا در اسد اجتماع ملوک و بزرگان
بود و گفتن اسرار و گرمی هوا و آمدن مسافران و قاصدان ملوک در سنبله
حصول مسافران باشد و آوردن نامها و نوشتن عتابها و بیکار شدن
عوام در دیوانها و بازارها در میزان اندوه ملوک بود و آمدن رسولان و رفتن
بادها و بد آمدن نکاحها و تاریکی و نم در عقرب بارندگی بود و سرما و در
ماندن جاسوسان و مسافران و تیرگی هوا و فساد ابرها و کشتیها در قوس گفتار

هوا

٤٣

هوا بود و مکروه بزرگان و فقها و بیع و شری برده و حیوانات و کارهای آتش
در جدی دلیل سرما بود و درماندن جاسوسان و بیکان و فساد حیوانات و اندوه
عوام در دلو اندوه ملوک باشد و اکابر و سروران و رفتن بادها و سرما و نم
و بدی حال مسافران و زحمت مشایخ و حکما در حوت بارندگی بود و بزرگی طلب
کردن عوام و رسیدن مسافران خاصه از دریا نوع پنجم قران قمر با زهره در حمل بارندگی بود و بیع برده
و زدن زرینها و مهمانی و زفاف و معاشرت در ثور دلیل قوت بزرگ زادگان ٥
و خاتونان و اهل طرب باشد و اجتماع زنان و آمدن مسافران و سرما در وقت در جوزا
بادها خوش وزد و نوشتن خطوط بود چون محضر و مانند آن و آمدن نامها و خبر نیکی
حال دبیران و طرب ایشان در سرطان بسیاری جواهر آبی و نیکی حال مسافران و طرب
در عوام و بارندگی و نیکی احوال کشتیها و سعر و مهمانی در اسد اعتدال هوا بود و بر آمدن
نکاحها و طرب در ملوک و خواتین و زدن پیرایه و ساختن حلیها در سنبله نیکی
حال مسافران باشد و بیکان و جاسوسان و نکاحها بود و طرب در وزرا و ارباب
قلم و بیع برده و عطرها و جامها در میزان رونق اهل طرب بود و بر آمدن
نکاحها و فرح در زنان و مجلسها عشرت و رفتن بادهای خوش و خوشی مسافران
در عقرب بارندگی بود و درماندن مسافران و مکروه زنان و اهل طرب و غلام در قوس
طرب علما بود و میل عوام به زهد و بیع برده و دواب و دوایی از اهم و غلامی
در جدی آمدن مسافران بود و راستی و خلاص از زحمت و خوف و بوده
سرما در دلو بادها بود و نم و عشرت در مشایخ و حکیمها و برآمدن نکاحها
و بودن طربها در حوت بارندگی بود و سیلها و جمعیت خواتین و طرب

در بزرگان و اشراف و ایمه و قضاة و فرح عوام **ثمرهٔ ششم** قران قمر و عطارد
در حمل بیع دواب بود و سلاحها و کشتن هوام و بخارها و لصبار و یمنها **در ثور**
سرما بود و بیع طعام و ملبوس و عادت و کثرت و زرع و اهل مسافر **در جوزا** رونق
دبیران و نقاشان و نوشتن خطوط و آمدن نامها و اخبار و رفتن بارها
و بیع برده **در سرطان** فرستادن رسولان و آمدن و رفتن کشتیها و مسافران دریا
و بیع جواهر آبی و بارندگی و تاریکی در وقت و خلوت عوام **در اسد** حرکت ملوک
باشد و سلاطین و رسیدن قاصدان پادشاه و اخبار حکم و رفتن لشکر
و بیع جواهر کانی و طلب مال **در سنبله** تردد بیگان و جاسوسان و رونق دواوین
و اسواق و بیع غلام و صبیان و برده و کتابت **در میزان** رفتن بارها بود
و بیع برده و نیم و آمدن اخبار خوش و دلخوشی و رونق شعرا و اهل طرب و ندما
در عقرب ابرها بباید و کدورت هوا بود و افغان از حیف و فساد مسافران
و در ماندن جاسوسان **در قوس** بیع برده و حیوانات بود و حرارت هوا
در وقت و بخارها و خلاص محبوسان و مناظره **در جدی** فرو ماندن مسافران
بود و بیگان و بیع منقود و برده و اختلاف هوا و سرما در وقت و بحث حکمت **در دلو**
بارانها مخالف وزد و مردم عام خایف شوند از اخبار و بیم باشد و بحث علوم دقیق
و طلب طلسمات و نوشتن حرزها و هیکلها **در حوت** آمدن و رفتن در
کشتیها و مسافران دریا و تیرگی هوا و بارندگی و رونق صیادان دریا و بودن
کارها از بیم و خلاص از حبس قاطع **ثمرهٔ هفتم** در بودن قمر با ذنب و عقده **قمر**
با راس دلیل کند بر نیکی احوال عالم و بزرگی سن عوام و یافتن ترتیب

از ملوک

کارها

از ملوک و اکابر و اشراف و رواج کارها و بازرگانیها و اخبار خوش و رفتن
بلزارها و میل عوام بخیرات و طاعات و اجابت دعاها بود **قمر با ذنب** دلیل کند
بر ضد آنچه گفته شد و بیماریها بود در کودکان و زنان حامله و کهف و گوی و غمازی
در میان مردم و افغان از حیف و فساد عیبها در وقت و غم و تهمت و فساد
فساد اقران و بیگانه و بدگفتن احوال نیکها و جانوران و درد چشم و رفتن دیو
شعبهٔ دوازدهم در اتصالات قمر با کواکب شش اثمار **ثمرهٔ اول**
تثلیث و تسدیس قمر با زحل دلیل دلخوشی بود میان زنان و مردان و فرزندان
و پدران و تغییر هوا و نیکی حال اهل صحرا و مشایخ و مزارعان و دهقانان حالی
صیادان **تربیع و مقابله** دلیل افغان خصومتها میان عوام و دیدن شدت و رنج مسافران ه
و مکروه میان پدران و فرزندان و تغییر هوا و سرما و بیماریها خاصه در کودکان و تفاوت
نرخها **ثمرهٔ دوم** تثلیث و تسدیس قمر با مشتری دلیل رغبت عوام بخیرات و
طاعات و نیکی احوال مسافران و عدل و امانت و ایمنی و فراخی و برآمدن کارها
و حاجتها باسانی میان خلایق و بخشش بزرگان **تربیع و مقابله** دلیل مکروه خاطر
ایمه و قضاة از عوام الناس و ظهور دعویها و شرع و اعیان خصومتها و مناظره و مجادله
و اندوه توانگران و اشراف و وزرا و امرا و حکام **ثمرهٔ سیم** تثلیث و تسدیس قمر
با مریخ حرارت طبع هوا بود و حرکت لشکرها و فرح در هوا و باش و شکار کردن و
سواری و بکار داشتن انواع سلاحها و خلاص محبوسان **تربیع و مقابله**
دلیل مکروه عوام بود و ظلم لشکریان و مصیبتها از زندان و عوام و قصد یکدیگر
و بیماری کودکان و بدی راه و معاملی و علاجها بداغ و شق **ثمرهٔ چهارم**

تثلیث و تسدیس قمر با آفتاب دلیل عدل ملوک بود با رعیت و عوام خلف
و عنایت بزرگان با خوردان و گرمی هوا و خلوتی میان پدران و فرزندان و شوهران
و زنان و روانی کارها و برآمدن حاجت و شکستن سرما و رونق خلفا **تربیع و مقابله**
دلیل غضب ملوک و قهر و سیاست فرمودن و فاش گشتن بدیها مردم فرومایه
و عوام و تغییر هوا و شکستن سرما و بودن غمها **ثمرهٔ پنجم** تثلیث و تسدیس قمر با زهره
بسیاری فرح و طرب در مردم و سورها و مهمانیها و برآمدن نکاحها و نیکی حال اهل طرب و
زنان و خادمان و مسافران و عوام و اعتدال هوا **تربیع و مقابله** دلیل بازار عطر
بود و مکر و مخاطر زنان و فاش گشتن خیانت زنان و اعتدال هوا **ثمرهٔ ششم** در
تثلیث و تسدیس قمر با عطارد دلیل رونق بازار میوه و کاغذ و غلامان و نوشتن
نامها و فرستادن رسولان و آمدن اخبار خوش و راست رفتن علاجها و احکام
نجوم و بسیاری برآمدن بیعها و فرح متصرفان و تجار و دبیران و اهل بازار **تربیع**
و مقابله دلیل کساد بازارها و اخبار دروغ و خیانت رسولان و بسیاری مجادله
میان عوام و اهل بازار و محاسبه و وکلان و متصرفان و ظلم و صحرا شدن خیانت ایشان و تغییر
هوا و نوشتن خطها دروغ اما اصل دیگر انست که چون امتزاج کواکب و
دافع تدبیر تقابل تربیع و اتصال اتصالات صعود گشت وقت باشد که دو کوکب یا سه
یا بیشتر با همدیگر جمع آیند یا در شکل نظر باشند انرا امتزاج باید دادن چنانکه
یاد کردیم در ثمرهٔ ششم از شعبهٔ پنجم ثمرهٔ اول مفتوحست و سخن در طبیعت آن کوکب
باید گفت که قوی تر باشد و آنچه در شرایط منجم گفته شد انجا اجای ارند و مانع و معطی را
بشناسند و نظرها قبول و رد و انچه یاد کردیم نگاه دارند و از ان میان حکمی بیرون

ارند

آرند و بدانند که جمیع اتصالات و مواضع کواکب و حالات هر یک در وقت تحویل سال تا فصل
اثری قوی تر کند خاصه که در اوتاد افتند و هر چه از آن سال یا فصل بدارد و حکم
طالع اجتماعات و استقبالات همین باشد که در سال و فصل گفته شد اما اصل دیگر
آنست که قمر چون از اجتماع بیرون آید بهر کوکب که بپیوندد طبیعت آن کوکب گیرد و تا باستقبال
نرسد همه احوال بر مزاج آن کوکب کند از تغییر حال هوا و احوال مردم و نوعها
و این همه بحسب نظر آن کوکب بود از سعد و نحس و حکم بیرون آوردن استقبال همین بود و در
هر اجتماع و استقبال این را نگاه دارند والله اعلم بالصواب



شعبهٔ اول در احکام طالع سال عالم یازده اثمار **ثمرهٔ اول** در مقدمهٔ این شعبه
طریق استخراج درجهٔ طالع سال عالم در همه زیجها استادان آورده اند و ما نیز در
زیج عمده بچند نوع یاد کردیم مشرح اما هرگاه که سال برجی ثابت افتد حکم همه

سال از آن طالع کنند و اوضاع کواکب و دیگر دلایل او و اگر برج ذوجسدین افتد حکم دو
فصل بهار و تابستان از آن طالع کنند و بتحویل سر فصل آن طالع استخراج کنند و حکم
دو فصل پاییز و زمستان از آن طالع کنند و دلایل او و اگر طالع او برجی منقلب افتد
طالع سه فصل دیگر استخراج باید کرد تا هر فصلی را علی حده طالع باشد و حکم هر فصل
از طالع او کنند و اگر طالع برج ثابت باشد ذوجسدین شود حکم چهار فصل چهار
طالع کنند نیکوتر آید و اگر حکم هر ماهی خواهند کنند از طالع اجتماع و استقبال کنند
و انصراف قمر از اجتماع یا استقبال و اتصال او با کواکب بنظرها و موافقت و عداوت
چنانک گفته شد در پیش و سایر اتصالات علوی را با آن ضم کنند و امتزاج دهند
و همه طالعها را حکم بیک طریق بود اما بدانند که طالع را دو نسبت باشد یکی کلی اصلی
که طالع باقی او بیرون آورده باشند و احکام در آن عمر از آن طالع کنند دوم آنک
طالع بعضی منتصف عادت استخراج کنند و تحویلات کواکب بر طول بود
و بآن احکام کنند و این حکم عام باشد فرع دوم در احکام کلیات علم احکام
شناختن احوال موجودات است باثر تحریک اجرام علوی و متأثر شدن اجرام
سفلی بدان تحریک جهت کون و فساد و بنا بر شناختن آن احوال بر دلایل بلند
پس واجب آن کنند که بر هر چیزی اول دلیل طلب آرند و در قوت و ضعف او نیکو
تأمل کنند و اگر دلایل بیشتر بود امتزاج دهند چنانک معلوم ایم و احوال هر یکی از
اصناف مردم را در صورت طالع از آن برج بنگرند و صاحب و مستولی او و آن کوکب
که دلیل آن صنف مردم باشد چنانک احوال پادشاه را از برج عاشر و صاحب
و مستولی او بنگرند و اگر طالع روزی بود آفتاب را شریک آن کنند و اگر شبی بود ٤٦

مرا

قمر را و مناسب سعادت و نحوست هر یکی احکام کنند و احوال وزرا و نزدیکان
پادشاه و مال و لشکر او را از برج یازدهم بنگرند و صاحب و مستولی او و مشتری و عطارد
و مریخ را شریک آن کنند و رای و تدبیر و اعتقاد و عدل و ظلم او را از سهم الغیب و
صاحب و مستولی او بنگرند و احوال رعیت را از درجه طالع و صاحب و مستولی او و آن
جاه بنگرند و احوال مال و کسب معاش را از برج دوم و صاحب و مستولی بروی و از سهم
السعادة و صاحب و مستولی بروی و از مشتری و صاحب سهم المال بنگرند و احوال نکاح
و شرکت و خصومتها و تهمت و دعویها از خانه هفتم و صاحب و مستولی بروی و زهره و
و شمس و سهم التزویج و صاحب او بنگرند و احوال فرزندان و فرح و طرب و لباسها
و لباسها را از خانه پنجم و صاحب و مستولی او بنگرند و از سهم الاولاد و صاحب او
و زهره و عطارد را شریک آن کنند و احوال سفرها و اخبار و دین و مذهب را از
خانه نهم و صاحب و مستولی بروی و سهم الاسفار و صاحب او و قمر و عطارد بنگرند
و احوال املاک و عقار و اطعمه و زراعت و عواقب کارها را از خانه چهارم و صاحب
و مستولی بروی و از سهم هر چیزی که خواهند و صاحب او و زحل و مشتری بنگرند و احوال
دواب و قرض و عداوتها از خانه دوازدهم و صاحب و مستولی او و سهم هر یکی و صاحب وی و
زحل بنگرند و احوال بیماریها و بندگان از خانه ششم و صاحب و مستولی و زحل و عطارد
و قمر و سهم هر یکی بنگرند و احوال وبا و موت و اندوه و نکبت از خانه هشتم و دلایل وی
و مشتری و زحل بنگرند و از سهم خوف و صاحب وی و همچنین هر خانه را به دلایل وی
و قوت و ضعف او می نگرند و نظرها و سعد و نحس و قبول و رد را اعتبار می کنند پس
هر کدام خانه که دلایل او قوی بوند بقوتهای ذاتی و عرضی و همه یکی ناظر باشند خانه

او و تا حکم بر سعادت آن قوم کنند که بدان دلایل منسوب بعینه و آنچه مدلول او باشد
از اجناس و اگر بر خلاف این بود حکم بر طرف ضد افتد و اگر آفتاب در وقت تحویل
قوی حال بود و بمشتری ناظر صورت دلیل عدل پادشاه بود و امانت و انصاف و نیکی
احوال خزاین و اگر نظر بعداوت عدل و انصاف او نماید اما موجود نباشد و اگر بوجه
ناظر باشد ظلم کند در صورت عدل و اگر نظر عداوت بود ظلم وجه صریح
باشد و چون طالع شبی باشد و والی قمر بود حکم او همین بود اما کمتر از آفتاب و اگر بر
سهم الغیب سعد مستولی باشد رای پادشاه صواب بود نظر بر عدل و نیکی دارد
و خیرات و اگر نحس مستولی افتد حکم بر ضد بود و اگر زحل نیکو حال بود کشت و زرع بسیار
شود و اگر مشتری قوی حال بود خود دینها نیکو باشد و اگر بد حال بود عکس این باشد
قیاس کواکب دیگر همین است با منسوبات هر یکی اما این کواکب هر کدام روی بجانب شرف
خود دارند یا در شرف خود بوند آن قوم را کار بالا گیرد و اگر بخانه یا حظوظ دیگر چنین اتفاق
افتد سعادت مناسب این رسد اما اگر روی از خانها نیکو بخانها بد دارد یا در آن خانها
بود دلیل انحطاط بود از سعادت مناسب جایگاه اما نحس میان دو نیک زیانی کم کند مگر متصل
بود که بد باشد و نیّر میان دو نحس دلیل امور پنهان بود مناسب برج اما انصراف
و اتصال هر کوکبی را از سعود و نحوس حکم همین باشد و این همه حالات را در وقت تحویل
سال یا فصل اعتبار کنند که اثر آن عظیم تر باشد و مدت او مدیدتر فرع سیم در
احکام جزویات هر گاه که کوکبی راجع بود دلیل حیرت باشد و پشیمانی و فرو ماندن در
کارها و ایهام خطا و کم ثباتی در منسوبات او اما اگر محترق بود دلیل بیماری باشد و حزن
و نکبت و اندوه در منسوبات او و بزیان رفتن مدلولات او فرع چهارم اگر آفتاب در ٤٧

عاشر

عاشر طالع سال یا فصل باشد قوت حال پادشاه بود و اگر در خانه نهم افتد سفر
کند پادشاه و اگر در خانه چهارم بود ساکن باشد در ممالک خود و اگر در خانه ساقط
بود از رعیت دور افتد و هر خانه را قیاس همین است و اگر طالع شبی باشد حکم همچنین قمر
بود فرع پنجم اگر صاحب طالع در طالع بود قوت حال مردم باشد و اگر در رابع بود و مقبول
مردم در آن شهر بدلخوشی باشند و اگر نامقبول بود نه رضا باشند و اگر در هفتم
بود مردم بگریزند از خصمان و اگر در عاشر بود در طلب صحبت پادشاه و اکابر باشند
و جستن جاه و حرمت و اگر در هشتم بود خایف باشند و نکبتها بینند و اگر
در ششم بود بیماریها حادث شود قیاس خانها دیگر همین باشد فرع ششم
اگر صاحب دوم در عاشر بود یا حال عشر مال و معاش مردم بسلطان باز گردد
و اگر خانه سعدان بود یا مسعود باشند بلطف از رعیت خواهند و اگر خانه
نحسان بود یا کوکب نحس باشد بعنف بستانند و مال و معاش ایشان بغارت بوند
فرع هفتم اگر صاحب نهم بصاحب طالع بپیوندد بنظر مودت مردم سفر کنند
برضا و دلخوشی و اگر نظر عداوت بود سفرها ضروری افتد اما اگر صاحب طالع
بصاحب نهم بپیوندد بنظر مودت مردم مایل شوند بسفر و اگر نظر عداوت بود
بگریزند اما اگر آن کوکب نحس بود از مذلت و قحط و تنگی بگریزند و اگر مریخ بود
از لشکرها و خواستن دزدان و ناامنی بگریزند و اگر کوکب سعدان باشند
سفرها بامید بود و ماحضر و نفع و مقاصد [illegible] روند خاصه که نظر
نیز سعد بود و همچنین اگر صاحب طالع بصاحب پنجم بپیوندد مردم طلب
فرزند دارند و اگر نظر مودت بود فرزندان نیک زایند و بزیند و اگر صاحب

بنجم بصاحب طالع بود نیز حکم همان باشد و اکر از اوتاد بیوفتد دلیل بسیاری توالد
و تناسل باشد خاصه که کواکب نیکو حال باشند و در بروج بسیار فرزند و اکر بر خلاف
این بود حکم بر ضد شد و حکم طرب و لباس و اضداد همین بود فرع ششم
سلامتی صاحب ششم دلیل سلامتی مردم بود و اکر این خانه نحس بود یا نحس شده
بود بیماریها بدید اید از مزاج کوکب نحس یا نحس کنند پس اکر مشتری و
عطارد و ماه در صورت طالع نیکو حال بوند خاصه عطارد و در اوتاد باشند
خاصه در عاشر بیماران علاج بیابند فرع هفتم اکر صاحب ثامن محترق بود یا در
نظر نحسان افتاده باشد موتها بود خاصه که صاحب سادس ناظر بود بنظر عداوت
و صاحب طالع و قمر هر دو بد حال بوند و هر کوکب که صاحب ثامن بوند منحوس یا
محترق شود موت از طبیعت آن کوکب حادث شود اکر آن کوکب زحل
بود موت از تنکی و قحط و ظلم باشد و بیماریهای مزمن و دراز کشنده و انچه
بزحل منسوبست و اکر مریخ بود قتلها بود و بیماریهای خونی و طاعون و انچه
بمریخ منسوبست اما اکر برج ثامن خانه آتشی بود بیشتر مرک زنان بود
و حیوانات و اکر خانه عطارد بود مرک کودکان بود و طبقات عطارد
قیاس بر ین دیکر همین است و اما اکر برج حمل باشد بیماریها در سر
و دماغ و اطراف او باشد و در کوسفندان بود و بزان و اکر ثور باشد
بیماریها در کلو باشد و اطراف او و در کاو و کاومیش و اکر جوزا بود
بیماریها در بغل باشد و دستها و باقی بروج را قیاس همین است فرع
دهم در صورت طالع هر کوکب بقوتهاء ذاتی و عرضی اراسته بود حکم همه

سال

همه سال یا فصل از طبیعت او کنند و اکر بیشتر کواکب نیکو حال بوند احوال
عالم دران سال یا فصل همه بر صلاح بود و ایمنی و تن درستی و فراخی و [illegible]
کسب مال و معاش و نیکی ارتفاعات و میوهها و بودن داد و عدل و سازکاری
خلایق و توالد و تناسل و بودن فرزندان مقبل و افتادن سودها با خیر و اکر
احوال کواکب ضد این بود حکم بر عکس بود فرع یازدهم آثار اتصالات
نیکو در اوقات امن و آرام عالم عظیم تر بود از آن جهت که مقوی این
این دلایل شود پس در افزاید راحت و فراغت و خوشی پادشاه و خلایق
و آثار اتصالات بد در وقت خوف و تشویش تاثیر قوی تر و ظاهر تر بود که
فتنه را عام کرداند چنانک در پیش ذکر رفته است شعبه دوم در احوال
کرانی و ارزانی چیزها ده انواع فرع اول در معرفت بیوسته کرانی مشتری
بود خاصه که بد حال بود و اثر هر دو بوقت قران ظاهر تر بود فرع دوم از
بنکرند بصاحب طالع اجتماع یا استقبال مقدم بر تحویل سال یا فصل و بطالع
و قمر و اکر این همه دلیل صعود بود و هر دو کواکب بجایکاه نیکو افتاده باشند
و زاید باشند در سیر و صاعد در افلاک خود نرخها کران کنند و اکر این دلایل
بکوکبی ناظر بوند که در وسط باشند کار قوی تر بود و اکر احوال دلایل بر خلاف
این باشد نرخها ارزان کردد فرع سیم در صورت طالع هر کوکب که بقوتهاء
ذاتی قوی بود منسوبات او قیمت کیرد و منسوبات آن برج که کوکب در وی
بود فرع چهارم اکر مستولی بر جزو اجتماع یا استقبال مقدم بر طالع سال
یا فصل در ثالث بود یا تاسع و منقلب باشد آنچه بدو منسوب بود ارزان کردد

فرع پنجم اکر مشتری را در طالع مقدم بر تحویل حظی بود و صاحب طالع
مشتری ناظر باشد یا زهره و صاحب ثانی نظر دارد بزهره بطالع یا بصاحب
طالع دران سال یا فصل فراخی باشد خاصه که صاحب رابع سعد باشد یا سعید
شده باشد و اما بکرات تجربه افتاده که مشتری چون راجع شد طعام بها یافته
کشت و چون مستقیم شد فراخی بدید امد خاصه در بروج ارضی فرع ششم
اکر قمر از اجتماع بیرون آید یا از استقبال و بزحل میرود و زحل صاعد بود در
فلک تدویر آن بعد از استقامت باشد دلیل کرانی کند و اکر عطارد با زحل
با زحل بود یا ناظر صاعد تر باشد و آن چیز که کران شود از منسوبات زحل بود
و موضع او یا عطارد و موضع او فرع هفتم صاحب ثانی اکر در سیر
زیادت بود و صاعد در افلاک خود و در یکی از اوتاد آنچه غلها را شاید کران
شود فرع هشتم زحل چون در سنبله بود و او نحس بود یا دهم از طالع سال
یا فصل کرانی خوردنیها باشد و اکر زحل در میزان بود قوی تر باشد و بیشتر
طلب کنند فرع نهم اکر صاحب طالع در وتدی بود و صاعد در افلاک و زاید
در سیر و عدد و حساب دلیل کرانی نرخها بود و اما وقت پدید آمدن کرانی را
بر انند چنانک اکر کوکب دلیل در طالع بود اول سال کرانی کند یعنی در بهار و اکر
در وسط السما بود تابستان کرانی کند و اکر در سابع بود در پاییز و اکر در رابع
بود زمستان و اکر در مایل الوتد بود اندکی تفاوت کند فرع دهم قوت
دلیلی که از صعود بود و سیر و بودن در اوتاد دلیل عزیزی باشد و بودن او در
حظوظ خود دلیل طلب باشد بهمین سبب است که چون نظر سعد از [illegible] طلب حاجت

کند

کنند از خوف قحط و کران شود که صاعد است در فلک خارج مرکز و هر انچه قابل
کرانی بکمال رسد که زاید بود در سیر اما ضعیف دلیل که از هابط شدن باشد
و نقصان در سیر و بودن او در زایل الوتد یا ساقط دلیل ارزانی و زوال بود
و بودن او در وبال یا هبوط دلیل کم التفاتی مردم باشد شعبه سیم در
احوال آثار علوی چهارده انواع فرع اول در معرفت او دلیل بادها بروج بادی
اند و شمس و مشتری و عطارد و دلیل باران و ابرها بروج آبی اند و زهره
و عطارد و قمر پس اکر بوقت تحویل این کواکب در آن بروج باشند اکر
سال یا فصل بادها وزد بسیار خاصه از جهت عرض و باد انها باد
خاصه که قمر زاید النور بود پس اکر مریخ با دلایل بادها بود سخت باشد و
بود و اکر زحل بود بادها خراب کنند باشد و سرد و اکر زهره بود بادهای خوش
وزد و معتدل و باشد که خنک بود و بانم و حکم قمر همچنین بود و اکر زحل با دلیل
باران بود باران آمیخته آید و سرد شود و یخ بارانی بود و اکر مشتری باشد
باران انهار با نفع بود و بزرکتر و هوا معتدل بود و بادهای خوش وزد و اکر مریخ
باشد ابرها غیر و رعد و برق باشد و مریخ در بروج بادی و آبی نقصان ابرها
بود و در تابستان سمومها وزد و اکر عطارد انجا بود باد و باران باشد و رعد
و برق بود در وقت فرع دوم فتح الباب آنست که دو کوکب علوی بنکرند که
خانهاشان در مقابله همدیکر بود پس اکر فتح الباب از عطارد و مشتری بود
بادها وزد خوش و نرم و اکر یکی ازینها برج آبی بود باد و باران باشد و اکر در برج
خاکی بود باد و سرما باشد و اکر در بروج آتشی باشد ابرها بدنشان باشد و باد

کرم و تاریکی هوا بود نم و کدورتی هوا مناسب وقت اما اگر قمر از زهره منصرف شود
و بمریخ بپیوندد تغییر هوا باشد و بهمان نسق که گفته شد از باد و نم و تغییر هوا
و سرما مناسب برج اما اگر قمر از آفتاب منصرف شود و بزحل بپیوندد سرما بود
و تغییر هوا و اگر زحل در برج آبی بود بارندگی باشد و در برج بادی باد وزد و در
برج خاکی بود سرما سخت تر باشد و اگر در برج آتشی بود تاریکی بود و شکستن گرما
در وقت و اگر در برج آبی بود بارندگی با سرما بود و باد در زمستان برف و دمه و اگر
آفتاب در برج آتشی بود کمتر باشد و اگر در برج بادی بود بادهای کرم وزد و اگر در
برج آبی بود ابرها و بخارها بر آید و روز هوا متلاشی شود و اگر در برج خاکی بود سرما
بشکند و در تابستان باعتدال شود اما اگر قمر در برج آبی بود سیلها آید و در
برج خاکی سرما و خشکی در وقت و در برج بادی باد و در برج آتشی تاریکی و این همه
احوال بحسب وقت و زمان بود و از آن هر جنسی از باد و باران و سرما و کوه‌ها اما
بپیوستن قمر بزحل بقران در برج آتشی دلیل تاریکی بود و در برج خاکی دلیل سرما
باشد و در برج بادی باد و در برج آبی باران بود و سرما اما اگر دلایل دیگر در
میان افتند در حد علل زیادتی کنند مناسب طبیعت هر دو اگر فتح الباب نزدیک استقبال
یا اجتماع افتد یا نزدیک دو تربیع قمر با شمس که اثر آن مرکب ها خواهند دلیل
قوی تغییر هوا بود و بارندگی بسیار خاصه که آن دو کوکب یکی صاحب طالع
اجتماع یا استقبال بود و طالع برج آبی یا بادی و اگر برج خاکی بود سرما سخت
تر شود و اگر آن کوکب راجع بود تغییر و بارندگی بغایت بود اما عطارد چون
در برجی بسیار ماند هر کجا که بود ابرها انگیزد و علتها در هوا اثر بر زیادتی ٥

چنانکه گفته [illegible] در برج [illegible] بود و باد سخت [illegible] صح

ابها

ابها دلیلست چون زایل بود در صیف و نزدیک بود با اجتماع یا استقبال
و صاعد بود در فلک اوج خود و آن از ابتدای تربیع اول بود تا مقابله
و از ابتدای تربیع ثانی تا اجتماع چون این احوال قمر را نزدیک تحویل سال یا فصل
اتفاق افتد و قمر میان طالع و وسط السما بود و یا در برجی که مقابل اوست
دلیل آبها بسیار بود در آن سال یا فصل و اگر کواکب جمع شوند در برج آبی
باران بسیار آید و آبها فراوان بود خاصه در صیف بوقت و در برج بادی
دلیل بادها مختلف شود چون زهره مقارن بود در وقت باران و در برج آبی
دلیل باران بسیار بود نمره سیم صاحب طالع سال یا فصل یا اجتماع
یا استقبال چون از کواکب باران بود و کواکب دیگر از برج آبی بدو ناظر بوند
دلیل بارانها بسیار بود در وقت خاصه که طالع برج آبی بود پس اگر آن کوکب
قمر بود سیلها باشد و باران نمایان و اگر زهره بود ابرهای سیاه بر آید و تاریکی
شود و بارندگی باندازه بود و اگر عطارد باشد رعد و برق بیشتر باشد و تاریکی
و بارندگی کمتر بود و اگر زحل بود باران ریزه باشد و آهسته و زحل همه
و اگر مشتری بود تغییر هوا بود و بخارها و گرمی و بارندگی نرم نمره چهارم
عطارد چون از برجی ببرجی نقل کند هوا متغیر شود مناسب وقت و برج از گرما
و سرما و باد و نم اما هر کوکب را اثری بود در وقت تحویل بر برجی و لیکن اثر عطارد
ظاهر تر بود چون در وقت تحویل سال زحل و عطارد و قمر در صیف باشند دلیل ابها
و بادها بسیار بود در آن بهار و سال و سردی هوا باشد نمره پنجم بپیوستن قمر
با زهره از خانهای عطارد ابرها و بادها باشد و باد و اگر عطارد با زهره بود

یا ناظر سخت تر باشد نمره ششم اتصال عطارد با زحل یا زهره با زحل دلیل سرما
و بارندگی و دمه و رعد و برق در هنگام و در غیر آن دلیل شکستن سرما بود و از تغییر گرما
هوا و تاریکی خالی نباشد نمره هفتم اگر زهره تابستان مشرقی بود خاصه در
غایت شرق بود زمستان سرد بود و بارندگی و دمه و یخ بندها و اگر در فصل بهار
مشرقی بود دفعه سرد گردد و دمها باشد حکم روشن بود باعتبار آن که اثر کمتر کند و اگر
نزدیک آفتاب بسرطان یا بحد تشریق بود گرما قوی شود در تابستان و علامت
شهب افتد و اگر در وقت تحویل آفتاب بجدی در حوالی آفتاب مشرقی یا مغربی بود
از سرما بکند نمره هشتم زحل در برج آبی دلیل خشکی سال و نقصان چشمها
و رودها بود و گذشتن تابستان باعتدال پس اگر مریخ در برج آبی بود دلیل
خشکی سال بود و در برج آتشی در تابستان دلیل سمومها باشد و در زمستان
دلیل شکستن سرما بود و در برج بادی حکم همین بود اما کمتر و در برج خاکی بر
دلیل شکستن سرما بود در وقت سرما و خشکی در تابستان دلیل شکستن گرما بود
نمره نهم نظر آفتاب با مشتری یا مریخ دلیل گرما بود خاصه از برج آتشی یا بادی
و شکستن سرما بود و نظر مریخ با مشتری یا قمر این دو کوکب حکم همین دارد نمره دهم
اگر بوقت تحویل سال یا فصل مشتری و زحل بجرم با هم بوند در برج هوایی بادها
وزد در برج خاکی سرما شود و خشکی و در برج آبی سرما بود و بارندگی و در برج آتشی
شکستن سرما بود و کدورت هوا و کرفتگی و در تابستان گرما باعتدال بود نمره یازدهم نظر
در دلایل طالع سال یا فصل یا اجتماع یا استقبال دلیل خسف و زلزله باشد خاصه
که برج خاکی بود و اگر عطارد یا قمر با او بوند یا هر دو ناظر بوند بنظر نحس سخت تر بود الفراق ٥١

شکستن [illegible] و اگر [illegible] بود [illegible] تحویل [illegible] مشتری بود صح

نظر

نظر در برج خاکی و قران نحسین و نظر بد هر دو همین حکم دارد نمره دوازدهم
مریخ در عاشر طالع دلیل ظهور نشانها بود در هوا خاصه که آن برج بادی بود
یا آتشی و منحوس شده باشد و اگر عطارد یا قمر آنجا بود یا ناظر بنظر عداوت سخت
تر باشد و ذو ذوابه پدید آید و ذو ذنب و چون یکی از این علامات پدید آید
و جرم شمس سیاه گون یا سرخ نماید اثر فتنه زودتر و قوی تر بود پس اگر
ذو ذوابه از طرف مشرق پدید آید فتنه و تشویش از آن طرف ظاهر شود و زودتر
در آن جهت اثری عظیم کند و حکم جهت دیگر همین باشد اما گفته اند ذو ذنب
در هر برج که ظاهر شود و اثر او دیر تر پدید آید از هر جهت که دم او باشد از آن جهت
خراب کرده و لشکرهای بیگانه از آن طرف در آیند و پادشاه و سروران و اکابر
ولایت را نکبتها رسد و آبها در آن بلاد نقصان کند و قحط شود و هوا بد گردد
و بیماریها صعب پدید آید و بالغه و مرگها مفاجا و دردها و خیانتها آشکارا
گردد و حربها شود چنانکه در پیش ذکر رفته است شرح اما اثر او در آن اقلیم و
ناحیت و بلد ظاهر تر بود که او بر سمت او بگذرد یا او را ببینند و در شهرها که منسوب بود
بدان برج که در وی طالع شده باشد و متعلقات او یا در عاشر آن شهرها و اثر اعراض
عظیم باید دانست در وقتی عالم اما آن بزرگی که نمره بطلمیوس را شرح کرده است غیر
خواجه حکایت میکند در آخر کتاب که وقتی ذو ذوابه ملوح در مصر و قریب بکر ماه عزیزه بدرکنز
سلطان محمد تغلق رفت و رود نیل بسیار نقصان کرد و لشکرهای بیگانه در آمدند
و صبا العربی فی هلاک از وبا و قحط و حرب و خیانتها اما آنچه ما دیده ایم آن بود که
در بیست و هفتم رمضان سنه اثنی و ستین وستمایه هجریه ذو ذوابه پدید آمد در مشرق

و نقل اینجا صح

از مطالع اسد در صبحی بوقتی که آفتاب در وسط اسد بود و در نیمه شب کسوف بود تحت
الارض قریب یازده اصبع و بعد که دو ذوابه بمقدار سر آدمی بود و از وی دودی سر بر بالا کرد
چنانکه می نمود که می سوزد و دود از وی بالا می رود و می گسست و متلاشی می شود و حرکت او
احساس می شد در شبانه روز غیر آنچه آفتاب از وی دور می شد و او بر زمین تبت
و بلاد مشرق و اقلیم ترکستان و ختن و کاشغر و فرغانه و ماوراء النهر و خراسان بلخ گذر
و هر شب خود را می نمود و از طرف جنوب قبله واقع شد و غارب گشت بیست و دوم
ماه ذوالحجه و مدت مکث او هشتاد و پنج شبانروز بود و چون در اسد پیدا شده بود
اثر او آن بود که در مشرق طاعونها و وباها قوی شد و باکثر بلاد انگیخت رسید و هلاک شدند
و قحط شد و بیماریها بدو و با شد و آن زمین چنان گشت که گفتند گیاه در وی نمی رست از
خشکی و از بادشاهان آنچه زنده مانده بودند در مشرق روی به ترکستان نهادند گریخته و
ماه بماه فرود می آمدند تا بماوراء النهر همه عاجز و گرسنه از وبا و قحط و حربها و ولایتها
خراب می کردند و از مردم آنچه قوت داشت همچنین گریخته می آمدند تا در شهر بخارا جمع
گشتند و دزدی و خیانت آشکارا شد و راهها در بند آمد و شفقت برخاست تا بحدی
که مادر از فرزند دزدی کردی و امکان آن نبود که کسی از دروازه شهر بیرون آید خواست
و ظلم و جور عوانان بد سر و از آنچه مردم از ولایتها بالا به بخارا آمده بودند بعضی به خراسان
آمدند و عراق و هر کجا رسیدند بلا و شدت دیدند و چون لشکرها بیگانه آمده بودند در
ماوراء النهر خرابی می کردند ملوک و اکابر او بقتل آمدند و بعضی از او باطل گشتند و
توانگران درویش شدند و همچنین هر سال وبا و قحط و فتنه می بود و در خراسان آن
آنکه که سیاق از جیحون بگذشت و شهرها غارت کرد و قتل و اسیر بیرون از حد
و حرب قوی رفت و او شکسته و منهزم باز گشت و بماوراء النهر رسید بعلت اکل
و فالج باطل شد و در نیشابور زلزله و خسف چنان افتاد که خشت ... جدا شد ٥٢

واب

و آب سیاه از زمین او برآمد و این شهر که اکنون هست از آن سوی نیشابور بفرسنگی دورتر
از نو بنا کرده اند و بعد از نه سال که این حالات می رفت در ماوراء النهر مردم ولایتها بالا
آنچه در بخارا بودند لشکر از خراسان در امداد بنه سلخ رجب سنه احدی و سبعین و سبعمایه قتل
عظیم کردند و همه عالمان و بزرگان و جوانان را بکشتند و باقی خلایق را یکبار بیرون آوردند
و بطرف جیحون روان کردند و چون خلایق بسیار بود در ضبط نمی توانستند آورد از مردم
نیمی بگریختند و بازگشت آنچه را از جیحون بگذرانیدند سر بر زمین ایمان در دادند و از نیست
که در خطای یا انجا خلایق را در آن ولایتها همه بخاری می خوانند و بعد از این غارت
بزرگ چون مردم جمع شدند در بخارا سیزده کرت دیگر غارت کردند تا چنان شد که در وی
جز وحوش نمی باشند و قصیده گفته ایم این حالت را و ذکر غایب شدن فرزند خود
کرده و چون از بعد از دو سال در سیاه کوه یافتم به روضه مقدسه امیر المؤمنین
علیه السلام بودم و قصیده دیگر در مدح او گفتم و بر سر تربت بخواندم شب آدینه
که اصحاب بغداد حاضر بودند و هر دو قصیده در دیوان ثبت است و ذکر غایب شدن
این پسر در دیباچه زیج که ساخته ام هم رفته است و سرگشتگی ما در اقالیم از این سبب است
و مدت پانزده سال است تا در این سرگردانی افتاده ایم و در تدبیر کار خود عاجز مانده
چیست تدبیر که تدبیر بدست کس نیست اللهم احفظنا من هذا الشدايد والبلايا
قرب ط **ثمره سیزدهم** در تغییر حال هوا بسبب قوت و بعد کواکب از آفتاب چون قمر از اجتماع
بیرون آید تا بتربیع آفتاب رسد تری کند و از تربیع تا استقبال گرمی کند و از آنجا تا
تربیع دیگر خشکی کند و از تربیع ثانی تا اجتماع سردی کند اما قمر از اجتماع تا استقبال
زاید النور است و از استقبال تا اجتماع ناقص النور و قول دیگر آنست که قمر از تربیع

اول زاید النور است تا تربیع ثانی و از آنجا ناقص النور است تا تربیع اول چند اگر نور
و ظلمت بوقت هر دو تربیع در جرم او متساوی است و چون از تربیع اول بگذرد نور غالب
شود بر ظلمت تا تربیع ثانی و از آنجا ظلمت غالب بود تا تربیع اول اما سه کواکب علوی
چون از احتراق بیرون آیند تا بمقام اول تری کنند و از آنجا تا مقابله شمس گرمی کنند
و از آنجا تا مقام ثانی خشکی کنند و از آنجا تا احتراق سردی کنند مثل قمر اما زهره
و عطارد از احتراق تا مقام اول تری کنند و چون راجع شوند باز تا احتراق در رجعت
گرمی کنند و از احتراق تا باز مستقیم شوند خشکی کنند و از آنجا تا احتراق باز سردی
کنند اما اگر کوکبی دلیل سردی بود و دیگری دلیل گرمی و دیگری دلیل تری و دیگری دلیل
خشکی حالهای مختلف در هوا پدید آید بحسب قوت و ضعف هر کوکبی و امتزاج ایشان پس
در آن وقت احتیاط باید کرد و احکام مناسب امتزاجات کواکب گفت و تغلیب هر قوت
هر یکی را از دیگری تا احکام صواب رود و نگاه باید داشت هوا ناحیت را چنانکه در
دیباچه یاد کرده ایم و امتزاج کواکب را چنانکه گفته ایم و فصول سال را **ثمره چهاردهم**
در تغییر حال هوا بر وجه طبیعی اگر هوا صافی باشد وقت طلوع و غروب آفتاب و ...
دایره ها پدید کرد او بر لون و رنگ او بر رخ آتش ماند و یا شعاع او کشیده نماید دلیل
بادها بود و اگر سیاه لون نماید یا بسبزی زند یا در پیش او سفیدی نماید یا گرد او دایره
باشد دلیل بارندگی بود و سردی هوا اما پیش از اجتماع یا استقبال به سه روز بنگرند در
در صفت قمر و همان صفتها که در شمس گفته شد در قمر طلب دارند اگر چو جوه بود حکم
همانست که در شمس گفته ایم و اگر گرد او دایره نماید و عیان دایره چنان نماید که بنداری حرکت
می کند و یا می جنبد از او قوی تر باشد اما اگر کوکب ثابته از آنچه باشند بزرگتر نماید ٥٣

دلیل

دلیل بادها باشد و بارندگی و اگر آتشها در راه بینند که آنرا شهاب خوانند دلیل بادها
بود و بارندگی از آن جهت که او برود و اگر از هر جهتی بینند بادها مضطرب چند بی
ترتیب اما قوس قزح در مغرب بوقتی که هوا صافی بود دلیل سرما باشد و اگر هوا
صافی نبود دلیل صفاء هوا باشد و در مشرق دلیل سرما باشد در هوا صافی و هو اعلم
شعبه چهارم در احوال فتن و حروب و وارده اثمار **ثمره اول** در دلایل حروب
از وجه کلیات دلیلها حروب و فتنها مریخ است و زحل و عطارد و اتصالات
نحس میان این دلایل و موضع مریخ و زحل و دو ممتزج حروب اما آفتاب دلیل پادشاه لست
و مشتری دلیل مدعی و خارجی و زهره دلیل مصالح و قمر دلیل رسول پس اگر در
وقت قران میان این دلایل نظرها بد افتاده باشد در مدت آن قران حربها
و فتنها افتد پس اگر مشتری مستولی بود باشد در قران مدعی و خارجی را وجود
باشد و اگر مریخ وقت تحویل سال قران یا زمان قران در خانها مشتری باشد مدعی را
و خارجی را لشکر جمع آید اما وقت بدید آمدن این احوال آنگاه بود که انتها
طالع قران یا انتهاء برج قران بیکی از دو خانه مشتری رسد پس اگر مریخ در برج
انتها یا طالع سال بود رعیت و عوام یار مدعی و خارجی باشند و اگر مریخ بمشتری
ناظر بود قوت بیشتر کند و مشتری در عاشر طالع سال بود و خارجی بتخت مملکت
رسد و اگر در دیگر خانها بود قوت نیابد و اگر در خانه ششم بود بگریزد و اگر در چهارم
بود در آن بلد یا ناحیت باشد و اگر در دوازدهم بود در ماند و بگیرندش و اگر در
هشتم بود باطل گردد اما اگر مریخ درین وقت نحوست مشتری نظر کند بزحل و عطارد
بدحال بود و زهره ساقط فتنها عام گردد و حرب و قتل افتد اما اگر مشتری ضعیف

بوده باشد در وقت قران و مستعلی زحل افتاده مدعی نباشد و خروج بدکاران
و مزوّجان یکان بوده و نخوه باطل شوند اما اگر مریخ در خانهای زحل بوده باشد بوقت
قران مدعی و خارجی را زود باطل کنند مگر در حدی که اندک قوت دارد اما در وقت
خروج مدعی اگر طالع نیکو حال باشد صلح رود و اگر در آن وقت نظر علویین باشد
نیکو حال هم دلیل صلح و خیر بود و اگر ذنب و قمر نیکو حال بوند رسول فایده دهد
والا نه دهد و اگر بدحال بود مسبب بلا شود **طرح دوم در دلایل حرکات** تربیع
و مقابله مریخ و زحل در وقت تحویل سال یا فصل دلیل حرب باشد در آن سال یا فصل
و اثر تربیع کمتر باشد و این احوال وقتی پدید آید که تسییر مریخ بزحل رسد
یا بشعاع تربیع یا مقابله او یا بوتدی از اوتاد طالع هر روز پنجاه و نه دقیقه و هشت
ثانیه مثل حرکت وسط آفتاب بر توالی و بدتر آن بود که بعد میان مریخ و زحل
همان قدر بود که میان وتدی بنحسی یا بشعاع نحسی بر توالی پس اگر چنین باشد بدان
مدت که تسییر مریخ بوصل رسد تسییر آن وتد نیز بدان نحس رسیده باشد
یا بشعاع نحس پس فساد و شر در آن وقت ظاهر تر شود و اثر قران نحسین
زود تر ظاهر شود و دیر تر بر دارد خاصه در اول سال یا فصل و قوت مدعیان
و خوارج بود **طرح سیم** مریخ تحت الشعاع در ابتداء سال یا فصل فتنها و
حربها انگیزد و شبیخون زود و قتلها در نهان و اگر در وتدی بود و آن وتد برج
منقلب باشد بحث تر بود خاصه که رونده بود مریخ بشعاع و بدتر آنگاه بود که این
اتفاق در انتهاء برج قران افتد **طرح چهارم** اگر مریخ در تربیع آفتاب بود
بوقت تحویل سال یا فصل قومی با پادشاه خلاف کنند و عداوت اندیشند و اگر

مقابله

بمقابله آفتاب بود دشمنی و مخالفت آشکارا شود و حربها و قتلها و فتنها افتد
خاصه که برج مریخ منقلب باشد و هر آینه مریخ درین وقت راجع بود پس اگر
مقابله آفتاب از حمل باشد مریخ در میزان بود مخالفان بدی کنند و خرابیها
بود و در حوت باشد و پنهان شوند و بگریزند یا مراجعت کنند در وقت استقامت
مریخ اما اگر مریخ سال خداه بود بر انتهاء برج قران یا خداوند طالع سال بود دشمنان را
نثر کنند بر پادشاه خاصه که در موضع بد بود و دلیر گردانند و حربها انگیزد پس اگر مریخ تربیع
آفتاب از برج آتشی نکرد دشمنان پادشاه از قبل مشرق بیرون آیند و سه جهت دیگر را
همین حکم است و اگر مریخ بتربیع خداوند خانه آفتاب بود قیاس همچنین داند و مریخ را
از خانهای غیب هیچ خانه بدتر از جوزا نباشد چه از وبال بیرون می آید و در وی
کور و در وی بهبوط می دارد و هیچ خانه از خانهای غیب بهتر از قوس نیست از آنکه
از خانه وبال بیرون می آید و در وی بشرف دارد فی الجمله آنست که ضعف مریخ در ابتداء
سال و فصل از زحل دلیل فتنها و تشویش و قتلها بود **طرح پنجم** چون مریخ بوقت
تحویلهای سال و فصل بسهم السعادة یا بسهم الغیب نگرد بعداوت دلیل خرابیها و
خیانتها بود و کشتن و راه زدن و فتنه و حرب و اگر زحل بود بجای مریخ و با
افتد و تنگی بود و خواست و ظلم **طرح ششم** در مبدأ سال و فصل بنگرند در برج انتهاء
طالع ولادت پادشاه یا انتهاء عاشر او یا انتهاء طالع جلوس او هر کدام ازینها موجود بود
و مریخ در وتدی باشد از آن طالع خاصه عاشر دلیل فتنه و اضطراب احوال پادشاه
بود و بدتر آن باشد که آن وتد موافق او تا طالع سال افتاده باشد **طرح هفتم**
اما اگر مریخ بوقت حرب در ربع مشرقی بود از طالع پادشاه ظفر او را باشد

و اگر بجهات غربی بود ظفر لشکر مشرق را باشد و سه جهت دیگر را حکم همین است و اگر بعد
مریخ ضعیف بود و او را پس پشت داده و این قول ابو معشر است اما ابو نصر
مظفری که از اصحاب الکاملست می گوید که مریخ از ده درجه ثور تا ده درجه اسد مشرقی
بود و از آنجا تا ده درجه عقرب جنوبی باشد و از آنجا تا ده درجه دلو مغربی بود و از آنجا
تا ده درجه ثور شمالی بود پس مریخ در هر ربع که بود ازین ارباع ظفر لشکر آن طرف را
بود و این قول را از اسرار هرمس می شمارند و ابو المحامد غزنوی در کفایه آورده است
طرح هشتم اگر وقت مریخ دلیل فتنه و حرب خواهد گشت در اول سال یا فصل سعدی
بوی نگرد خاصه بنظر مودت فتنها بقوت نبود لیکن بفعل نیاید و اگر بعد از آن بالا نگیرد
و اگر آن سعد مقبول بود و قوت دارد مانع او طبیعت آن سعد بود و موضع او
و اگر مریخ در خانهای سعدی بود چون آن سعد راجع گردد مفسدان از قوت ارباب ظاهر
و اما ظاهر شود بدی ایشان و اگر مستقیم ماند ظاهر نشود و اگر شود بجای نرسد
طرح نهم در استخراج سهم ... که دلیل حرب اند یکی را ابو معشر از درجه
آفتاب گیرند تا درجه هفتم و از طالع بیفکنند و دوم را بروز و شب از درجه مریخ گیرند
تا قمر و از موضع شمس بیفکنند پس اگر مریخ با یکی ازین دو سهم بود یا بنگرد بنظر
عداوت فتنه و حرب ظاهر شود خاصه در وتد بود و آن وتد برج آتشی باشد **طرح
دهم** اتصال شمس با مریخ بود و دلیل حظوظ سعدان نصرت پادشاه باشد و اگر
و نظر عطارد با مشتری بود دلیل بسیار شدن خزانه پادشاه بود و هر آینه جنوبیان
طرح یازدهم قوت ذات مستولی بر سهم السعادة و سهم الغیب دلیل تن درستی
ملک و سلاطین و خلایق باشد و قمر با راس در وسط السماء زیادت دولت و ملک

پادشاه

پادشاه خاصه که قمر مقبول باشد و فرزندان آن سال مقبل زایند و با دولت آفتاب در
وسط السماء دلیل ظفر ملوک بود بر اعدا خاصه که در نظر مشتری باشد **طرح دوازدهم** قمر
چون از اجتماع یا استقبال متقدم باز گردد و اگر بسعدی پیوندد دلیل خیر و سعادت
و تن درستی خلایق باشد خاصه که نظر مودت بود و مقبول و اگر بنحسی پیوندد حکم
بر ضد آن باشد در آن سال یا فصل اما این عمل در هر اجتماع و استقبال نگاه دارند
و حکم هر یا بنود روزی از طبیعت آن کوکب کنند و سعادت و نحوست نظر قمر با او
چنانکه معلوم کرده است در پیش اما پیوستن قمر با عطارد وقتی که از آفتاب منصرف
شود بهر نظر که باشد دلیل اراجیف باشد و اخبار بد و کیالها و ازدها خاصه که نظر
عطارد نحس بود و عطارد اگر از نحس منصرف باشد شود قمر بعطارد پیوندد
دلیل شدت بود در خلایق و تفاوت نرخها خاصه که نظر نحس بود اما اگر از سعدی
منصرف شود و بعطارد پیوندد دلیل اخبار خوش بود و تیزی بازارها و فرح
عوام و ارزانی نرخها و خوشی خلایق **صنعت پنجم** در احکام انتهاء طالع قران و
برج قران و آثار **طرح اول** در دلایل کلی دلیل قران اصلست و دلایل سال فرع او
و دلایل فصول فرع سال و دلایل اجتماعات و استقبالات فرع فصول و معظم
ترین دلایل در احکام سال عالم انتهاء برج قران است و صاحب او که سال خداه است
و صاحب حد او از آن جهت که طالع قران و برج قران و دلایل دیگر بصاحب وعده
کرده باشد در وقت قران آن چیز در قوت بود چون نوبت بدان دلیل رسد آن چیز
از قوت بفعل آید و هنگام موجود شدن آن مواعید گاه آنست که انتهاء برج قران یا
طالع قران بموضع آن چیز رسد و دلایل دیگر همچنین پس و لصبا آن کنند که هر سال نگاه

کنند در اتفاقات و سالخداه و بعد از و به صاحب دور از کواکب هفتگانه و احکام
کلیات سال‌ها بر این دلایل کنند و این غرض اصلی می‌خواهیم که حکم بیست سال از وی
باشد چون از مقدمه معلوم گشت که در اول سال برج انتها حلول کنند آن برج که بود که اغاثه
بیش است و سالخداه و صاحب دور اما اگر سالخداه کوکب مستقل اتفاق افتد یا مستولی
بر جزو قران یا صاحب دور دلیل قوت حال پادشاه بود و اکابر و خداوندان دولت و
مضاعف شود سعادت پادشاه و عالمیان خاصه که سعدان ناظر باشند به سالخداه
و برج انتها یا صاحب دور خاصه که مستقل حشمی بوده باشد یا مستولی یا صاحب دور
یا انتها برج قران رسیده بود اما اگر این مستقل بوده باشد در چنین وقت هیچ بد و نکرد
فسادها ظاهر شود از مقاتله و محاربه خاصه که نظر عداوت بود و تنگی پدید آید و شدت
خلایق و اندوه باشد اما اگر در وقت قران قوی بوده باشد و درین سال ضعیف
نقصان حال صاحب دولتان بود و لیکن بدو منسوب بود بد گردد اما اگر در آن وقت ضعیف
بوده باشد و درین وقت قوی بود احوال پادشاه و خداوندان جاه بالا گیرد و فراخی بود
خاصه که انتها با محل باز رسیده بود و اگر سعدان ناظر بوند کار قوی‌تر بود اما اگر دلیل در
قران وسط نگاه دارند حکمش همین طریق بود اما آن قوی‌تر باشد و احوال
خلفا نیکوتر بود و قیاس دو قران دیگر همین است **ثمره دوم** در دلایل جزو یا جز
انتها طالع قران یا برج قران بدوم رسد صاحب دوران کوکب بود که فلک او تحت
فلک خاصه صاحب طالع قران یا برج قران بود و سال سیم آن کوکب که فلک او تحت این
دیگر باشد قیاس همین است تا سال هشتم صاحب دوران کوکب اول شود پس اگر برج انتها
دوم برج قران باشد و او مسعود بوده و سالخداه قوی حال بود و دو سعد و دلیل قران باشد دراز ٥٦

اما جب

و بسیاری

آن آن شت

و بسیاری کسب و تیزی بازار و روانی معاملتها و معاونت مردم با همدیگر و اگر این سه دلیل بد حال بود
حکم بر ضد بود اما چون انتها بخانه سیم رسد و سالخداه قوی حال بود و صاحب دور سعد دلیل
سازگاری مردم باشد با خویش و پیوند و بسیاری حج کردنها و طلب علم و طاعت و نیکی اعتقاد و
بازرگانیها با نفع و اگر دلایل بد حال باشند حکم بر عکس بود و انتقالات افتد به اختیار
اما چون انتها بخانه چهارم رسد و سالخداه و صاحب دور سعد یا مسعود بوند دلیل آبادانیها
بود و نیکی ضیاع و عقار و بسیاری کشت و زرع و وقف کار دهقنت و بسیاری ارتفاعات
و عواقب امور محمود و آسودگی خلایق در اوطان و اگر دلایل بد حال بوند مردم جایها خراب کنند یا مید
آبادانی و خرابیها پدید آید و حال ارتفاعات و کشت و زرع بد بود و قیاس هر دوازده برج همین است
و سالخداه و اصحاب ادوار و چون منسوبات برج حلول شده است و اوتار طالعها احکام مناسب
آن برج نمایند که انتها بدو رسیده باشد چنانک مثالش تا برج چهارم نمودیم تا باز سال سیزده
انتها برج اصل رسد اما در نوبت انتها همه برجها و کواکب این اصل نگاه دارند که این برج انتها
در وقت قران قوی بوده است یا ضعیف و صاحبان و ... اثر خود ظاهر کند مناسب طبیعت خود اما
اگر مسعود بوده باشد و درین وقت نحس بود فساد افتد در منسوبات او از مردم و اجناس و اگر
سعد بوده باشد و درین وقت نیز سعد بود سعادت و عرف حد اولات او بکمال رسد اما اگر
برج منحوس شده باشد و درین وقت نیز نحس بود احوال منسوبات او بدتر بود و اگر سعد بود درین
وقت کار منسوبات او بهتر شود و وقوف گیرد و حکم کواکب همین باشد اما هر سال که برج انتها
مسعود بود و سالخداه دلیل سعادت احوال خلایق بود و ایمنی و فراخی و تیزی بازارها و روانی
بازارگانیها اما اگر درین برج انتها کوکبی بود نحس فساد حال منسوبات او بود از طبیعت
آن کوکب از مردم و اجناس و احوال هوا همچنین و اگر کوکب سعد بود عرف حد اولات آن برج بود و آن
کوکب و نیکی حال خلایق و هوا و نظرها سعد و نحس کواکب در برج انتها بوقت قران افتاده همت نیکو
اعتبار کنند درین وقت **ثمره سیم** اگر برج انتها موافقت کند با طالع پادشاه یا با انتها طالع یا
عاشر او یا انتها طالع جلوس او یا با طالع تحویل او دلیل قوت حال پادشاه بود و افزونی ملک و حشمت او
اگر دلایل سعد بوند بوجه احسن باشند و نظر به عدل کند و انصاف و اگر نحس بوند جور و ظلم کند و
مکروهات رسانند مردم **ثمره چهارم** اگر در جزو قران یا طالع قران یا برج که در وی بوقت قران سعد
بوده باشد خسوف کلی یا کسوف اتفاق افتد درین وقت یا آن موضع طالع کسوفات افتد تا درانی

هم

در این محل ... باعلاف ... آن ... چون ... سعد ... منحوس ...

١٨ | ١٢ | ١

جایها قران بنحس شود یا از دو نحس یکی بدین رسد دلیل احوال پادشاه بود و خداوندان دولت
و خوف و مکروهات خلایق و اگر این احوال در اوایل قران واقع شود پادشاه را نکبت رسد و فساد
اکابر بود و تغییر احوال صاحب دولتان و توانگران باشد **ثمره پنجم** در هر برجی که سعدی بوده باشد
در وقت قران یا نظر سعدی چون نوبت انتها بدان برج رسد سعادت پدید آید از جوهر آن سعد
و اگر نحسی بوده باشد شقاوت رسد از جوهر آن نحس و حکم احوال پادشاه از آن برج همین بود
اما در برجی که یکی از دو نیر بوده باشد بوقت قران خاصه نیر اعظم چون انتها بدان برج رسد
زیادتی قوت حال پادشاه بود و نزدیکان و بزرگان و خواجگان خاصه که آن برج موافق اوتار
طالع پادشاه بود و حکم سهم السعادت همین است و اگر سهم الغیب بود تدبیرها کنند در کار مملکت و
سعادت او دلیل ایمان نیک باشند و کوشند او دلیل را یار بد بود و ظلم **شعبه ششم** در احکام
خسوف و کسوف و هفت ثمار **ثمره اول** در دلایل کلی کسوف را اثری عظیم باشد در احوال عالم
خاصه آن که در وسط السما بوده کسوف بذات خود مضرت رساند بملوک و سلاطین و اکابر و حکام
و مقربان ملوک و خسوف بذات خود مضرت رساند بخلفا و خاتونان و خادمان و زنان خاصه
زنان حامله و بچگان و کمیت مضرت کسوفات بقدر کمیت کسوفات بود مثلا اگر کسوف یا خسوف
کلی باشد اثر آن عظیم بود و اگر کمتر باشد کمتر و هر افاقی چندان ... اما فاعل مضرت کوکبی
مستولی بود بر طالع کسوف و خسوف و برج هر دو و او مدبر باشد احوال کسوفات پس وقت باشد که مدبر
یکی کوکب بود یا بیشتر حکم بر مدبر قوی‌تر نشیند و دیگر اندازد ... اما از کواکب
ثابته وقت باشد که کوکبی بتدبیر شایسته بود و فعل او ظاهرتر باشد و باز مفارقه کواکب علوی از سفلی
قوی‌تر بود و کیفیت مضرت به صفت مدبر باشد اما کوکب ثابته شاید که مدبر بود اگر کسوف یا خسوف در
درجه طلوع او اتفاق افتد یا در درجه ممر او اما اگر مدبر زحل بود مضرت او ظلم باشد و تنگی و هراس
و فساد اشیا از مردم زحلی و زحلیان مبتلا شوند و از بیان ... اما اگر مدبر
مشتری بود مضرت از امر معروف و نهی منکر و راندن حدود و طلب حقوق شرعی ...
... و بنحتی و زور ارزان کنند و طبقات مشتری مستولی گردند اما اگر این هر دو کوکب علوی مستولی
باشند خللی پدید آید در صورت عدل و خوفی پدید آید بر صفت امن و قحطی بر مزاج خصب و
قیاس کواکب دیگر همین است اما اگر هیچ کوکب مستولی نبود کیفیت مضرت از مزاج آن نیر بود
و از ذات کسوف یا خسوف و امکان دارد که چون کسوف کلی باشد یا بیشتر از منکسف بود در
برج آتشی از ذوات الاذناب چیزی ظاهر شود و مضرت آن کسوف با فراط کند و فسادها افتد
و ... مقاتلت شود و پادشاهان ... احوال ... در مقدمه ٥٧

هذا الحکم کسوف و خسوف

تا اثر قوی‌تر بود هم

کند

گفته شد خاصه که شمس بد حال بود یا منحوس به نحس خاصه در آخر قران یا آخر طالع
یا وقتی که جهان مستعد فتنه شده باشد **ثمره دوم** اگر کسوفی یا خسوفی بر درجه
طالع شخص اتفاق افتد دلالت رساند بتن و جان آن شخص و بیم و نقصان بجز بود
و رفتن چشم خاصه که در عقده ذنب باشد و اگر بر مرکز عاشر افتد بدی احوال
عمل و دولت بود و الم از پادشاه و اکابر و اگر در بیت المال افتد جای مالی بود
و صعالیک و خوردنیها چیزها ضرر و حکم بیوت دیگر همین است و اگر کسوف یا خسوف در موضع
نیرین یا سهم السعادت اتفاق افتد مولود را خوف بیماری بود و علتها مهلک و
فسادها از خارج و داخل و اگر در موضع سهم الغیب افتد فساد قوتها باطنی بود
و رفتن عقل و نقصان رای و تدبیر **ثمره سیم** قابل مضرت در کسوفات برج او
بود و طالع او و موضع مدبر بر هر دو برج پس اگر مدبر در برجها بادی بود مضرت او
در مردم بود و در هوا و حیوانات و انواع طیور و رفتن بادها ضرر ... و اگر در برجها خاکی بود مضرت
در حیوانات سم‌کافته بود و نباتات و عمارتها و خوردنیها و بیم زلزله و خسوف و سرما و ... و اگر در برجهای
آبی بود مضرت در آبها بود و ... دریا و حیوانات آبی و جانوران آبی عجایب غرایب کند و اگر در برجهای آتشی بود
مضرت در معادن پدید آید و جواهر و عیار زر و سیم و ... و عیار در کوهها و ...
و اسب و چهارپایان پس اگر مدبر در حمل بود فساد شکوفها باشد و لیکن در بهار رسد از میوه‌ها و اگر در میزان بود عیار
میوه‌ها ... و تغیر هوا و اگر در برج انقلاب افتد ... بود و تغییر عادت مردم و مضرت ...
ثمره چهارم اگر مدبر زحل باشد فساد از انواع بیماریها بود و ... بر خلق منسوب ... پدید آید در هوا از آتش و سرما
و ابرها و میغها و بیم وبا بود و مضرت در حیوانات بزرگ و بارکش و فساد ...
و ... و اگر مشتری مدبر بود مردم را برانگیزد و بطلبد مال و معاش و عزت و جاه و فراخی پدید آید

و ما باز بکه بسیار هم

ونتایج حیوانات بسیار بود و هوا باعتدالی کدر و تیره باشد و بارانها و شش و رزد و اگر مریخ بود
فسادها پیدا آید از خشکی هوا و افتادن حصرتها و قتلها و بیماریها که مریخ منسوبست بدین ... دایم
و بیماریها و اسقاط حمل و انهیار کوهها و بودن دردها و جنایتها و صرف سموم بود در
وقت و نقصان باران و ... در هوا و ... حال اشجار و تغییر حال لشکرها و بیماریها
در گوسفند و ... و شکستن ... در هنگام ... و بودن اراجیف و اگر زهره مدبر بود ...
فعل حشمتی باشد و در مردم ظاهر شود طلب تزویج و طرب و معاشرت و ... مردم
و در وی عصمت نباشد مگر ... مثل زنان و ناسازگاری کردن با شوهران و ...
بود و ملبوسات و عطر و ... و اگر عطارد مدبر بود مزاج آن کوکب گیرد که بدو
پیوسته باشد یا مزاج موضع خود و ظاهر شود از وی فعل آن کوکب و آن برج
و تغیر حال هوا باشد و بادها مضطرب و گرد باد و مردم تیز خاطر شوند
و حیلها سازند و اراجیف بسیار افتد و خطها و نامها و ... نویسند
و ... کنند اما حکم کلی آنست که چون مدبر کسوف و خسوف سعد
بود موضع خود را سعد گرداند و تاثیر او بخیر مایل بود و اگر نحس
باشد موضع خود نحس گرداند تاثیر بشر مایل باشد و اگر
مدبران بنظر سعدان مسعود بود ... و مضرت کمتر باشد و اگر
بنظر نحسان منحوس باشند تاثیر ایشان در شر زیادت
کند از طبیعت خود طرفهٔ پنجم در تاثیر مکان این کسوف
و خسوف اثر این در آن شهرها بیش بود که منسوب باشند
ببرج کسوف و خسوف و در آن شهرها بیش بود و طالع هر دو و مثلثات

هر یک

هر یک و آنرا معلوم ایم در مقدمه مکرر بنگر بروج کسوف و خسوف و در آن
شهرها و طالع هر یک تا از کدام مثلثه گشت و آن مثلثه ... کدام
ربعست از ارباع عالم و بداند که تاثیرات در آن ربع بیشتر بود و بلاد او
و یاد کنند یا اران شهرها که برج کسوف و خسوف و طالع هر یک منسوب
بود طرفهٔ ششم در مدت تاثیر کسوف و خسوف مدت تاثیر کسوفات از
ساعت تمام هر یک معلوم شود یعنی از ساعات ابتدا تا انتها او پس هر
ساعتی را در کسوف شمس یک سال حساب کنند و هر دقیقه را شش
روز و در خسوف قمر هر ساعتی را ماهی حساب کنند و هر دو دقیقه را
روزی مثلا اگر ساعات تمام کسوف یک ساعت بود
و ده دقیقه مدت تاثیر او یک سال بود و دوازده روز و در
خسوف قمر یکماه بود و یک روز طرفهٔ هفتم در معظم تاثیرات
این تاثیرات را وقتی لیست که اثر او در آن وقت قوی تر است
و دانستن اثر او وجه عمل آنست که ساعات زمانی که میان موضع کسوف
و طالع کسوف است استخراج کنند بدان طریق که ... درجات بمطالع میان
موضع کسوف و طالع کسوف ببلد و آنرا ساعات معوجه کنند و بنگرند که آن
دوازده ... چه نسبت دارد پس هر نسبت که این ساعات معوج را
بود بدوازده همان نسبت بود وقت معظم تاثیر را با ساعات تمام کسوف
مثلا اگر ساعات زمانی سه حاصل آید باشد نسبت او از دوازده ربع بود پس
معظم تاثیر کسوف مقدار گذشتن ربعی بود از تمام ساعات کسوف و در خسوف حکم همین باشد

یاد کنند

شجرهٔ رابع در احکام طالع مولود



ثمرهٔ اول

ثمرهٔ اول در مقدمهٔ این شعبه طالع مولود عبارت از آن برج است که بر خط افق مشرق
بود بزمان ولادت در آن وقت که بچه از مادر جدا شود و دانستن درجهٔ آن برج را
بآلت حاجت باشد و هیچ آلتی بهتر از اصطرلاب نیست تا اگر ولادت بروز بود
ارتفاع شمس گیرند و اگر بشب بود ارتفاع کوکبی از انجم باصطرلاب رسم
کرده باشند اما بعد از اصطرلاب آلات دیگر هست که بدان ارتفاع گیرند
و ساعات معلوم کنند از روز یا شب و از آنجا طالع استخراج کنند و عمل این جدول را
در زیج عمده شرح یاد کردیم اما اگر منجم حاضر نبود و آلتی نبوده باشد
و آن زمان فوت شود و دریافتن آن ممکن نبود پس استادان این صناعت طریقها
آورده اند و آنها را نمودار خوانند تا بدان عملها درجهٔ طالع محقق شود بوقتی که
منجم را خبر داده بوند از زمان ولادت پس منجم آن زمان را تخمین کند و بگوید که
از روز چند ساعت گذشته باشد و از آن ساعت درجهٔ طالع او ثابت کند و بر
نمودار عرضه دارد اگر موافق افتد با طالع تخمین بدان طالع اعتماد نماید و الا بدان
نمودار که خواهد طالع درست کند و باید که تفاوت جزو او بیش از نیم ساعت
و یا کم از نیم ساعت نبود و جز این اصلاح دشوار ... اما در طالع تخمین
عمل نمودارات ... و نمودارات بسیار است لیکن ...
اعتمادست نمودار مسقط النطفه است که منسوب است بهرمس حکیم و در بیشتر
روایات این هرمس ادریس پیغمبرست علیه السلام پس قول او آنست که موضع
قمر در وقت مسقط نطفه طالع مولود گردد و طالع مسقط نطفه موضع قمر باشد
در وقت ولادت و بعد از وی نمودار بطلمیوس است پس قول او آنست که هر گاه که

یا شب

دوم طالع وقت مثل تقویم کوکبی شود که مستولی بود بوجوه مقدم و لتقاضی با لیقبالی
شخص از انسان بوجود آید و بعد از وی مولود اثر بیرون و اندا بزرد هشت باز خوانند
و دیگر بزرگان از و آلتین اسکندرانی و ماشاء الله مصری و اهل هند و غیر ایشان
هر کس مولودی یاد کرده اند و ما این اعمال را جهت آن ثبت نکردیم که مطلوب ازین
مجموعه احکام است و لکن در زیج هر یکی را روشن گفته ایم و مثالها نموده و طالعها
ارتفاعی نهاری و لیلی و آنچه بکار شود آورده چنانچه بهیچ کتاب دیگر حاجت نباشد
کسی را که آن زیج در نظر افتد **ثمره دوم** در کیفیت اتصال مولود بوقت ولادت قول
بطلمیوس آنست که بنا آفرینش بر هفت قوتست و هر قوتی منسوبست بکوکبی
اول قوة طبیعیست و او بقمر منسوب است ثانی قوت حیوانی است و او بشمس منسوبست
ثالث قوة شهوانیست و او بزهره منسوبست رابع قوت تفکر و تذکر و او بعطارد منسوبست
خامس قوت عصبیست و او بمریخ منسوبست سادس قوة نفسانی و او بمشتری
منسوبست سابع قوت ماسکه و او بزحل منسوبست پس این هفت کوکب بر آسمان
بر مثال هفت چشمه اند بر روی زمین و چنانکه ثمره هفت چشمه زمین که بحر است
استعداد نصیب خود میگیرد و از ان رسیدن و قبول کردن نشو و نما حاصل می آید همچنان
اثر قوت نفس کلی بهفت کوکب می پیوندد بواسطه فلک ثوابت و از کدر انوار
کواکب بارکان ادمیه می رسد و از ان اثر موالید موجود می شود و مولود را این مهر
قوتها و استعداد و قبولیت آن قوتها در زمان تولد کسب میکند بقدر هیات فلک
و اشکال کواکب و حالات هر یک در ان زمان و ثمرات آن بمرور ایام بترتیب این لوازم
از قوت بفعل می آید هر یکی در وقت خویش بمقدار قوت مولود در مبدا حال

و استعداد

و استعداد و قبولیت همانست که مولود هست پس چون حقیقت شد که حیات و ممات و
سعادت و شقاوت و خیر و شر و نفع و ضر و امثال این که از صفات انسانیست
آدمی را بدین قوتهاست و این قوتها اثر انوار هفت کوکب است واجب آن کند
در ابتداء حال احوال کواکب در قوت و ضعف و موافقت و مخالفت معلوم کنند تا از انجا
حالات مولود را استدلال کیرند و حقیقت آنست که سعادت مولود از قوت و موافقت
کواکب و شقاوت از ضعف و مخالفت پس هر کدام کوکب که با قوت تر بود در مبدا
آن حال اثر او در مولود ظاهرتر باشد اما اکر مریخ در وتد طالع مادر بود و آن
برج مذکر باشد وضع حمل او آسان بود و اکر مولود مذکر بود و نیرین در برج مذکر
خاصه شمس آن فرزند بسلامت ماند و اکر مولود مونث بود و نیرین در برج مونث
خاصه قمر حکم همانست اما اکر زحل در وتد طالع مادر بود دلیل دشواری وضع
حمل باشد و تباه شدن مولود و اکر زحل در پنجم بود حکم همین باشد و اکر در ششم بود
مادر بعد از وضع حمل بیمار شود و چه عجب که معلول ماند و اکر در هشتم بود خوف
مرک باشد و مریخ و ذنب درین سه بیت بتر بد باشند **ثمره سیم** در صحت طالع
ولادت حکم هر مولودی از طالع آغاز وجود او کنند و آغاز وجود مولود زمان سقوط
نطفه باید که باشد و دریافتن آن زمان بر سر منجم نیاید اگرچه بنمودار مسقط
نطفه معلوم می شود اما اعتماد بر طالع ولادت بیش باشد و طالع سقوط نطفه را اثر
بود بی شبهت اما تا وقتی که مولود در رحم بود و چون موجود کشت ارکان عظیم بحالی
دیگر رفت که از ان عظیم تر است پس حکم از ان بر خاست و بدین نسبت پس شناختن
کیفیت و کمیت حالات مولود و قابلیت صفتها از حمیده و ذمیمه او درین وقت

حالات دور زادن

ضروری باشد چون این اصل معلوم شد واجب کند بر هر عاقل که بر ترتیب عقل و فضل
آراسته بود دانستن احوال کواکب و بروج در زمان ولادت تا از انجا دلیل کند بر سعادت
و شقاوت مولود از داخل و خارج و حیوة و ممات و هر صفت که آدمی زاد را بود
ثمره چهارم در احوال مولود بعد از ولادت بچه بعد از انک از مادر جدا شود بمنزلت
غوره بود از ان جهت که آدمی بر مثال نباتست در قوتها طبیعی پس چنانک بر غوره
حکم انکوری نتوان کرد تا انکاه که در وی صفتها روی تمام شود بر مولود نیز هیچ حکمی
نشاید کردن تا وقتی که در وی بیشتر خلقت انسانی تمام نشود چون حرکات و سکنات
و برامدن دندان و قوت نطق و امثال این و این در مدت چهار سال شمسی بود و این چهار
سال را مدت تربیت خوانند اما دلیلهاء تربیت مولود درین مدت دو نوعست
خاص و عام خاص در طالع ولادت و صاحب و مبتلی او و ارباب مثلثات طالع و عام
شمس است و قمر از ان جهت که بقا ایشان بقوت این دو نیرست و قمر خود
مخصوصست باحوال بچکان از ان روی که بچه مزاج قمر دارد که سریع الاستحالات است
خاصه که صاحب نوبت قمر باشد یعنی اگر مولود شبی بود صاحب نوبت قمر باشد و اکر روزی
بود صاحب نوبت شمس باشد از وی و از دلیل ثبت پس اکر طالع و صاحب او هر دو و نیز
و ارباب مثلثات طالع خاصه رب اول مسعود باشند و بهم دیکر ناظر خاصه که اکر
در اوتاد بوند و هر یک در جایکاه خود مقبول مولود بی شبهه تن درست بود و باشد
و دراز عمر و عزیز در میان عشایر و مردم و با موجب تربیت بود وسط کار او مناسب
آن دلایل و صلاح هر یک اما اکر وقت ولادت یکی از نیرین خاصه نیر بکسوف
و کسوف منحوس باشد یا بخداوند بیت ثامن یا رابع اکر ان کوکب نحس بود

یا منحوس

یا منحوس کرده خاصه در وتد طالع ان مولود زود میرد اما اکر صاحب طالع یا رب
مثلثه اول محترق بود یا منحوس کرده بخداوند ثامن یا رابع خاصه که آن کوکب
نحس بود مولود زود میرد خاصه که صاحب ثامن و یا رابع مریخ بود اما اکر نحس
در دوم طالع باشد مولود غذا دشوار بذیرد و اکر قمر پس از اجتماع یا استقبال مقدم
بطالع یا بعد از ولادت منحوس کرده ضرر او قوی باشد و اکر مسعود بود نفع
او قوی بود اما اکر این دلایل یا بیشتر او در وبال باشند یا هبوط یا راجع
یا ساقط یا محترق مولود زنده نماند و اکر قوی تر دلایل با قمر مجموع بود میان
دو نحس در یک برج یا در برج خاصه که در وتد باشند مولود زود میرد یا بدست
مربیان بد در ماند و معیوب کرده و خواد و عیب او در ان عضو بدید اید که بدان برج
منسوب باشد خاصه که برج قمر معوج الطلوع بود و بدتر انک بیت ششم بود و
اما اکر قمر یا دلیل دیکر در میان سعدان افتد بسیار کسان تربیت او کنند
بشفقت و بیابد تربیت تمام اما اکر زهره و قمر از طالع ساقط باشند مولود
از مادر تربیت نیابد و بدتر انکاه بود که بیت عاشر یا رابع و صاحب هر دو بد حال بوند
و منحوس لمن صاحب طالع یا از طالع ساقط باشند اما اکر بعد از سه روز قمر
بسعدی بیوندد در وتد خاصه که ان سعد زهره بود مادر یا دایه او را شیر بسیار بود
و نیکو باشد و مولود غذا نیکو قبول کند و اکر بنحسی بیوندد یا بذنب رسد شیر نقصان
کند و مولود غذا قبول نکند و نتواند **ثمره پنجم** در اقسام تربیت مولود تا مدت
چهار سال رب مثلثه اول از طالع دلیل تربیت مولود است از وقت ولادت
تا مدت یک ماه چهار ماه و رب ثانی دلیل تربیت او وسط است و آن بعد از یکسال

و چهار ماه و نیمست تا دو سال و هشت ماه و دیگر ثالث دلیل تربیت او اطراف است و آن بود
او دو سال و هشت ماه است تا تمام چهار سال پس هر کدام ازین ارباب مثلثات
قوی حال و سالم بود از مناحس مولود در وقت تربیت او تندرست باشد
و تربیت نیکو یابد و اگر بد حال بود حکم بر ضد شنیده خاصه که این کوکب که صاحب
سادس یا ثامن بود و اگر راجع بود مادر یا دایه ترک او کنند و اما اگر این
کوکب در عاشر بود و نحس یا منحوس باشد یا هابط بود در افلاک خود یا نحس دیگر
بود بوین ضعف مولود از جانب بلند در افتد خاصه که آن کوکب ناظر باشد
و اگر آن برج آبی بود در آب افتد یا در چاه و اگر برج بادی باشد از روزن خانه یا
از دریچه در افتد و اگر برج آتشی بود در تنور و آتش در ان افتد و اگر خاکی بود از
دیوار یا بام خوف باشد و اگر آن کوکب صاحب ثامن باشد مولود بمیرد و اگر
صاحب سادس بود عیبی در وی پدید آید در آن عضو که بدان برج یا کوکب نسبت دارد
و ان انمودیم که حمل دلیل سر است و اطراف او و برج طالع مثلا او تا ده خانه
اما اگر کوکب مسعود بود یا بنظر سعدی مسعود شده باشد و بصاحب طالع ملوح شد
ناظر بود مولود را آفت نرسد و اگر برسد صحت یابد و اگر سعدی در اوتاد بود
یا هشتم یا هشتم مولود بسلامت ماند و نجات یابد شعبه دوم در
اخلاق مولود شش انماط نمط اول در دلایل کلی بر اخلاق مولود خلق مردم
[illegible] بود و خوبها بسیار است و هر یکی خلاف یکدیگر چنانکه صورتهای مردم
لکن اصل همه سه قوت است یکی عقلی این سه اصل حد ندارد بسبب ممازجات این
سه کوکب با همدیگر و با کواکب دیگر و بوجوه ایشان در بروج هر یکی اما

امتزاج عطارد با مشتری دلیل قوت عقل باشد و رایهای صواب و طلب علوم نافع
و علوم دینی و دیانت و صیانت و امانت گذاری و عدل و انصاف و نظر بحقایق اشیا
و امور آخرت و مانند این اما امتزاج عطارد با زحل دلیل رایهای بد باشد
و حفظ و جستن علوم مطعون و درستن بود بعلوم معانی و باریک اندیشیها شد
در کارها و چیزهای معانی اما اگر امتزاج با مریخ کند رایها او مکر و حیلت باشد
و طلب حروب کند و خدیعت و نیرنجات و سیمیا و مانند این و سخن دل بود و موذی
باشد و بسیار غضب اما اگر امتزاج با شمس کند رای او بر وری بود و
ملکی و امارت و دانستن علم شجاعت و زور کننده باشد و متکبر و نظر او
بکارها حکومت بود اما اگر امتزاج با زهره کند رای او بلهو و طرب بود
و مناکحت و طلب شعر و موسیقی و اصوات و مزامیر و اوتار و تلطف و خوش
سخنی و نیکخواهی خلایق و نظر با مور دین اسلام دارد اما اگر امتزاج
با قمر بود رای او بسفر بود و مساحت و حرکت و علم مساحت و ملاحی و نظر با مور
استاد دارد اما اگر ممازج دو یا سه کواکب اتفاق افتد با عطارد مزاج
معتدل ترکیب باید دانست چنانکه در آن کتاب نموده ایم و غالب را از مغلوب
جدا کرد و حظ هر یک را از خاص و بنای احکام بدان نهاد و دیگر را شریک او ساخت
و بر حسب آن اتفاق سخن راند اما اگر عطارد بذات خود قوی حال
بود در صورت حال طالع مولود او بهشیاری منسوب گردد و مردم برای و تدبیر
او تمسک سازند و قول او حجت باشد اما اگر او ضعیف باشد مولود کم تدبیر
بود و از شاگردان بکر باشد اما اگر قوت عرضی دارد مولود قوی حال بود

در علمی که باشد در آن مشهور گردد و محترم و با جاه و اما اگر سعدی مسعود بود از
هر علمی و روشنی که دارد منفعتها گیرد و اگر منحوس بود بنحس مضرت بیند از آنچه بداند
نمط دوم در دلایل خاص و عام در این قضیه دو نوع است اما عام را دلیل کواکب
و بروج و کواکب عطارد است و زهره و مریخ و قمر شریک ایشان اما از بروج
جوزا و سنبله و میزان دلیل فکرت اند اما اسد و عقرب و جدی دلیل غم اند اما
سنبله و میزان و قوس دلیل عقل اند و اما ثور و عقرب و حوت دلیل حمق اند و دلایل
خاص طالع است و صاحب مستولی او و کوکب مبتز و قابل تدبیر قمر و قوی تر همه کواکب
مبتز است خاصه که در وتد طالع یا عاشر بود و آن موضع خانه یا شرف او باشد بعد از آن
کوکب مستولی خاصه که صاحب طالع بود بعد از آن قابل تدبیر قمر پس هر گاه که کوکبی در
صورت طالع مبتز بود مدار خلق مولود بر مزاج آن مبتز باشد و موضع او اما
اگر مبتز نبود مدار خلق بر مزاج مستولی باشد بر طالع و موضع او اما اگر مستولی
نبود مدار خلق بر قابل تدبیر قمر باشد و موضع او اما اگر قابل تدبیر قمر هم نبود مدار
خلق او بر طالع بود و صاحب او اگر چه ساقط باشد پس بنگرند اگر دلیلهای خلق مولود
که عام اند در بروجی باشند که موافق مزاج ایشان بود از وجه عام پس حکم اخلاق آن
مولود از وجه خاص و عام کنند مثلا چنانکه عطارد شریفتر است از دیگر کواکب
بعقل و او در برجی بود که بعقل منسوبست از آنچه گفته ایم مولود را عقل بکمال باشد
خاصه عطارد مبتز افتاده باشد پس هر کجا دلیل خاص و عام جمع آید مدلولات
آن بکمال رسد چنانکه در نمط امتزاج شرح داده ایم پس از دلایل خاص و عام هر
کدام بذات خود قوی تر باشند اثر ایشان در خلق مولود ظاهرتر بود و آنکه ضعیفتر باشد
اثر او

اثر او نهانی تر بود نمط سیم در دلایل جزوی بر اخلاق دلایل جزوی بر اخلاق
بسیار است آنچه قریب است آنست که اگر دلایل خلق یا بیشتر آن در بروج ثابته باشند
مولود ساکن بود در کارها و با وقار و آهسته و برای خود ایستاده و متواضع اما
اگر برج ذو جسدین بود مولود لاابالی رنگ آمیز بود و متصنع و خوض کننده در
کارها و فتان اما اگر برج منقلب بود مولع و ثنا دوست دارد و بوالعجب باشد
بود و بی التفات و خواهد که از هر صنعتی و علمی چیزی بداند و امین نبود با مردم
اما اگر دلیلها خلق یا بیشتر او در بروج بهیمی باشد مولود خلق جوید و متنفر بود
از خلایق و اگر دلیل راجع بود رای گمان باشد و بر یک چیز قرار نکند و در کارها متحیر
ماند اگر بر موضع دلایل خلق نحسان مستولی بوند مولود چیزهای زشت و بد مزه را
دوست دارد و بویهای ناخوش را هوس کند و فعلها و شیوههای ناپسندیده را
قبول کند اما اگر زهره و مریخ از طالع ساقط بوند خاصه که در بروج بهیمی بوند و
مولود احمق باشد و بد گوی خلق و تهمت نهنده و دروغ ساز اما اگر مریخ قوی
بود و زهره شریک او مولود مایل بود بطرب و فسق و فجور و لهو و زینت ساختن
بطریق عنف و زور و عربده کننده باشد اما اگر قوت زهره را بود دلیل میل کند
اما بلطف و شیرین سخنی و مزاح و با مهلی زی اما اگر قوت مریخ را بود و شریک
عطارد مولود دروغ گوی بود بحجت و خصومت و خلاف کننده سخن خود باشد
و بر آن حجتها آرد و در سخن تند و تیز اما اگر عطارد قوی بود و مریخ شریک او
مولود غمز کننده بود و مزور و منافق پیشه و نمام و راغب بتهمت و تضریب
و اما اگر قوت زهره را بود و شریک او عطارد مولود چون [illegible] غزل و ظرف

باشد و طالب حکمت و حق گفتن و سخنان خوش و شیرین معنی و شعر و غزل و
دانندهٔ موسیقی و زدن ساز اما اگر قوت عطارد را بود و زهره شریک او مولود
شاعر بود و بشاعری و مناظره و مناقضت مایل و سخنان نمکین و خوش گوید
و طرب انگیز باشد و با موسیقی آشنا و رقاص بود خاصه که دلایل در برج میزان بود
یا طالع برج میزان اما این قوتها از روی ذاتی و عرضی تفاوت کند بسیار احتیاط
باید کرد در معارضه و تفریق آن و مختصر بودن بوجه احکام **ثمرهٔ چهارم**
در حکم مفردات بباید دانستن که مهارت طبع در کارها از قوت دلایل خلق است
و حماقت طبع از ضعف دلایل خلق و منفعت از چیزها بسعادت دلیل ثمره مضرت
از نحوست او و شهرت یافتن از قوت و رفعت از صعود در افلاک و خمول و کم نامی
از سقوط دلایل حقیقی و عزت از شرف و ذلت از هبوط و راحت و صحت از خانه و
رنج و زحمت از وبال و ملال از فرح و اندوه از نزع اما اگر در صورت طالع دلایل
موصوف باشند بصفات پسندیده و در مواضع نیکو و قوتها ذاتی و عرضی دارند
مولود نادرهٔ جهان بود و آراسته بصفات پسندیده که شرف و کمال و فضیلت انسان
بوا نسبت از خارج و داخل اما اگر دلایل ضعیف و منحوس و ساقط التحت
الارض بوند خاصه که هیچ کوکبی بطالع ناظر نبود مولود در مرتبهٔ بهایم بود
و بی قدر و خسیس و بدنهاد که دلایل در برج بهیمی بوند یا برج گنگ که نه گفتن
داند و نه شنیدن **ثمرهٔ پنجم** اگر عطارد در خانهای زحل بود خاصه در دلو مولود
فکرتها صواب کند و طلب علم فلسفه و طلسمات و هندسه و مانند این دارد
اما اگر در خانهای مریخ بود مولود دشنام دهنده باشد و بد اندیش خاصه در حمل

وامّا اگر عطارد در برج بادی بود مولود سخن‌دان باشد و اگر زهره در برج بادی باشد مولود قوال شود خاصه در میزان

و اخلاق

و غدر ساز و کید کننده و مخالفت دوست دارد اما اگر در خانهای زهره بود
خاصه در ثور مولود هزل گوی بود و دروغ زن و تهمت نهنده و بجود مغرور و عجب
آورنده و در میزان لطیف طبع بود و زیرک و بسیار مزاح و اگر در خانهای مشتری
بود خاصه در قوس مولود دبیر و مدرس و در صورت حکیم و دانندهٔ علوم
دقیق و اگر در خانهٔ قمر بود مولود معامله ساز بود میان عوام و کافی و اگر در خانهٔ
آفتاب بود مولود تیز خشم باشد و تند و بزرگ منش اگر در سنبله بود ماجد لالا
بود بیشتر بزرگان و مستوفی و فاضل و دبیر و اگر در جوزا بود دانندهٔ حکمت بود
و کم ثبات و زیرک و فاضل و نویسنده یا نقاش **ثمرهٔ ششم** هرگاه که طالع شخص
سنبله افتد آن شخص مصالح خود را خود سازد چنانکه نظر بمهمات عالی رساند
خود را بعقل و کفایت چون وزارت و نیابت و مانند این و اگر طالع حوت بود
حکم همین باشد و لکن مولود خود را بمنصب قضا حکومت رساند اما اگر طالع
جوزا بود در کارها تعطیل کند و بزیان آرد و خود را از مهمات عالی بیندازد
و اگر طالع قوس افتد حکم همین باشد اما اگر طالع حمل اتفاق افتد مولود
خود را بدست هلاکت دهد بسبب خیانت و کارهای لشکریان و اگر طالع
میزان بود حکم همین باشد و لکن بسبب زنان و مانند [illegible] اما اگر طالع
ثور بود مولود خود را رنجه دارد و مستغرق کار بود و در رنجهای اندازد و سبب
بیماری و علت سودا و مکروه از زنان و شهوات و طالع عقرب مثل او باشد
و لکن بسبب عیاری و خیانت و مکروه از فساد و شر اما اگر طالع دلو
بود و نیز آنکه باشد و دواب دارد و مکاره رنجمند و اگر جدی بود مولود کابد

باشد و سخت کوش در جمع مال و نگاه دارنده بوده اما اگر طالع سرطان بود مولود
رسالت دوست دارد و تنها حجت و الفت گیرد با عوام و اما اگر طالع اسد بود مولود
ریاست طلب کند و سروری و پیشوایی و صحبت ملوک و اکابر اما این حکم مفردات
طبیعی در مرکبات تفاوت کند **شعبهٔ سیم** در صورت و مزاج مولود و مد آثار
ثمرهٔ اول در نمودن دلایل او صورت و مزاج مولود از روی کلیات چنانکه بدان
اعتماد افتد بر طبیعت صبغ بود و یا بر طبیعت مستولی بر طالع یا مستولی بر موضع
قمر یا بر صاحب طالع پس اگر صورت طالع کوکبی صبغ بود او قوی تر دلیل بود
بدین احوال و اگر صبغ نبود مستولی بر طالع مدبر این احوال باشد و اگر این
هر دو حاصل نباید حکم بر مستولی موضع قمر بود و اگر او نیز نباشد مدبر صاحب طالع
بود و اگر این هر چهار دلیل حاصل آید انها که قوی تر بود مقدم دارند و دیگران
شریک او باشند چنانکه نمودیم چون این مقدمه معلوم شد دلایل مفرد نیز یاد کنیم
ثمرهٔ دوم در صورت و مزاج مولود بدلایل مفرد اگر زحل بر وین حال انفراد باشد و شرقی
بود مولود سیاه چهره بود یا انگبین رنگ و آبادان تن و سیاه موی و سینهٔ او موی
ناک باشد و بود بالا و معتدل بالا و گران طبع بود و غالب بر مزاج او سردی بود
اما اگر مغرب باشد مولود گندم گون بود و سیاه چشم و لاغر تن و خرد اندام و
اندک موی و غالب بر مزاج او سردی و خشکی بود و اگر مشتری مدبر افتد و او
مشرقی باشد مولود سپید اندام بود و پاکیزه و بسیار موی و بزرگ چشم و دراز
بالا و ساکن و کم سخن و کم آواز و غالب بر مزاج او گرمی و تری باشد اما اگر مغرب
بود رنگ او سپید بود و نیکو لون نباشد و موی کمتر دارد و شهلا چشم و خرد اندام

و غالب بر مزاج او تری باشد و اگر مریخ مدبر بود و مشرقی باشد آنکه مولود
سرخ و سپید بود و ازرق چشم و نیکو قامت و آبادان تن و میانه موی و غالب بر مزاج او
گرمی و خشکی بود اما اگر مغرب بود خرد اندام باشد و خرد چشم و سرخ موی و سرخ رنگ
و اندک موی و کوتاه گردن و غالب بر مزاج او خشکی بود و اگر زهره مدبر باشد
و او مشرقی باشد مولود پاکیزه روی و شریف اندام بود و خوب صورت و معتدل
قامت و نازک تن و سیاه موی و دراز موی و اندام او بزنان مانندهٔ باشد و مقبول
بود و نیکو شکل و خوش حرکات و سیاه چشم یا شهلا چشم و بتن شهوت بود و مزاج او
معتدل میان سردی و تری اما اگر مغرب باشد رنگ او سپید بود که بزردی زند
و معاشرت دوست دارد و جامه زیب و لطیف طبع بود و نیکو قد و بسیار موی
و سیاه چشم و مولع بر اندنی شهوت ناپاک و غالب بر مزاج او تری بود و اگر عطارد
مدبر بود و مشرقی رنگ مولود گندم گون باشد مایل بسیاهی و معتدل اندام بود و
باریک تن و نیکو الفت و خرد چشم و میانه موی و غالب بر مزاج او خشکی باشد
اما اگر مغرب بود رنگ او بسبزی زند و گندم گونی و لاغر تن بود و خوب اندام
و باریک آواز و چشم او در مغاک رفته و حلقهٔ او مانندهٔ [illegible] بز و تیز خشم بود
و غالب بر مزاج او گرمی و خشکی باشد و اگر شمس مدبر بود مولود [illegible]
باشد و رنگ او بزردی زند و بزرگ سر بود و قوی بصر و معتدل قامت و با شکوه
[illegible] و غالب بر مزاج او گرمی و خشکی بود و اگر قمر مدبر بود و مشرق
[illegible] زند و نیکو منظر بود و متحرک و پاکیزه
[illegible] باشد و [illegible] اندام

و نیکو معیشت و بیمار ناک و رنگ او مایل بود بزردی و روشن و دراز موی و اعضاء
او در حرکت و تیز کام باشد و غالب بر مزاج او تری بود اما یاری دهنده نیرین
کواکب را چنانکه آفتاب یاری دهد در هیئات و جمال و فربهی و بزرگی قامت
و درکوهی و خشکی مزاجها اما قمر یاری دهد در اعتدال هر صفتی و تری مزاجها و
حرکت ثمرهٔ سیم در احکام بر حالات پنج کواکب خمسهٔ متحیره چون در اول شرقی
بوند مولود تن آور بود و توانا و قوی جثه چون مقیم راجع بوند مولود قوی تن و معتدل
قامت بود و چالاک و چون راجع بود مولود خورد بود و ضعیف و چون مقیم استقامت بوند
مولود معتدل تن باشد و چون در شعاع شمس بوند مولود خسیس باشد و دون همت
و نژاد و آفتها بدو رسد اما اگر صاحب طالع بر ذروهٔ فلک تدویر بود مولود کشیده
بالا باشد و تن آور و طرف بالا او قوی تر بود اما اگر در حضیض بود مولود کوتاه
قامت باشد و خورد اندام و طرف زیر او قوی تر اما اگر در میان ذروه و حضیض
باشد یعنی بیکی از دو مقام مولود معتدل اندام بود و قوی میان و کمرگاه اما اگر
اتفاق چنان افتد که صاحب طالع در اوج بود یا نزدیک باوج و در آن وقت هم بر
ذروهٔ تدویر باشد بالا مولود از حد اعتدال بگذرد بدرازی و اگر این اتفاق در
حضیض افتد بالا او بغایت کوتاه باشد اما اگر درجهٔ طالع از اوایل برج افتد
مولود دراز بالا بود و اگر از اواخر افتد کوتاه بالا بود و اگر از اواسط بود باعتدال
باشد اما اگر بیشتر دلایل درازی یا کوتاهی و فربهی و لاغری و قوت و ضعف
و رنگ و مزاج جمع باهمدیگر موافقت کنند مولود را از حد اعتدال [illegible]
در آن صفت و هیئات و مزاج و رنگ [illegible]

و قوتهای نفسانی یازده است ثمرهٔ اول در حواس ظاهر پنج حس است مر
آدمی را اول حاسهٔ سمع است یعنی شنودن آوازها و الحانها بتوسط هوا
کلی و حروف آن از گوش است و تربیت کنندهٔ او زحل است بشرکت مریخ
ثانی حاسهٔ بصر است یعنی دیدن الوان و اشکال و حروف آن از چشم است
و تربیت کنندهٔ او شمس است بشرکت قمر ثالث حاسهٔ شم است
یعنی بوییدن چیزها و دانستن بوی خوش از ناخوش بسبب هوا
و حروف آن از بینی است و تربیت کنندهٔ آن زهره است بشرکت مریخ
رابع حاسهٔ ذوق است یعنی چشیدن طعامها و دانستن تلخ از شیرین
و با مزه از بی مزه و حروف آن از زفانست و اطراف دهان و تربیت
کنندهٔ آن عطارد است بشرکت قمر خامس حاسهٔ لمس است یعنی دانستن
نرم از درشت و گران از سبک و این قوت در همه اعضا بر اکثر است
و بیشتر او در سر انگشتانست و تربیت کنندهٔ او قمر است بشرکت زحل
اما هر کدام ازین کواکب قوی حال بود و دور از خانهٔ ششم و از
دوازدهم و از نحوس پاک آن حس که بدو منسوب بود بکمال باشد و اگر ضعیف
بود یا در آن دو بیت باشد یا بنحس منحوس آن حس ناقص بود
و با خلل و اگر همه دلایل پاک بوند از نحوس قوی حال و یا بیشتر ایشان بیکدیگر
ناظر بوند و در اوتاد یا مایل اوتاد باشند دلیل سلامتی هر پنج حواس بود و برتری
بودن آن قوتها اما اگر دلیل قوت حسی از نحس منصرف شود و بسعدی متصل گردد
یا از موضع بد برون آید آن حس که بدو منسوب باشد قوت او زیادت شود و باشد

و بمیع وقت نقصان نپذیرد اما اگر دلیل از سعدی منصرف شود و بنحسی متصل گردد
یا از موضع نیک روی بموضعی بد دارد یا رو نرم بود بحضیض یا راجع خواهد شد یا در
شعاع خواهد رفت آن حس که بدو تعلق دارد خلل پذیرد و در نقصان افتد و از
آن وقت ظاهر شود یا قوت گیرد که نوبت تربیت بنوعی از انواع بدو رسد و آن
از عجیب قوت و ضعف آن دلیل باشد در وقت تربیت او ثمرهٔ دوم در حواس باطن
همچنانکه حواس ظاهر پنج است حواس باطن نیز پنج است و در اسم و صفت ایشان خلاف
بسیار است بس آنچه مشهور است آنست که اول قوت وهم است و او را خاطر نیز خوانند
ثانی قوت مصوره است و او را مخیله نیز خوانند ثالث قوت متفکره است و او را مدرکه
نیز خوانند رابع قوت حافظه است و او را ثابته نیز خوانند خامس قوت ذاکره است
و او را ناطقه نیز خوانند و این حواس باطن اگرچه هر یکی بصفتی و فعلی مخصوص است
چنانکه حواس ظاهر اما افعال این حواس مسلسل است بیکدیگر و یک فعل تا تعلق
نسازد بدیگری و آن بدیگری موصوف نشود بدان صفت بیا نخی عقل و نفس بعالم محسوس
نیاید و معلوم عقل نشود و مراد غرض این نسبت آنست که هر یکی ازین پنج حس
بکوکبی منسوبست از خمسهٔ متحیره چنانکه قوت وهم منسوبست بمشتری و قوت مصوره
منسوبست بمریخ و قوت متفکره منسوبست بزهره و حافظه منسوبست بزحل و قوت
ناطقه منسوبست بعطارد پس هر کدام کوکب که قوی تر است ازین پنج کوکب بقوتهاء
ذاتی آن حس که بدو منسوبست بکمال باشد و اگر ضعیف بود آن حس نیز ضعیف
بود چون کواکب بقوتهاء ذاتی و عرضی آراسته باشند حواس ظاهر و باطن سلیم
و از نقصان مانند اما قوت و ضعف این حواس را بدان طریق استدلال کنند ۴۷

که در

که در حواس ظاهر گفته شد در اتصال و انصراف دلایل و حالات دیگر بزیادتی و نقصان ثمرهٔ سیم
در دلیل عقل دو قوت دیگر هست در آدمی یکی را عقل عملی خوانند و معاش دوم را
عقل نظری و غریزی گویند پس آدمی بعقل عملی تواند شناختن نیکی از بدی و ظلم
از عدل و بدین عقل معلوم او شود که مصلحت او در کدام امر بهتر است از امور
دنیاوی و عالم شاهد تا شخص بدان قیاس نماید و او را بنا بر این دیگر نیز گفته اند
و او منسوبست بقمر ثانی عقل نظری که بدو شناسند آدمی ذات و صفات خدای
عز و جل بحقایق اشیا و معقولات رسد و تفریق کند میان حدوث و قدم و
ارواح و اجسام و او را نامهای دیگر نیز خوانند و گویند و او منسوبست بآفتاب
پس هر کدام ازین دو نیر قوی حال بود در مولود آن عقل بکمال باشد اما اگر قمر
بقوتهاء عرضی موصوف بود اثر او عظیم تر باشد و اگر آفتاب بقوتهاء ذاتی آراسته
بود اثر او قوی تر بود و اگر این هر دو نیر بهمدیگر ناظر بوند بنظر مودت و عطا
نگرند یا بصاحب او یا بعطارد خاصه از اوتاد این هر دو قوت در مولود بغایت و نهایت
باشد و مولود در امور دینی و دنیاوی زیرک بود و دانا و هر مصلحت را در وقت
او گذارد بجای او چنانکه باید و دانم ناموس باشد و اگر نظر عداوت بود
و کارها بعنف سازد و در علم سیاست نیک باشد و اگر هر دو ضعیف باشند و از طالع
و صاحب او ساقط مولود در کارهای دنیاوی و اخروی نیز تدبیر بود جاهل و مجهول علم
ثمرهٔ چهارم در نسبت قوتهای نفسانی بکواکب قوتهای نفسانی بر سه قسم اند
که تربیت دهندهٔ بوند اشخاص را اول روح طبیعی است که موضع او در
جگر است و نتیجهٔ او سه قوت است اول قوت غذا دادن دوم قوت بالیدن سیم

قوت تناسل و توالد اما فعل این روح در چیزها اکثر طبیعی است و اشتها و تعطیل
در کارها و کاهلی و آرزو چیزی در ناز و نعمت بودن و از آنکه داشتن و تمنا این و
صبوری و او از تاثیرات مشتری است برکت عشیر ثانی روح حیوانی است و موضع
او در دل است و نتیجه او دو قوت است اول در فعل کردن دوم در یافتن چیزها اما هرچه
آدمی را دانستن و تمیز کردن و بغض و حسد و کینه و طمع و شجاعت و تفوق جستن خشم
و تحمل و قناعت بدین روح تعلق دارد و او از تاثیر آفتاب است برکت عشیر ثالث
روح انسانیست و او را ناطقه نیز خوانند و قول بعضی آنست که موضع او دماغ است
اما در حقیقت او منشا یاد نکرده اند و هر قومی را در وی قولی است و محققان گفته اند
که او از عالم غیب و ارواح است و تعلق او در آدمی به جمله قوتها دیگر است و این
قوتیست که آدمی را از حیوانات جدا کند و او را باری تعالی بخود اضافت کرده که
و نفخت فیه من روحی و دیگر فرمود که قل الروح من امر ربی و همه طلب علم و
ادب و حکمت و معارف آخرت و جستن نجات از ضلالت و رستگاری طلب داشتن
از عالم طبیعت تا بپیوندد بعالم کون و مقر اوست و صفت او بیاری عقل نظر و صفت
و بعضی گفته اند که او همان فعل نظری است و ترتیب کننده او عطارد است برکت
زهره پس هر کدام ازین کواکب قوی حال باشند بقوتها ذاتی و سعود بدیشان
ناظر و نحوس ساقط در مولود آن روح بکمال بود و اثر او ظاهرتر باشد و نتیجه آن
بغایت رسد و هر کدام ضعیف بود اثر او پوشیده تر باشد اما اگر کواکب
بیکدیگر ناظر بوند و در اوتاد باشند این همه قوتها عظیم بود و در تزاید و ظاهر و اما
آن اصل را نیز این جایگاه دارند که در شرح حواس ظاهر گفته شد در زیادت و نقصان

68

بسبب اتصال و انصراف و دیگر حالات و دلایل اما قوتی دیگر است که او را طابع
طبیعت خوانند و آن قوت سبب فساد مزاج است و باطل شدن شخص و او
بزحل تعلق دارد و بعضی کسان گفته اند که شریک او قمر است و از جزو یا شریک
او آن کوکبست که دلیل قوت باشد در صورت طالع چنانکه نموده شود ثمره
پنجم در عوارضها و آفتهای نفسانی این حالات از ساقط بودن قمر و عطارد است
از یکدیگر ساقط هر دو از طالع و صاحب او و اگر در برج ناری بهیمی بوند بدتر باشد
و مولود سخت احمق بود و جاهل و اگر نحسان بدیشان ناظر بوند نحس یا ایشان
ملحوس بوند در مولود بیماریها بدید اید از انواع صرع و اگر طالع روزی بود و
زحل بوحی کذ و تدی باشد خاصه وتد طالع مولود را جنون بدید اید خاصه که برج
ثور بود اما دیوانه ساکن بود و کم آزار و خاموش و اگر طالع شبی بود و مریخ
بوحی کذ و تدی خاصه در طالع حکم همان بود که مولود دیوانه شود و دیوانه محض باشد
و ملحوس و بدتر آنکه قمر و عطارد چنان بود که گفتیم ثمره ششم اگر مریخ بروز بر
وتد بود و زحل بشب خاصه که یکی ازین دو نحس در سرطان باشند یا سنبله یا حوت
یا بعضی ازین دلایل در طالع بوند در سر دو ماه مولود رطوبت غلبه کند خاصه که
آن نحس مستولی بود بر موضع قمر و قمر منصرف از اجتماع یا استقبال خاصه
که در عقده راس بود و در عقده ذنب بدتر باشد پس مولود را دیو زده
و پری زده خوانند و هر علتی که سبب غش کردن و هذیان گفتن بود
ظاهر شود و ترس و بددلی و هزیمت بدید اید خاصه که مریخ در طالع بود و
بدحال یا راجع و بدتر آنکه سعود از وی ساقط باشند یا او با ذنب بود پس

ممکن باشد که مولود خود را از ترس و خیالی بد آنکه بخش هلاک کند و یا مصالح
خود را بسیاری بنیان بود ثمره هفتم بودن نیرین در بروج مذکر
در افزاید در تذکیر مردان و در طالع زنان مایل کنانند ایشان را بفعلهای مردان
و اگر نیرین در بروج مونث باشند مایل کنانند مردان را بافعال زنان و زنان را
بافعال مردان ثمره هشتم بودن زهره و مریخ در بروج مذکر در افزاید آنچه گفته شد
در افعال مردان و زنان خاصه که در قران هم بوند و اگر در بروج مونث باشند
در تانیث زنان زیادت کنند و مردان انفعال زنان بوند ثمره نهم اگر طالع
عقرب بود و زهره در طالع و نحس بدو ناظر مولود فعل زنان کند یا مخنث باشد
و اگر مریخ در ثور و طالع ثور باشد حکم همان بود و زینت کننده و اما اگر زنان را
طالع بدین صفت افتد از عقرب یا ثور ان زن متعدی کند و عقرب قوی تر بود
و لباس و روش و شکل مردان دارد ثمره دهم اگر عطارد و زهره و مریخ در
بروج مونث باشند خاصه در سنبله یا حوت یا عقرب و نحس بدیشان ناظر بود او
خاصه بزهره یا عطارد مولود اگر مرد بود عنین باشد و اگر این دلایل در بروج
مذکر بوند و مولود زن بود عقیم بود و نر و ماده نزاید خاصه در سنبله یا میزان
که هر دو برج عقیم اند و اگر این سه دلیل در بروج مذکر و مونث باشند با همدیگر
ناظر و منحوس بوند و بعضی در هفتم بوند و بعضی در طالع و نحس در هفتم
بود یا صاحب طالع در هفتم بود مولود فاعل و مفعول باشد ثمره یازدهم
چون زهره و مریخ در بروج مونث بوند و عطارد بهر دو ناظر و یکی از ایشان در ششم مولود
بغلامان و خدمتگاران مایل بود و بسیار غیرت باشد در کسان خود خاصه که

69

دلایل

دلایل ضعیف بوند و اگر زهره ساقط بود از طالع مولود کم شهوت باشد و اگر این دلایل
یا بعضی با صاحب پنجم یا صاحب یازدهم نگرند مولود عاشق و مفتون بود بر امردان
و اگر این دلایل در بروج مذکر باشند و ناظر بطالع مولود غالی بود درین فعل
و نیز شهوت اما اگر طالع خانهای مریخ بود مولود دلیر باشد درین فعل و اگر
خانهای زهره بود کمتر کند و پوشیده تر و اگر خانهای عطارد بود فعل او بتوسط
بود و امردان او را دوست دارند اما اگر مریخ در خانهای زهره بود یا زهره در خانهای
مریخ یا هر دو در خانهای یکدیگر مولود تیز شهوت باشد و پلید کار و همه نوع
و همه کس بروی روا بود و حکم طالع زن همین باشد و اگر صاحب طالع در هفتم
بود یا زهره و آن برج بهیمی باشد مولود با حیوان جمع اید و بعا نقد انزال کند
و لذت از همه سازد و خاصه که عطارد با زهره بود یا نظر دارد والله اعلم
شعبه پنجم در احوال عمر مولود پنج اثمار ثمره اول در مقدمه این اصول هیچ
شبهت نیست که شناختن احوال اعمار عندالله است تعالی و تقدس
اما بزرگان این صنعت شریف بتجربه و قیاس اصولی یاد کرده اند و آن
دو دلیلست یکی هیلاج دوم کدخداه و هیلاج دلیل روحست و کیفیت
عمر و کدخداه دلیل جسمست و کمیت عمر اما اول کسی که در کمیت و کیفیت
عمر سخن گفت هرمس بود و بعد از وی بطلمیوس که تلمیذ اوست
و بعد از آن بزرگان دیگر پس چون هیلاج دلیل روح است و کدخداه دلیل
بدن نظر و موافقت هر دو با هم بقای شخص باشد اما حکما طبیعی گفته اند
که اعمار مردم مجهول نیست است ... و جهد انکه عمر پدر و جد و قبیله

او بوده باشد عمر مولود نیز همان قدر باشد یا بچیزی بیش و کم و ابومعشر در کلیات اعماله
می کوید که اکر میلادی اتفاق افتد بوقت تحویل قران و مسطح و طالع یکی از دو خانه زحل یا مشتری باشد و در مولود نهاری آفتاب هیلاج بود و یا در مولود لیلی قمر
هیلاج بود و کواکب دیکر قوی حال بوده در اوتاد و ناظر بهیلاج یا کدخداه مولود تن ممکن
باشد که مولود سالهای قران و سطح عمر یابد و آن دویست و چهل و هشت سال بود بتقریب اما
این اتفاق بوقت تحویل قران کبری افتد و دلایل بقا قایم کردند چنانکه کفتیم
ممکن باشد که مولود سالهای قران کبری عمر یابد و آن نهصد و هشتاد سال بود بتقریب
و عمر نوح باشد چنانکه اورده است اما قول بعضی کبار آنست که چون آفتاب
هیلاج بود و در خانه و یا شرف خود بود هم کدخداه باشد عطیت کبری خود
دهد و آن صد و بیست سال باشد پس اکر قمر برو ناظر بود بنظر مودت از وتد بیست
و پنج سال در افزاید و همچنین زهره هشت سال و عطارد بیست سال و مشتری
دوازده سال جمله صد و هشتاد و پنج سال باشد و هر دو نحس ساقط بوند از
کدخداه واجب کند که مولود بدین عطیت برسد و ابومعشر هم برین قولست
اما جمهور برانند که عمر مولود از صد و بیست سال که عطیت کبری آفتابست
در نکذرد و این وقتی شاید که آفتاب هیلاج بود و در حظ خود باشد تا هم او
هم کدخداه بود و سالم باشد از نحوس و طالع و کواکب دیکر قوی حال باشند
اما اکر این احوال قمر را بود با آن شرایط ممکن باشد که مولود صد و هشت سال
عمر یابد که عطیت کبری قمرست ثمره دوم در طلب هیلاج متقدمان پنج
اصل یاد کرده اند که هر یکی را از آن هیلاج خوانند اول نیر اعظم است که چشمهٔ

قوت حیوانیت و مایهٔ زندکانی ثانی نیر اصغرست که چشمهٔ قوت طبیعی و مایهٔ
کون و فسادست و ثالث و رابع نتایج این هر دو اند و آن جزو مقدم
و سهم سعاده و خامس درجهٔ طالع پس چون درجهٔ طالع محقق شود و اوتاد
و مواضع کواکب اکر طالع روزی بود نظر با آفتاب کنند اکر او را در طالع
یابند یا دهم یا هفتم یا یازدهم یا دوم یا هشتم یا در نهم پس او شایسته
بود بهیلاجیت اکر بدین بیوت نبود نظر بقمر کنند اکر او نیز در طالع
بود یا دهم یا هفتم یا یازدهم یا چهارم یا پنجم یا دوم یا هشتم یا نهم یا سیم
بهیلاجیت شایسته بود و الا تنزل او نیز کنند و بنتایج هر دو بنکرند پس اکر
طالع اجتماعی بود روزی یا شبی اول بجزو اجتماع بنکرند اکر در اوتاد بود یا مایل
الاوتاد شایسته بود بهیلاجیت و الا بسهم سعاده نظر کنند اکر او نیز در اوتاد
یا مایل الاوتاد بود شایسته بود بهیلاجیت و الا تنزل او نیز کویند اکر طالع
استقبالی بود روزی یا شبی نخست بسهم السعاده بنکرند اکر نشاید بعد از وی
بجزو استقبال نظر کنند و اکر این هر دو نتیجه نیرین در اوتاد یا مایل
الاوتاد نبوند و نیز این نشایسته باشند پس هیلاجیت بدرجهٔ ثابت شود
که او بطبع هیلاج است اما در طالع شبی مقدم قمر بود بر شمس اکر او
در اوتاد یا مایل الاوتاد و نهم و سیم نبود بشمس بنکرند و او نیز در اوتاد
یا مایل الاوتاد نبود بنتایج هر دو بنکرند بهمان صفت و ترتیب که در پیش
کفته ایم و اجتماع یا استقبال مقدم را در روز و شب اعتبار کنند اکر این
چهار اصل نیز نشاید درجهٔ طالع هیلاج باشد و اکر درجهٔ طالع هم نشاید

مولود را عمر نباشد اما قول متقدمان آنست که در طالع روزی و شبی اکر آفتاب
در ربع مذکر و برج مذکر بود شایسته بود بهیلاجیت الا در خانهٔ دوازدهم
و ششم اما قمر بروز و شب بالای زمین یا زیر زمین اکر در برج
مونث و ربع مونث بود شایسته باشد بهیلاجیت و در نهم شاید اکر
برج مونث باشد و آفتاب نیز در نهم شاید اکر برج مذکر بود که فرح اوست
و قمر در سیم شاید بروز و شب که فرح اوست اکر برج مونث بود اما قول
دورتیوس آنست که آفتاب در بیت هفتم نشاید که هیلاج بود اکر برج
مونث باشد و در بیت هشتم شاید اکر برج مذکر بود یاد کرده ایم در نتیجهٔ اول
که ربع مذکر از درجهٔ طالع است تا درجهٔ عاشر و آن ربع دیکر که در مقابلهٔ اوست
اما از درجهٔ عاشر تا سابع ربع مونث است و آن ربع دیکر که در مقابلهٔ اوست
و بدانند که بسیارست اختلاف اقاویل درین عمل پس آنچه پسندیده تر
و محقق و موثق اینست اما شایستکی و ناشایستکی هیلاج از دو وجه
باشد یکی طبع اصلی چنانکه کفته شد دوم بکدخداه چنانکه اکر چه هیلاج
بموضع شایسته بود چون او را کدخداه نباشد او مهجور و حجی بود بدین
از وی حقیقت هیلاج و کدخداه دو صبت از در صورت طالع جهت اعتبار
مولود از نیرین و غیر نیرین چنانکه نموده شد پس این اقاویل را در زایچ
طالع نموده و ترتیب هیلاجات نهاده در مواضع شایسته روزی و شبی آنچه
در پیش کفتیم تا مثالی باشد و سطر اول زایچ طالع که برجی نوشته است
طالع روزی است و سطر دوم طالع شبی است درین عمل زایچها بسیار کشیده اند

اما این مختصر بود در معانی در وی جمع صورت طالع



ثمرهٔ سیم در طلب کدخداه چون هیلاجیت بر یکی از آن پنج اصل ثابت شود بروی کدخداه را
طلب دارند و کدخداه آن کوکب بود که مستولی باشد بر موضع هیلاج از ارباب حظوظ او و ناظر
بود اکر بدرجه نباشد بر جهت جایز بود اما بعضی کبار اتصال محل این روا داشته اند اما
اکر شمس یا قمر بهیلاجیت شایسته باشند و در خانه یا شرف خود بوند اولی باشند بکدخداهی
اما وقت باشد که در صورت طالع هر پنج اصل هیلاج باشند بموضع و کدخداه
پس حکم بر آن نمایند که از همه قوی تر باشد بحال کدخداه و کدخداه هیلاج دلیل قوت حیوة
و سلامتی مزاج و بسیاری کدخداه دلیل طول عمرست و خوشی عیش ثمرهٔ چهارم

در یکیتن عمر هر کوکبی را چهار عطیت اول عظمی ثانی کبری ثالث وسطی رابع صغری
اما عطیت عظمی را در حد ولتها و ملتها بکار دارند و باقی را در موالید و کدخداه در
عطیت عمر بحسب موضع خود دهد چنانکه اگر بر حقیقت وتد از اوتاد سالهای کبری
خود عطا کند و اگر بر حقیقت مایل الوتد خود بود سالهای وسطی عطا کند و اگر بر حقیقت
زایل الوتد بود سالهای صغری عطا کند اما اگر سعدی بکدخداه ناظر بود از درجه وتدی
سالهای صغری خود در عطیت کدخداه زیادت کند و اگر از درجه مایل الوتد نکره ثلثان عطیت
صغری خود زیادت کند اما بعضی گفته اند اگر آن سعد در وتد بود سالهای صغری خود در
زیادت کند و اگر در مایل الوتد بود بعده سالها ماه زیادت کند و اگر در زایل الوتد بود بعده
سالها روز زیادت کند و اما اگر نحس ناظر بوند بکدخداه بنظر عداوت زیادت کند در عطیت کدخدا
چنانکه گفتیم و بنظر عداوت نقصان نسبت کم کند بهمان نسبت که در سعدان گفته شد
زیادت کند در هر جا اما نظر مودت النحسان نه چندان کم کند نه زیادت اما در الفراید
و خوش علیش مناسب نظر و قبول و رد او و سعدان بنظر نحس خود چندان کم نکند بس
اگر کدخداه قوی حال بود مولود خوش عیش باشد و بار احت و باکیزه باش و فراخ
روزی و ترتیبها نیکو یابد و بیوسته تن درست بود و عطیت خود را تمام کند و اگر
ضعیف باشد مولود نزار بود و بیماران نال و اندوهگن و کم تربیت و عطیت خود
تمام نتواند کرد اما اگر کدخداه محترق بود بکدخداه هر شاید هکر در خانه یا شرف خود
و سعود بدو ناظر اما اگر ان سعد بکدخداه ناظر بود قوی حال بود و نظر قبول باشد
از مایل الوتد چهار دانگ سالهای صغری خود زیادت کند در زاید الوتد دو دانگ چنانکه
گفته ایم و همه تمام کفه اما اگر ضعیف بود و نا مقبول ماه و روز زیادت کند

اما حکم

اما حکم نحس که کم کند همین باشد اگر ضعیف بود و ان خانهار نیک نکرد جاه و
روز کم کند اما ابو معشر آورده است در موالید کبیر که اگر موضع هیلاج یا
کدخداه بیش از مرکز وتدی بود تا غایت پنج درجه انرا هم از جمله آن وتد دارند
اگر از آن برج بود نه از آن برج بیش ازوی اما بسیار طالع مولودها در نظر
آمد عمل استادان معروف در استخراج هیلاج و کدخداه و دیگر دلایل که تسویة
البیوت را اعتبار نکرده بودند برجیت را نگاه داشته و در بعضی طالعها دیده
شد که حکم او از صاحب او کرده بودند اگر چه درجه طالع او آخر برج افتاده بود
و التفات نکرده بدان پنج درجه که بیش از مرکز هر بیت است که انرا درجه مینه
و مردار خوانند و در بعضی طالع دیده شد که چون درجه طالع بعد از پانزده درجه
برج افتاده بود حکم آن طالع هم از صاحب آن طالع کرده بودند هم از صاحب دوم
همچنین مردو از ده خانه طالع را و ابو المحامد غزنوی در کفایه آورده است
که معتبر چنین است و اگر بیش از پانزده درجه بود حکم او از صاحب و مستولی او
کنند و متقدمان برانند که پنج درجه بیش از مرکز هر بیت ضعیف بود چنانک
گفته شد الی تمسک بحجتی سازند یا حجتی آورند و دعوی میکنند که چون کوکب
در برجی در پنج درجه بود بیت گذشته ازوی بی بهره شده باشد و چون هنوز
بدرجه بیت دیگر نرسیده بود ان بیت ازوی نصیب نیافته باشد پس
چون این پنج درجه نه این خانه نسبت دارد نه از آن خانه پس او را ضعیف
داشتند و مینه و مردار خوانند و بعضی کسان درجات حشو گفتند و می گویند
چون کوکب درین جا بود ضعیف بود اما بعضی از اصحاب احکام گفته اند که طالع

هر درجه که خواهی کو باش قوت طالع از اول برج بود و بعضی گفته اند که آغاز قوت
طالع بیش از درجه او بود به پنج درجه و نهایت قوت وی اول پنج درجه بیت
دیگر باشد بعد ازو و بعضی گفته اند که قوت طالع از درجه طالع بود تا درجه بیت
دیگر اما اصح آنست که آغاز قوت طالع از اول برجست و غایت قوت او
بدرجه طالع و نهایت قوت او آخر برج اگر چه درجه طالع آخر برج افتاده باشد
جهت آنکه قوت طبیعی هر برجی بدیگری نسبت ندارد پس کوکب چون بطالع
در آید آغاز کند از مزاج خود قوت دادن طالع را با متزاج طبیعت طالع
و چون بدرجه طالع رسد قوت او بتدریج بکمال رسیده بود چون از آن درجه
بگذرد قوت او روی بنقصان نهد تا در آخر برج منتقل کرده و چون ببرج دوم انتقال
کند آغاز کند از قوت خود مؤثر بدان نسبت که گفته شد از مزاج خود و طبع
آن برج همچنین تا دوازده خانه طالع پس بحکم این عقده کوکب در بیتی که
بود حکم او از همان بیت کنند اما بعضی گفته اند که برجیت را اعتبار کنیم
بهمین طریق که گفته شد وقتی که حکم بر حالهای ظاهر مولود کنیم و سعادتهای
خارج و تسویة البیوت را اعتبار کنیم وقتی که حکم بر حالهای باطن مولود کنیم
و سعادتهای داخل اما در استخراج هیلاج واجب بود اعتبار تسویة
البیوت جهت آنکه این عمل داخل بدنست و برج بخارج بدن تعلق
دارد اما در استخراج کدخداه بعضی گفته اند که برجیت را اعتبار کنیم که او
دلیل عمرست و عمر از جمله خوشیهای باطنیست اینست حقیقت این عمل با قاویل
بزرگان رحمهم الله **فصل پنجم در معرفت صعود بها طالع** و مواضع کواکب

طالعها

طالعها که واقع شود از سه نوع بیرون نباشد یا قایم بود یا مایل یا زایل علت این
تفاوت از عروض بلدان باشد اما قایم آن بود که طالع برجی افتد و مرکز برج از آن
از آن برج که بعد از وی بود و سیم همچنین تا دوازده خانه اما مایل چنان بود که طالع
برجی بود مرکز دوم او از برج سیم و مرکز سیم او از برج چهارم پس مرکز عاشر او
از برج یازدهم بود اما زایل چنان بود که طالع برجی افتد و مرکز دوم او هم از این برج
افتد و مرکز سیم او از دوم باشد و مرکز چهارم از سیم پس مرکز عاشر او از برج نهم بود مثال
طالع قایم طالع میزان از بیست و سه درجه و عاشر او سرطان بپانزده درجه و مشتری
در پنج [illegible] درجه و پنجاه و پنج دقیقه و زحل در نهم [illegible] درجه و چهار و نه دقیقه پس
مشتری در آخر قسمت چهارم است بتسویه و برجیت در درجات حشو و زحل چهارم
بتسویه پس حکم مشتری از همان برج کنند مثال **طالع مایل** طالع جدی است
بدرجه آخر و مرکز دوم او از حوت در پنج درجه پس عاشر او میزان بود از عقرب
و مرکز ثانی عشر قوس بود و از جدی بشش درجه و مریخ در جدی باول درجه و زحل
در جدی بده درجه پس مریخ در صورت طالع در بیت یازدهم بود و حکم وی از آنجا کنند
آنانکه تسویة البیوت را اعتبار کنند و زحل در بیت دوازدهم بود و حکم او از آنجا کنند
مثال الطالع زایل طالع سرطان افتد باول برج و مرکز دوم از سرطان
باشد در بیست و سه درجه پس عاشر او حمل بود از حوت باول برج و مشتری در بیست
و پنج درجه سرطان بود و آفتاب در اواسط حوت پس حکم مشتری از دوم طالع کنند
بتسویه و حکم آفتاب از دهم طالع پس لابد معلوم گشت که کوکب وقتی باشد که از یک برج
در برج دیگر حاضر بود چنانکه مریخ در مثال طالع مایل بجدی است که طالع است اما

بتسویه دریازدهم است پس اگر مریخ درین صورت باول حوت بودی در طالع بودی بتسویه
چون مرکز ثانی از پنج درجه حوت فرض کردیم اما چون طالع قایم افتد مولود با وقار
بود و بالای او در حد اعتدال و مزاج او معتدل باشد جهت آنکه اوتاد دلیل چهار طبع اند
پس راستی اوتاد دلیل اعتدال مزاج بود اما اگر طالع مایل افتد کاهل بود مولود
و دراز بالا و گران کار و متغیر حال ثمره ششم در کیفیت سه عطیت کواکب
گفته اند عطیت کبری آفتاب مقدار درجات یک ثلث است از دور فلک و آن صد و بیست
درجه است هر درجه را سالی گرفته اند پس عطیت کبری او صد و بیست سالست
اما حکم قمر مثل آفتابست که عطیت او هم یک ثلث است و او چون قدر دوازده درجه
در محاق می افتد این مقدار را از صد و بیست کم کردند باقی صد و هشت ماند بعدد هر درجه
سالی گرفتند پس عطیت کبری او صد و هشت سالست اما عطیت صغری آفتاب
مقدار درجه شرف اوست یعنی نوزده درجه سالی پس نوزده سالست اما عطیت وسطی
او مجموع ربع عطیت کبری و نصف عطیت صغری اوست و آن سی و نه سال و نیم باشد و
بقول دیگر وسطی او نصف کبری و نصف صغری است و آن شصت و نه سال و نیم باشد
اما قمر را عطیت صغری او بیست و پنج سالست بقدر اینکه او در هر جزوی که باجتماع
پیوندد با بیست و پنج سال دیگر باید تا در همان جزو مجتمع شود اما عطیت
وسطی او مجموع ربع عطیت کبری و نصف عطیت صغری است چنانکه در آفتاب گفته شد
پس مبلغ این سی و نه سال باشد و نیم مثل آفتاب و بقول دیگر نصف هر دو عطیت که
آن شصت و شش سال و نیم بود اما پنج کواکب دیگر را عطیت کبری مثل درجات
حدود هر یک است از حدود مصریان بعدد هر درجه سالی اما [illegible] در هر جزوی که [illegible] شود

مولود شتاب کار بود و کوتاه قد و نحیف مزاج و در [illegible] گران و کم ثبات [illegible] زایل [illegible] مولود

عطیه

بعدار

بعد از هشت سال باز در همان جزو باحتراق رسد پس عطیت صغری او بعدد این
سالها گرفته اند و مریخ را در پانزده سال این حال افتد و مشتری را در دوازده سال
و زحل را در سی سال و عطارد را در بیست سال پس از مقدار سالها عطیت
صغری هر یکیست

الکواکب	حدود عطایای کواکب			
	عظمی	کبری	وسطی	صغری
الشمس	۱۴۶۱	قک	لط نم / سط نم	یط
القمر	۵۲۰	قح	لط نم / سو نم	که
زحل	۳۶۵	نز	مح نم	ل
المشتری	۴۲۷	عط	مه نم	یب
المریخ	۲۸۴	سو	م نم	یه
الزهره	۵۸۴	فب	مه	ح
عطارد	۴۲۰	عو	مح	ک

اما عطیت وسطی هر یک از پنج کوکب نصف کبری و نصف صغری او باشد نه هیچ خلاف و نیرین را در عطیت وسطی آنکسان که خلاف کرده اند بدین قیاس کرده اند و ما همه را درین جدول نموده ایم

ثمره هفتم

در تعدیل عطیت کدخداه بزیادت و نقصان در پیش گفته شد اگر کدخداه بر حاق وتد
بود عطیت کبری دهد و اگر بر حاق مایل الوتد بود عطیت وسطی دهد و بر
حاق زایل عطیت صغری دهد اما اگر کدخداه از درجه وتد درگذشته باشد و
اول بعد افتاده از آن وتد قسط آن بعد از تمام عطیت او کم باید کردن و حکم مایل
و زایل و کواکب زیادت کننده و کم کننده همین باشد و این عمل را تعدیل القسط خوانند
و خلاف نیست درین عمل لیکن ببندیم تو امثال اینست اما اگر کدخداه در
میان وتد و مایل الوتد افتاده باشد بعد بگیرند از درجه وتد تا درجه کدخداه
بدرج سوا و آنرا مسافت نام نهند باز نقصان کنند عطیت وسطی او از کبری
و آنرا جدا تفاوت نام نهند باز درجه وتد از مایل الوتد کم کنند و باقی را اساس نام نهند
پس مسافت را در تفاوت ضرب کنند و بر اساس قسمت کنند قسط بعد کدخداه از وتد
حاصل آید سال و ماه و روز و ساعت و دقایق آن قسط را از تمام عطیت کبری
کدخداه کم کنند آنچه ماند عطیت معدل بود بحسب بعد او از درجات وتد مثال طالع
قوس بحدیث ح نز مرکز مایل الوتد از جدی این سه کط و مشتری کدخداه
در قوس بحدیث لح ک درجه طالع از وی کم کردیم باقی ماند مسافت این که مجنس
او بدقایق این ۲۲۶ سالها وسطی او از کبری کم کردیم باقی ماند تفاوت
این لح که و این سی و سه سال باشد و شش ماه سالها را در دوازده ضرب کردیم آنچه ۳۹۶
و شش ماه با آن جمع کردیم شد [illegible] ماه است پس درجه طالع از درجه مایل کم کردیم
باقی ماند اساس این لح کب یعنی [illegible] درجه و دقیقه مجنس او بدقایق این
۲۰۱۲ پس مسافت را در تفاوت ضرب کردیم گشت مضروب این ۹۸۲۹۰

۴۵۴

اورا

این را بر مجنس اساس قسمت کردیم شد خارج این ۴۸ و این عدد ماه بود
و کسر ماند این ۱۹۱۴ پس ماهها را بر دوازده قسمت کردیم حاصل آمد چهار سال
و این کسور را درین ۳۶۵ ایام ضرب کردیم شد مضروب این ۶۹۸۶۱۰
هم بر آن اساس قسمت کردیم شد خارج این ۳۲۷ و این عدد ایام بود و کسر ماند نیز
۲۲۶ ایام را بر سی قسمت کردیم حاصل آمد ماه حدیث یا و روز حدیث [illegible]
پس آن کسور را درین ۲۴ ساعات ضرب کردیم شد مضروب این ۱۵۷۰۴
هم بر آن اساس قسمت کردیم حاصل شد خارج قسمت این [illegible] و این ساعات
بود و کسر باقی ماند این ۵۲۴ در شصت ضرب کردیم و هم بر آن [illegible]
قسمت کردیم حاصل شد این لط دقایق پس مبلغ این عمل باشد حدیث [illegible]
و این چهار سال بود و یازده ماه و هفده روز و پنج ساعت و نوزده دقیقه پس
این تعدیل را از تمام عطیت کبری مشتری که هشتاد حدیث عط کم کردیم
باقی ماند این عد [illegible] یا و این هفتاد و چهار سال باشد شمسی و دوازده
روز و مجموع ساعت و یازده دقیقه و سالها قمری باشد هفتاد و شش سال و
سه ماه و بیست روز و مجموع ساعت و یازده دقیقه پس این مقدار عمر طبیعی
مولود باشد اما بعضی [illegible] را از کدخداه کبری بر مایل الوتد و [illegible]
اعمال کنند آنچه حاصل آید از تعدیل ابتدا بر عطیت وسطی افزایند اما اگر
کدخداه میان مایل الوتد و زایل الوتد باشد عمل همین است لکن عطیت صغری
از وسطی کم کنند تا تفاوت حاصل آید اما اگر کدخداه میان زایل بود و آن
وتدی دیگر عمل همین باشد لکن تمام عطیت صغری را تفاوت نام نهند و قسط نقصان

ماهها و کسر ماند این

اساسی

از

اعرا هم اوری کنند اما در زیادت و نقصان مسعود و نحوس آنست که حفظه هر یکی را
همچنین معدل کنند پس اگر مسعد یا نحس در وتد بود عمل همانست اما اگر
در مایل یا زایل بود طریق اینست مثال درجهٔ زایل این ح ل کو تقویم
زهره این سه ی از درجهٔ زایل کم کردیم باقی ماند این ند لح و این مسافت
باشد مجانس او بدقایق این ۹۲۳ زهره مجنس بتسویه در مایل الوتد ست
درین وقت عطیت صغری او که هشت سالست و هشت ماه بود بقول بعضی
و در زایل هشت روز پس عطیت زایل او اگر هشت روز مدت از هشت ماه
کم کردیم باقی ماند تفاوت این و کب هفت ماه و بیست و دو روز مجنس
و این ۲۳۳ همه روزها بود پس درجهٔ مایل الوتد که هست این ط ب کط
از زایل که هست این ح لو کو کم کردیم باقی ماند اساس این ا ح کح مجنس او بدقایق
این ۲۰۹۸ پس مسافت را در تفاوت ضرب کردیم کشت مضروب این
۲۱۵۰۵۹ این را بر اساس قسمت کردیم کشت خارج این ۱۰۲ ایام و کسور
ماند این ۱۰۶۳ ازین کسور ساعات و دقایق بیرون آوردیم چنانکه نمودیم
حاصل آمد این ب ک پس آن ایام را بماه بردیم و با همدیکر جمع کردیم
شد چندین ح ب ب ک و آن سه ماه و دوازده روز و دوازده ساعت
و بیست دقیقه چون زهره میان مایل و زایل است بتسویه این تعدیل بر عطیت
بیت زایل که هشت روز ست زیادت کردیم شد چندین ح ک ب ک
و این سه ماه است و بیست روز و دوازده ساعت و بیست دقیقه و این قسط
زهره است که زیادت کند در عطیت صغری پس این عمل بر عکس عمل اوست ۷۶

کم عاد

که مسافت او زهره کرفته ایم بدرجهٔ زایل و او در مایل است اما مثال دیگر آوردیم
در نقصان که نحس در زایل است تا در وتد و مایل الوتد و زایل الوتد مثالی
حاصل شد مثال درجهٔ زایل این ک یا لو درجهٔ عاشر این ه کد نه تقویم
زحل این ه ح ل درجهٔ زایل ازوی کم کردیم باقی ماند مسافت این ا لو ک
مجانس او این ۹۶۲ پس عطیت صغری زحل که سی سالست در وتد نصیب
بیت زایل سی روز بود سی روز از آن سی سال کم کردیم باقی ماند تفاوت این
کط یا و آن بیست و نه سال بود و یازده ماه سالها را در دوازده ضرب کردیم
تا ماه شد و یازده ماه را با او جمع کردیم شد مبلغ چندین ۳۵۹ و این همه ماه
بود پس درجهٔ بیت زایل از وتد عاشر کم کردیم باقی ماند اساس چندین آ ح لح
مجانس او بدقایق این ۲۳۰۸ پس مسافت را در تفاوت ضرب کردیم
کشت این ۳۴۴۵۷۶ بر اساس قسمت کردیم شد خارج این ۱۴۸ و این ماه بود
و کسر ماند این ۵۹۲ پس ماهها را بسالها بردیم یعنی بر دوازده قسمت کردیم حاصل
آمد این ب ی دوازده سال و چهار ماه و آنرا از کسور ماه و روز و ساعت و دقایق
حاصل کردیم چندین ح ح ید نو باقی سالها و ماه جمع کردیم مبلغ چندین
یب د ح ید نو و این دوازده سالست و هفت ماه و سه روز و چهارده ساعت
و پنجاه و شش دقیقه این مبلغ را از عطیت صغری او کم کردیم که زحل میان زایل
و میانی وتد است باقی ماند این یز ح الو ط ک سال و ماه و روز و دقایق و ساعت
بعد تفریق کردیم سال و ماه و روز مثالها را شرح نموده شد شعبهٔ ششم
در احکام بیت طالع شانزده اثمار فرع اول در معرفهٔ احکام طالع چون

بر طالع مولود حکم خواهند که اول دلیل طلب دارند و محکم تر دلایل مستولی باشد
از ارباب حظوظ چنانکه نمودیم در اول کتاب اگر هیچ مستولی نباشد حکم بر صاحب
طالع نشینند اگر چه ساقط بود از درجهٔ طالع اما اگر مستولی از یکی زیادت بود قوی تر را
مقدم دارند و دیگران شریک او باشند اما اگر در صورت طالع کوکبی مستولی باشد حکم
کلیات مولود از مستولی کنند و اگر از یکی بیشتر بود قوی تر را مقدم دارند و دیگران را
شریک او و دلیلها و خاص و عام را نیکو اعتبار کنند و این اصول در هر دوازده خانه
واجب باشد اما ارباب مثلثات طالع و بروج دیگر را منکر شوند و بدانند که در اول
دلیلها بر ثلث اول عمر مولود و رب دوم دلیلست بر ثلث وسط عمر و رب
سیم دلیلست بر ثلث آخر عمر پس هر کدام کوکب ازین سه دلیل که قوی تر بود
احوال مولود در ایام نوبت او ظاهر تر باشد اما رب سیم شریک رب اول
و دوم بود در خیر و شر و چون نوبت بدو رسد این دو شریک او نباشند مگر ناظر
بوند که معاونت نمایند و ارباب مثلثات هر دوازده خانه را حکم همین است اما
مردم که دراز عمر کم سعادت و در میانهٔ عمر یا آخر توانگر شوند و سعید یا در اول عمر
توانگر بوند و محترم و در میانهٔ عمر یا آخر درویش و بی حرمت کردند و چند نوع دیگر
که درین صورت اتفاق افتد یکی سبب این ارباب مثلثات بوند از جملهٔ اسباب
و حکم و عمل و عزل و سفر و حضر و ملکیت دوازده خانه منسوبست همین باشد فرع دوم
در احکام مستولیان بر طالع اگر مستولی بر طالع زحل باشد و او قوی حال بود و
مولود دور اندیش باشد و بزرگ و قوی رای و صبور و متحمل و رازدار و متانی
و محب بزرگان و پیران و آبا و اجداد و املاک و خویش و قبیله و مایل بزراعت ۷۷

و عمار

و عمارت و اگر ضعیف حال بود مولود ممسک باشد و حسود و کینه دار و مستیزه کار
و دون همت و طامع و خوار و رنج کش و بیچاره باش و تنگ دل و اندوهناک دار و تنها
باش و کننده کارهای سخت و دشوار و نامتفق بود با آبا و اجداد و قبیله و امثال ایشان
و اگر مشتری با او بود یا ناظر بود مولود مطیع مشایخ بود و علما و اهل تحقیق
و زاهدان و اهل ورع و خیر کننده باشد و عزیز مردم و نیکو رای و خوش خلق و
درشت کوی و راست قول و غلیظ و با ادب و اگر مشتری ضعیف حال بود مولود
مصالح بود و غیبت خوان و ناآمیزنده و بد اختیار و پارسا بدروغ و مزور و با طمع
و اگر مریخ با زحل بود یا ناظر بود مولود بی تمیز بود و محنت کش و بددل و بدنام
و بی لشمت و بدحرص و مانع حیلات و مفتش در کارها و غلبه کننده و متعصب
و دشمن مردم نیک و سخت کوش بود اما حاجات بد او روا باشد و اگر مریخ
ضعیف حال باشد زیان کننده بود و راه زنی و کسب او از خیانت و ظلم و آزار
و خدا ناترس باشد و آن شر و جور باکی ندارد و بی شرم و بی نام و ننگ باشد و شنیع
و اهل دوستی نبود و کم شکاف و مرده کش باشد خاصه که زحل نیز بدحال باشد
و از سعادات دنیا و آخرت بی بهره بود و اگر شمس با او بود یا ناظر مولود با زبان
چندان خوش نبود و کارها نیک دوست دارد و صحبت مشایخ طلبد و حسود باشد
و صعب زندگانی و از مردم رعنا و عیارت بود باشد به ازواج و دوستان
و اگر زهره بصالی بود مولود محل باشد بر زنان و نجس و بی تمیز بود و با پیرزنان
و زشتان صحبت دارد و می خواره و نیکو هیئت و مردم باشد در کارها و اگر عطارد
با زحل بود یا ناظر بود مولود طلبندهٔ نیکی و خیرات باشد و کارها

وعجیب کند و فتان و تلخ سخن باشد و عاقل بود و علم فلسفه و هندسه و نجوم
و طب و آنچه دقیقست نیک بداند و علم دوست بود و اگر عطارد بدحال بود مولود را
حقیر کند و دشمن حاذق با و ساحر بود و کاهن و تعویذ نویس و فریبنده و
عقل دزد خلایق و حاجات از وی روا نشود و بخیل بود و عزیمت خوان اما اگر
مشتری مستولی بود بر طالع و او قوی حال باشد مولود صاحب منصب بود و ولایت
دار و نیکوکار و عابد و امانت گزارنده کارها و معتدل خو و عالم و مدرس و مفتی
و امام و با ورع و داننده قواعد ادیان و آبادانی دوست دارد و عمارت بنا
سازد و اسباب تحصیل علم مهیا کند و کریم طبع و دوست دار مردم باشد
و با حیا و عفت بود و آزاده مردم و عادل و حلیم و محب استادان و صبیان
و با اهل و قبیله مشفق بود و اگر ضعیف حال بود ادیاست و بزرگی جوید و حکومت
بر مردم و سبکسار باشد و متلف و ثنا دوست و ناجوی و کم اعتقاد و عجب
و کاهل در کار دین و طاعت و خویشتن بین و کم حیز و لجوج کند بر وی مردم کند
و با نفاق و بد دل و ترسنده و کم عار باشد و نامشفق در حق استادان
و صبیان و مردم عزیز نفس و زهد به ریا کند و پوشنده اسرار باشد و اگر مریخ
با او بود یا ناظر بدو مولود حاکم گردد یا قاضی و درشت گوی و حق گوی باشد
و غلیظ خوی باشد و خصومت کننده یا امیر لشکر بود یا قاضی لشکر و حرب دوست
داده و تفوق طلبد و بر مردم و خداوند امر و نهی باشد و خشم گیرنده و انتقام
جوینده و قصاص خواهنده و اگر مریخ بدحال بود مولود ستیزه کار باشد و بیهوده
آشفته کار باشد و زود سیر و پشیمان شونده و بی وقار و رای گنگ و بمراد

خود رونده و مختلف خو و مضطرب احوال و کم متین باشد و منت نهنده و کم بود
از خوف باشد و با بدی خلق کند و رغبت کند به تسخیر کواکب و ربع و جن
و عطاردیت و علم سیمیا و مانند آن و اگر زهره با مشتری بود یا ناظر بدو
بسیار خیر بود و پرهیزکار و دوست دارنده اهل بیت و اتقیا و سلیم دل
و راستکار باشد و در وی همه خیر و دیانت بود و پاکی باشد پاکیزه سیرت بود و در
دین و مذهب با اعتقاد و توانگر و زاهد و پیوسته متبسم باشد و پاکیزه روی
و مطایبه کننده و اگر زهره بدحال بود مولود نازک مزاج و ملول بود و خوش
عیش و حریص بزنان و راننده شهوت بود و تلف کننده مال و خلعهای زنان
کند و لعب و هزل دوست دارد و اصناف وجه و با طاعت باشد و دوست گیرنده
مردم و اگر عطارد با مشتری باشد یا ناظر بدو مولود عالم بود و در علوم
ادیان نیکو داند و امام و مفتی و واعظ بود و معنی شناس و تیز خاطر و نیکو
رای و خوب تدبیر و پسندیده مشورت و نیکو ظن و با دیانت و امانت
دار و با آداب و مهذب و نیکو اخلاق و روا کننده حاجات بزودی و مصنف
شود و هر علم که بداند و رغبت او بعلم الهی بود و معقولات شرایع و منقولات
و اگر عطارد بدحال بود مولود بد زبان باشد و بد گوی و حقیر در نظر
خلایق و بخود گمان بود کی و اهلیت و حکمت که و مضطرب حال و تلخ سخن باشد
و رعنا و ملول و نا مقبول و حیله ساز و دروغ دار بود و نویسنده هیکلها
و طومارها و خاتمها و نفاق کننده بود اما اگر مریخ مستولی بود بر طالع
و او قوی حال باشد مولود لشکر کش بود و امیر و حاکم و صاحب ولایت و حمایت

و دلیر و مردانه و سلاح دوست و متقلب و سایس و جبار و مایل بواقعهای لشکر
و در خطرهای عظیم رود و سالاری جوید و خشم آلود و تند و بخشاینده بر ضعفا
و درویشان و اگر مریخ ضعیف حال بود مولود دشنام دهنده باشد و بی شرم و در
سخن و سخت گوی و بی رحمت و خون ریز و بدفعل و کینه کش و حسود و دزد و فتنه
دوست و چشنه و ترسنده و عذاب دهنده و حرام خوار و جامه دراننده
و دیوانه شکل و خیالاتی و اگر زهره با او مناظر بود یا ناظر بدو مولود شادمان زید و
خوش عیش و معاش و راغب بشهوت حرام اما عاقل بود و با تمیز و برآرنده
حاجات و کریم طبع و نیکوکار و شاهد باز و آنچه کند در سر کند و اگر زهره بدحال بود
مولود بسیار آمیزنده با زنان و کودکان و ستیزه کار بود و تیز شهوت و اعراض جوی
و زشت پیمان بود و دروغ زن بود و خاین و مفسد و ملول و کاسد عقل باشد
و نا پارسا و دلیر بر حرام و فسق و مخمور و هزال و اگر عطارد با مریخ بود یا ناظر بدو مولود
در علم سلاح نیکو داند و عیار و لشکردار باشد و بهروز جنگ و حیلت ساز و حاضر
جواب بود و صاحب طبع و ضبط کننده کارها و چیزها و بدفعل باشد و زود
فهم و فریبنده بود و بد کننده با دشمنان و نیکو کننده با دوستان و جوینده قصاص
و انتقام باشد و حاجات بوفا رساند و صاحب رای و خدیعت و مکر کننده باشد
و اگر عطارد بدحال بود مولود دزد ستیز باشد و پشیمان و داننده حیله و فریب
خلایق و شتاب کار و پلید شلوار با امردان معروف بشر انگیختن و راه زدن و
طراری و دزدی و قمار و شعبده و ساختن طلسمات و حیلها و تسخیر و هم داننده
سحر و داننده عزیمت بود و جادو اما اگر زهره مستولی بود بر طالع و او قوی حال

باشد مولود متنعم بود و پاکیزه و با زینت و لهو دوست دارد و بکار داران و
عطرها و نیکو کارها لطیف و ظریف و داننده کارهای عجیب و ساکن باشد
و سخت غیرت بر اهل بیت و غذاهای خوش و لطیف و پاکیزه طلبد و خوش
خوار بود و با لطافت و دشمن دارد بدیها و دوست دارد نیکیها و
بسیار خیر باشد و راست کار و راست قول و بخشاینده و خوب صناعت
و نیکو سیرت و فریاد رس و دستگیر و داننده اصوات و الحان و شعر و معانی
و با ذکر خدای بود و مایل بشکل زنان و لباسهای ایشان و خوش حرکات باشد
و شیرین لهجه و دوست دار و خوش طبع نیکان بود و مشفق بر مادران و خواهران
و اقربا و نیکان و کرم عزیزی دارد و صلب بود در کار دین و مذهب و اگر زهره
ضعیف حال بود مولود معاش باشد و مایل بفسق و فجور و عشق و شاهد
بازی و مخنثی و رانندی شهوت بر نیک و بد و طرب کننده باشد و هزل گوی
و باشد که زننده ساز موسیقی بود و مساحق دوست دارد و با عطر باز بود
و راغب بشکل و شمایل زنان و مخنثان و خادمان و مسخرگی کند و خدعت مطربان
و ترانه و دانی و ریاحین فروش و طرار بود و نامحرمان بر خویش و
اقربا و بدگمان باشد بر مردم و اهل بیت و غذاهای بد خورد و اگر عطارد با
زهره بود یا ناظر بدو مولود صناعت ور نیکو باشد و زیرک و تیز خاطر
و شاعر و سخن ساز و به بدیهه گوی و حاضر جواب و نیکو اخلاق و خوش
صحبت و نیکو مجالست و مهذب و ندیم پیشه و شیرین سخن و حیله ساز
بوجه احسن و عالم و حکیم باشد و نیکو ظن و خوش الفت و جوینده دهی

و بذات نیکو باشد و عاقل و معلم و صحبت با شرفا و اهل فضل دارد و صحبت
با بیگانگان کند و با امردان و غلامان در آمیزد و غیور بود و اگر عطارد بد حال
بود مولود بلید باطن باشد و مکار و فاحش سخن و کم حیا و دروغ‌گوی
و دو روی و نمّام و فریبنده و بد روح و بد رای باشد و دور اندیش در خبث
و بد سیرت بود و خداوند تشنیع و هجا گفتن و غیبت کردن و سالوس باشد
و بی عاقبت و در بلعوری و اشاعت حال را بود نه عاقبت را اما اگر
عطارد مستولی بود بر طالع و او قوی حال باشد مولود عاقل و عالم و فاضل
و ممیز و ادیب و نقاش و داننده فلسفه و کلام و احکام نجوم و طب و منطق بود
و شعر دان و سخن‌ساز و مصنف در علوم و صناعات و همه متوفی باشد با وزیر
و صاحب تجربه بود در کارها و کافی و معاملت دان و غایت اهتمام و خردمند
و نیکو ظن و خورده دان و با ادب و پوشنده اسرار و واعظ باشد و سخن فروش
و معلم و مدرس و دوست دارنده خواهران و برادران و اقربا و شفقت بود
بر خلایق و اگر عطارد بد حال بود مولود زرق کننده بود و مزور و کاهن
و دروغ فروش و هجا کننده و منافق و هرزه‌گوی و جاهل و احمق و از بهار
او خطا افتد و کم‌آزار بیرد و بخود غره شود و بعقل خود کار کند و زود از راه
برود و در کارها چندان تمیز ندارد و حیله و طرار بود و دزد و داد و در
معاملت نا درست و مردم را غلط اندازد و وعده دهنده بود و بیشتر آن
خلاف کند و دشمن دار یاران و خواهران و اقربا بود و کم شفقت باشد و بیگانه
دوست و کم ثبات و هیچ کس را نیک نخواهد خاصه که در خانه ذهره بود و بطل ٨٠

باراجع اما اگر شمس مستولی بود بر طالع و او قوی حال باشد مولود پادشاه
و حکومت و سروری طلبد و خود را با شکوه و عز و جاه و رفعت داده و شرف
نفس و بزرگی جوید و با شجاعت و دلیر و با وقار بود و توانگر نماید و عالی همت
بود و کم التفات و عادل و مایل بکارهای آن جهانی و منصف بود و تقویت کننده
ضعفا و زیر دستان و دست‌گیر و بخشاینده بود و ترتیب کننده فرزندان
و عاجزان باشد و مشفق در حق آبا و اجداد و خویشان بزرگتر و استادان و مربیان
و کریم طبع بود و سخی و نیکوکار و حق‌گذار و یاد دارنده نیکیها و مردم و طلبنده
انصاف بود و اگر بد حال باشد مولود خویشتن بین باشد و خود رای و سخن
بزرگان گوش ندارد و تفوق و بزرگی جوید و جاهل و حیله‌گر باشد و حال
دوست و بی‌رحم و نامراد و نامشفق بر آبا و اجداد و استادان و مربیان
و ظالم بود و دنیا دوست و کاهل در کار دین و آخرت اگر زحل با شمس بود
یا ناظر بود مولود سخت جبار بود و کبر و کیاست عظیم داده و سخت کوش باشد
و ستاننده انصاف بجبر و زور و کارهای درشت بدست آورد و عمارتهای
عالی و حصنها سازد و اگر زحل بد حال بود ظالم باشد و رنج کش و سخن‌چین
مردم و در زحمت از خصمان و ضدان و قلیل خزانه باشد و خرابیها کند در املاک
و معجب بود و بخود مغرور و اگر مشتری با شمس بود یا ناظر بود مولود
عادل باشد بجای خود و در وقت خود کند آنچه کند و ستایش بود در وقت
و ملک دار یا حاکم یا قاضی باشد و پاک دین بود و راست کار و نیکوخواه
و جوانمرد بود بطبع و حلیم باشد در وقت و صاحب غضب باشد در وقت و بخشاینده باشد

و مردم دار و توانگر و بخشنده و خاید و باشد که وزیر پادشاه بود و اگر مشتری بد حال
بود مولود ظلم کند در صورت عدل و بخل در صورت جود و خود را راست کار و مشفق
نماید و نفاق کننده باشد و خدعه و عده و کارهای او مبهم بود و ریا بود و نه
بجای خود کند و اگر مریخ با شمس بود یا ناظر بود مولود قاهر بود و سخت حمایت
و با سیاست و مظفر بر اعدا و خصمان و جمع آرنده لشکرها باشد و خداوند
طبل و علم بود و ولایت‌گیر باشد و امور او بر وفق بود و کرم و بخل او بجای
خود و اگر مریخ بد حال بود مولود خونخوار بسیار کند و لشکرها و یاران با او
خلاف کنند و ترسنده و ستمگر باشد و دزدی و خیانت کند و خدا ناترس باشد
و بدکار و جاهل و اگر زهره با شمس بود مولود پاک دین باشد و متعبد و عادل
و داد دهنده و ملبس و با لهو و زینت و عطر دوست دارد و راغب بزنان
و داننده شهوت و خوش زندگانی و خوش‌خو زننده و نیکو پوشنده باشد و دوست
دار مردم و معاشر و توانگر و کریم طبع و عاقل و مقبول دلها و طبعها باشد
و سازنده صورتها از چیزها و نماینده عجایبها و شناسنده در صنعت پیرایه
و حلیها و آرایش بزرگی و نقوش بدیع کند و اگر زهره بد حال بود دشمن
دار زنان باشد و کم شهوت بود و تنهایی جوید و معیشت او و اوباش و اوباش
و در خوردن و پوشیدن و اشامیدن چندان عالی بنا باشد و باشد که صورت او چندان
خوب بنا شد و اگر زهره محترق بود جور کننده باشد و ظالم بر زنان و باشد
که زن او بیمار یا نازای بود و یا بدست او هلاک گردد خاصه که راجع بود و در موضع
بد و اگر عطارد با او بود مولود زیرک و عاقل بود و دوستدار علما و معقولات ٨١

و افزونی محبت و طلب یکدیگر و رسانیدن منافع و راحت بهم و اگر دلایل
در اوتاد بوند دلیل سعادت و کثرت خواهران و برادران باشد اما اگر دلایل
منحوس بوند و میان ایشان نظرهای عداوت دلیل رنج و مشقت ایشان بود
و خصومتها بود در میان و اگر میان صاحب طالع و این دلایل نظر مودت
بود مولود با این جماعت دوست بود و قدم مولود بر ایشان مبارک باشد
و اگر نظر عداوت بود دشمنی افتد در میان و ناسازگاری و اگر در خانها ساقط
بوند با همدیگر بیامیزند و دور افتند اما بودن صاحب طالع در این بیت
مولود مطیع ایشان بود و اگر در این خانه مقبول نبود مطیع ایشان بضرورت بود
و با رنج و اگر صاحب این بیت در طالع بود خویشان مولود منقاد او باشند
و اگر نا مقبول باشد بجبر و اکراه باشد و اگر میان صاحب طالع و این خانه نظر بود و
مودت مولود با خویشان بزرگتر دوست بود و از همدیگر منافع گیرند و اگر نظر
عداوت بود حکم ضد این باشد اما اگر نظر صاحب طالع بقمر یا زهره بود دلیل
محبت باشد با برادران و خواهران خورد تر و در میان خیرات بود و نظر عداوت
ضد این باشد و اگر این دلایل در اوتاد افتاده باشند و از یکدیگر جدا کنند دلایل
همچنین مولود را برادران دیگر شوند و اگر مونث بود خواهران شوند فصل دوم
در احکام جزوی یافت بودن یک از دو نحس بر مرکز این بیت یا نزدیک مرکز
دلیل موت و مشقت خویشان باشد خاصه که بد حال بود و اگر این بیت و بال یا
هبوط او بود زحمت و مشقت زیادت شود مناسب آن نحس و حکم ذنب همین
باشد فصل سیم بودن مشتری در این بیت دلیل سعادت خویشان بود و مبارک

بودن و قدم مولود بدین قوم و قوت در دینی و صلاح و عفت هر یکی و نیکی انتقالات مولود با کرا
و مستقبل بودن او و اگر صاحب طالع بمشتری ناظر بود حال قوی تر بود و اگر قمر و قمر
بمشتری نگرند احوال خویشان خود نیکوتر باشد و مولود حرکت و انتقال بسیار
کند و در چیا عیب یا موسیقی بداند و اگر آفتاب بمشتری ناظر باشد بایز احوال
خویشان بزرگتر نیکوتر باشد ثمرهٔ چهارم بودن عطارد در بیت دلیل رای
و تدبیر خویشان کند و مولود از علم حکمت چیزهای بیاموزد و تجارت کند و معلم
شود بر خویشان اما بودن راس در بیت دلیل کثرت برادران و خواهران
بود و صلاح حال ایشان و حکم ذنب خلاف این باشد اما حکم ارباب مثلثات
چنانست که گفته شده است هر کدام قوی تر بود احوال خویشان در آن وقت نیکوتر
باشد شعبهٔ نهم در احکام بیت رابع پنج اثمار ثمرهٔ اول در احکام کلیات
او دلایل او همین خانه است و صاحب و مستولی او و سهم آبا و صاحب وی و سهم اقتدارات
و صاحب وی و آفتاب و زحل و زهره و قمر و کوکبی که در وی بود و ارباب مثلثات او
پس اگر این دلایل مسعود باشند یا بیشتر ایشان و بهمدیگر ناظر بوند و از نحوس
پاکی دلیل سعادت احوال پدر مولود باشد و مادر او و سلامتی هر یکی و توانگری و
عز و جاه و تربیت یافتن مولود از ایشان و سازگاری هر دو با همدیگر و شفقت
بودن و اگر در اوتاد بوند زیادتی دولت و شمرت ایشان باشد خاصه که مقبول بوند
و دلیل باشد بر حصول املاک و مقامهای عالی و آبادانی و سعادت حال مولود در
عواقب امور و اگر این دلایل بطالع یا بصاحب طالع ناظر بوند مولود تربیت تمام
یابد از مادر و پدر و سعادتها بیند از ایشان و از ضیاع و عقار خیرات یابد ٨٩

وگر حال

فی احوال بیت الرابع

دلایل

یا اهنگر یا قصاب و مانند این و اگر زهره با او بود یا ناظر بود مولود امین
مطربان شود یا سازندهٔ سازهای طرب و دانندهٔ علم موسیقی و رقاص بود
یا دیبا باف و عطاری کند یا مشاطگی و مقبول بود در کارهای باغ و بستان
و بنا باشد و اگر زهره بدحال بود شاگرد مطربان شود و رسول و کارکن
ایشان یا جولاه بود یا حلاج یا حصیرباف یا بار یا چین فروشد و آلات
زینت زنان سازد و اگر عطارد با او بود یا ناظر بود مولود دبیر شود
یا عدل و قبالها و خطها نویسد یا نایب دیوان یا مهتر صناعت وزان بود
و بزرگتر عوام از اهل بازار و کاغذگری کند یا نقاش جامه و کتاب دیوان
شود و در علم خط و نقط و دایم و مساحت بداند و باشد که دلال ضیاع و عقار
شود و اگر عطارد بدحال بود مولود رسن تاب شود و جولاهها کار زر
یا دام ساز یا زه تاب یا حصیر بافد یا ازنی چیزها سازد یا خراط یا درود
باشد اما اگر در عقدهٔ ذنب باشد سعادت و قوت او کم کند و مدلول او را
ناقص کند اما این احکام چه مستولیان در اوتاد و مایل تفاوت بسیار
کنند و مواضع هر یکی و نظر قبول و رد و مودت و عداوت چون معلوم احکام
هر یکی در قوت و ضعف در وقت امتزاج نیک احتیاط کند و غافل نباشد از آنچه
با ایشان یاد کرده ایم و شرایط بجای آرند تا اغلب احکام راست رود والله اعلم
ثمرهٔ سیم در احکام کلیات طالع بباید دانستن که اگر درجهٔ طالع و مستولی
بر وی و صاحب طالع و ارباب مثلثات و نیرین و اوتاد و سهم السعاده
و صاحب وی قوی حال بوند و نحوس از ایشان ساقط مولود در بیشتر اوقات

کو
اگر مستولیان هر کدام
در عقده ... اگر بوند
قوت و سعادت
او زیادت کی
و مدلول ... بیفزاید

تن درست بود و سلامت و قوی حال و متنعم و آسوده و محترم و توانگر و مقبول
خلایق اما اگر این دلایل ضدان باشند حکم بر ضد افتد و اگر بعضی ازین دلایل
قوی و بعضی ضعیف باشند حکم بر حسب آن کنند اما اگر صاحب طالع یا جز
یا یکی از ین دو سعدی بار کرده و بسعدی پیوندد مولود از اول عمر تا آخر خوش
گذراند از آن جهت که انصراف دلیل از کوکبی دلیل اوایل عمر است و اتصال بدیگر
دلیل اواخر عمر و هر مزاج که میان انصراف و اتصال افتد دلیل اواسط عمر بود
و اگر صاحب طالع یا قمر از نحس منصرف گردد و بنحس دیگر متصل شود اول و آخر
عمرش خوش نباشد و اگر از نحس منصرف شود و بسعدی متصل گردد اول و آخر عمرش
خوشتر باشد و این حکم را در هر دوازده خانهٔ طالع نگاه باید داشتن و اعتبار
کردن و نظرها را در مودت و عداوت و قبول و رد ثمرهٔ چهارم
بطلمیوس می گوید که سعادت بزرگتر مولود آنست که کوکبی از ثابته که در
عظم اول یا دوم بود بر درجهٔ طالع اتفاق افتد یا درجهٔ عاشر یا درجهٔ
حادی عشر یا درجهٔ نیرین یا درجهٔ السعاده لکن عاقبت آن بد باشد
خاصه که کوکب نحس بود اما از بودن کوکب ثابته بدین درجات درجهٔ
طلوع او می خواهیم اگر عرض دارد و از بودن او بر درجهٔ عاشر درجهٔ ممر
وی تا جرم وی آنجا بود که اگر چنین حکم کنند که درجهٔ تقویم باید که باشد آن
خطا بود ثمرهٔ پنجم اگر طالع مولود موافق طالع قران افتد یا اوتاد او
یا موافق جزو قران یا مثلثات او مولود بسعادتها و بزرگی برسد
از مزاج آن قران و آن دولت و آن ملت و مولود از حاکمان آن مملکت گردد ٨٢

خاصه

احوال مولود از اول
عمر تا آخر ناخوش
گذرد و اگر از
سعد منصرف شود
و بنحس متصل گردد هم

سهم

هذا ۱۹۱

خاصه که مولود از قبیلهٔ آن قوم باشد ثمرهٔ ششم اگر درجهٔ طالع مولودی
درجهٔ شمس افتد بروز از طالع دولتی یا ملتی یا موافق درجهٔ قمر افتد
بشب از آن دولت و ملت یا موافق درجهٔ سهم سعادت او مولود سعادتها
قوی یابد مناسب آن دولت و ملت ثمرهٔ هفتم اگر طالع مولودی
اتفاق افتد در سال قران و دلایل او از آنکه قوت بود مولود
سعادتها بزرگ یابد و عطایا قوی از مزاج آن قران و معاونت وی
اما اگر قوتهاء دلایل بیشتر بود مولود صاحب منصب شود و حاکم گردد
در آن قران و آن دولت پس از دوازده خانهٔ طالع مولود آن برج و دلایل
اگر قوت دلیلند باشد سعادت و دولت مولود از آن خانه ظاهر شود بر
طبیعت آن کوکب دلیل و آن عطیت مناسب حال قران باشد و حکم مولود
زنان همین بود اما سعادت مناسب حال زنان باشد اما اگر آن
اتفاق در سال قران نحسین افتد حکم بر ضد افتد خاصه که قران در سرطان
بود و هر چند دلایل مولود قوی بود عطیت نیکو نیابد که مزاج قران نحسین
غالب شود و بشکند قوتهاء دلایل و اصل پس یکی از اسباب آنست
که مولودی را طالع ضعیف افتاده بود و او نیکو حال و با دولت باشد و بعضی
از منجمان ندانند که آن از کجا و چه دلیلست اما اگر طالع قوی افتاده بود و
مولود را بدحال بینند چون در سال قران نحسین زاییده بود هم ندانند که
آن از کجاست و چه دلیلست ثمرهٔ هشتم اگر درجهٔ طالع مولودی
موافق درجهٔ سعدی افتد از طالع قران یا برج قران یا از طالع مولود صاحب

مولتی یا درجهٔ عاشر او موافق آن سعد افتد مولود از طبیعت آن سعد عطیتها
نیکو یابد از دولت آن صاحب دولت و اگر بجای سعدی نحسی باشد حکم بر عکس
افتد ثمرهٔ نهم اگر طالع مولود اجتماع کواکب افتد مولود بدولتهاء عظیم
برسد و قوتهاء خارج و داخل او بکمال باشد و هر چند کواکب بیشتر بود حال
قوی‌تر باشد و صفات حمیدهٔ او بر طبیعت کوکب سعد بود یا کوکب مقبول
در طالع و صفات ذمیمهٔ او بر مزاج کواکب نحس بود یا کواکب نا مقبول اما
در هر خانه که کواکب در وی جمع آیند از دوازده خانهٔ طالع مردم مولود رغبت بجهت
طبیعت آن خانه نماید و هر کوکب که قوی‌تر بود و مقبول رغبت کنند کان از منسوبات
او باشند مثلا اگر کواکب در طالع جمع آمده بوند و عطارد مقبول باشد مرید
مردمان دبیر و حکما و علما و فضلا و آنچه بعطارد منسوب اند بیش او تردد کنند
و جمع آیند بسبب عقل و هنر و کیاست و فراست و علوم او و امثال این اما
اگر در بیت المال اجتماع افتد و عطارد قوی حال باشد مردمان بازرگان و صرافان
و وزیران و نایبان و وکیلان بزرگان و بیاعان بیش او بسیار بیایند و بوند
جهت داد و ستد و معاملات و بیع و شری و مانند این و قیاس همین است بروج
دیگر را و بروج آتشی و بادی و خاکی و آبی نیکو اعتبار کنند اما اگر در طالع قران
مشتری و زحل اتفاق افتد که آفتاب و مریخ و عطارد و زهره باشند و مقبول
بوند مولود دعوی مهتری کند و چه عجب که دعوی نبوت کند خاصه که صاحب
نهم عطارد بود یا یکی که آن کواکب که در طالع اید یا طالع یکی از خانهاء علویین
افتاده دعوی او بجای خود بود و یا دعوی ولایت کند پس اگر مریخ مقبول بود

د
ازان

۸۴

حربها قایم کرده و سخت حمایت بود و اگر مشتری و زهره و مریخ نیکو حال
باشد حصول دولت او باسانی‌تر و بوجه باشد و بیشتر از اقلیم عالم منقاد
او شوند و اگر مریخ نا مقبول بود دزدی کند و خیانت و خانهاء بسیار خراب
کند و جور و مقابله افتد ثمرهٔ دهم اگر آفتاب بود در طالع بود مولود حاکم
و ملک ولایت شود خاصه که مقبول بود و صاعد در فلک خود و صورت مولود
با هیبت بود اما اگر قمر تنها در طالع بود اگر صاعد بود در عرض الشمالی
و زاید النور صورت مولود ... او منحرف باشد و باشد که حاکم یا ملک دار
یا خلیفه یا نایب شود و حکم در آن شهر کند و نیابت راند که بموضع آفتاب یا قمر
منسوب باشد اما اگر آفتاب بود در عاشر سهم البقاء افتد و بطالع
یا صاحب او و ناظر بود و مقبول باشد مولود حاکم گردد بحسب موضع و نظر و اگر
طالع مثبتی بود و قمر در عاشر سهم السعاده باشد حکم همین بود و اگر چنین اتفاق
با سهم الغیب افتد مولود حاکم گردد اما بسبب کرامت و سخنان غیبی و فراست
و کیاست ثمرهٔ یازدهم اگر در طالع مولودی مریخ بود در درجهٔ طالع افتد یا نزدیک
بدو بر سر و روی مولود زخم و نشانها بود یا بر دندان او و مولود مشهور بود
و خصومت کننده و غلبه جوید و صورت او بمثل کان مانند و مردانه باشد و حمیت
دارد و در علم سلاح نیکو داند و اگر نا مقبول بود تند و ستیزه باشد و کم وفا
و فتنه انگیز و در عیب بیت که باشد از صورت طالع چون ضعیف بود مولود
تند و ستیزه باشد و فسق و فجور کننده اما اگر زحل در طالع بود بر روی مولود
خالها بود و علامتها و پیوسته ترش روی و اندوهگین بود و زشت صورت

خاصه که نا مقبول بود اما اگر عرض کوکبی که در طالع بود شمالی باشد مولود فربه
اندام بود و اگر جنوبی باشد لاغر اندام بود ثمرهٔ دوازدهم اگر در طالع مولودی
سعدان بد حال یا ساقط باشند و نحسان نا مقبول مولود احمق باشد و اگر کوکب در
برجی بهیمی باشد قوی‌تر باشد و مولود خسیس بود و جاهل ثمرهٔ سیزدهم چند
در طالع دلایل نبوت قایم کرده اند اگر سفلیان قوی حال بوند و قمر نیک بقوت بود مولود
دعوی نبوت در کودکی و جوانی کند و اگر آفتاب قوی حال بود و علویان معتوی او دعوی
در سن موقوف کند و کهولیت یا در پیری و قبولیت او از قبولیت دلایل باشد
و پاکی و لباس و خوی او از زهره و طاعات و خزانه و عدل او از مشتری و لشکر و نصرت
او از مریخ و صیت و حرکت و همت او از قمر و حکم راندن و صلابت و سیاست او از ...
و نکبت و شدت و ظلم او از زحل و قواعد و رسوم و تدبیر او از عطارد و مدت
دولت او از علویین و حکم راس و ذنب همانست که گفته شده است اما اگر قران ...
اتفاق افتد که نقل دوری بود بدوری یا فصلی بفصلی از آن وارد دولت آن مولود بکمال
رسد و بیشتر از آبادی عالم صیت او کیود و حکم او روان باشد نسبت بملایل قران
و مدتهای دور یا فصل ثمرهٔ چهاردهم اگر مولودی را مشتری در طالع بود مولود
دیندار بود و با اعتقاد و عابد و امانت گذار و خوش صورت و اگر صاحب طالع بدو
ناظر باشد حال قوی‌تر بود و قومی را پیشوا گردد و اگر مشتری مقبول بود خلایق بدو
رغبت نمایند و اگر مشتری راجع بود کم اعتقاد باشد و بی طاعت خاصه که عطارد
ساقط بود و مردم دار نبود ثمرهٔ پانزدهم اگر زهره در طالع بود مولود مطبیس باشد
و پاکیزه خو و خوب صورت و تمام اندام خاصه که بدرجهٔ طالع بود و راغب باشد

بروج دواب بهیمی گویند

۸۵

بزنان

بزنان و مناکحت و اگر مقبول بود زنان بدو رغبت نمایند و در دین اسلام با اعتقاد
بود و داننده موسیقی خاصه که در خانهاء خود باشد یا خانهاء مشتری و اگر در خانهاء
زحل بود داننده موسیقی بود و زننده ساز و در دلو قوی‌تر باشد خاصه که دلو خانهٔ
سیم یا نهم باشد و کوید المنظر بود و طلب فجور دارد و در خانهاء مریخ غالب‌تر بود
بهزل و مزاح و بازی و طرب و خوش صورت بود و در خانهاء عطارد طلب کودکان
دارد و این معانی را در ثمرهٔ اخلاق مشتری گفته ایم و اگر صاحب طالع بدو ناظر
بود کار قوی‌تر شود و مشهور گردد در روش خود ثمرهٔ شانزدهم اگر عطارد
در طالع بود مولود فصیح باشد و زیرک خاصه که مقبول بود و اگر راجع باشد رای
گردان بود و بی ثبات و متزلزل خاصه که برج منقلب بود و اگر در خانهاء زحل
بود مولود حکیم و منجم شود خاصه که زحل با او بود یا بدو ناظر باشد و اگر عطارد بد حال
بود مولود فالگوی بود و زراق و راه نشین و اگر عطارد در خانهاء مشتری بود
مولود عالم گردد اما کسان بدو رغبت ننمایند و عاجز باشد و ناخوش لهجه و اگر در
خانهاء مریخ بود مولود عیان کرده و ظالم و خاین و اگر منحوس بود شاعر شود
و کاهن یا دزد و راه زن و اگر مریخ با او بود یا ناظر بدو امیر لشکر شود و اگر در
خانهاء زهره بود مولود هزل دوست دارد و دروغ گوید و در ثور قوی‌تر باشد و اگر
زهره با او بود یا ناظر مولود مقبول باشد و ظریف و خوش سخن و اگر عطارد راجع
بود راه گمان باشد و ستیزه کار و اگر در خانهاء خود بود خاصه سنبله مولود بزرگ
قدر بود و وزیر پادشاه و دبیر و عاقل و عالم و مصنف در هر علمی که افتد و صاحب
رای بود و در سن بعوز چیزها و داننده علوم دینی و دقیق و معقولات و بادبیر

وساکن باشد و اگر در جوزا بود خط و بلاغت و فصاحت او بکمال رسد و نقاش
و علوم دقیق نیکو داند و در فلسفه و هندسه مصنف شود و اگر در سرطان بود
دلیل خفت عقل و معاش او باشد و صاحب رای بود در امور دنیاوی و اگر قمر در اینجا
با او بود یا ناظر بود متحیر باشد و حاضر جواب و عاقل و عالم و اگر در اسد بود تند بود
و تیز و با غیرت و ممسک و اگر آفتاب با او بود حاکم ولایت گردد و ملک و صاحب رای
بود و سیاست کننده و اگر راجع بود مفسد باشد و بد تدبیر و مردم آزار و ظالم
اما اگر عطارد از طالع ساقط بود و منحوس باشد مولود ذلیل گردد خاصه که در
خانهای زحل یا مشتری یا مریخ بود یا عیبی در اعضا پدید آید پس اگر بزحل منحوس
بود یا در خانهٔ او سبب لنگی و عیب او دواب بود یا افتادن از جایها و بیماریها
و اگر مشتری بود سبب لنگی و عیب او اماسها بود و حرارت و رطوبت و اگر مریخ بود
سبب لنگی و عیب او ریشها بود یا آهن یا آتش و اگر عطارد از طالع ساقط بود
یا در برج بهیمی و برج لنگ بود مولود سخن نیکو نتواند گفتن و در زبانش
خلل باشد و اگر در عقرب بود بدتر باشد و در سخن گفتن آب از دهانش بیرون جهد
اما اگر قمر از شعاع آفتاب بیرون آید و بعطارد بپیوندد و عطارد بزحل منحوس
بود مولود سخن نیکو نگوید و اگر در برج چهار لنگ باشد بدتر بود و اگر قمر در طالع بود
و طالع عقرب یا حوت یا دلو و بزحل منحوس بود و عطارد ساقط یا منحوس
بزحل مولود در ماند بسخن گفتن اما اگر صاحب طالع در طالع بود و هیچ کوکب
بدو ناظر نباشد مزاج مولود بر طبع او و مزاج طالع باشد اما اگر کوکبی دیگر
بود حکم همچنین است و لکن ضعیفتر باشد و هر کوکب که در طالع باشد اگر راجع بود ٨٦

لنگ

مولود رای کژ بود و تدبیر او صواب نبود و اگر مستولی بر طالع که ناظر باشد بطالع
راجع بود یا صاحب طالع حکم همین بود خاصه که نحس بود اما بودن راس در طالع
دلیل اجابت دعاها او بود و طلب زهد و تقوی و طاعات و عبادات و شناختن
ذات و صفات باری تعالی و کرامات فروش و گفتن سخنان غیبی خاصه که با
سهم الغیب باشد و دلیل صحت و سلامتی مولود بود اما حکم ذنب در طالع خلاف این
باشد و مولود بیماری ناک بود و [illegible] جرح و با عیب و بد زبان و هرزه گوی و دروغ زن
و بر اعضاء او جراحت و خلل باشد **شعبهٔ هفتم** در احکام بیت ثانی از طالع و شش
اثمار **ثمرهٔ اول** در احکام کلیات او دلایل او همین خانه است و مستولی بروی
و سهم المال و سهم السعاده و صاحب هردو و مشتری و کوکبی که در وی بود و ارباب
مثلثات او پس اگر این دلایل یا بیشتر او قوی حال بوند و از نحس دور و بهمدیگر
ناظر و بصاحب طالع ناظر مولود توانگر بود و فراخ معیشت و با رفاهیت خاصه
خاصه که دلایل در اوتاد بوند یا مایل الاوتاد مال و معاش بر خود جاری یابد
و یاری گران مطیع او باشند و در معاونت او روز بروز بیفزاید و اگر احوال
دلایل برخلاف این باشد حکم بر عکس بود اما سعادت این خانه و صاحب
و مستولی او و سهم المال و صاحب وی دلیل بودن مال باشد و سهم السعاده دلیل
بسیاری و برخورداری بود و مشتری دلیل توانگری بود با سانی و مال حلال و ارباب
مثلثات دلیل اوقات توانگری و درویشی و اگر کوکبی در اینجا بود حکم بر حسب
حال او باشد و بودن دلایل در اوتاد دلیل بسیاری مال بود و باقی ماندن او و
در مایل الاوتاد کمتر از وی و در زایل دلیل فقر و فاقه بود و در دوازدهم و ششم دلیل قرض

باشد **ثمرهٔ دوم** در حکم جزئیات اگر صاحب دوم در طالع بود مولود را مال و معاش بی رنج
و مشقت حاصل آید و اگر مقبول بود مال با او ماند و اگر نامقبول بود زود از دست
او برود خاصه که راجع باشد و اگر در وبال یا هبوط بود از خیانت بدست آرد و از خداوند
مندی و کارها بدو از دروغ و اگر برج ثابت بود ممسک باشد و اگر ذو جسدین بود
معاملت کننده و کرم او کد خدایانه بود و خرج باندازهٔ حاجت کند اگر برج منقلب بود
در خرج اسراف کند و متلف باشد و اگر صاحب طالع در دوم بود مولود پیوسته در طلب مال
بود و کاسب باشد و مال و معاش بدست رنج حاصل کند و اگر میان صاحب طالع و صاحب
این بیت نظر مودت بود مال و معاش او آسان بدست آید و اگر نظر عداوت بود
برنج و سختی و خیانت و اگر کوکبی که در طالع بود یا صاحب طالع نور بکوکبی دهد
کرم مولود با آن قوم بود که بدان کوکب منسوب بود از وجه عام و از وجه خاص و اگر بکوکبی
نکرد که در عاشر بود مولود جوانمرد باشد و معروف در توانگری و در رابع هم این بود
ثمرهٔ سیوم بودن زحل درین بیت مولود ممسک باشد و بدخوی و کسب او از کارهای
سخت باشد و محتاج بود و از رنج [illegible] دارد تا نومید نگردد حاصل نیاید بوقتی که
حاصل آید مرده بود اما نظر مودت صاحب طالع و صاحب این بیت و دیگر کواکب بزحل
در کسب مال و آسانی آن در افزاید و در بادی گذار همچنین و حکم آن مناسب کوکب باشد
و اگر بنظر عداوت نگرند حکم بر فقر و سختی بود [illegible] **ثمرهٔ چهارم** بودن مشتری
درین بیت مولود کریم بود و توانگر و غذاهای پاک خورد و مال حلال حاصل آرد و کرم او
بجای خود بود و در وقت باشد و اگر مشتری با سهم السعاده بود حال قوی تر باشد و اگر
مشتری بدو ناظر بود همچنین باشد خاصه که نظر مودت بود و مقبول باشد پس حال او از بالای نیز ٨٧

و بزرگان حاصل آید و خورنده و خوراننده باشد و اگر میان مشتری و صاحب طالع
یا صاحب این بیت نظر مودت بود مولود توانگر شود بی رنج و دشواری و اگر نظر عداوت
بود توانگر شود برنج و سختی و خواری و در عاقبت مال او تلف شود و اگر بیشتر کوکب
بمشتری ناظر باشد مال او از هر نوع بدست آید و اگر عطارد بمشتری ناظر بود کسب او
از مال بازرگانی باشد و دبیری یا نیابت یا وکالت و اگر مریخ بدو ناظر بود از امارت
و شغل و احتساب و اگر نظر عداوت بود و مریخ و مشتری بد حال بوند نامقبول مال او
از دزدی و راه زدن و خیانت در صورت امانت **ثمرهٔ پنجم** بودن مریخ درین بیت مولود کریم
بود بروی مردم و نادانسته کند لیکن و اگر میان او و صاحب طالع یا صاحب این بیت
نظر مودت باشد مال او آسان بدست آید و اگر نظر عداوت بود کسب او بزحمت بود و
اگر مریخ بد حال بود مال حرام بدست آرد و زود تلف کند و اگر نیکو حال باشد مال
او از امارت بود یا از امرا و بزرگان و ترکان و لشکریان و اگر عطارد بدو ناظر بود
قوی تر بود و باشد که مال از دیوان داری بدست آرد هم و با سلاح فروشی و یا ساختن
سلاح و حرب و یا محافظت همه چیزها و اگر زهره بدو ناظر باشد مال آسان تر بدست
آید و کم شبهت باشد و اگر آفتاب ناظر بود از [illegible] پادشاه حاصل آید و از جوهر شناسی
و دار الضرب و اگر بزحل ناظر بود مال از کارهای دشوار حاصل کند و باشد که در زراعت برد
خاصه که نظر نحس بود و اگر علویان بدو نگرند مال از بزرگان بدست آرد اگر بسفلیان
نگرد از فرودستان بدست آرد **ثمرهٔ ششم** اگر آفتاب درین بیت بود یا ناظر بصاحب
طالع مولود توانگر شود و نفقه بجا آرد و کریم بود و عالی همت و سخت کوش در کسب مال
و فراخ روزی باشد و مال او از حکومت بود یا کارهای که بجاه او تعلق دارد یا معاملات

و اکر مقبول بود کار فری تر باشد و بادشاه یا بزرکان او را توانکر کنند و اکر صاحب او و
صاحب این بیت نظر مودت باشد مال بی زحمت و طلب حاصل آید و اکر نظر عداوت بود
توانکر شود اما بسختی و اکر زحل بود ناظر بود مال او از ضمان داری بود و از سرمه ری
مقومی و اکر بود و بد حال بود مال از ریاست ده باشد و دهقانی و اکر مشتری بود ناظر بود
مال از امانت داری حاصل کند و خزانه داری و اکر عطارد باو بود مال از مدرسی حاصل کند
و معلمی و دبیری و بیاعی و نیابت و تجارت و اکر زهره باو بود مال او از پیرایه سازی
بود و بدست آید یا نسیج بافی یا عطر فروش و خاتونان یا خادمان یا طرب و اکر قمر تیر و
ناظر بود مال او از نیابت بود و رسالت و دهمل داری و از فرمانبری کسان بتجارت
و انکار روان مال ادای و مهتری عوام اما بودن راس درین بیت دلیل توانکری
و مال جو ذرین بود و حکم ذنب خلاف این باشد اما قوت ارباب مثلثه اول
این بیت دلیل توانکری مولود بود و در اول عمر و قوت مثلثه ثانی دلیل
توانکری بود در اوسط عمر و قوت ارباب مثلثه ثالث دلیل توانکری بود در
آخر عمر و اکر صاحب این ارباب نظر باشد نحوست و یا قوت بود از اول تا آخر
عمر توانکر باشد و اکر بر خلاف این باشد حکم بر ضد بود **شعبه هشتم**
در احکام بیت ثالث از طالع چهار ثمار **ثمره اول** در احکام کلیات او دلیلهای
او همین خانه است و صاحب او و مستولی بروی و سهم اخوه و صاحب وی و زحل
و قمر و ذهره و آن کوکب که دروی بود و ارباب مثلثات او پس اکر این دلایل
مسعود بوند یا بیشتر ایشان دلیل کند بر سعادت احوال برادران و خواهران
و اقربا و اکر بهمه یکی ناظر باشند بنظر مودت دلیل سازکاری بود میان ایشان

هذا ... البیت الثالث

و علوم الهی و سیاسی و دبیری و انشا و استیفا و صاحب رای بود و مردم دار و
نیکو بصیرت بود و در بیشتر علوم و صناعات بداند خاصه در نقاشی و صورت کری
و تذهیب و جوهر شناسی و داننده رسوم و نفقه و قواعد ممالک و آثار این
با بصارت باشد و نازک طبع بود و تیز خاطر بود و مقرب درکاه و متکفل
و خصال او با اعتدال باشد و مقبول بود در دلها و شیرین و اسباب معیشت
او بر تنعم مهیا باشد و اکر عطارد بد حال بود مولود غدار و مکار
بود و ظالم و بسخن مردم رود و احمق شود و اکر عطارد محترق بود مولود
بیمارناک باشد و متوفی ظالم بود و اکر در صمیم بود قوت باشد
مکر راجع بود که در و حیله بنا شد و مولود راه آن کنانی بود و باشد که در کارها
نه تدبیر و عاجز بود و اکر قمر با شمس بود یا ناظر بود مولود متحیر باشد
و کاهل او در کارها نایب انکیزد و آنچه اول بخود باید کرد به بدیکران حواله
داده و سفر دوست باشد و حاکم کرد و اما کم ثبات بود و رفود سنین
و باشد که ولایت دار شود یا هم صحبت بادشاه و بزرکان و در کارهای دینی
و دنیاوی نیکو تدبیر باشد و عقل معاش او و تجربه بهار او بسندیده افتد
و اکر قمر بد حال بود مولود خسیس همت باشد و صحبت عوام جوید و
مجالست بزرکان نخواهد و سفرها ناراضا و ناستوده کند در خدمت اکابر
اما اکر قمر مستولی بود بر طالع و او قوی حال باشد مولود بحکومت رسد
و ولایت داری و خلافت ملوک و حاجب و نایب و رسول باشد و داننده
مساحت و علم طب و معانی و صنعتهای لطیف بود و داننده خواص

اشیا و صاحب تجربه و زیرک باشد در معاملات و معتمد کس و مشتاب کار و تیز رفتار
و کافی و دانا و مقبول عوام باشد و مشفق بر برادران و خواهران و مادران و
اقربا و سبک روح باشد و محبوب و خوش مجالست و اکر ضعیف حال بود مولود
کم خرد باشد و کاهل و تنک کار و بی ثبات و مجهول و بی فرهنک و بد صنعت و کذاب
و فال کوی و صیاد و پیک و جاسوس و قواد و آب کار و چاه کن و بی رحمت
در حق اقربا و مادران و خواهران و حرون همت و بیماری ناکی و کم معیشت و اکر
زحل باو بود یا بدو ناظر باشد مولود مزارع بود و بوستانبانی و حمامی و سقا
و حکیم و طبیب و دارو فروش و بنا و اکر زحل بد حال بود کریه المنظر باشد و تاریک
دل و کارهای خسیسانه کند و کم خرد باشد و طبیب و حکیم و راه نشین بود و اکر
مشتری با قمر بود یا ناظر بود مولود نایب قاضی یا وزیر حاکم و کارکن علما باشد
و رسول بزرکان و کارساز خلایق با امانت و دیانت و معلم شود و طبیب
و صالح و زیرک باشد و مشفق بر اقربا و دوستی کند با بزرکان و اهل خیر و
توانکران و اکر مشتری بد حال بود خادم مسجد شود و خانقاه و کارکن علما
و صلحا و توفیر کننده باشد و سالوس و خواص و اکر مریخ با او بود یا ناظر
بود مولود لشکری بود یا پیش رو سپاه یا جاسوس و رسول لشکر و سلاح
ساز و سازنده تیغ و تیر بود و انواع جوشنها و سلاحها و سوار چابک بود
و بدرقه کاروان شود با داه بانان و زیرک بود و حیلت ساز و معلم فریب
و اکر مریخ بد حال بود مولود چهاربایان داده و با دزدان درامیزد و خیانت
کند و ساکرد میا فران و تجار بود و کوه بانان باشد یا طباخ یا قصابی

ناظر

و اکر صاحب طالع بدین دلایل یا بدین خانه نظر بود بنظر مودت دلیل سعادت
والدین باشد از قبل مولود و مولود نیکو خواه ایشان باشد و اکر نظر عداوت
بود باکراه خدمت ایشان کند یا التفات ننماید و بی رحمی کند و از ایشان تربیت
نیابد و اکر دلایل از همدیکر ساقط باشند جدایی افتد میان مولود و والدین
اما اکر مریخ بر جرم این بیت افتد و بد حال بود دلیل مرک پدران باشد اکر بیت
مذکر باشد و اکر مونث باشد دلیل موت مادران و حکم ذنب همچنین باشد و اکر
زحل بود دلیل محنت ایشان بود و رنج و بیماریها و اکر مقبول بود دلیل کشت
و زرع باشد و عمارت نیکو **ثمره دوم** در احکام جزئیات بودن مشتری
درین بیت دلیل عمارتهای خوش باشد و ساختن مسجد و صومعه و دلیل
توانکری مادران و پدران بود و مبارک بودن قدم مولود بر ایشان و سعادت
حال مولود از روی ایشان و یافتن تربیت و خیرات و از احلال و نیکی عواقب
امور اکر صاحب طالع بدو ناظر باشد اما اکر بد خوشی کند و موافقت بود میان
مولود و پدران و اکر نظر عداوت بود نیکی کمتر باشد اکر مشتری مقبول باشد و آفتاب
بدو ناظر و زحل همچنین دلیل یافتن دفینه باشد و طول عمر پدران و توانکری بر یک
ثمره سیم بودن آفتاب درین بیت دلیل جاه و رفعت پدران بود و نیکی حال
مولود و ساختن عمارتهای عالی و منافع از املاک و سعادت عواقب اکر آفتاب
مقبول بود و صاحب طالع بدو ناظر بنظر قبول مولود در مقام بادشاه و اکابر رسد
و چون این بیت سعد بود مولود هر چند بزرکتر شود کار او قوی تر کردد **ثمره
چهارم** بودن زهره درین بیت دلیل فرح و منافع پدر باشد خاصه تا آفتاب مع

یا با زحل و آن نیز بود که موافقت میان والدین زیادت شود خاصه که قمر درین میان بود
و دلیل سعادت یافتن مولود از پدر و مادر و از ارتفاعات و اگر زهره و زحل درین
بیت محترق شوند موت پدر و مادر باشد خاصه که قمر و شمس با زحل بد حال بود
و اگر زهره قوی حال بود مادر مولود سلیطه بود و اگر مریخ درین بیت محترق شود و
پدر مولود را قتل رسد و املاک را از آتش خوف باشد و اگر صاحب طالع درین بیت
منحوس بود مولود بجای در ماند با کام و اگر خانه وبال یا هبوط او بود نحوس شود
بسیار **ثمره پنجم** بودن عطارد درین بیت مقبول و زهره با او یا ناظر بود
مولود خانها منقش سازد و اگر قمر با او بود جوی و حوض بیرون آرد خاصه که برج
آبی بود و دلیل رای و تدبیر پدران و مادران باشد و بیشتر اندیشها مولود در
عاقبت کارها باشد در بیع املاک و ساختن باغ و بستان و مدرسه و کتاب خانه
و اگر زحل بدو ناظر بود زاویه و خانقاه سازد و جایها خراب آبادان کند
و اگر زحل درین بیت هشتم بود یا بد حال بود گور خانه سازد و در بتکده عمارت بیش کند
و جایها حصین سازد و اگر مشتری بدو ناظر بود و بد حال باشد در مدرسه و مسجد
ساکن شود و اگر مریخ بدو ناظر بود در مطبخ و لشکرگاه و میان ترکان یا حمام
ساکن شود یا جایی که آهن و آتش باشد و اگر آفتاب با او بود در سرای وزرا یا
جایهای بزرگان شود و اگر قمر ناظر بود در باغها و جایها که آب روان بود پس
ازین کواکب هر کدام که قوی باشد اثر آن جایها نیکو بود و هر کدام که ضعیف بود
اثر آن جایها ناستوده رساند مناسب کواکب و دلایل دیگر و نظرهای مودت و
عداوت همچنین مثلا اگر نظر مشتری بود بمودت آنچه مدرسه گفتیم سرا وزرا بود

ساکن [illegible]

وجایها

عوام الناس کند و اگر دلایل درین بیت خوب صورت باشد زنان خوب صورت خواهد
خاصه که دلیل زهره بود اما هر کوکب که دلیل زن باشد چون مشتری بدو ناظر بود صالح
و عفیفه بود و اگر مریخ ناظر بود بی شرم و بی ستر باشد و قیاس کواکب دیگر همچنین باشد
اما اگر دلیل زن در حظوظ خود بود زن از اصل بزرگان باشد و در اوتاد از معروفان و در
مایل الاوتاد از مردم متوسط حال و در زایل الاوتاد از مردم کم نام و مجهول و ساقط **ثمره سیم**
اگر دلیلها در اوتاد بوند زن بسیار کند خاصه که برج هفتم منقلب باشد و در مایل الوتد کمتر
خواهد خاصه که برج هفتم دو جسدین بود و در زایل زن اندکی خواهد یا نخواهد خاصه
که برج ثابت باشد اما اگر دلایل در اوایل برج بوند زن اندکی خواهد و اگر در اواخر
برج بوند زن بسیار کند اما اگر در بیت کواکب جمع آمده باشند زن بسیار خواهد و اگر
صاحب یا مستولی این بیت یا کوکبی که درین بیت افتاده بود به بسیار کواکب ناظر باشد
زن بسیار کند و حکم شرکت همین باشد **ثمره چهارم** اگر صاحب هفتم محترق بود زن
مولود میرد یا بیماری ناک بود و اگر راجع بود جدایی کند و بی وفا شود و اگر در مقام اول
بود شوی را نخواهد بدل و اگر در مقام ثانی بود قرار کند اگر چه ناخواهان باشند
خاصه که بصاحب طالع ناظر بود و اگر بنظر عداوت بود دشمن گیرد شوهر را و اگر منفرد
باشد جدایی کند حکم دلیل مرد همین باشد **ثمره پنجم** اگر سعدی درین خانه بود
با اوایل برج مشرقی باشد و از بختان بالی زن او خورده مال افتد و بی عیب خاصه که
آن زهره بود و خوش صورت باشد و اگر بجای سعد نحس باشد حکم بر ضد افتد خاصه
که آن مریخ یا زحل بود اما اگر صاحب هفتم در مقام ثانی بود و از کوکبی مقبول منفرد
شده و بصاحب طالع متصل شود نوع زن را شوهر دیگر بوده باشد پس اگر آن کوکب سعد

بوده باشد و این کوکب که بدو خواهد پیوست هم سعد باشد زن از شوهر دوم نیکی یابد و
اگر هر دو نحس باشند حکم بر عکس افتد و اگر یکی نحس و دیگری سعد افتد حکم بر حسب آن کند
ثمره ششم اگر میان صاحب طالع و زهره نظر باشد و زهره در هفتم یا پنجم بود و مریخ
درین میان افتاده باشد خاصه که در طالع باشد مولود زن شهوت باشد و مولع بزنان
و عشق بازی و باشد که زن مطرب خواهد و اگر این احوال زن را بود حکم همان باشد و اگر
برج هفتم بهیمی باشد و صاحب طالع در وی مولود با دواب جمع آید و اگر بجای زهره عطارد
بود مولود [illegible] در رغبت بد کند و بود که زن از اطراف بزبان رغبت باشد و اگر زهره در
بیت یا زحل بود یا با زحل ناظر باشد حکم همان بود و اگر با مریخ بود بدتر باشد و ظالم تر
و زن در حرام دلیر باشد **ثمره هفتم** اگر صاحب هفتم در ششم بود یا دوازدهم جفت
او عیب دار بود یا بنده یا بنده زاده یا غریب باشد یا کسی صفتی خاصه که از خانهای
زحل بود یا مریخ و عطارد بد حال باشد **ثمره هشتم** اگر صاحب هفتم در نهم بود و
صاحب هفتم یا کوکبی که در هفتم بود بدو پیوندد جفت مولود غریب باشد و اگر صاحب
نهم در نهم باشد و بصاحب هفتم ناظر یا بکوکبی که در هفتم باشد مولود در غربت زن خواهد
و اگر هفتم برج منقلب بود زن او منحرف بود حکم ثبات **ثمره نهم** اگر صاحب هفتم
یا کوکبی که در وی بود بصاحب سیم ناظر بود و صاحب سیم بطالع یا بصاحب طالع
ناظر بود مولود از خویشان زن کند یا خویشان او زن دهند **ثمره دهم**
اگر صاحب عاشر بصاحب هفتم پیوندد یا بکوکبی که در وی بود یا نور صاحب هفتم بصاحب
طالع دهد یا جمع کند مولود را بزرگان زن دهند یا کارهای نکاح او سازند **ثمره
یازدهم** این حکمها بر زنان و مردان یکی باشد اما احکام بر طالع زن نهند سهم

و آن مثلثه آبیست فرزندان بسیار شود و اگر برج عقیم بود و آن اسد و
سنبله است فرزند کم باشد اما قواطع فرزند همین است و مریخ و زحل و عطارد
و ذنب پس بودن این دلایل در برج عقیم دلیل نقصان فرزند بود و اگر این
دلایل بصاحب پنجم نگرند بنظر عداوت یا درین خانه افتند فرزند کم زیند
اما زحل دلیل موت و رنج فرزند بود و اگر بد حال بود و مریخ دلیل اسقاط و
قتل باشد و اگر آفتاب بد حال بود حکم او همین باشد و عطارد اگر نحس
بود بیکی از دو نحس [illegible] بود بطبع این دو نحس باشد و ذنب دلیل بود زیان
یافتن فرزند باشد و اگر نحسان بنظر عداوت بسهم الولد نگرند حکم همین باشد
اما اگر صاحب طالع درین خانه بود پدر مطیع فرزندان بود و اگر نا مقبول باشد
باکراه باشد و بعجز و اگر صاحب پنجم در طالع بود حکم همین بود از طرف
فرزندان و اگر میان دلایل پدر و فرزندان نظر مودت بود با همدیگر یار کار
باشند و مطیع و اگر نظر عداوت بود خلاف این باشد و اگر از همدیگر
ساقط باشند در میان فراق افتد و از آن طرف فراق که دلیل او در خانها
ساقط بود یا دلایل نحس باشند اما به پیوستن صاحب پنجم با صاحب هفتم
یا کوکبی که در وی بود دلیل بود که فرزند بود از جفت و اگر بصاحب ششم
نگرد دلیل بود که فرزند بود از کنیزکی یا خدمتکاری **ثمره دوم** در احکام
جزئیات اگر یکی از زهره یا مریخ صاحب پنجم بود یا درین خانه باشد و یا با
صاحب طالع ممازجت کند فرزند از معشوق شود خاصه که از ینها یکی صاحب
یازدهم بدین دلایل ناظر باشد و یا درین بیت بود و اگر دلایل فرزند جدا
بود صاحب یازدهم هم

طالع و عاشر بوند مولود او فرزند در خوردی شود و اکر میان عاشر و سابع بوند
فرزندان درست و موقوف شوند و اکر میان سابع و رابع بود فرزند در کهولیت شود
و اکر میان رابع و طالع بوند فرزندان در پیری شوند و روا است که پسر و دختر را نیز
ازین استدلال کیرند و از بروج و دلایل کواکب ثمرهٔ سیم در طرب و عشق
بازی اکر زهره درین بیت باشد یا ناظر بود یا بصاحب او مولود بسیار
طرب باشد و با فرح و بازی و زینت و هزل و مزاح کننده و عاشق شوند
خاصه که عطارد با زهره بود یا ناظر بود میان ایشان و اکر مریخ بود فسق و فجور
بسیار کنند و عشق بازی فاش کنند و دلیراه ثمرهٔ چهارم اکر علویان درین بیت بوند
یا ناظر بود یا بصاحب این بیت طرب با بزرکان کنند در سن پیری و اکر سفلیان
بوند طرب با نوحادکان کنند در سن جوانی و اکر بعضی علوی و بعضی سفلی بود از
جوانی تا به پیری در طرب بود خاصه که زهره درین میان بود یا ناظر برین دلایل
ثمرهٔ پنجم اکر مشتری درین بیت بود یا ناظر بود یا بصاحب او مولود با علما
و اهل دین دوستی دارد و اکر این بیت خانهٔ زحل باشد با مشایخ و درویشان
عشرت کنند و سماع و رقص دوست دارد و نظر باز باشد و سو کند خوردن بود
ثمرهٔ ششم نظر صاحب پنجم و یا زهره با صاحب طالع دلیل عشق بازی بود خاصه
که نظر مقبول باشد و تمتع نیکو یابد و اکر زهره درین میان بود قوی تر و بیشتر
باشد و اکر صاحب این بیت نور بصاحب طالع دهد کسان بر مولود عاشق شوند و تمتع
بر سانند بمولود و او از ایشان یا روزی مند باشد و اکر صاحب طالع نور بدو دهد
مولود عاشق شونده بود و تمتع رسانند بدان کسان ثمرهٔ هفتم بودن قمر درین

مر

بیت دلیل رسالت کند و اکر قمر با مشتری نکرد توسط کار ها کند میان مردم بر آشتی
و اکر عطارد درین خانه باشد دلالی کند و حفظ نویسی صاحلقا و اکر قمر و زهره درین
بیت بدحال باشند یا بدین بیت ناظر بوند و نقل نور از صاحب طالع بکوکب
دیکر کنند یا هیچ نور کنند مولود قیادت کند حکم عطارد همین باشد و قوی تر
خاصه که نحس بود ثمرهٔ هشتم حکم ارباب مثلثات آنست که در بیوت
دیکر کفته ایم و اوقات ترتیب نموده و اکر ارباب مثلثات این بیت از کواکب
افتاده باشند در مولود زیادت کنند و اثر او در وقت تربیت او ظاهر تر باشد
اما بودن راس درین بیت دلیل کثرت اولاد باشد و مولود از دیکر و حکم ذنب خلاف
این بود و بدی حال عشق و اولاد و در رسالت خیانت بود شعبهٔ یازدهم
در احکام بیت سادس بر هفت ثمره ثمرهٔ اول در احکام کلیات او دلایل او
همین خانه است و صاحب و صاحب مثلثات وی و سهم مرض و صاحب وی قمر و آن کوکب
که درین بیت بود و ارباب مثلثات او پس اکر این دلایل یا بیشتر ایشان سعود
باشند و قوی حال و بعلم ناظر و بحساب ساقط دلیل صحت و سلامت مولود باشد
و بالی او عیبها و اکر نحس و بدحال بوند حکم برضد باشد اما اکر این دلایل
بزحل نحس باشند بیماری از طبیعت زحل بود اما نجه بدو منسوبست و اکر
بمریخ نحس باشند بیماری از منسوبات مریخ بود و اکر دلایل به موضع بدحال
بوند بیماری یا عیب در آن عضو ظاهر شود که بدان برج نسبت دارد و مثلا اکر دلایل
در حمل بوند یا در طالع آن اثر در سر و روی بود و اطراف او و قیاس بر برج همچنین است و اکر
دلایل بیماری در برج آتشی بوند از مردان و خشک بوند و ماده سودا و در برج

مناحکام بیت سادس

بادی از کرمی و تری بود و ماده خون و در برج آبی از سردی و تری بود و ماده بلغم
و اعتبار کنند مزاج دلایل را با مزاج برج وقت امتزاج در موافقت و مخالفت
اما اکر صاحب طالع درین بیت باشد مولود خود سبب بیماری و رنج خود شود خاصه
که طالع ثور یا عقرب بود و اکر صاحب این بیت در طالع باشد مولود بیشتر وقت تن
درست باشد و در پرهیز و نکاه داشتن خود بود و اکر میان این دو صاحب نظر
مودت بود دلیل سلامتی مولود باشد و اکر نظر عداوت بود مولود بیماری ناک باشد
یا از سبب پرهیز بسیار خود را بیمار کند و در آفت و رنج باشد و اکر قمر در موضع
نحس بود یا ناظر بنحسی مولود بیماری ناک باشد خاصه که در طالع یا درین بیت بود
و اکر در نظر آفتاب با نظر سعدی بود مولود همیشه سلامت باشد ثمرهٔ دوم
در حکم جزئیات بودن نحسان درین بیت مولود بیمار ناک بود و عیب دار
باشد از طبیعت آن نحس و اکر سعدان بوند تن درست باشد همیشه و بی عیب
و اکر سعد در نظر مودت نحس افتد مولود را بیماری بود اما منفر نباشد و کم رنج
بود و اکر نظر عداوت بود بیماری او با نفرت بود و عیب دار باشد ثمرهٔ سیم
اکر آفتاب درین بیت بود با کوکب سحابی و در درجهٔ طلوع او نابینا شود
و اکر احتراق یکی از دو نحس باشد همچنین بود اما اینجا سبب درد چشم بود
و دارو ها بس اکر زحل محترق باشد فساد چشم او از خشکی دماغ بود و خیره کشتن
و فرود آمدن آب سیاه و کوب یافتن از جیز قوی و اکر مریخ محترق باشد فساد
چشم از آهن یا آتش بود و رسیدن زخم ناکاه و دارو های تیز اما اکر آفتاب
درین بیت باشد و منکسف شود بیم نابینا شدن باشد خاصه در عقرب و ذنب

واکر شمس

و اکر شمس با ذنب بود و کسوف نباشد دکمه ها آید در چشم پدید آید و اکر شمس با
راس باشد دکمها بود کم زیان و حکم قمر در هر دو عقده همان بود اما کمتر از آفتاب
اما اکر قمر بقران زحل بود مولود را آب فرو آید و اکر در آن وقت قمر ناقص النور
بود نقصان بصر پدید آید یا سپیدی در چشم یا پردهٔ و اکر بقران مریخ بود دکمهٔ
سرخ پدید آید جهت سبل و ناخنه و جرب و غرب و مانند این و محتاج شود
بدست کاری و آهن بچشم بردن و اکر بعقدهٔ ذنب بود مریخ با او یا ناظر بود
زخم اسد بر چشم او و باطل کرده و نظر آفتاب با نحوس نحوست تا آب در چشم پدید
آید بعضی احول شود خاصه که در برج معوج الطلوع بود و خاصه که طالع برج
معوج الطلوع بود و آن از اول جدی است تا اول سرطان و اکر نظر آفتاب
با نحوس بعداوت باشد دلیل نقصان بصر بود چنانکه تا چشم تنک نکند چیزی را
نیکو نبیند و اکر این دلایل بدحال بوند فساد زیادت شود در بصر خاصه در
چشم راست و اکر این احوال قمر را بود نقصان در چشم چپ بیش باشد ثمرهٔ
چهارم اکر صاحب طالع درین بیت ششم بود مولود خود را در خدمت اندازد
یا بندکی یا اسیر شود و اکر مقبول بود سعادتها برسد و الا رنج کشد و اکر
با مریخ نحس شود اسیر کردد و اکر بزحل نحس کردد در بندکی و بها افتد اما
اکر این بیت بهیمی بود مولود کله بانی کند و اکر این بیت خانهٔ عطارد
بود یا عطارد درین میان افتاده باشد و نحس بود بمریخ مولود
بیطاری کند و اکر برج آتشی بود و صاحب طالع مقبول در وی و عطارد
و مشتری ناظر بدین بیت و این بیت یکی از خانهای عطارد یا مریخ بوده

چهارم

مولود طبیب شود خاصه که یکی ازین دلایل صاحب عاشر بود یا صاحب عاشر بدین
دلایل ناظر بود و باشد که دستکار یا جراح یا حجام شود اما اگر درین وقت
نیرین با همدیگر ناظر باشند از خانهاء زهره یا عطارد یا زهره و عطارد
با هم بوند و قمر ناظر خاصه که از نوع صاحب بیت پنجم یا یازدهم یا دهم بود یا عطارد
با قمر حسن بوند مولود کحالی کند و سرمه‌ها سازد و باشد که عطرها آمیزد یا
مشاطه بود **ثمرهٔ پنجم** در احوال بندگان قوت طالع و صاحب او و نظر صاحب
ششم بدو دلالت و قوت سهم بندگان و صاحب او دلیل بودن بندگان باشد و اگر آن
قوت از خانهاء نحس بود بندگان او کارکن و رنج‌کش باشند و اگر سعد او بود
بندگان او با اعتقاد باشند و مشفق و از ایشان خیر حاصل آید دلیل بندگان سیاه
زحل است و بندگان ترک مریخ و بندگان سپید زهره و عطارد اما اگر
دلایل بندگان عطارد و زهره و قمر بوند غلام و کنیزک او جوان بوند و خوب
صورت و سپید پوست خاصه که مشرقی بوند و اگر خانهٔ ششم از خانهاء عطارد
بود یا زهره کار قوی‌تر باشد و از رنج و شر ایشان خیر و نفع حاصل شود
خاصه که یکی ازین دلایل صاحب ثانی باشد یا بصاحب ثانی نظر داره بود قوی
و حکم مشتری نیز همین باشد و اگر دلایل بندگان مشتری بود و مریخ و زحل بندگان
او کلان سال بوند خاصه که مغرب باشند و اگر دلایل بندگان با مشتری بود
در اوتاد بوند یا مایل الاوتاد بندگانش بسیار بوند و صحو و کودزند و دراز ایل
و ساقط ضد این بود و اگر دلایل بندگان در برج مذکر بوند و ربع مذکر غلامان نیز
باشند خاصه که ششم برج مذکر بود و اگر در برج مونث و ربع مونث بوند

کنیزکان

کنیزکان دارد و اگر بعضی در برج و ربع مذکر و بعضی در مونث بوند از هر دو نوع بندگان
دارد خاصه که برج ششم ذوجسدین بود اما اگر با دلایل در برج ذوجسدین باشند
اما اگر مریخ و زحل دلیل بندگان بوند و با هم نظر بعداوت کنند یا بدلایل بندگان
بعداوت نگرند بندگان مولود دروغ‌گوی و خیانت‌کننده بوند و اگر سعود نگرند بندگان
مولود راست‌کار و با وفا باشند اما اگر دلایل زهره و عطارد و قمر باشند
بندگان او خرده سال بوند و خوش طبع دلیل کثرت او تا است و نظرها دلایل با هم
خاصه نموده‌ایم پس اگر این دلایل در خانهاء مریخ بوند و ناظر بزحل خاصه مقابله
دلیل بودن خادمان بود و اگر دلایل در خانهاء زحل بوند و در نظر مریخ حکم همین باشد
و اگر دلایل مریخ نگرند و مریخ بد حال بود هم حکم همین باشد و اگر دلایل در خانهاء عطارد
یا زهره یا قمر بوند و مریخ یا نظر ناظر بود هم حکم همین باشد و دلیل غلامان حسنت آموز
بود خاصه که از دلایل یکی صاحب هفتم بود و حکم خدمتکار همین است اما اگر آفتاب
و اسد دلیل بندگان بوند بندگان کودن‌کش افتند و با کبر و باشد که اصل ایشان
بزرگ بود یا باشد که بدملک خود حاکم شوند و حکم ارباب مثلثات همانست که گفته‌ایم
بادها و راس درین بیت دلیل تندرستی است و افزونی بندگان و ذنب دلیل بیماری است
و بودن ریشها و لاغری و زردی و عیبها و ریختن موی و چنین از انواع صرع و
گریختن و بد افتادن بنده و خدمتکاران **شعبهٔ دوازدهم** در احکام بیت سابع شانزده
اثمار **ثمرهٔ اول** در احکام کلیات دلایل او همین خانه است و صاحب و مستولی
او و سهم تزویج و صاحب وی و زهره و قمر و ارباب مثلثات او و کوکبی که درین بیت
باشد اما در طالع زنان آفتاب و زحل دلیل باشد بجای زهره و قمر و سهم تزویج

اما مرد و صاحب و صاحب سهم پس اگر این دلایل قوی حال باشند و بهمدیگر ناظر و میان
این دلایل و طالع نظر باشد نموده‌اند دلیل یافتن سعادت بود از مناکحت و برخورداری
و بودن موافقت و خوشی عیش و اگر دلایل در اوتاد بوند قوی‌تر باشند و مدت صحبت
مدید بود و دلیل کثرت نکاح بود خاصه با کسان معروف و از قبیلهٔ اکابر خاصه که دلایل
در حظوظ خود باشند و حکم شرکت همین بود و اگر احوال دلایل بر خلاف این باشد
حکم بر طرف ضد این افتد اما اگر صاحب هفتم با مستولی بر وی و دلایل طالع ناظر
باشند یا رونده بنظر او زنان بمولود رغبت کنند و اگر دلایل طالع رونده
بود بدلایل هفتم یا بدان دلایل پیوسته باشند مولود بزنان مایل بود و بنظرهاء
مودت موافقت باشد در میان و بنظرهاء عداوت مخالفت بود و اگر دلایل زن در طالع
مرد افتند زنان مطیع و زیردست او بوند و اگر دلایل مرد در هفتم افتند مرد
منقاد و مطیع زنان باشد و در خصومتها حکم همین بود **ثمرهٔ دوم** در جهت عاقبت
اگر زحل درین خانه بود مولود زن پیر کند خاصه که در آخر برج افتاده بود و صغیر بود
و زن نیز زشت صورت باشد و اگر مشتری بود مولود زن میانه سال خواهد خاصه که
در میانهٔ برج بود و عفیفه باشد و شیرین صورت و اگر مریخ بود زن بی‌شرم و کم‌شرم
و بیاموزکی و محبوب صورت بود و اگر در آخر برج بود یا صغیر زن پیر بود و اگر زهره بود
درین خانه زن جوان خواهد خاصه که در اول برج بود و خوب صورت بود و لطیف
طبع بود و خوش حرکات و اگر عطارد بود زن با فرهنگ خواهد و کدبانو و نیکو
و سخن‌گوی و دانا و اگر آفتاب بود زن سرکش افتد و حاکم و متکبر و سلیطه یا متعلق
بزرگان یا از اصل معروف و حشمت صورت باشد و اگر قمر بود زن از عوام

الناس

و جایهاء عالی سازد و خوش و باقی را همین است چون منسوبات هر یکی در حالی
قوت و ضعف نموده‌ایم اما اگر این برج خاکی بود مولود در عمارت و زراعت
باشد و اگر برج آبی بود حوض و کاریز و یخدان سازد و اگر بادی بود
قصرها و بادگیرها سازد و اگر آتشی بود حمام و دوکانهاء طباخی کند و اگر صاحب
رابع در ربع زایل بود مولود از وطن اصل دور افتد و در شهری ساکن شود
که بدان ربع منسوب باشد خاصه که مقبول بود و اگر در بیت سیم یا بیت نهم
بود مولود سفر کند و کار قوی‌تر باشد و او در آن شهر ساکن شود که بدان کوکب
تعلق دارد و موضع او اما اگر صاحب طالع درین بیت بود مولود در وطن خود
ساکن شود و اگر حرکت کند مناسب قابل تدبیر او کند و اگر مقبول بود درین بیت
بدلخوش باشد اما بودن قمر با عطارد درین بیت مولود را از مسکن بیرون
برد و بدانجا رساند که منسوب صاحب چهارم بود از جهات عالم یا انجا بود که
صاحب طالع بود باید آنجا بود که صاحب نهم یا بدانجا که قابل تدبیر قمر یا عطارد
بود یعنی نواحی که منسوب بدین کواکب بوند از اقلیم و ناحیت و شهر و ارباع
عالم و ازین دلایل هر کدام با قوت‌تر بود اثر آن غالب‌تر باشد خاصه در وقت
تربیت آن کواکب و اگر هر یکی بجهتی نسبت دارند مولود سفرها بسیار کند از دور
و نزدیک اما در اوایل کتاب گفته شده است که از درجهٔ طالع تا درجهٔ عاشر
دلیل ایام طفولیت است و از درجهٔ عاشر تا سابع دلیل ایام جوانی و از درجهٔ
سابع تا رابع دلیل ایام کهولیت و از درجهٔ رابع تا طالع دلیل ایام پیری
پس هر کدام ازین چهار ارباع که نیرین در وی بود یا سعود و احوال مولود

دران حسن عمری تر باشد از طبیعت آن کوکب و موضع او اما اگر شرایط سوقایم
باشد مولود در ان متغیر بشد کند بدان اقلیم و ناحیت و شهر که بدان کوکب منسوب بود
و این اصل را صحیح دانند که در وی بحث بسیار افتد لیکن اما بودن وامر در
بیت دلیل کثرت املاک بود و صلاح حال پدر و مادر و بودن ذنب خلاف این باشد
اما نظر صاحب طالع برب مثلثه اول معلوم کرد دلیل تر بیت یافتن مولود
بود از پدر و مادر و دیدن سعادتی که بدین بیت تعلق دارد و اگر نظر عداوت بود
حکم بر عکس بود و اگر نظر برب مثلثه ثانی بود این احوال در اوایل عمر بود و اگر
برب ثالث بود در اواخر عمر بود باعتبار نظر قبولیت **شعبه دهم** در احکام
بیت خامس از طالع هشت اثمار **ثمره اول** در احکام کلیات او دلایل او همین
خانه است و صاحب و متولی بروی و سهم الاولاد و صاحب وی و آفتاب و
زهره و قمر و ارباب مثلثات وی و کوکبی که در وی بود پس اگر این دلایل
یا بیشتر ایشان قوی حال بوند و بجمله یکی ناظر بنظر مودت دلیل بودن فرزندان
بود و اگر در اوتاد بوند دلیل بسیاری بود و اقبال و جاه ایشان و اگر احوال
دلایل ضد این باشد حکم بر عکس بود و اگر این دلایل در ربع مذکور
بوند فرزندان بسیار بوند و در صفت خاصه دلیل قوی تر مذکر بود و اگر بر
ضد این بود دختران باشند اما اگر سهم الاولاد در حظوظ آفتاب بود یا
آفتاب بسهم ناظر بود و فرزندان پسر باشند و مقبل خاصه که در اوتاد بوند
و اگر این حال با قمر باشد دختران باشند و با دولت قیاس کرد که دیگر همه نیز ایشان
از مذکر و مونث و سعد و نحس اما اگر خانه پنجم برج بسیار فرزند بود

بیوفتد آنکه از زهره تا شمس و از طالع بیفکنند و دلیلها جفت او آفتاب و زحل بود
باقی احکام همین بود **ثمره دوازدهم** اگر قمر در طالع مردان میان اجتماع و استقبال
اقبال بود مولود در جوانی زن کند و اگر میان استقبال و اجتماع افتاده بود در پیری زن
کند اما در طالع زنان اگر آفتاب بالای زمین بود در جوانی شوهر کند و اگر در زیر زمین
بود در پیری شوهر کند **ثمره سیزدهم** اگر صاحب هفتم سعد بود یا کوکبی که در وی باشد
و صاحب طالع از وی منصرف شود و بسعدی متصل گردد مولود زن اول بگذارد و دیگری
خواهد و هر دو نیکو باشند و اگر بنحس متصل شود زن دوم بد افتد و اگر صاحب هفتم
نحس باشد و صاحب طالع که از وی منصرف شود بسعد پیوندد از بد خلاص یابد و بنیکی
در افتد و این اتصالات و انصرافات نیز بمودت و عداوت نظر کند اما دلایل حالات
پیری و جوانی را نیز اعتبار کنند اما جمع العوز در هفتم دلیل بسیاری زن خواستن بود
و در طالع زنان حکم همین باشد خاصه که دلایل در برج بسیار نکاح افتاده باشد
ثمره چهاردهم اگر دلایل جوانی زنان بدلایل مردان بپیوندد و دلیلها مردان فوق
الارض باشند از طالع مولود در جوانی زن کند جوان و اگر دلایل تحت الارض باشد
مولود در پیری زن جوان کند خاصه که دلیل قوی تر مرد زحل افتاده بود و او در اول برج
با همدیگر ناظر بود قیاس طالع زن همین باشد **ثمره پانزدهم** در حکم ارباب مثلثات
اگر رب مثلثه این بیت نیکو افتاده باشد احوال مولود از زنان در اوایل عمر نیکو باشد
و اگر رب ثانی نیکو افتاده بود در میانه عمر نیکو تر باشد و اگر رب ثالث نیکو باشد
در آخر عمر نیکو بود و حکم بخوست و اعتقاد همین است **ثمره شانزدهم** در مخاصمات
اگر صاحب و متولی خانه هفتم یا صاحب و متولی طالع ناظر باشند بمودت مولود

الرکن م

زن و دلیل دختر مه نشست باشد و او نیز در اول برج با همدیگر

بود **ثمره دوم** در احکام جنایات احتراق صاحب هشتم یا مرکز غارب یا بد
درجه طالع دلیل موت باشد از ماده حرارت یا از آتش یا کوها یا سموم و مانند آن
یا از غضب ملوک خاصه که برج آتشی بود **ثمره سیم** صاحب طالع بقران مریخ و یا
صاحب ثامن و سعدان ساقط از ایشان و این خانه دلیل موت باشد باهن یا با آتش
خاصه که برج آتشی باشد **ثمره چهارم** اگر صاحب طالع در هشتم بصاحب هشتم نحس
شود و سعدان ساقط باشند مولود بدست خصمان هلاک شود از طبیعت آن کوکب
نحس و آن برج **ثمره پنجم** مریخ چون با راس الغول بود و تسییر درجه طالع یا هیلاج
یا کدخداه بقاطعه رسیده بود خاصه براس الغول و آن بیت طالع یا دوم طالع
بود و سعدان ساقط مولود را بکشند و اگر در آن وقت زحل بود مرکز عاشر باشد و یا آفتاب
منحوس خاصه باحتراق موت او از دار باشد و اگر زحل در رابع بود بمقابله آفتاب
و بیت رابع خاکی بود موت او از زیر ماندن دیوار و خانه بود و اگر برج آبی بود از آب در افتادن
موت رسد و اگر برج بادی بود از خفه کردن و گرفتن دم او باشد و اگر زحل در وبال بود
و با مریخ بنظر عداوت باشد از ضرب و قتل موت رسد و اگر برج آتشی بود موت از آتش
رسد اما اگر این اسباب حاضر شوند و سعدی در طالع بود یا ثامن یا تسییر اوتاد یا
تسییر دلایل عمر در حدود سعدان رسیده بوند و طالع تحویل سال برج انتها سعید
بوند بسلامت بیرون آید از همه خطر **ثمره ششم** اگر صاحب طالع و قمر منحوس
باشند بمریخ و مریخ در طالع یا ثامن بد حال بود مولود در بیابان هلاک شود خاصه که
برج ثامن اسد یا جدی باشد **ثمره هفتم** اگر قمر در دهم باشد و زحل در چهارم و عطارد
در هفتم منحوس بمریخ و صاحب طالع نحس باشد مولود بدینه عوغا هلاک شود

خصومت کم افتد خاصه که سعدان بوند و اگر بعداوت نگرند خصومات بسیار افتد خاصه دلایل نحوس
باشند پس هر کدام از این دلایل در حظوظ خود بود ظفر از آن جانب بود و اگر دلایل هفتم در
طالع بوند یا در دوم طالع خصمان یا مال یا یاران خصمان بدست مولود افتند و مال و یاران او
و اما بهر طرف که نحسان باشند یا ناظر بوند یا طالع نحس بود خصومت از آن طرف خیزد
و بهر طرف که سعدان بوند یا ناظر باشند صلح از آن روی باشد و حکم زن یا شوهر همین باشد
اما بودن راس در این بیت دلیل کثرت زنان بود و عفت ایشان و صبر خصمان و دنب
دلیل قلت زنان بود و ناصبوری و عیب ایشان و فتنه کردن و بلا دیدن از ایشان
و حکم حرب و لشکرها همین باشد اما ظفر مریخ و سعدان و کواکب مستقیم را بود خاصه که اگر
شعبه سیزدهم در احکام بیت ثامن سیزده اثمار **ثمره اول** در احکام کلیات او
دلایل او همین خانه است و صاحب و متولی بروی و سهم موت و صاحب وی و مقابل نیر
هر یک و مرکز غارب و کوکبی که در این بیت باشد پس اگر این دلایل یا بیشتر ایشان نیکو
حال بوند و بجمله بکر ناظر باشند و از نحوس خالی مرگ مولود طبیعی باشد یعنی بتمام
عطیت کدخداه خود برسد و مولود پیوسته در امور راحت و فراغت بود و بی نکبت
زندگانی کند و اگر این دلایل بعضی منحوس باشند موت او طبیعت آن نحس حادث
شود پس اگر آلا نحس زحل بود موت از بیمار بیماری در از کشش بود از تلخ و جمیع سودا
و از سردی و تری و اگر مریخ بود از بیماری های خونی بود و قتال و تلخ بلغم و عفونت
و اگر از آفتاب منحوس شوند موت از آن بیماریها باشد که با آفتاب منسوب است
و از باش اما علتها در آن عضو باشند که برج و کواکب منسوب باشند چنانک
شرح داده ایم اما اگر بسبب مرگ کوکب نحس باشند خاصه که در مواضع نحس
باشند مرگ مولود در صورت نا ستوده باشد و اگر سعدان بوند در صورت ستوده

وقتها و خصومت خاصه که زحل در وبال یا هبوط باشد یا در خانهٔ غریب ثمرهٔ هفتم
اگر طالع حمل باشد و مریخ در سرطان و قمر در عقرب و زحل در طالع مولود خود را بدست
هلاک کند یا خود را بکشد و اگر مریخ در عقرب بود یا ذنب و زحل در سرطان و آفتاب
در میزان مولود در غربت و عبادت کشته شود و اگر مریخ در میزان بود بدست
خصمان گرفتار شود و اگر مریخ در میزان تحت الشعاع بود یا در عقرب مولود کشته
شود بدان شرایط که گفته شد ثمرهٔ نهم اگر طالع میزان بود و زهره بد و مرکز غارب
محترق شود و زحل در هشتم باشد و مریخ بدرجهٔ طالع مولود خود را هلاک کند
بسبب زنان و شهوت و خصمان و اگر زهره در عقرب بود یا طالع حمل را مریخ در ثور
باشد و سعدان ساقط بوند و طالع میزان را مریخ در طالع و طالع حمل را زحل در طالع مولود
بسبب زن در هلاک شود ثمرهٔ دهم اگر نحسی در دوم بود و بدحال باشد و بنحسی دیگر
منحوس گردد و عطارد هم از نحس منحوس گردد خاصه که برج دوم خاکی بود یا آبی باشد و خانهٔ
هشتم و صاحب او بدحال موت مولود از دارو باشد خاصه که طالع حمل باشد یا میزان
و اگر سعدی بدوم یا هشتم ناظر نباشد دفع مضرت کند خاصه که از مشتری بود یا آفتاب
خاصه بنظر مودت ثمرهٔ یازدهم اگر خانهٔ چهارم هبوط صاحب هشتم بود و او در آن
بیت بزحل منحوس بود و صاحب طالع محترق یا نحس شود مولود موت
در زندان بود و حبس و اگر آن بیت چهارم وبال صاحب هشتم بود و او و مریخ
منحوس و صاحب طالع بزحل منحوس و قمر بصاحب طالع ناظر بود او یا بصاحب ثامن
موت مولود از شکنجه باشد و ضرب و حکم اینست دلایل موت از وجه کلیات بعیده
تسییرات هیلاج و کدخداه و اوتاد اربعه بود و اصلی محفوظ در صورت طالع ۹۸

ارا حم

از اصلی و فرعی و بکواکب ثابته که قاطع اند و آن در عمل تسییرات معلوم شود ثمرهٔ
دوازدهم در مکروهات در مقدمه گفته است که اگر سعدی بد موضع و متولی
شود مکروه از کسانی رسد که توقع آن نباشد و اگر نحس متولی شود از کسانی مکروه
رسد که توقع باشد چون این خانه بیت غم و نکبت است بهر کوکب که درین خانه باشد
از طبیعت خود غم و اندوه رساند از کذخدا و منسوبات خود مثلا اگر صاحب
هفتم درین بیت افتد نکبت مکروه از جفت و خلاف رسد و اگر صاحب یازدهم
درین بیت بود مکروه از دوستان رسد و آنچه رسد مناسب طبع آن کوکب باشد
و آن برج و اگر کوکب دیگر نظر بدو کند از آن کوکب و موضع او نیز اثر باشد
بحسب نظر و سعادت و نحوست و قبول و رد و اعتبار کند ثمرهٔ سیزدهم
در حکم میراث و مال زنج این خانه بیت المال از او است و صندان و شرکا
و بیت المال آن موضع که مال از روی بدانجا داده بس اگر صاحب یا متولی
او در دوم طالع بود یا بپیوندد بصاحب دوم مولود از مال زنان و شریکان و خصمان
یا زوفی بوده و اگر صاحب ثامن در رابع بود بصاحب ثانی بپیوندد مولود میراث
یابد از طرف پدران و مادران و اگر از پنجم نور بصاحب ثانی دهد از فرزند میراث
گیرد و اگر از هفتم بصاحب رابع نگرد میراث از جفت گیرد یا شریک یا خصم
قیاس بروج دیگر همین باشد بس اگر نظرها سعد بود بآسانی رسد و اگر نحس
بود بدشواری رسد اما اجناس را از جوهر بروج طلبند اگر دلایل در بروج
آتشی باشند میراث از انواع معادن بود و اگر در بروج خاکی بوند از نوع نبات و ضیاع
و عقار بود و اگر در بروج بادی بوند از نوع بردها و حیوان بود و اگر در بروج آبی بوند

از نوع کاریز بود و حوض و جوی و آب گیرها و اگر در بروج بهیمی بوند از نوع بهایم بود
و آنچه در منسوبات بروج و کواکب یاد کرده ایم و کواکب را با بروج امتزاج دهند و
حکم اجناس از آن میان بیرون آرند اما این دلیل بقا بود و کثرت میراث و اهلی
و مالی و میراث حلال و ذنب خلاف او بود شعبهٔ چهاردهم در احکام بیت تاسع
پانزده ثمار ثمرهٔ اول در احکام کلیات او دلیل او همین خانه است و صاحب
و متولی او و سهم السفر و صاحب او و مریخ و عطارد و قمر و مشتری و ارباب مثلثات
او و کوکبی که درین بیت بود بس اگر این دلایل نیکو حال بوند و بجای دیگر ناظر
دلیل کند بر سفرهای نیکو و نافع و بسیار خیر و راغب بود مولود با آموختن علوم
و پاکی مذهب و اعتقاد در دین و دیدن خوابهای نیکو و دانستن تعبیر و بودن علم
و عمل ستوده و اگر احوال دلایل بر خلاف این بود حکم او بر عکس باشد
و اگر صاحب این بیت سعد بود مولود سفر بسیار کند برغبت و مراد دل و اگر سعدی
مسعود بود و مقبول تمتع بسیار گیرد از سفر و اگر در طالع بود حکم همین باشد
و آموختن علم بروی آسان بود و رغبت نماید بتحصیل علوم و باشد که علوم او
اغلب در سفر حاصل آید و او بعلم و مذهب شهرت تمام یابد اما اگر صاحب طالع
درین بیت باشد مولود سفرهای بسیار کند نه برضا و رنج و زحمت بیند و در
تحصیل علوم کاهل بود و رنجند و اگر نامقبول بود بدتر باشد و اگر مقبول
بود سفر دوست بود و با حاصل و اگر سعدی بود ناظر او جهت کسانی دیگر سفرها کند
و نفع بیند و باشد که امر بتحصیل فرط بیند اما اگر نحسی بدو ناظر بود حکم بر خلاف افتد
از نوع مشقت و جاهل ماند و حاصل ماند اما اگر میان صاحب طالع و صاحب این بیت ۹۹

شعبه بیت التاسع

ایلی ست حد

اتصالی بود

اتصالی بود سفرها بسیار کند و سود بود و نیکی یابد خاصه که نظر مودت بود و اگر این
هر دو دلیل در جهات مشرقی باشند سفر او بجانب مشرق باشد خاصه که برج مشرقی بوند
و حکم سه جهت دیگر همین است اگر هر یکی در جهتی باشند از برج و ربع سفر او در میان
آن دو جهت شود و اگرین دو دلیل هر کدام مقبول بود سفر بدان طرف شود و اگر هر دو مقبول
برابر باشند بهر دو طرف رغبت شود و حکم ارباب طالع همین باشد و پیوستن قمر با این دلایل
موجب سفر بسیار باشد و سفرهای دور ثمرهٔ دوم در احکام جزئیات اگر صاحب این
بیت زحل بود یا او درین بیت باشد سفر مولود جهت چهارپای و دلالی بود خاصه که برج
بهیمی باشد و اگر برج آتشی بود طلب علوم دارد از علوم دقیق و بوده خرد و فروشد
و در دین مطعون و صلب باشد و کم عبارت بود و خوابها درشت بیند و در دین لجوج
ثمرهٔ سیم اگر مشتری درین بیت بود یا صاحب این بیت باشد سفر مولود جهت بازرگانی
بود و بارها نفیس خرد و فروشد و سود بسیار گیرد و اگر نامقبول بود بیع و شرای
او در شیئها باشد و طعامها و اگر برج بهیمی بود جهت دواب سفر کند جز که سفند و الخ
غذا و اشیا بود و اگر برج آتشی بود بیع و شری برده کند و لباسها و در تحصیل علم جهد نماید و
با ورع بود و فقه و تفسیر بداند و عابد و پاکی باشد و بسفر کعبه و مزارها رغبت کند
بود و خوابها راست بیند و مذهب ستوده باشد و با وفا بود و عالم و پاکیزه ثمرهٔ
چهارم اگر مریخ صاحب این بیت بود یا درین بیت باشد مولود سفر کند با جمعی
در اضطراب باشد و در میان لشکرها و ترکان سفر کند و اگر مقبول باشد امیر لشکر بود
و سرور قوم و سلاح داد و اگر در بروج بهیمی بود چهارپایان دهد و اگر در برج آبی بود و نامقبول
دزد بود و راهزنی و راه داد و در علم سلاح و سواری بداند و اگر برج آتشی بود نفاط و آتش
کار

حرام دوم

بیامیزد

رانده م

و بیشتر سفر او بسبب کاهلی بود و در دین و مذهب سست باشد و خوابها آشفته بیند **ثمرهٔ پنجم** اگر آفتاب درین بیت بود یا صاحب این بیت باشد مولود سفرها کند جهت ملوک یا در
صحبت ملوک و اکابر و بازرگانیها با خیر کند و طلب صحبت پادشاه و اکابر دارد و دولت
و فرح و نیکی بیند و بیاموزد علم کلام و ارواح و معقولات و صنعت کیمیا و خواص جواهر
خاصه که برج آتشی بود و اگر نامقبول بود سفر در خدمت کاهلی کند با مردم فرومایه و بخیل
باشد و جاهل ماند و در دین و مذهب ضعیف بود و خوابها نیک نبیند و با دین نصاری
در آمیزد **ثمرهٔ ششم** اگر زهره درین بیت بود یا صاحب آن بیت باشد مولود
سفرها خوش کند و در عشرت باشد و سفر او بیشتر با خادمان و زنان بود و بازرگانی
او با نواع لباسها باشد یا عطرها و یا کنیزکان و بیاموزد علم دین اسلام و با طاعت
و نیکو اعتقاد باشد و اگر نامقبول بود این صفتها در وی کمتر باشد و اگر برج آتشی بود
بیاموزد یا دیبا بافی یا عطاری و خوابها نیک بیند **ثمرهٔ هفتم** اگر عطارد
درین بیت بود یا صاحب این بیت باشد مولود سفرها بسیار کند با چیز و نفع
و در بازرگانی فواید بیند و در بیع و شری زیرکی و کاردان باشد و اگر برج آتشی بود
بیع غلامان کند و اگر در خانهٔ زحل بود کار قوی تر باشد و علوم دقیق و فلسفه بیاموزد
و رسنده بود بجنون صاحب و مصنف شود و در علمی که حالت و اعتقاد او روشن حکما بود
و اگر در خانهٔ مشتری بود حج کند و منشی و عدل و نویسنده خطها و کتاب فقه و تفسیر
بود و مانند این و اگر در خانهٔ مریخ بود سفرهای او با خوف باشد و همراه دزدان و عوانان
کند و طریق خیانت کند و قمار باز باشد و اگر برج حالی بود تسخیر کند جن و پری و او
طلب علم سیمیا دارد و کم اعتقاد باشد و جراح و بیطاری کند و اگر در خانهٔ زهره بود

آتشی ج

موسیقی

100

سفرهای او خوش بود و طلبها کند و بیاموزد علم دین اسلام و خواندن شود و یا متولی
شود و اگر در میزان بود کار قوی تر باشد و اگر در سنبله بود سفرهای نیکو کند و با وزرا
و اکابر و حکما صحبت دارد و عالم گردد و در هر علم که خوض کند بکمال رساند و اقامت
قوی کند و در معرفت اشیاء معقولات کامل شود و نامدرس داده باشد و قوتهای باطنی
او بکمال رسد و اگر در جوزا بود از همه علوم آگاه باشد و نویسنده و نقاش گردد
و فصیح و متکلم و حاضر جواب و سفرهای نیکو کند و اگر در خانهٔ قمر بود سفر بسیار
کند و زود حرکت باشد و کم ثبات و بیاموزد علم غواصی و مروارید سفتن و ساختن
انواع مهرها و ساختن شرابها و ذیرکی بود در عقل معاش و اگر بفعل منحوس بود بنا شود
یا مهرهای کلیف عادت یا آسیابان بود یا کاریز کن و یا کوزه گری کند و اگر مریخ
منحوس بود آبگینه ساز یا زنجیرها بافند و حمایل و دست بندها کند و اگر در خانهٔ
آفتاب بود جوهرشناس شود یا صراف یا درم زن و سکه ساز و مانند آن و همه احکام بحسب
نظرها، سعد و نحس باشد **ثمرهٔ هشتم** اگر قمر درین بیت بود یا صاحب این بیت
باشد سفر بسیار کند خاصه از وجه رسالت و پیکی و بیاموزد علم مساحت و جاسوسی
و در کار دین و مذهب کم ثبات بود و حکم او در بیوت کواکب مانند بود بعطارد اما
بباید دانستن که صاحب طالع بهر کوکب که متصل شود درین بیت مولود رغبت کند
بعلمی که منسوب بدان کوکب بود و بنظر مودت کار آسان تر بود و بنظر عداوت دشوار
و اگر صاحب این بیت متصل بود بکوکبی که درین بیت باشد بنظر مودت مولود آن
علم که بدان کوکب منسوب باشد بکمال رساند و اگر نظر عداوت بود بیاموزد برنج و
و ناخوش و معلوم نکند و با در کار ندارد **ثمرهٔ نهم** اگر صاحب این بیت در وی بود و

سیاحت

تر

و بیت مثلثه اول ناظر باشد مولود در اوایل عمر سفرها کند و در تحصیل باشد و اگر بیت
ثانی نظر کند در اواسط عمر سفر کند و علم بیاموزد و اگر بیت ثالث نظر کند این احوال در آخر
عمر ظاهر شود و بسیاری و اندکی علم را از قبول و رد دلیل دانند و برج آتشی و نفع و ضرر
از نظر مودت و عداوت **ثمرهٔ دهم** اگر صاحب این بیت بصاحب ثانی نظر دارد سفر مولود
جهت مال و معاش باشد و اگر بصاحب ثالث نظر دارد جهت خویشان بود و طلب علم و اگر
بصاحب چهارم نظر دارد جهت املاک بود و پدر و مادر و اگر بصاحب پنجم نظر دارد جهت فرزند بود
و عشق و رسالت و اگر بصاحب ششم نظر دارد جهت شرع و بیماری و اگر بصاحب هفتم نظر دارد
جهت جفت و شرکت و خصمان و طلب فرزندان بود و اگر بصاحب هشتم نظر دارد جهت خوف بود
یا میراث یا مال زنان و ابنا و اگر بصاحب دهم نظر دارد جهت عمل بود یا کار سلطان و یا
سبب صناعتی یا پیش بزرگان رود و اگر بصاحب یازدهم نظر دارد جهت دوستان
یا طمع مال سلطان و طلب سعادتی بود و اگر بصاحب دوازدهم نظر دارد جهت دشمنان بود
یا دواب یا قرض **ثمرهٔ یازدهم** اگر صاحب این بیت از صاحب رابع منصرف شود و بصاحب
سابع متصل گردد و اگر صاحب سعد بود و صاحب رابع نحس مولود را آنجا که رود بهتر از اینجا
باشد و اگر صاحب رابع سعد بود و صاحب سابع نحس سکونت بهتر بود از حرکت و
اگر هر دو نحس بوند سفر و حضر بد باشد و اگر هر دو سعد بوند در سفر و حضر نیکی بیند
اما اگر کوکبی در هفتم بود و با او چنین حالات افتد حکم همین باشد و اگر کوکب سعد
بود مقصد بهتر باشد و اگر نحس بود سکونت بهتر بود اما صاحب این بیت با صاحب
هر بیتی که ناظر بود سفر بطبیعت و مزاج آن کوکب باشد و ان برج چنانکه گفته شد
ثمرهٔ دوازدهم اگر صاحب این بیت در رابع بود مولود سفر نکند حکم صاحب

صاحب ع

101

طالع همین باشد و اگر صاحب نهم با قمر بتربیع مریخ بود و مریخ تحت الشعاع یا تحت
الارض بود مولود که بجنگ رود و اگر بگاه آن کارهای سلطان ما جنانند و اگر بتربیع زحل بود
از شدت گوینده و رنج روزگار و تنگی و اگر زحل صاحب هشتم بود یا در بیت هشتم با صاحب
هشتم و انحس گردد باشد مولود در غربت سختی کشد و در غربت میرد **ثمرهٔ سیزدهم**
اما اگر کواکب درین بیت جمع آمده باشند مولود را اسباب سفر بسیار بود و بجاهای
دور برود و بهر جهتی و از هر علمی چیزی بداند و زیرکی باشد پس هر کدام کوکب که
مقبول باشد مذهب و اعتقاد او بدان مایل بود و اگر کوکب بصاحب نهم ناظر بوده
و او درین بیت باشد حکم همین بود و مولود از هر مذهبی چیزی بداند اما در مذهب
خود ثابت باشد **ثمرهٔ چهاردهم** اگر صاحب نهم در هفتم بود یا ناظر بصاحب او یا بکوکبی
که در وی بود و صاحب نهم بد و ناظر حکم همین باشد اما سفر او جهت زنان بود
یا ابنا زنان یا با ایشان سفر کند و بصاحب هر بیت که ناظر بود از آن قوم کسانی با او
بوند در سفر و باشد که در غربت ساکن شود و اگر ناظر بمودت بود سفرها بد ضا بود و بخیر
و نظر عداوت خلاف این باشد **ثمرهٔ پانزدهم** سفر مولود در آن جهت بود بیشتر
که بطالع و مثلثات او منسوب باشد و یا در آن جهت که صاحب نهم بود یا قابل
تدبیر او یا قابل تدبیر قمر اما ازین دلایل انکه قوی تر بود مولود را در آن جهت بیشتر شود
بیشتر و ارباب طالع را نیز حکم همین باشد چنانک اگر طالع و دلایل سفر در دو ربع زایل
باشند سفرهای بسیار نشود و اگر در دو ربع مایل بوند سفر نشود و اگر شود اندک شود
و یا نزدیک شود و دو ربع زایل از طالع گفت تا رابع و از سابع تا عاشر و دو ربع دیگر مایلند
اما حکم راس درین بیت مثل مشتری باشد و مولود با طاعت بود و دعاها بیاموزد و

مولود از سیر نور
از زحل صاحبه کر
برج منقلب باشد و
اگر صاحب طالع در نهم
ه

و خواهد را راست ببیند و در سفر علم الهی بیاموزد و دعا او زود با اجابت رسد و اما اگر بد
خلاف این باشد و اگر راس با کوکبی بود درین بیت در مولود او زیادت کند و ذنب کم
کند **شعبه یازدهم در احکام بیت عاشر هشت انشان نمره اول** در احکام کلیات
او دلایل او همین خانه است و صاحب و صاحب تولی بدوی و سهم عمل و سهم سلطان و صاحب
مهر دو بود آفتاب و بشب قمر و عطارد و مریخ شریک اند این دلایل و ارباب
مثلثات و کوکبی که درین بیت باشد پس اگر این دلایل قوی حال بوند و بطالع نیکی
ناظر مولود با دولت بود و حرمت و جاه و رفعت و ثروت و ملک و حاکم گردد بر بسیر قوم
و کامران بود و معروف و مشهور شود و لنج بدین مانند اما بعضی کسان گفته اند که این
خانه و صاحب وی و زهره و قمر و سهم مادر و صاحب او دلیل مادر اند پس اگر این دلایل
نیکو حال بوند و مسعود مادر مولود را حال نیک شود و دولت او روز بروز زیادت گردد
مناسب حال او و اگر این دلایل با دلایل پدر ناظر باشند مودت میان ایشان موافقت
زیادت شود و سازگاری کنند با همدیگر و مولود تربیت نیکو یابد و اگر نظر عداوت
بود در خصومت و تشویش باشند و اگر از همدیگر ساقط بوند در میان طلاق و فراق
افتد و دیگر این حال در بیت رابع گفته است اما اگر دلایل این بیت بد حال و نحس باشند
که در پیش رفت حکم این بیت بر ضد افتد اما اگر صاحب طالع بدین دلایل ناظر
باشد مودت این اسباب حاصل آید با ساعی تربیت و جهی و یا بر خود داری باشد
و اگر نظر عداوت بود خلاف آن باشد یا چنین حاصل آید برنج و مشقت و نجر طلها
بود اما اگر بعضی دلایل نیکو حال بوند امتزاج دهند پس هر کدام دلیل که قوی تر
بود مسالک از انجا مدد و از منسوبات آن کواکب و هر کدام بد حال بود از وی نقصان رسد

فی احکام بیت العاشر

۱۰۲

نقص او

نمره دوم در صناعت مولود اگر دلایل صناعت در حمل افتاده بوند صناعتی کنند که بر قمر داو
و اطراف او تعلق دارد و اگر در ثور افتاده بوند صناعتی کنند که بگاو و احوال او تعلق دارد
قیاس بر بروج دیگر همین است و نفس صناعت از طبیعت کوکب دلیل بود و موضع
او پس اگر دلیل در این برج که بود مقبول باشد و مسعود و بنظر سعد مولود صنعتها
شریف کند و از دست او نیکو بیرون آید و قبول یابد و اگر نامقبول بود و منحوس بنظر نحسها
منحوس صنعتهای خسیس کند و آن از دست او بی قیمت بیرون آید و مردود بود
بیش طایف مثلا اگر آفتاب دلیل صناعت افتد و او در حمل بود مولود تاج
سازد و کلاههای قیمتی و اگر دلیل زهره افتد و در حمل بود کلاه زنی یا کلاهی کند
یا مرتین شود یا آیینه دار بود و اگر عطارد بود مولود عمامها سازد و طاقیها
دوزد و اگر قمر بود شانه سازد یا برف آب و سپید آب کند و خضاب سازد و اگر
زحل بود کلاه دوز از نمد و پوست و پر حیوانات و اگر مشتری بود عمامهای عالی سازد
و زیر دستارها و فوطه قیمتی و اگر مریخ بود خود سازد از آهن و چرم و روی بند
و امثال این اما اگر زهره بر مریخ ناظر بود مولود آیینه داری کند و مشاطه شود
و اگر بزحل نگرد مولود مقنعه و آنچه از وی سر و روی پاک کنند و اگر زهره بمشتری
نگرد دستارها سازد از ابریشم با حاشیه و قصبها و قیمتیها اما اگر عطارد بزحل
نگرد مولود دستارها صوف سازد و پشمینه و اگر بمشتری نگرد ... قیمتی سازد
و دستارها و فوطه و ملتوف و نقابها اما اگر قمر بمشتری نگرد یا بزهره چیزهای لطیف
سازد جهت بزرگان و مقبول افتد و اگر بزحل نگرد یا بمریخ چیزها که سازد بد سازد
و لایق عوام و مردم دون بود اما اگر آفتاب با مشتری یا زهره بود مولود تاج و پیرایه

و حلقه و سربند سازد و عنبرینه و مرصعات کند و اگر آفتاب با زحل و مریخ بود مولود آنچه
سازد زنبق کرده و قلب کار بود و عنبرینها در وغش سازد اما وجه دیگر آنست که
اگر دلایل صناعت در بروج آتشی باشند مولود صنعتها کند که با آدمیان تعلق دارد
چون ساختن انواع جامها و دوختن و پختن الوان آبها و ترکیب سلاحها و امثال این
و اگر دلایل در بروج بهایم بوند مولود آنچه سازد به دواب و چهارپایان تعلق دارد چون
زین و لگام و قلادها و پلاسها و جلها و پالانها و نعل ستور و آنچه بدین مانند و باشد
که شتربانی و خربندگی بود اما اگر بعضی دلایل در بروج آتشی بوند و بعضی در بروج بهیمی
امتزاج دهند و مولود صناعتی کند که بمردم تعلق دارد و آلات آن از حیوان بود
چون ساختن جامدان و مفرش و زنبیل و موزه و نمد و برد و شطرنج و مانند این
اما هر کدام کوکب که بر دلایل صنعت نگرد چیزی از طبیعت خود در مولود زیادت
کند اگر سعد بود نیکو و شکل آن مصنوع را خوبتر گرداند و مقبول تر و با قیمت تر و اگر
نحس بود بر خلاف این باشد مثال آنست که چون زحل دلیلست بر ساختن آلات از نیم
و پوست و استخوان اگر مشتری بدو ناظر بود در آن چیزها زر و نقره بکار برد و
ظرایف سازد و اگر مریخ بدو نگرد آنچه زنبیل و قالی می بافت عذر بافد و آنچه جامدانها دوخت
پای پوش دوزد و آنچه شطرنج از عاج می ساخت شاخ گاو بکار برد و قیاس دیگرها
همین است اما اگر دلایل صنعت مریخ و زحل باشند و در خانهای عطارد بوند مولود
درودگر بود و کلاگر و بنا و کوزه گر و مانند این اما اگر مریخ و زحل در خانهای زهره
بوند مولود سازنده سازها بود از موسیقی یا خراط یا ترازوگر بود و امثال این و اگر
دفع در یکی از خانهای ایشان بود حکم او بدین نزدیک بود و در وقت احکام باید جمله نظر

و اگر عطارد در خانهای یکی باشد هر کوکب بود حکم او ماننده این بود

۱۰۳

معاصد

مناسب ازاج گفتیم بخاطر آورده و استنباط کرده و اگر مریخ و زحل در خانهای
مشتری بوند مولود کتابها جلد سازد و کمان سازد و کشتی و منبر تراشد و اگر مشتری
در یکی ازین خانها ایشان قیاس همین باشد اما اگر این بود و نحس در اسد باشد مولود
آبگینه سازد و سوس کیمیا دارد یا ریخته گر یا مسگر بود و در دو بروج آتشی دیگر نیز
همین باشد مگر در قوس که دلیل خرازی و صرافی باشد اگر مریخ و زحل در خانه قمر بوند
مولود آبکش بود یا مشک و داویه یا آب دلال خدیم و امثال این اما اگر عطارد و صاحب
نهم یا سیم افتد و بصاحب طالع ناظر بود و صاحب شرف عاشر در عاشر بود مولود واعظ
گردد یا خطیب معروف و مشهور شود خاصه که طالع برج با آواز بود و اگر صاحب طالع عز
در شرف خود بود با آن شرایط حکم همان باشد یا نایب واعظ شود و چندان شهرت یابد خاصه
که طالع برجی با آواز بود و اگر عطارد در طالع بود و صاحب شرف عاشر در عاشر حکم همین
باشد و واعظ ملوک شود و فصاحت و بلاغت او بغایت بود اما اگر مشتری بعطارد
نگرد یا او در خانهای مشتری باشد سخن او از تفسیر بود و حدیث و اگر بجای مشتری
زحل باشد سخن او از جنس حکمت باشد و طریق مشایخ اما اگر قمر بدو نگرد و عاشر
بود و در نقطه اوج کوکبی بزهره و عطارد نگرد مولود بر کار بازی کند یا بر رسن خاصه که
برج بالا باشد **نمره سیم** در احکام جزئیات اگر زحل درین بیت بود و صاحب طالع
نگرد بد مولود حرفه دهقانی کند خاصه که این برج خاکی یا آبی بود یا پیش بزرگان
کاری کند که بزحل منسوب باشد و اگر مشتری در خانه بوده و صاحب طالع بدو نگرد بود مولود
قاضی شود یا حاکم یا نایب بزرگان خاصه که برج آتشی بود و امام شود یا مدرس
و کاری کند که بمشتری منسوب باشد و اگر مریخ این جنب باشد مولود امیر لشکر شود

وسازنده انواع سلاحها خاصه که برج آتشی بود و در علم سلاح و سواری نیکو داند و اگر آفتاب
بود مولود والی و حاکم و ملک شود یا از نزدیکان پادشاه بود یا میر و رئیس شود یا مزاج یا جوهر
شناسی کند و اگر زهره بود مولود بنّازی یا عطاری کند یا درزی شود یا تنبور سازد یا موسیقی
باشد یا خدمت خاتونان یا خادمی کند خاصه که برج بادی یا خاکی بود اما چون انتقال الاتصال حکم
مناسب نظر و قبول وارد بود از مودت و عداوت و سعادت و نحوست کوکب دلیل اما اگر کوکبی
بیش از یکی باشد بود امتزاج دهند و حکم صنعت برون آورند و اگر صاحب طالع صاحب
این بیت ناظر بود بکوکبی که درین بیت باشد خاصه که نظر قبول باشد کار صنعت و فخر
مولود قوی تر بود و اگر نحس بود یا کوکب نامقبول باشد مولود متنفر بود از اعمال
و صناعت و آن صنعت خسیس باشد یا مولود از آن ننگ دارد مثال آنست که اگر زحل درین
بیت مقبول بود و صاحب طالع یا صاحب این بیت بدو ناظر بود بدولت مولود نایب
خاندانهاء قدیم کرده و مشایخ و سرور قومی کرده و در کار زراعت و عمارت نیکو داند
و اگر نامقبول باشد و صاحب طالع بدو منحوس بود مولود مزدور و کلکاران شود یا
حمالی و اگر در هبوط بود چاه کن شود یا کاریز سازد یا گورکن بود و همه ازین علل بطبیعت
برج تعلق دارد چنانک اگر برج آتشی بود کار دهار آتش کند و مهرها سازد و اگر در برج
آتشی منحوس شود مولود همراه زنان کرده و فال گوی و اگر زحل در برج آبی بود و بدحال و صاحب
هشتم بدو منحوس مولود مرده شوی کرده و اگر صاحب ششم بدو منحوس بود مولود خادم گرمابه
شود و اگر برج بهیمی باشد چرم سازد و ابانی یا دوزنده موزه بود و مانند این اما اگر
بیچاره زحل مریخ باشد و نامقبول بود و صاحب هشتم ازوی منحوس و برج بهیمی باشد مولود قصاب
شود و اگر برج انسی بود جلاد شود یا جراح و در برج آتشی بریان گر شود و در برج آبی ماهی گیرد

یا کشتی بانی

یا کشتی بانی کند و در برج خاکی صیاد شود و قیاس کواکب دیگر همین است و این اصل را نیکو نگاه
دارند که اگر کوکب قوی حال بود و در نظر سعدان حکم بنیکی مدلول او کنند و شریف بودن آن چیز
و اگر ضعیف بود و در نظر نحس حکم ببدی مدلول کنند و خست آن چیز مثلا اگر مشتری
قوی حال بود مولود دبیر یا قاضی شود و اگر ضعیف الحال باشد مولود خادم عالمان بود یا وزیر
یا خدمت مسجد یا مدرسه یا خانقاه کند و پیدا کردیم قوتها و ضعفها هر یک **ثمره چهارم**
اگر جمیعا صاحب طالع و صاحب این بیت نظر باشد بلو وقت بزرگان مولود را عزیز
دارند خاصه که نظر قبول بود و اگر عداوت بود عزیزش ندارند و اگر از همه دیگر ساقط
باشند مولود پیش بزرگان راه نیابد و کم نام بود مگر دلایل دیگر قوی افتاده
باشد **ثمره پنجم** چنانک احکام صاحب طالع با کواکب گفته شد در ثمره سیوم از این
شعبه حکم قمر در صورت طالع با کواکب برج چون ناظر بود همان طریق بود اما
وجود هر علمی و صنعتی را بشخصی دیگر سبب شود غیر مولود چنانک کسی دیگر فرماید
او را تا جهت دیگر کسی در اندازد **ثمره ششم** اگر مستولی بر سهم السلطان آفتاب
بود مولود از پادشاه دولت یابد و از نزدیکان او شود و حکم قمر همین باشد اگر طالع
شبی بود و قمر قوی حال باشد اما اگر مستولی زحل باشد مولود فراش یا دربان
پادشاه شود و امثال این و اگر مستولی مشتری باشد مولود امیر و معتمد پادشاه
شود و مانند این و اگر مولود مستولی مریخ باشد امیر لشکر یا سرهنگ شود یا مطبخی
و اگر زهره بود امیر مجلس شود یا جامه دار و چیزی مناسب زهره باشد و اگر عطارد
باشد دبیر یا وزیر یا مستوفی یا ندیم یا مداح پادشاه و بزرگان شود و پس احوالی
هر کوکبی بقدر قوت و ضعف او باشد و اگر دو یا سه کوکب مستولی باشند امتزاج

و قوی تر را مقدم دارند و اگر سهم در وتد بود قوت او تمام باشد و اگر در مایل الوتد
بود در وسط بود و حکم مستولیان با او همین باشد **ثمره هفتم در احکام مشتری**
اگر کوکب مشتری درین خانه بود همه احوال مولود که بدین خانه نسبت دارد بر طبیعت
آن کوکب بود و عمل و صنعت مولود از مزاج کواکب مشتری خیزد مثلا اگر مشتری آفتاب
بود مولود معروف کرده یا مالک یا حاکم یا میر قومی شود و در علم سیاست و ولایت
داری نیکو داند و این صفات در مولود بشماری ظاهر بود که بدین برج منسوب باشد
و قیاس باقی کواکب همین است و این اصل را در شعبه اخلاق نیکو یاد کرده ایم در همه
حکمها از آن غافل نباشند اما اگر در طالع کوکب مشتری باشد و مستولی نبود و بیشتر کواکب
از طالع ساقط باشند و ضعیف بوند مولود مجهول ماند و بی کاره و کاهل و روزگار گذراند
و بهیچ جایی نرسد و برطبع در ضد طالع او بود **ثمره هشتم** اگر صاحب طالع ناظر بود
برب مثلثه اول این بیت بنظر مودت و هر دو مسعود باشند و مقبول حال فتح
مولود در اوایل عمر پدید آید خاصه که این کواکب سفلی باشند و مولود در حرفت و صنعت
و عمل نیکو افتد مناسب کواکب قوی تر و موضع او پس اگر این حال با رب مثلثه ثانی
بود این صفات در میانه عمر پدید آید و اگر با رب ثالث پدید آید خاصه که کواکب بود در آخر ایام عمر چه اندازه
علوی باشند اگر هر سه ارباب قوی باشند احوال مولود در همه یکسان بوند از اول
عمر تا آخر عمر و بد یک نسق کرده و از طبیعت هر کوکبی مناسب باشد اما اگر
هر سه ضعیف افتاده بوند حکم بر خلاف این باشد اما اگر راس درین خانه
بود در پرستش خدای تعالی بکمال بود و مولود شناسنده ذات و صفات
او بود و معتقد باشد و مستجاب الدعوه بود و ازین سبب کار او بالا گیرد

و دولت

و دولت و جاه او برتر باشد و شریف نفس بود و حاکم بود بر ملوک و سلاطین و اگر بنوبه
در سهم افتاده بود و حضرت باری تعالی را بخواب بیند و راست قول باشد اما اگر ذنب
درین خانه بود مولود خوار و بی قدر شود و صنعتی و علمی نداند که نیکو باشد و هرچه کند از عیب
خالی نبود و معروف شود بعیب و خست **شعبه شانزدهم** در احکام بیت
عاشر پنج ثمره است **ثمره اول** در احکام کلیات او و دلایل او همین خانه است و صاحب
و مستولی بروی و سهم دوستان و صاحب وی و مشتری و زهره و ارباب مثلثات
وی و کوکبی که درین خانه باشد پس اگر این دلایل قوی حال باشند و بطالع یکی ناظر
بمودت یا درین بیت باشند دلیل یافتن سعادت بود و کثرت دوستان صادق و یافتن
نفع از ایشان و رسیدن بهر امیدی که دارد و اگر احوال دلایل بر خلاف این بود
حکم بر عکس افتد پس اگر صاحب دلایل طالع بدین دلایل ناظر بود بمودت این
همه اسباب حاصل شود و باسانی تر وجوه و اگر نظر بعداوت بود جای حاصل کند بجد
و رنج و زحمت و اگر این دلایل از نحسان دور بوند دلیل پیوستن بود به مطلوب و
بوجود هادی یافتن از آن و سعادت تمادی نماید و مراد حاصل شود و اگر نحسان ناظر
بوند حکم بر خلاف افتد اما اگر صاحب طالع درین بیت بود مولود پیوسته در طلب امیدها
خود باشد و طامع بود و مطیع دوستان باشد و در دوست و رزیدن بود و اگر صاحب
این بیت در طالع باشد دوستان و خانه بر در مولود بوند و امیدهای او برآید
و لهو و زینت دوست دارد و از بیت المال پادشاه و اکابر روزی بود و اگر حمایل
صاحب طالع و صاحب این بیت نظر بود بمودت مولود از دوستان و دوستان
از مولود و مولود از دوستان شکر گویند و با همدیگر نفع و خیر رسانند و اگر نظر

عداوت بود حکم بر عکس باشد و اگر از همه یک ساقط افتاده بوند مولود را دوستان کم باشند
اما اگر صاحب طالع ازین بیت و صاحب او ساقط بود بی وفایی از مولود بود و اگر صاحب
این بیت در دوازدهم بود دوستان با مولود دشمنی کنند و اگر در هشتم بود قصد مولود
دارند و اگر در ششم بود مولود را رنجه دارند و اگر در دوم بود قصد مال مولود کنند در ورطه

ثمره دوم در احکام جزئیات اگر سعدان درین خانه باشند مولود را دوستان با وفا
بوند و معتقد او و ازیشان نیکیها بینند بتو اگر آن سعد مشتری بود سعادت او
از وجه امانت و سداد است و آنچه خیرات باشد و شادیها بینند و دوستان او از منسوبات
مشتری باشند و اگر زهره بود سعادت او از روی معاشرت رسد و لهو و طرب و زینت
و عشق از کسانی که بزهره منسوب بوند اما اگر نحس درین خانه بود مکروه از احوال دوستان
رسد و کاهلی و تعویق و تقصیر ایشان و دوستان او از منسوبات زحل باشند و اگر
مریخ بود خانه از بی اعتقادی دوستان رسد و قصدها بد و خیانت و دروغ و حیلت
و دوستان او از منسوبات مریخ بوند و باشد که مولود در مال سلطانی و اکابر خیانت کند
خاصه که بد حال و نامقبول بود و اگر عطارد درین بیت بود و مسعود باشد دلخوشیها
بیند از دوستان و خوش سخنی و معاملت نیک و مکتوبات افتد در میان و اگر
مولود با مریخ یا زحل نسبت دارد یا مریخ بعطارد ناظر بود یا این بیت حظ مریخ باشد
مولود بتعویذ نبشتن دوستان انگیزد و ساختن حیلت و اگر عطارد منحوس بود
مولود در حیلت غلو کند و مکروه بیند و نفاق بیند از دوستان و تهمت کشد
از منسوبات عطارد و در مال بزرگان خیانت اندیشد و اگر قمر درین بیت بود
مولود غم از ثبات دوستان بیند و تحرک و سفر ایشان و اگر آفتاب درین بیت بود

مولود را دوستان بزرگان باشند و معروف و توانگران و او از سبب دوستان
مترقی باید و پیش پادشاه معروف شود و درین صورت مقبول کواکب را درین بیت
عظیم احتیاط باید کرد و نظرها هر یکی را از سعد و نحس اما اگر راس درین بیت
بود قصد منتهای کند و در دوستان بیفزاید و با و مید ها برساند و ذنب قصد نقصان کند
و در دوستان نقصان کند و دشوار رساند بدانچه امید دارد و جز اگر با دوستان
وفا کنند و وفایی بینند از ایشان **ثمره سیم** چون دوستان مولود و صفات ایشان
از منسوبات کوکبی بود که درین بیت باشد و از صاحب این بیت و قابل تدبیر وی
و اما جوانی و پیری ایشان از تشریق و تغریب کواکب دانند و بودن ایشان در اول
و آخر برج و اما خوبی و زشتی و لطافت و خوش طبعی و معاشرت و محاورت و زینت
و پاکی و مجالست و امثال این را از زهره و عطارد و مریخ نگرند پس اگر هیچ کوکب درین
بیت نبود بصاحب بیت و قابل تدبیر وی نگرند و اگر قابل تدبیر نبود حکم از صاحب
بیت کنند پس اگر صاحب بیت در اوتاد بود دوستانش بسیار باشند و در مایل
الوتد در توسط و در زایل چنین نباشند اما وجهی دیگر آنست که صاحب هر بیتی کو بدین
بیت نظر کند یا بصاحب او ناظر باشد بنوعی دوستان مولود از منسوبات آن کوکب
بوند مثلا اگر دلایل بیت سیم ناظر باشند بدین بیت یا بصاحب وی اخوان
او را دوست باشند قیاس بیوتی دیگر همین است بنظر مودت و عداوت اما قومی که
بمثلثات این بیت منسوب باشند مولود را دوست دارند و ان بیت هفتم اینست و سیم
و حکم مثلثات طالع همین است **ثمره چهارم** اگر صاحب طالع بد سهم دوستان سعدان
باشند از دوستان سعادت بینند و اگر نحسان باشند شقاوت بینند و سعادت و نحوست

و آن لهم ... (marginal note, illegible)

(marginal note above text:) مولود دشمنی آنجنان باشند ... (illegible)

باشند و اگر صاحب طالع درین بیت بود حکم معین است و مولود بدست دشمنان گرفتار
باشد و بدبختی آن بود که این بیت وبال یا هبوط او بود و اگر صاحب طالع بصاحب این بیت
منحوس شود بدی رسد از دشمنان و اگر مسعود شود نیکی رسد و اگر صاحب این بیت
بصاحب طالع نحس شود مولود بدشمنان ضرر رساند و اگر نحسان درین بیت باشند
مولود بسیار دشمن بود و با او بد اندیشند و خود از بدی خود در رنج و مشقت
افتند و ازیشان ایمن نباید بود و اگر سعدان بوند دشمنان کسانی باشند
که ازیشان توقع دشمنی نباشد و خواهند که بطریق احسن دشمنی کنند و باشد که
ازیشان ضرری نرسد و توقع نفع باشد بی اختیار ایشان **ثمره دوم در احکام
جزئیات** بودن صاحب یازدهم درین بیت دلیل دشمنی باشد از دوستان و بودن
صاحب این بیت در یازدهم دلیل دوستی کند با دشمنان بود با مولود پس اگر کوکب
مسعود و مقبول بود بر عبث بود و اگر نامقبول و نحس باشد بجز ورق باشد **ثمره
سیم** نظر دوستی میان صاحب یازدهم و صاحب دوازدهم دلیل محبت بود میان
دوستان و دشمنان مولود پس اگر صاحب یازدهم برو بپیوندد محبت از طرف دوستان
مولود خیزد و اگر صاحب دوازدهم بصاحب یازدهم بپیوندد دوستی از جانب دشمنان
باشد و اگر نظر عداوت بود حکم بر عکس باشد و این حکم با صاحب هر بیتی همین واجب کند
چنانکه اگر این اتفاقات با صاحب پنجم افتد دوستی و دشمنی با فرزندان مولود کنند
بحسب نظر سعد و نحس **ثمره چهارم** هر کوکب که درین بیت باشد بنگرند تا او
صاحب کدام خانه است از طالع ان قوم دشمن مولود شوند و آن دشمنان از منسوبات
آن کوکب بیت او باشد مثلا صاحب بیت سیم درین خانه بود خویشان دشمن شوند و اگر

ونفع و ضرر و خیر و شر از طبیعت آن سعد بود یا آن نحس باشد و بودن سهم در اوتاد
دلیل بسیاری دوستان باشد و قوت سهم و صاحب او دلیل سعادت ایشان بود و
دوستان مولود از منسوبات کواکب مستولی بوند بر موضع سهم و سعادت و نحوست
ایشان از قوت و ضعف سهم و صاحب او بود **ثمره پنجم** اگر صاحب طالع برب مثلثه
اول این بیت ناظر بود مولود را در اوایل عمر دوستان باشند بسیار و اگر
برب مثلثه ثانی نظر دارد در میانه عمر بسیار باشند و اگر برب ثالث نظر دارد در آخر
عمرش دوستان بسیار باشند اما اگر دلایل دوستان در برج منقلب باشند
دوستان بسیار شوند اما زود منقطع گردند و اگر در بروج ثابت باشند در دوستی
وفادار باشند و در بروج ذو جسدین کار بر توسط بود و کم اعتمال باشند و بود و حل
بوند اما اگر قمر یکی از دلایل دوستان افتد دوستان بسیار شوند از عوام خلق و
متغیر حال بوند خاصه که قمر در برج منقلب بود اما اگر زحل یکی از دلایل بود دوستان
رنجکش باشند و در دوستی پایدار بوند خاصه که در بروج ثابت باشند و قیاس کواکب دیگر
همین است **شعبه هفدهم در احکام بیت ثانی عشر یازده اثمار ثمره اول** در احکام
کلیات او دلایل او همین خانه است و صاحب و مستولی بروی و سهم دشمنان و صاحب
وی و زحل و ارباب مثلثات این بیت و کوکبی گروی بود پس اگر این دلایل مسعود باشند
و قوی حال دلیل سعادت حال دشمنان بود و فراغت مولود از ایشان و سلامتی و اگر حال
بخلاف این باشد حکم بر عکس بود و اگر دلایل در اوتاد بوند یا مایل الاوتاد دلیل
کثرت دشمنان باشد و احترام ایشان و تمارت و اگر در زایل ساقط بوند حکم بر ضد افتد
اما اگر این دلایل بصاحب طالع ناظر بوند یا بطالع بعداوت مولود را دشمنان بسیار

اعتق د

بلغ

(red marginal note:) هذا الحکم ... (illegible)

آن کوکب زحل بود پیران باشند و آنان که بزحل تعلق دارند قیاس بر وجه و کواکب دیگر همچنین است
ثمرهٔ پنجم اگر بر موضع سهم اعدا صاحب یا متولی نحسان بوند از دشمنان مضرت رسد و اگر سعدان بوند
مضرت نرسد و اگر این دلایل در اوتاد باشند یا مایل الاوتاد دشمنان بسیار بوند و قوی حال
باشند و در زایل ضعیف باشند و از مولود دور افتند ثمرهٔ ششم صاحب این بیت در هر
خانه که بود دشمنان از مزاج آن خانه انگیزد چنانکه اگر در خانهٔ دهم بود پادشاه و بزرگان
دشمن شوند بسبب عمل یا دولت یا صناعت قیاس بر وجه دیگر همین باشد ثمرهٔ هفتم
اگر صاحب و متولی این خانه تحت الشعاع بوند دشمنان مولود را نکبت از پادشاه
رسد و اگر نحس منحوس بوند شقی و رنجند باشند و رنج و مشقت ایشان از طبیعت آن
کوکب نحس باشد و اگر در وبال یا هبوط بوند بدبخت باشند و درمانده و اگر در شرف یا خانهٔ
خود قوی حال و با دولت باشند ثمرهٔ هشتم بدلایل مختلف دوستی و دشمنی را از طالع
دو شخص نگرند و آن چنان باشد که اگر طالع دو مولود یک برج بوده آن هر دو با همدیگر دوستی
دارند و اگر ... دیگر افتد دشمن ان باشد و اگر ... طالع مولود را صاحب یکی افتد
با همدیگر دوست باشند و اگر صاحب آن دو طالع مولود با همدیگر بنظر عداوت نگرند میان
ایشان دشمنی افتد و این احکام در اوایل شجرهٔ چهارم رفته است روشن ثمرهٔ نهم در حبس
و قرض اگر نور طالع یا عقرب بود و صاحب طالع در دوازدهم باشد مولود محبوس ماند و در
دست دشمنان افتد و اگر صاحب طالع بصاحب ثانی منحوس شود در برج دوازدهم سبب
حبس او مال بود و قرض و اگر بصاحب دهم منحوس شود سبب کار پادشاه بود و صنعت و عملهای
اکابر قیاس بر وجه دیگر همینست اما اگر صاحب ثانی در دوازدهم منحوس بود مال و معاش مولود
بسبب قرض دادن و دشمنان ... هلاک شود و اگر مسعود باشد مال زیادت کند از قرض دادن

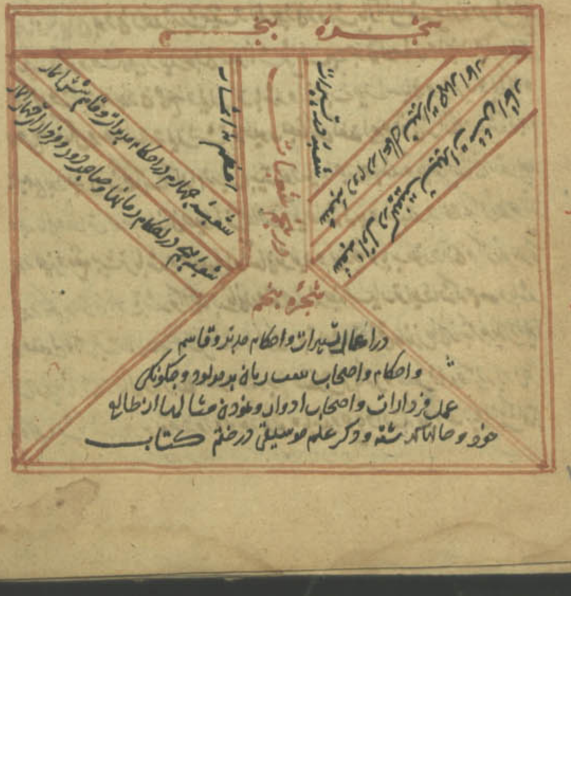
واگر یکی هم

و مالی

والله

و معاش مولود از اینجا حاصل آید پس اگر مریخ بدو ناظر بود یا در خانهٔ مریخ بود مال او بوجه
حرام زیادت کند و اگر این حال با مشتری افتد از وجه رخصت شریعت زیادت کند و اگر
این حال کوکب نحس شده باشد یا نحس بود و سعدی بدو ناظر باشد مال حرام را در صورت
حلال کند و اگر آن نحس زحل باشد و اعدا در بیت ثانی حظ بود یا بصاحب بیت ثانی نگرد مولود
مال از پشت دواب بدست آرد برنج و سختی خاصه که نظر او تربیع بود و مشقت بیش باشد
و راحت کمتر و اگر زحل مقبول بود درین بیت غایت بیش ده و رنج کمتر باشد و اگر
سعدی بدو ناظر بود کار قوی تر باشد خاصه که درین بیت فرح دارد ثمرهٔ دهم در حکم
چهارپایان بودن زحل درین بیت دلیل بود بر دواب بارکش باشد و از وحوش و آنچه
در قید آیند و مشتری دلیل بود بر حیوانات شریف بود چون گوسفند و آنچه در منسوبات
او گفته است و بودن مریخ دلیل بز باشد و آفتاب دلیل اسپان و زهره دلیل گاو
و مرغ خانگی و عطارد دلیل اشتر و طیور چنانکه گفته ایم و قوی تر آنگاه باشد که برج
بهیمی بود پس ازین کواکب هر کدام درین بیت بود یا صاحب او باشد یا صاحب ثانی منقبل بود
وجه مال و معاش مولود از آن حیوانات حاصل آید خاصه که بدو نسبت دارد و اگر نظر دوستی
بود خیر و نفع بیشتر باشد و حصول او آسان تر بود و بی رنج و با بخود رساند و اگر نظر عداوت
بود حکم بر خلاف این باشد و اگر صاحب ثانی در وتدی باشد چیز بسیار تواند خاصه که مسعود باشد
و مقبول و اگر این دلایل بصاحب طالع ناظر باشد کار بهتر بود اما باقی ماندن حال را بنگر نیز بدلیلها
اگر در برج ثابت بود حال خود را نگاه دارد و در برج منقلب بود زود کمتر و تلف شود و اگر در برج
ذو جسدین باشند کار بر توسط بود و مولود کدخدای باشد و خرج داند نه کمتر و وجه دیگر آنست که اوتاد

دلیل باقی ماندن مال بود و مایل الاوتاد دلیل توسط حال و زایل الاوتاد دلیل نابود مال و
ساقط دلیل فقر و سختی اما ماندن و نا ماندن مال بکوکب سعد و نحس تعلق دارد و راجع و مستقیم
ثمرهٔ یازدهم حکم ارباب مثلثات در هر بیت رفته است پس هر کدام ازین سه ارباب قوی
حال تر بود آنرا امام ترتیب او ظاهرتر باشد در سعادت اما اگر در رتبت اول و در رتبت دوم
متولی بوند بر بیت و مسعود باشند احوال مولود از طبیعت این بیت بر یک نسق کرده
از اول تا آخر در سعادت خاصه که هر دو یا هر سه بهم ناظر باشند طوعرت و اگر منحوس بوند بر
یک نسق بود در شقاوت والله اعلم بالصواب



شعبهٔ اول در کیفیت تسییرات شش انواع ثمرهٔ اول در احکام تسییرات
اعمال تسییرات دشوارترین عملهاست در علم نجوم و حرکت او تقویمی است نه حقیقی
و محسوس نیست موهوم است و اگر کسی حقیقت طلب دارند گوییم رسیدن آن دلیل او گر
بثانی بقوت تا آن قوت از امتزاج هر دو دلیل بفعل آید مناسب موضع مثل موجودی که
از تمزیج دو عنصر وجود یابد و اما تسییرات بر پنج نوع است اول تسییر اعظم است
که هر یک سال شمسی یک درجهٔ مطالع بود و هر ماه پنج دقیقه و هر شش روز یک دقیقه بتقریب
بر اوتاد طالع و هیلاج و کدخداه مولود اصل را بدین تسییر اعتبار کنند تا احوال
عمر مولود که از رسیدن او بدلیلها قاطع عمر آن ثانی تسییر اکبر است که هر یک سال
شمسی یک برج او و هر ماه دو درجه و بیست و هشت دقیقه و هر روز پنج دقیقه
بتقریب پس برج انتها عبارت ازین تسییر است و این تسییر سنوی نیز
خوانند و حکم سال بیک سال ازو کنند ثالث تسییر اوسط است که هر یک سال
شمسی سیزده برج او و یک برج انتها و هو لاذه برج طالع و بهر ماه یک برج و دو درجه
و دو دقیقه و هر روز یک درجه و چهار دقیقه و او را تسییر شهوری گویند و حکم هر ماه از
وی کنند و این سه تسییر را جدولها ساخته اند و ما نیز در زیج علاء آورده ایم
رابع تسییر اصغر است که از درجه برج انتها اند هر ماه سیزده برج و کسری و هر روز
سیزده درجه و کسری ببرد اول ساعت تحویل سال درجه برج انتها را مثل درجهٔ طالع
کنند و حصهٔ ماه و روز از تسییر شهوری بدان افزایند بدان درجه و همچنین حصهٔ ماه هر روز
از تسییر شهوری هر دوازده ماه را تا تمام سال ازین هر دو تسییر بدان درجه و دقیقه
طالع رسیده باشد در برجی که بعد از برج انتها بود تا بتوالی امثال طالع میزان تر

بسیزده درجه و بیست دقیقه و سال سیزدهم انتها بطالع رسیده بود پس بدین دو درجه و
دقیقهٔ طالع حصهٔ یک ماه دو درجه و بیست و هشت دقیقه زیادت کردیم و هر روز پنج
دقیقه از تسییر سنوی و هم بدوی زیادت کردیم حصهٔ ماه و روز از تسییر شهوری ماه یک
برج و دو درجه و سه دقیقه و هر روز یک درجه و چهار دقیقه از زمان تحویل سال چون سیصد
و شصت و پنج روز و شش ساعت بگذشت این هر دو تسییر بعقرب رسیدند بیکجای
سیزده درجه و بیست دقیقه پس تسییر سنوی یک برج رفته باشد و تسییر شهوری یک برج
انتها و دوازده خانهٔ طالع بدین بود و بهمین کل دلایل اصل و فرع کرده شده و حکم تسییر یومی
همین باشد اما بسبب سرعت وی اهل این کار او را کمتر در عمل در آورند و بروی چندان
اعتماد نکنند خاص آنست که او را هر روز پنجاه و نه دقیقه و هشت ثانیه رانند مقدار حرکت بوسط
آفتاب و طالع تحویل را بدین تسییر عمل کنند تا تمام سال را دور کرده بود و بهمه
دلایل اصل و فرعی کرده شده و بوقت تحویل سال دیگر همان جزو باز رسیده و طریق عمل
همانست که گفتیم در آن دو تسییر و حصهٔ ماه و روز او از جدول حرکت شهور و ایام
آفتاب برگیرند **ثمرهٔ دهم در معرفت درجات نحس و قاطع و کواکب قاطع** اجزاء
قطع کنندهٔ عمر و کواکب بر دو قسم اند اصلی و فرعی اصلی آنست که در وقت ولادت اتفاق
افتاده باشد چون موضع نحسین در صورت طالع و شعاع تربیعات و مقابلات هر دو
و موضع آفتاب و شعاع در تربیع و مقابلهٔ او و ماه و عقدهٔ ذنب و موضع عطارد
اگر نحس بود و شعاع تربیع و مقابلهٔ او و هر کوکبی که در حد نحس افتاده بود
و اول حدود نحسان و موضع سهم الموت و درجهٔ هشتم و ششم و موضع صاحب هشتم اگر
نحس باشد و مرکز سابع و مواضع ذوات الاذناب و درجات طلوع و درجات غروب

و درجات

و درجات ممتزج کواکب ثابته آنچه قاطع اند و سحابیات اما فرعی آنست که بعد از ولادت
واقع شود چون جزو قران نحسین و جزوهای اجتماعات و استقبالات و طالعها و
هر یک و جزو مقارنات کواکب با نحسان و جزو مجاسدهٔ کواکب با ذنب و جزو احتراقات
کواکب و جزو کسوف و خسوف و درجهٔ طالع هر دو و موضع مدبر کسوفات و جزو مجاسدهٔ
نیرین با ذنب و در تربیع آفتاب و ماه و مقابلهٔ هر دو در وقت تحویل سال مولود و همچنین
مواضع و شعاعات هر دو نحس اما یک سهم است قاطع تر بیت دلایل قطع طریق
استخراج او آنست که بود بگیرند بعدد از مریخ بزحل و از طالع بیفکنند و شب بخلاف
این **ثمرهٔ سیم در معرفت دلالات و این دوازده است** اول رسیدن
تسییر هیلاج است بدان دلیلها قاطع ثانی رسیدن تسییر کدخداه است بدان دلایل
ثالث رسیدن تسییر درجهٔ طالع است رابع رسیدن تسییر وتد الحت سابع است خامس
رسیدن تسییر وتد رابع است سادس رسیدن تسییر برج انتهاست سابع ثامن
تسییر درجهٔ طالع تحویل است تاسع تسییر صاحب اوست عاشر تسییر درجهٔ هشتم است
حادی عشر تسییر صاحب اوست ثانی عشر تسییر سنوی است بر طالع اصلی پس اگر تسییر
یکی ازین دلایل خاصه هیلاج یا کدخداه بمواضع قاطع رسد از آنچه گفتیم خوف
قطع عمر بود باشد خاصه که در اصل هیلاج و کدخداه ضعیف افتاده بود یا عطیت
کدخداه بتثلیث رسیده باشد یا بنصف یا بثلثان اما اگر سعدی ناظر باشد
در وقت رسیدن تسییر عمر بدین مواضع یا برج انتها بجایگاه سعدی رسیده باشد
از دوازده برج طالع خاصه که در وتدی بود یا بموضع یکی از دو نیر رسیده باشد
در اصل و سالخداه او قوی حال باشد یا طالع تحویل مسعود افتاده بود و صاحب او

با سعدی در یکی ازین سه طالع باشد یا ناظر بود بوقت خاصه از اوتاد و نحوس ساقط بوند
از هر سه طالع یا طالع اصل و دو از مواضع مخوف با سعدی مستولی شده باشد بر هیلاج
یا کدخداه یا بر موضع هر دو و بنوعی از انواع یا تسییر دلایل اصل یا بیتین
تسییر اوقات در حدود مسعود باشند یا صاحب مرخای و شریک او سعد بوند رفع آن
فساد کنند و مانع آن کردند و اشارت آن بسلامت بگذرد خاصه که در اصل دلایل عمر
قوی افتاده باشند اما چون دلیل دافع و مانع قایم باشد در آن وقت عارضه افتد
گردنده مناسب دلیل ضعیف و تسییر او از اعظم و اکبر و اوسط و اصغر آن مدت
مناسب دلیل دافع باشد و طبیعت او اما اگر تسییر دلایل اصل بمواضع سعود رسند
و برج انتها و سالخداه سعد بوند و طالع تحویل و صاحب او همچنین و پاک باشند از نحوس
دلیل خوشی عیش باشد و صحت و سلامتی نفس و بوتوقی بودن قوتها و نفسانی و سعادت
احوال او از خارج و داخل **ثمرهٔ چهاردهم در معرفت قاسم و مدبر** قول بطلمیوس
آنست که تسییر بجز هر کوکب که برسد آن درجه را درجهٔ قسمت خوانند و صاحب
حد را قاسم از حدود مصریان و حکم آن تسییر بخیر و شر از طبیعت قاسم بود تا
تسییر در حد او باشد و گفته شده است که اثر تسییر اعظم قوی بود در حکم اعمار
و کلیات طالع و اثر تسییر اکبر کمتر از وی بود در احوال عمرها و جزئیات طالع
و حکم هر سال از وی کنند و اثر تسییر اوسط کمتر از اکبر بود در جزئیات طالع و
حکم هر ماه از وی کنند و حکم تسییر اصغر روز بروز باشد اما شرط آنست که بدرجهٔ
قسمت بنگرند و قاسم اگر قاسم سعد باشد حکم بر سعادت کنند و کیفیت سعادت را
از طبیعت او بنگرند و بدانند حالات او را از قوتها ذاتی و عرضی در اصل و در وقت

و بنگرند برج تسییر که چه نسبت دارد بطالع اصل و برج انتها و طالع تحویل و مانند
این همه احکام کنند و اگر قاسم نحس باشد ذاتی یا عرضی و آن نسبتها نیک نباشد
پس حکم بنسبت آن کنند و اگر بعضی سعد و بعضی نحس باشند احکام بطریق تمزیج
کنند اما اگر تسییر سنوی حکم بر سالخداه برج تسییر باشد و چون تسییر شعاع
یا جرم کوکبی رسید در آن برج آن کوکب حاکم تر باشد بر احوال آن برج و حکم از وی کنند
تا بوقتی که تسییر از شعاع یا جرم او بگذرد باز حکم بر سالخداه افتد پس چنانک
نصف جرمین را در اتصالات نگاه دارند در رسیدن تسییر را در این وقت نگاه
دارند بنصف شعاع یا جرم کوکب و همان نسبتها که گفته شد بکار برند **ثمرهٔ
پنجم** در استخراج اجزاء ساعات جهت مطرح شعاعات اجزاء ساعات کوکب بحسب
موضع او باشد پس اگر کوکب بر درجهٔ عاشر بود یا در درجهٔ رابع اجزاء ساعات او پانزده
باشد راست و اگر بر درجهٔ طالع بود یا هفتم اجزاء ساعات بحسب موضع او بود
اما اگر کوکب میان عاشر و رابع افتاده باشد فضل بگیرند میان پانزده درجه
و اجزاء ساعات درجهٔ آن کوکب و آنرا ضرب کنند در ساعات بعد کوکب از وتد دهم تا
چهارم و بر شش قسمت کنند تعدیل حاصل آید پس اگر فضل پانزده را بود بر اجزاء
ساعات کوکب و کوکب میان عاشر و طالع باشد یا رابع و مقابلهٔ او تعدیل را از پانزده
کم کنند و اگر فضل اجزاء ساعات کوکب را بود تعدیل بر پانزده افزایند آنچه حاصل آید
اجزاء ساعات کوکب بود بحسب موضع او **ثمرهٔ ششم در معرفت مطرح شعاعات** کوکب
مطرح شعاعات بر دو قسم است یکی در تربیع سواء چنانچه در تسدیس و تثلیث و مقابله
معلوم است اما قسم دوم بدرجات مطالع باشد و آنرا حدود بوید نبود بسبب عروض

کواکب وجه عمل آنست که ضرب کنند اجزاء ساعات درجهٔ آن کوکب را که خواهند در چهار آنچه بر آید
انرا از مطالع درجهٔ آن کوکب بخط استوا من اول الحمل کم کنند آنچه ماند قوس ان بگیرند
بمطالع خط الاستوا آنچه حاصل آید موضع تسدیس ایسر کوکب باشد و نظیر او موضع
تثلیث ایمن بود باز ضرب کنند اجزاء ساعات را در شش و مضروب را کم کنند از مطالع
کوکب و قوس باقی بگیرند بمطالع خط الاستوا موضع تربیع ایسر حاصل آید و نظیر او تربیع
ایمن بود باز کم کنند اجزاء ساعات را از سی آنچه ماند نظیر اجزاء ساعات کوکب بود
پس ضرب کنند او را در چهار و مضروب را بر مطالع خط الاستوا زیادت کنند و قوس
او بگیرند بمطالع خط الاستوا تسدیس ایمن بحاصل آید نظیر او تثلیث ایسر باشد
و درجهٔ مقابله نظیر درجهٔ کوکب باشد و آفتاب را این عمل حاجت نبود چون او عرض
ندارد **شعبهٔ دوم در اعمال تسییرات چهار اغاز ثمرهٔ اول** در معرفهٔ
این اعمال و اصطلاحات او هر کوکب و دلیل که او را تسییر خواهند کرد اگر بر درجهٔ طالع بود
و او را عرض باشد عمل بر درجهٔ طلوع او باید کرد نه بر درجهٔ طالع و اگر بر درجهٔ هفتم بود
عمل بر درجهٔ غروب او باید کرد و اگر در درجهٔ ممر او مثلا در درجهٔ عاشر یا رابع بود بر درجهٔ ممر او
عمل باید کرد و اگر عرض ندارد مثل سهمی از سهام عمل بر درجهٔ او باید کرد اما اگر دلیل
میان اوتاد باشد بر درجهٔ عمل باید کرد که میان درجهٔ ممر یا درجهٔ طلوع یا غروب او بود
و اعتبار نکنند درجهٔ تقویم را چنانکه بعضی کنند اما معتبر در تسییر موضع مقدم را
بود نه موضع تالی را و مقدم انرا میخواهیم که از افق اول طالع شود و تالی
انرا که بعد از وی طالع گردد چنانکه درین صورت طالع آفتاب را تسییر می کنیم بر درجهٔ
غارب چنانکه قول بطلمیوس است اما در حقیقت درجهٔ غارب را تسییر
کرده می شود نه موضع آفتاب جهت آنکه درجهٔ غارب مقدم است

در طلوع

در طلوع بر درجهٔ آفتاب که حمل پیش از ثور طالع می شود اما چون دلیل را که تسییر
کنند اگر بر کدران دلیل حرکت و تدبیر بوده دلیل را اول تا بدان حرکت برانند بر قاعده او
بعد از ان چنانکه اکتساب [تعاد] این حرکت بوده برانند دیدیم در اعمال بعضی از منجمان غافل
این عمل که بسبب این دقیقه در تسییر ساهی بوده اند والله اعلم بالصواب



ثمرهٔ دوم در تسییر دلیلی که مابین وتد سابع و عاشر باشد چون خواهند

تا دلیل را که میان سابع و عاشر باشد بدرجهٔ سابع تسییر کنند بقول بطلمیوس وجه عمل
آنست که شش برج بر مرکز غارب زیادت کنند و مطالع او بگیرند ببلد و در حقیقت
آن مطالع طالع باشد و او را مقدم خوانند باز شش برج دیگر بر موضع دلیل افزایند
و مطالع او بگیرند ببلد و انرا تالی گویند و آن مطالع نظیر او بود پس مقدم را از تالی
کم کنند آنچه ماند هر درجهٔ سالی بود و هر دقیقه شش روز بتقریب و سبب شش برج را
افزودن آنست که مطالع هر درجه از برج با مغارب او برابرست چنانکه طالع چیز آنست
سیزده درجه مطالع او با مطالع سیزده درجهٔ حمل برابرست جهت آنکه هر درجه که از
فلک البروج بر آید نظیر او فرو رود از معدل النهار همچنین مثال طالع میزان بیچیدن درجه
یح ک غارب حمل ... **یح ک** آفتاب در ثور ... **یح ک** شش برج بر مرکز
غارب افزودیم شد این **یح ک** مطالع او ببلد این **قصو لط** و این مطالع طالع بود که او را
مقدم خوانند باز شش برج بر موضع آفتاب زیادت کردیم شد ... **یح ک** مطالع
او ببلد این **د لح** و این را تالی خوانند پس مقدم از تالی کم کردیم ماند چند ...
درجات او را سی و سه سال حساب کردیم و پنجاه و چهار دقیقه را در شش ضرب کردیم
و بر سی قسمت کردیم شد خارج این **ی کد** و این ده ماه بود و بیست و چهار روز
بتقریب یعنی این مدت را تسییر مرکز غارب بموضع آفتاب خواهد رسید
اگر چه قول بطلمیوس چنانست اما صواب او در حقیقت چنین است
جهت آنکه عمل این بر عکس اعمال دیگرست **ثمرهٔ سیم در زیادت و نقصان
عطیت کواکب** اگر بخواهی که بدانی کدخداه بعد اوقت ناظر باشد چنانکه از عطیت او نقصان
کنند و آن بقدر اجزاء ساعات آن کوکب باشد فوق الارض یا تحت الارض و بقدر بعد او از طالع

ما غارب

ما غارب وجه عمل آنست که مطالع طالع ببلد از مطالع کوکب بخس ببلد کم کنند
اگر فوق الارض باشد و مابین المطالعین را بر اجزاء ساعات درجهٔ طالع قسمت کنند خارج قسمت
ساعات بعد کوکب بود از طالع نصف سدس از تمام نقصان اصلی بخس کم کنند آنچه ماند
حصهٔ نقصان آن بخس باشد از عطیت عمر آنرا وضع کنند باقی عطیت معدل ماند مثال
درین صورت مطالع موضع زحل این **ی ه مط** اجزاء ساعات او این **ب کط** اگر زحل بر درجهٔ
طالع بودی مقدار اجزای ساعات خود کم کردی چون دور افتاده است از طالع بقدر ساعات بعد
او از طالع چیزی کم شود از حصهٔ نقصان او چنانکه گوئیم مطالع طالع ببلد **قصو کط**
مطالع موضع زحل این **قه کط** تفاضل این **فکد ما** بر اجزاء ساعات درجهٔ طالع
که هست این **یه ید** قسمت کردیم شد خارج این **ح ب** و این ساعات بعد زحل است از طالع بر
بقدر هر ساعتی نصف سدس بعد از نقصان اصلی زحل که هست این **ب کط** کم کردیم طریق
عمل آنست که ساعات بعد را در نقصان اصلی زحل ضرب کنند و بر دوازده قسمت کنند که نصف
سدس بعد است آنچه خارج شود حصهٔ نقصان باشد از نقصان اصلی زحل کم کنند باقی که ماند
نقصان زحل باشد انرا از تمام عطیت کم کنند عطیت معدل ماند چنانکه ما را ساعات بعد
هست چیزی **ح ل** در نقصان اصلی زحل که هست این **ب کط** ضرب کردیم حاصل بر این
این را بر دوازده که نصف سدس بعد است قسمت کردیم شد خارج این **۳۹۳۱۲۸**
ط ح از نقصان اصلی زحل که هست این **ب کط** کم کردیم باقی ماند این **ح لو** و این حصهٔ
نقصان زحل است بقدر بعد او از طالع این را از عطیت شمس کم کردیم باقی عطیت
معدل ماند این **ل ح** و این مدت سی سال باشد و هفت ماه و پنج روز بتقریب و در زیادت
کردن سعدان طریق همین است اگر چه ذکر آن رفته است از این عمل در شعبهٔ هیلاج و کدخداه ر

در شعبه

اینجا صلاح ودیدیم یکی کردن بدین وجه که مناسب است و اگر دلیل تحت الارض باشد بعد از
مرکز عاشر کیرند و بهاجزاء ساعات کوکب عمل کنند **شمره چهارم در عمل تسییر اوسط**
چون خواهند تا بزمانی معلوم بدانند که تسییر اوسط بکجا رسیده است طالع بنهند و بعدد
سالهای تامه برج برطالع افزایند اگر از دوازده زیادت شود دوازده طرح کنند آنچه ماند موضع
تسییر بود در مبداء سال تا قصه و اگر با سال ماه و روز بود حصه هر یک از جدول بر گیرند
و بااین موضع تسییر جمع کنند آنچه شود موضع تسییر بود مثال طالع این **و کط ک** بد طالع
چهارده سال فرض کنیم که گذشته است شمسی و دو ماه و ده روز پس چهارده سال تا قه را
چهارده برج برطالع زیادت کردیم دو دور بینداختیم ماند این **ح کط ک** و این موضع
تسییر بود در مبداء سال تا قصه حصه دو ماه این **ه نو** حصه ده روز این **مط** مبلغ
این **ه مه** این را با موضع تسییر زیادت کردیم شد چنین **ح لط ه** و این موضع
تسییر باشد در زمان معلوم اما اگر زمان مجهول باشد و مسیر الیه معلوم پس این عمل
عکس اول بود و چون خواهند تا بدانند که بچند مدت این تسییر بدان موضع رسد
طالع وضع کنند از موضع مسیر الیه و اگر نتوانند دور بیاورند آنچه ماند هر برج سالی
بود و هر درجه بیست و هشت دقیقه ماهی و هر پنج دقیقه یک روز چنانکه گفته ایم
آنچه جمع شود مدت زمان رسیدن تسییر بود از درجه طالع بموضع معلوم مثال طالع این
و ط ک موضع مسیر الیه این **ا ع ح** وضع کردیم طالع از وی و نقش که ده بیاوردیم
و الوح از وی حصه ماه و سال برداشتیم حاصل آمد شش سال از شش برج و از بیست
و هفت درجه و هشت دقیقه یازده ماه معلوم شد که این مدت تا آفتاب تسییر درجه طالع بموضع
آفتاب خواهد رسید **مقاله سیم در قسمت اعظم ند اثمار ثمره اول در قسمت مرکز عاشر**

ودرابع چون خواهند که تسییر و تدلی کنند از این دو وتد بموضع مهمی یا کوکبی که او را
عرض نباشد و در همین ربع بود بکیرند مطالع درجه عاشر بخط استوا و آن مقدم
باشد آنچه ماند هر درجه سالی بود و هر دقیقه شش روز و این رسیدن تسییر مقدم
بود بتالی اما اگر تسییر بکوکبی عرض دو مرکز کنند بکوکبی که او را عرض باشد اول عرض او
بدانند و درجه ممر او استخراج کنند و مطالع درجه ممر بکیرند بخط استوا و این تالی
باشد مطالع وتد عاشر یا رابع که مقدم است از تالی کم کنند باقی درجات تسییر بود هر درجه
سالی و هر دقیقه شش روز مثال فرض کردیم مرکز عاشر **ح یه مد** مطالع او بخط
استوا **فد و** که مقدم است موضع سهم سعادت این **که یوکد** مطالع او بخط استوا این
رم ل که تالی است پس مقدم از تالی کم کردیم باقی ماند این **لب ند** و این مدت رسیدن
تسییر وتد عاشر است بسهم السعاده و طریق مرکز رابع همین است **ثمره دوم در
تسییر درجه طالع و غارب** چون خواهند که تسییر و تدلی کنند از این دو وتد بموضع
مهمی یا کوکبی که عرض ندارد مطالع طالع بکیرند ببلد و آن مقدم باشد و بکیرند مطالع
آن دیگر ببلد و آن تالی باشد و اگر بکوکبی را نهند که او را عرض باشد عرض او بدانند
و درجه طلوع او استخراج کنند و مطالع درجه طلوع او بکیرند و آن تالی باشد پس مقدم
از تالی کم کنند آنچه ماند هر درجه سالی بود چنانکه گفته ایم اما اگر تسییر درجه غارب کنند
بکیرند مطالع نظیر او ببلد یعنی مطالع طالع آن مقدم باشد و مطالع نظیر دلیل دیگر که
تسییر بدو می رانند ببلد آن تالی بود و اگر مسیر الیه را عرض بود درجه غروب او استخراج
کنند و مطالع نظیر آن ببلد بکیرند درجه غروب تالی باشد پس مقدم از تالی کم کنند باقی
درجات تسییر ماند **ثمره سیم در استخراج ساعات بعد دلیل از اوتاد** بیش از آنکه

ومطالع ان دلیل
با بخط استوا وان
تالی با شد پس
مقدم از تالی نقصان
کنند انچه ماند
صح

نوبت مطالعه کنیم مقدمه گفته می شود و آن چنان است که معلوم است تحقیق که هر ربعی از ارباع
معدل النهار بشش ساعت معوج طالع می شود و طلوعات ارباع فلک البروج بیش و کم
از این باشد بعلت عرض بلدان پس هر جزو از اجزاء دلیل را که مقدم گفته ایم تسییر خواهند
کرد مثلا اجزاء وتدی بود یعنی که بمحاذات آن وتد باشد تسییر او چنان کنند اما اگر مقدم
از وتد دور افتاده بود اینجا واجب کند معرفت ساعات بعد او از آن وتد جهت آنکه گفته ایم
که اگر مقدم بر وتد عاشر یا رابع بعد اجزاء ساعات او با نوزده درجه باشد راست و چون
فرض کردیم که در کجا گفته است لازم آید که اجزاء ساعات او تفاوت کرده بود پس ساعات
معوج از وتد تا دلیل معلوم نباشد هر از دلیل تا وتد بعد او نیز هم معلوم نبود پس ضرورت
باشد معرفت ساعات بعد دلیل از وتد و نسبت او بشش و معرفت نسبت اجزاء ساعات
او بحسب موضع با برج و نسبت مطالع دلیل که او را مقدم خوانده ایم معدل شود در
هر ربع که باشد و مطالع تالی که مسیر الیه است هم معدل کرده بدان ساعات بعد مقدم از وتد
اما سهولت می آید در عمل و آن چنان است که اگر مطالع مقدم را بساعات بعد او
از وتد معدل کنند بعلت دوری او از وتد و تفاوت اجزاء ساعات او چرا واجب کند
مطالع تالی را بدان ساعات بعد مقدم معدل کردن چه بعد تالی از آن وتد زیادت از بعد مقدم
باشد و نسبت ساعات او بیشتر و تفاوت بسیار باشد میان اجزاء ساعات تالی و اجزاء
ساعات مقدم اما از روی قیاس چنان ماییم که نسبت ساعات بعد تالی هم معلوم کنند
بر نسبت اجزاء ساعات او تا مطالع تالی را بدان نسبتها معدل کرده نوعی اعتدال است
اجزاء ساعات چنان باشد که قوس النهار دلیل را بر دوازده قسمت کنند اجزاء ساعات او
حاصل آید این را از وی کم کنند باقی اجزاء ساعات نظیر او ماند جز این مقدمات معلوم شد

وخواهند که ساعات بعد دلیل بدانند که میان دو وتد افتاده باشد بعد بکیرند از وتد
تا دلیل و اجزاء ساعات او استخراج کنند و آن بعد را بدین اجزاء ساعات قسمت کنند
خارج قسمت ساعات بعد دلیل بود از وتد چنانکه اگر دلیل از وتد عاشر در گذشته
بود مطالع او بکیرند بخط استوا من اول الحمل و مطالع عاشر هم بخط استوا از وی
کم کنند آنچه ماند بعد او بود از وتد عاشر و چون این بعد را از بعد کم کنند باقی بعد ماند از
دلیل تا وتد طالع بجای آن بعد از وتد عاشر تا دلیل چون این ساعات بعد را از شش
کم کنند ساعات بعد ماند از دلیل تا وتد طالع اما اگر دلیل مابین رابع و سابع
افتاده بود مطالع وتد رابع بخط استوا از مطالع دلیل کم کنند باقی بعد دلیل
ماند تا وتد رابع از ابداء اجزاء ساعات نظیر دلیل قسمت کنند خارج قسمت ساعات
بعد بود از وی تا وتد طالع اما اگر دلیل مابین سابع و عاشر افتاده بود مطالع نظیر
وتد سابع ببلد یعنی مطالع طالع از مطالع نظیر دلیل کم کنند باقی بعد دلیل حاصل
آید از وتد سابع **ثمره چهارم در تسییر دلیل که مابین عاشر و طالع افتاده بود**
بدلیل که هم از این ربع بود گفته شده است که ما دلیل را که تسییر می کنیم مقدم میخوانیم
و مسیر الیه را تالی پس چون مقدم میان عاشر و طالع افتاده بود و تالی هم در این ربع
باشد بکیرند مطالع مقدم بخط استوا و ببلد و تفاضل بدانند میان هر دو مطالع
و آن را در ساعات بعد مقدم از وتد عاشر ضرب کنند و بر شش قسمت کنند آنچه حاصل آید
تعدیل باشد پس اگر فضل مطالع خط استوا را بود بر مطالع بلد تعدیل را از مطالع
خط استوا کم کنند و اگر فضل مطالع بلد را بود تعدیل بر مطالع خط استوا زیاد کنند
تا در هر دو عمل مطالع خط استوا معدل کرده و همچنین مطالع تالی بکیرند بخط استوا

و بلد و تفاضل میان ایشان هم در ساعات بعد مقدم از وتد عاشر ضرب کنند و بر شش قسمت
کنند آنچه خارج شود تعدیل بود پس اگر فضل مطالع خط استوا را بود تعدیل را از وی کم کنند و اگر
فضل مطالع بلد را باشد تعدیل بر مطالع خط استوا زیادت کنند تا بعینه همچو عمل
مطالع خط استوا حاصل آید پس مطالع معدل مقدم بخط استوا از مطالع معدل تالی
بخط استوا کم کنند باقی که ماند هر درجه سالی حساب کنند و هر دقیقه شش روز
این مدت را تسییر مقدم بتالی رسد و این عمل تسییر جزو معلوم است بجزو معلوم
ثمره پنجم در تسییر دلیلی که مابین رابع و سابع افتاده بود بدلیل که هم
در ربع بود اگر مقدم میان رابع و سابع افتاده بود و تالی نیز در ربع بود بگیرند
مطالع نظیر مقدم بخط استوا و مقدم بلد و تفاضل مابین دو مطالع را در ساعات بعد
مقدم از وتد رابع ضرب کنند و بر شش قسمت کنند تعدیل حاصل آید پس اگر فضل مطالع
نظیر خط استوا را بود تعدیل از وی کم کنیم و اگر فضل مطالع نظیر بلد را بود تعدیل
بر مطالع نظیر خط استوا افزایند تا مطالع خط استوا معدل شود بعد از مطالع نظیر
تالی بخط استوا بگیرند و تفاضل مابین دو مطالع را هم در ساعات بعد مقدم ضرب کنند و بر شش
قسمت کنند تعدیل بیرون آید چنانکه گفتیم از مطالع نظیر تالی بخط استوا کم اگر فضل
او را بود و بروی زیادت کنند اگر فضل مطالع بلد را بود پس مطالع نظیر مقدم بخط استوا وضع
کنند باقی درجات تسییر ماند **ثمره ششم در تسییر دلیلی که مابین وتد طالع و
رابع بود** و دلیل دیگر هم در ربع بود اگر مقدم میان وتد طالع و رابع باشد و تالی
هم در ربع بود بگیرند مطالع طالع بلد و خط استوا و تفاضل میان هر دو را در
ساعات بعد مقدم از وتد طالع ضرب کنند و بر شش قسمت کنند تعدیل حاصل آید پس اگر فضل

مطالع

مطالع بلد را بود بر مطالع خط استوا تعدیل از وی کم کنند و اگر فضل مطالع خط
استوا را بود تعدیل بر مطالع بلد افزایند تا مطالع بلد معدل گردد و با مطالع تالی
همین عمل کنند پس مطالع معدل مقدم ببلد از مطالع معدل تالی ببلد کم کنند باقی
درجات تسییر ماند **ثمره هفتم در تسییر دلیلی که مابین سابع و عاشر افتاده
بود** بدلیل که هم در ربع بود اگر مقدم میان سابع و عاشر افتاده بود مطالع نظیر
او بگیرند ببلد و خط استوا و تفاضل هر دو را در ساعات بعد مقدم از وتد سابع ضرب
کنند و بر شش قسمت کنند تعدیل حاصل آید پس اگر فضل مطالع نظیر بلد را بود تعدیل
از وی کم کنند و الا بروی افزایند تا مطالع نظیر بلد معدل شود و با مطالع نظیر تالی ببلد
همین عمل کنند پس مطالع نظیر مقدم ببلد از مطالع معدل نظیر تالی ببلد کم کنند
باقی درجات تسییر ماند **ثمره هشتم در تسییر اتصالات ابجد** عمل که پیش ازین
کردیم تسییر جزو معلوم بود بجزو معلوم و این تسییر جزو معلوم است بجزو مجهول و وجه
عمل آنست که اگر تسییر وتد طالع کنند یا دلیل را بحقیقت وتد باشد بعدد هر یک سال یک درجه
بر مطالع طالع زیادت کنند یا بر مطالع دلیل که درجه طالع بود و اعداد مطالع معدل خوانند و
موضع او بگیرند بمطالع بلد موضع تسییر درجه طالع یا موضع تسییر آن دلیل حاصل آید پس صاحب
حد آن درجه را قاسم خوانند و حکم او از طبیعت قاسم کنند چنانکه ذکر رفته است و نظیر
این تسییر موضع تسییر درجه غارب بود و صاحب حد او قاسم باشد اما اگر مولود سالها
گذشته باشد و خواهند که در وقت معین بدانند که تسییر درجه وتدی کجا رسیده است مثلا
خواهند که موضع تسییر درجه طالع بدانند سالهای تاریخ گذشته را بر مطالع طالع زیادت کنند و اگر
با سالها ماه و روز بود حصه هر یک بجا افزایند تا مطالع معدل باشد موضع او بگیرند بمطالع

بلد موضع تسییر معلوم شود و نظیر او موضع تسییر وتد غارب باشد اما همین مطالع
معدل را چون کنند در جدول مطالع خط استوا من اول الجدی موضع تسییر وتد عاشر حاصل آید
و نظیر او موضع تسییر وتد رابع بود پس احکام هر یکی از قاسم کنند و حکم دلیل بجای او تا افتاده
باشد همین است **ثمره نهم در تسییر دلیلی که مابین الوتدین افتاده بود
بجزو مجهول** بدین عمل شبهتی آید و آن چنانست که ما هر دلیلی را که میان
دو وتد است بجزو معلوم تسییر می کنیم واجبست مطالع او را معدل کردن بساعات بعد
او از وتد چنانکه در پیش رفت اینجا این عمل حاجتست یا نیست چون تسییر او بجزو
معلوم را لازم می شود اما از روی قیاس آنست که معدل کردن مطالع جهت بعد
او است از وتد نه جهت مسیر الیه که تعدیل مسیر الیه تبع او ست و ذکر رفته است که تغییر
مطالع مقدم مناسب ساعات بعد او بود از وتد و مناسب اجزا ساعات او بحسب
موضع و این هر دو علت اینجا موجود نیست واجب کند مطالع او را معدل کردن بساعات بعد
او از وتد اگر مسیر الیه مجهولست گو باش چون مطالع دلیل معدل کنند تسییر او بحسب
ربع او را بدانند چنانکه هر یکی را نموده ایم روشن **شعبه چهارم در احکام جدبوات
و قواسم شش ثمره ثمره اول در احکام جدبوات** در پیش گفته ایم که جدبهر
آن کوکب باشد که تسییر بشعاع یا بجرم او رسد و حکم آن برج از جدبهر کنند تا تسییر
در شعاع او بود یا با جرم او پس اگر جدبهر سعد بود و در اصل مسعود بوده او را در طالع
حظی باشد یا در موضع شعاع خود دلیل کند بر سعادت حال و قوت ارواح مولود و
و صحت بدن و دور بودن از مکروهات و عوارض ظاهری و باطنی و اگر جدبهر در بیت المال
حظی دارد دلیل حصول مال بود و فراخی معاش و هم او تنعم مرکبی و یادی مندی او در کارها

و اگر در

و اگر در بیت السلطان حظی دارد دلیل مصاحبت بود از قبل سلطان و بزرگان و بودن
شغل و عمل نیکو و پیش رفتن صناعات و رواج کارها و قوت جاه و رفعت باشد و ثمرات
در شهر و ناحیت و سعادت حال زنان بود و از خدای و ابنا ذات و مولود که بدان موضع مقصد
دارد و اگر در رابع حظی دارد دلیل نیکی املاک باشد و ارتفاعات و آبادانی جایها و خوش
عیشی در مسکن و قرارگاه خود و سعادت حال پدران و مادران و عاقبت کارها قیاس هر
دوازده برج همین است اما اگر جدبهر نحس باشد یا در آن وقت نحس بوده حکم بر عکس
افتد و هر بلا و فسادی که افتد از طبیعت نحس باشد و بر مسند از هر حرکت او اگر نحس
یا منحوس بوده باشد در اصل یا محترق یا منحوس بکسوف و خسوف و مانند این اما اگر جدبهر نحس
یا منحوس شده صاحب دوازدهم باشد یا در دوازدهم بود دلیل پریشانی باشد و غلبه دشمنان
و در ماندن حبس و قید و فساد دواب و اوفوه از مرض و اگر جدبهر نحس یا منحوس صاحب
ششم بود یا در ششم باشد دلیل بیماری بود و گرانی اندام و دشواری حرکت و نقصان اشتهی
خاصه در ایام کهولیت یا پیری و هلاک بود بعد از فلج و صداع و مرض و روحه مثال
آنست که اگر جدبهر زهره بود و منحوس شده در اصل یا در وقت پس مضرت از بسیار خوردن
طعام و شراب بود و راندن شهوت و عشق و طرب و مانند این و اگر زهره بلخ منحوس بود
مضرت از خرق مجور باشد و لواطه و طلب حرام و شهوت راندن بلید و خیانت با زنان
و خواهران و مادران و ضرب و علت و بیماریها از مادۀ سودا و بلغم و خصوصا متهم و مکروه
از متکلمان و لشکریان و مردم مفسد و دروغ گوی و مانند آن و اگر زهره بوقت منحوس
بود مضرت از شهوت زنان پیر باشد و زشتان و تنگی معاش و سختی و تهمت و فضیحت
شدن بکارهای نامستوده و بند و زندان و دست تنگی و فقر و رنجوری از مادۀ برودت

و مکروه از مشایخ و بندگان و صومعه‌داران و زنان پیر و عابدان است اما اگر صاحب مشتری بوده
و منحوس باشد در اهل ما در وقت سبب مضرت از عذابها و جرب و شتری باشد و کوشش خاصه
کوشش بر کار و طلب مال حرام بر حسب شرع و ناموس و اعانت دروغ و نفاق و زرق
و سعی کنند خوردنی و مکروه رسد از حاکمان و قاضیان و رنجوری بود و از سبب حرام و وعید
چیزها بد و معاصی و اگر بنظر منحوس باشد مضرت از دعویها کند باشد شرعی و کارهای قدیم یا
دیبا و اهل صحرا و بندگان و خدمتکاران و مکروه رسد از مشایخ و درویشان و زاهدان
بلد یا بی علم و مردم منافق و اندرون دار و بیماریها بود و از سبب فکر و اندیشه و معاملات
اما این خیر و شر مدبر تا وقتی بود که تسییر در شعاع او باشد یا با جرم او بود چنانک
یاد کردیم اما اگر صاحب عطارد یا هر کوکب که باشد فعل او کند از سعد و نحس یا در بیت
هر کدام کوکب که بود و اگر بذات مسعود بود دلیل قوت رای و تدبیر باشد و ساختن معاملات
و بسیاری بیع و شرای و کفایت کردن و آموختن علمی و صحبت داشتن با ارباب قلم و اهل
فضل و خواندن اخبار و اشعار و بدست آوردن کتاب و نامه و اگر منحوس باشد دلیل کندی
طبع باشد و ضعف رای و تدبیر و کید و مکر ساختن و دروغ گفتن بسیار و هذیان مجاز
و مکر و ملبس افسون و جادوگری فرومایه و ساقط و عاجز شدن بسبب تهمت و افترا و
نفاق کردن ایشان و بی حاجت گفتن اما وجه دیگر آنست که چون در هر بیتی که باشد چنز
انحس شود در وقت تدبیر فساد و مضرت موضع او رسد از طبیعت آن نحس
و منسوبات او بصاحب طالع و از نسبت نحس بطالع مثال طالع ثور باشد
و زحل در یازدهم بحوت و مدبر بود در دلو و زحل در پنجم بسنبله و ذنب در مقابله او
مدبر را از دوستان که دل بسته بود بحال ایشان خاصه که زنان شریف باشند و اهل ۱۱۸

بسبب مکروه رسد یا چنین گویند که مضرت رسد از آنجا که مولود یا از سفر مولود
یا از دین مولود و آن قوم مردم حکیم بوند یا از خانقاه قدیم و مشایخ و زهاد نیز باشد
یا از فرزند مولود و مضرت رسد بفرزند مولود از نسبت فساد شود یا عشق یا طرب
یا اضداد بد و مولود را رنجوری بدید آید از ماده بلغم یا از طرب یا از عشق یا از
سودا و افکار فاسد اما اگر صاحب بیت سعد مسعود شود حکم بر عکس باشد از طبیعت
آن سعد و موضع و بیت او و آن سعادت مناسب آن سعد باشد یا طالع چنانکه اگر
آن سعد مشتری بود و او صاحب بیت المال باشد سعادت مالی رسد و اگر در خانه
پنجم باشد مالی از وجه هدیه دهد اگر کند فرزند یا از طرب و این طریق بمزاج دقیق لیکن
و در عبارت چندان مفهوم نیفتد تا حال نیکو واجب باید داشت و موضع مدبر
و نظرها قبول و رد و موقف و عداوت را اعتبار کرده **ثمره دوم در احکام**
تسییر اعظم اول مقدمه گفته می‌شود که در شرح اول یاد کرده ایم که تسییر
اعظم جهت دانستن هیلاج و کدخداه است و احوال او دیده و اینجا دلایل اصلی
سعود و نحوس و دلایل قاطع تا اینجا استدلال کنند بر بقا و فنا و هو الیه و سعادت
و شقاوت و امر این جز تسییر دلایل عمر مواضع مخوف رسد از اینجا نموده ایم
دلیل قطع عمر باشد از طبیعت آن قاطع و موضع او و نسبت مسیر الیه با طالع
احوال و تحویل و بیع انتها و حکم کلیات و اعتماد بدین اصول باشد و حکم کلیات سعادت و
نحوست قوتهای ظاهری و باطنی اما اگر تسییر او تا با تسعین بنیتین بالتعیین
نتایج هر دو مانند دلیل دیگر که به برج وتدی افتاده بود یا ما بین الوتدین باشد
موضع نحس رسد دلیل فساد مزاج بود و نقصان حواس ظاهر و قوتهای نفسانی

بحسب دلیل موضع تسییر و موضع مسیر الیه اما اگر تسییر دلایل که نموده ایم بموضع
سعدی رسد استدلال کنند بسلامتی حال آن قوتها که گفتیم و صحت نفس و سلامتی و
قوت معالجتها داخلی و خارجی اما اگر تسییر بعضی از این دلایل بسعود و بعضی
بنحسی رسد حکم بر غلبه موقت دلیل کنند و قبول و رد هر یک در اجرا و در وقت و اعتبار
نظرها کنند چنانک گفته ایم و تمییز کنند میان جانع و وسطی بشکلهای تمام و ذهنی
صافی بی حاجتی در احکام هر یک یاد کردیم بحسب قاسم معرفت تا از انجا قیاس کنند
اما اگر قاسم درجات تسییرات از دلایل کلیات سعد باشد خاصه در اصل مسعود بوده
دلیل طول عمر بود و خوشی عیش و سعادتها تمام مولود از خارج و داخل و اگر قاسم نحس
باشد خاصه منحوس بود حکم او بر ضد افتد اما اگر بموضع تسییر درجه طالع قاسم
مشتری باشد دلیل کند بر پاکی مولود و راستی و امانت و آزادی و مشغول بود بطاعات
و خیرات و رغبت کردن با صواب آخرت و طلب مال موقوف انکهای و تحصیل علوم دینی و
و استیلا یافتن بر قومی و حکومت و انفاق و رزق بوجه احسن و مجالست با وزرا
و ائمه و قضاة و مردم معتقد و معروف و شهرت یافتن بنام نیکو و نمودن کرم و پوشیدن
لباسهای کبود و عالمانه و اعتدال مزاج مایل بحرارت و سلامتی و قوتها و صحت بدن
و همه احوال مناسب سال عمر باشد و این احوال نیکو اعتماد کنند و ضایع نکنند
در جمیع احکام اگر قاسم زهره بود دلیل کند بر طلب لذات و مناکحت و غذاهای چرب و
شیرین و راندن شهوت و صحبت خوبان و اصحاب طرب و هزل و لعب و مردم ظاهر زنان
و کودکان و جستن معاشرت با اصوات و الحان و مزامیر و بویهای خوش و پوشیدن
لباسهای سپید و زنانه و لطیف و نازک و ساختن زینت و اعتدال مزاج مایل ۱۱۹

برطوبت و صحت بدن و تن درستی و اگر قاسم زحل باشد دلیل کند بر کدورت اندام و
کاهلی و تشویش در کارها و دشواری و حرکات بسبب مال عمر و دلیل کند بر سختی و فقر
و تنگ دستی و عجز و صبر و حلم و کم همتی و طمع داشتن و نومید شدن و کشیدن ظلم و جور
از مردم فرومایه و دون و پریشانی خاطر و افتادن بترس و بیم و شکسته دلی و پوشیدن
لباسهای کهنه و بی قیمت و خوردن غذاهای بد و کم و ناگوار و نشو و صواعق و جستن
با مردم جاهل و عمر ضایع کرده و مایل شدن مزاج ببرودت و بیماریها از امراض مزمنه
و بلغم و سحر اگر قاسم مریخ باشد دلیل کند بر تندی و تیزی و شتاب زدگی و عیاری و مردمکشی
و دلیری و شجاعی و گزاف کاری و ظلم جستن و راندن امر و نهی و کوشیدن در آزار
خلق و نابخشودن بدرویشان و ضعیفان و تلف کردن مال و عیال و اختلاط جستن
با ارباب سلاح و ترکان و رندان و عیاران و پیشگان و بی باکان و حرب و خصومت کردن و کار
بستن انواع سلاحها و مفسد شدن در امور آخرت و بیش رفتن و فسق و فجور و ریختن
خون حیوانات و پوشیدن لباسهای سرخ و جامه‌های حرب و میل مزاج بصفرا و یبوست
و رنجوریهای دموی مناسب سال عمر اگر قاسم عطارد باشد دلیل کند بر قوت رای و تدبیر
و تیزی خاطر و فصاحت و بلاغت و عقل و تمییز و خواندن اخبار و طلب صحبت ارباب قلم
و اصحاب هنر و مردم عالم و حکیم و میل کند بعلوم دقیق و تجارت و بیع و شرای غلامان
و مصنوعات و دلیل طلوع شیها بود از جنس فیان و نابینان و وکیلان و مستوفیان و دانشمندان
و خوش زبانی باشد و لطیفه گفتن و رغبت نماید بشعر و دبیری و صنعتی و ساختن نفایس و نقاشی
و لعب و لباسهای ملون پوشد و عمامه دارد و مزاج او مایل شود بمزاج برج عطارد و
درجه قسمت **ثمره سیم در احکام تسییر و تدابیر** اگر بتدابیر قاسم مشتری باشد دلیل

کند بدو و یافتن اسباب و املاک و سرای و آبادانی کردن جایها و مساجد و عمارت خیر و صوامع و زیادت خانها و مدارس و خانقاه و نیکی عواقب امور و ساکن شدن در مقامهای عالی و جایهای پاکی و خوش و یافتن مال خاصه مدفون و نیکی ارتفاعات و املاک و فراخ دستی و توانگری و نیکی احوال پدران و مادران و فقرا حریص و ملول و اختلاط او با علما و قضاة و یافتن سعادت از بوستانها و عمارت و مشاهده اگر قاسم زهره باشد دلیل کند بر کرم و احسان و بیرون دادن نام نیکی و میل کند بصحبت اهل طرب و خاتونان و خادمان و لذات و رغبت نماید بطعامها و شرابها و غذاها خوش و لطیف و شهرت یابد در شهر و ناحیت بحسن و سیرت و اخلاق پسندیده و عمارت باغ و بوستان و سردابه و حوض خانه و انهار روان و جایهای مانند آن و دلیل سعادت احوال پدران و مادران باشد و نیکی دخل و ارتفاعات و انواع میوهها و گلستانها و متنزهها و لیکن نقل شاید اگر قاسم عطارد باشد دلیل کند بر سفر و انتقال از مسکن مالوف و رفتن از شهر بشهر و از وطن بوطن و خستگی شدن از پدران و مادران و دلیل انقلاب احوال این جماعت باشد و بجالس و صورت ایشان و میل کند بزراعت و صرف جایها و ضیاعها و عمارت کور خانه و زاویه و رباط و کاروان سرای و نیکی یابد از ارتفاعات خاصه از حبوبات و مقدار بیند از کار دهقنت و خلاف بندگان و دوستان و یاران و طلب عزلت دارد و عاجز و دلتنگ باشد و تدریس کند و فروخت کند و بیچارگی و در مقام ساکن شود که راضی نبود جهام
در آن جایها و عاقبت اندیشی باشد تا حدی که کار خود از آن بزمان بود اگر مریخ قاسم بود دلیل کند بر خرابی خان و مان و پریشانی اوطان و املاک از ضیاع و عقار و ساختن مسکن در میان لشکرها و ترکان و گریختن و خوف از بند و زندان و ضرب و قتل و حایل شود هرم و فتنه و شوق عدوان و غارت و دزدی و خیانت و خلاف و مکر و حیلت

و دروغ گفتن و آزار پدران و مادران و مستولی شدن بیماریها و خون بدین جماعت و مصادرۀ ایشان کنند و دلیل سوختن جایها باشد و بیدادی کردن و بی عاقبتی شدن دوکانها خاصه در کارهای آنجهانی اگر قاسم عطارد باشد دلیل کند بر نقاشی بالخانها و بالاخانها و جایها با اشکال و در هم پیوسته کردن شکلها مستعملات و خان و دل باطعکاری سرایها و دکانها و بیع و شری املاک و معادن کند و بنده شدن بر سر اصحاب حرف و صناعت و زبان و اهل بازار و انتقال او وطن بتجارت و بیاع و وکیل و مهنا و آمیختن با اهل دیوان و متصرفان و عمال و اهل فضل و دبیران و رغبت او بعلم حساب و بنایی و دلیل قوت تدبیرها و پدران و مادران بود ثمرۀ چهارم در احکام تسییر وتد سابع اگر بر وتد غارب قاسم مشتری بود دلیل کند بر ساعی و فراغت از فتنه خصمان و ضدان و مصالحه جستن این قوم و دلیل تن درستی و بهبودی و صحت نفس و خوشی عیش و نیکی رای و تدبیر و مصیب بودن در و عدل و سخنان و صلاح حال اهل بیت باشد و یافتن منفعت از شرکا و اهل و عیال و فخر کند این طایفه بدو و بالا نکره
جستن و سلیطگی کردن ایشان و افتادن کارها شرعی و دعویها و رسیدن مالها خاصه بمال نالایق بود و بسیاری ساختن معاملات و داد و ستد و بیع و شری نیک و بودن فرزندان خاصه پسران و مبارکی عقد و نکاح و شرکت و سفر و حضور غایب باشد و کم شدن و درد و بیع اگر قاسم زهره باشد دلیل کند بر قبولیت و عزت و شرف از جهت زنان و شریکان و خادمان و ضدان و خصمان و یافتن بهتری و نام نیکو و صحت و نیکر این قوم و افزونی محبت با اهل بیت و دوستی کرد با اصحاب طرب و زنان و عشق و لذت و شهوت و یافتن نشاط و لذات و رغبت بنکاح و زوج و شرکت و حصول حظ و صورت و لطیف طبع

و بسیاری فرح از روی زنان و بسیاری ایشان و رفتن و تسلط ایشان و غیبت شدن مالی که از سفر افتادن بسفر با جیوش و یافتن مال خاصه از اهل و عیال و نیکی شرکت و مناکحت و زایل شدن دشمنان و فرزندان خاصه دختران و رایها صایب و راست رفتن سخنان و صحت و سلامتی مولود و اهل بیت و یافتن لذات از زندگانی و اگر قاسم زحل باشد دلیل کند بر شدت و کدورت میان مولود و ضدان و خصمان و شریکان و طمع کردن در اموال او و حال دعوی خصمان و رسیدن ضرر و زیان و خوف از دعویها کردن و ناساز کاری و بدخویی اهل بیت و ابنا و نمودن خیانت ایشان و افتادن تعزیت و رنج و مشقت و تنگدستی ایشان و بیماری با عوق اهل و عیال و ضدان و افتادن طلاق و فراق و دلیل تو انایی بود از مال زنان و باشد که مامور زنان و خصمان شود از خوف و مولود دایم بود از بیماری و سوداها و بدو ضعف و قوت شهوانی و نشاط باشد و بدی مناکحت و شرکت و خوف طوفان آورد و اهل بیت با ضعفان قصد کنند و حیلت و کید انگیز شوند و بدی بیند از فعل خود و بد باشد سفر و معاملت و اگر قاسم مریخ باشد دلیل خیانت زنی و ابنا بود و افتادن خصومت و خصمان نو پدید آید نشاید در وقت امانت نگاه داشتن و اعتماد کردن و سفر کردن و زن خواستن و ابنا دای کرد و دوستی با لشکریان و ترکان داشتن و دلیل ساختن اهل بیت باشد با غایبان و افتادن خصومت و بخشم رفتن او و جنگیدن و زدن و بابی حرم حاکم و مفسد کرد و خیانت انگیز شدن و باشد که خطایی بر دست مولود رود و یا خونی و اندیشها خطا کند و تدبیرها نا صواب بود و فتنه و خصومت کنند و شود و زنان بوی غضب راند و او بیدی و فحش و راندن شهوت پلید و لواطه مشهور شود و خونریز در فتنها انداز و از پدر ایی و بی اعتمادی خاصه در دین و مذهب و اگر قاسم عطارد باشد اعتقادی
دلیل کند بر بسیاری بیع و شری و معاملت و افتادن بعزیت بتجارت و آموختن علم طب و نجوم و احکام و دلیل قوت رای و تدبیر بود در معیشت و سوداگری کرد و مصلحت و حیلت ساز ده و دلیل

فوت و فراست باشد و شناختن مزاج مردم و مایل شود بخلاف مان و اعوان و اگر نکاح کند ذنی زیرکی و فاضل و درست اخلاق و عاقل و کوشا و کدبانو و زبان آور و مولود بسیار متهم شود و در حق مردم بد گوینده بود و زبانی کند با او خاصه زن و ابنا و بوی نفاق غلبه کند و افرا بسبب رفقان خصومتها افتد و مال او بطرایی بیرند و بزرق و فسوس و افرا بنو متهم تیغ بد و مکر و حیلت در قید ارزند ثمرۀ پنجم در احکام تسییر وتد عاشر اگر بر وتد عاشر قاسم مشتری باشد دلیل کند بر شغل و عمل خیر و پیش آمدن کارهای نیکو و با نفع و دلیل تواضع بود و راستکاری و قبولیت بزرگان و خداوندان دولت و صاحب ملک و میل با امور آخرت و کارهای دینی و طلب صحبت ملوک و وزرا و حجاب و قواد و ائمه و قضاة و دلیل ارادت حکم بود و افزونی جاه و رفعت و منزلت و پیش رفتن با از کارها با سود و نمودن کرم و شفقت و توانگری شدن و شهرت یافتن بنام نیکو و دوستی کردن با اهل طاعت و زهد و علما و رغبت کردن بعلوم دینی و توبه و ندامت و پوشیده داشتن اسرار و ناموس کردن و نفاق و دلیل سعادت احوال مادر بود و بادشاهی و صحت و سلامتی او و مفوض شدن بمال و منال و جاه و منزلت اگر قاسم زهره باشد دلیل کند بر عمل بزازی و جامه فروشی و عطاری و امین مطربان و زینت سازی و بیع و شری بوده و انواع پیرایه و حلیها و ملازمت خاتونان و خادمان و جوانان و معاملت با این طایفه مردم و افزونی جاه و مرتبت و خوشی از کدر اصحاب طرب بیشتر رفتن او و درخی مزامیر و اوتار و مشهور شدن بعاشقی و یافتن منفعت از طبقات زهره و از بزرگان و مردم خوب صورت و نیکو سیرت و لطیف طبع و تنافع روی و دلیل حدیث سعادتها بود و لذتها و نشاط و خوشی زندگانی و تلطف با مادر و خواهران و دوستان و توانگر شدن و عشرت کردن و پیدا آوردن رسیدن بمراد از لذات این جهانی باشد

اگر قاسم نحس باشد دلیل کند بر بسته شدن کارها و خوف از سلطان و فتنه و بیکاری سلطان بسبب
کارهای کهنه و گذشته و دعویها و کینه و تعویق و افتادن از چشم بزرگان و از شغل و عمل معزول
و حرص و وهم و هراس و ماندن و اندیشه‌های محال و معزول شدن از شغلها و کینه و بخل
آمدن کارها در رشته و سختی خوفناک و رسانیدن مشقت به مردم و نمودن ظلم و جور و
خوض کردن بکارهای دشوار و بیم افتادن بلندیها و خوف از جایهای تاریک و صحراهای هولناک
و مشغول شدن بکار زراعت و عمارت و آبادانی زمینهای خراب و متفکر شدن و شمار با چیز
بنسبت و خوف صورتها کرده و بیماری صعب اگر قاسم ممتزج باشد دلیل کند بر رغبت کردن [illegible]
و خدمت سلطان و امرا و لشکریان و طلب داشتن جاه و حکومت و او [illegible] و مکر
حایت مخصوصی که کارها با خوف و بیم باشد از زخم و جراحت و مایل شدن بفرزند و قتل و [illegible]
خلایق و خیانت کردن و بدکاری و ظلم و خلاف و عوانی و عربده که بکشند و روند بدو باز کرده و سبب
هلاکی و قتل او شود و از خود افتادن با آتش بیم بود و دلیل کند بر ساختن انواع سلاحها و کارزار
الات حرب و دلیر مردی بود و بسیار سفر با دزدان و رندان و مکاران خوف باشد از قتل
یا بیماری اگر قاسم عطارد باشد دلیل کند بر طلب صحبت سلطان و اکابر و اکرم و بزرگان و فضلا
و شعر و وعظ و فصاحت و بلاغت و تعلم و یافتن شغل و کارهای نیابت یا وکالت یا منجمی
یا طبیبی یا کارهای دیوانی یا صناعت یا سبب کتابت یا ندیمی یا [illegible] کتب و دلیل تجارت
باشد در شهر یا ناحیت و دلیل انگاری و قصور جایها و جبرها و باشد که باز دکان کند و [illegible]
و بیع و شرای قماشهای نفیس بود و رغبت کند باختلاط ارباب عقل و تمیز و اهل
هنر و فضل اما حکم نیزین آنست که اگر آفتاب در اصل یا در وقت بعد تیر یا قاسم که سعد
باشد ناظر بود و بهموقت زیادت کند طلب صحبت و توانگری و شهرت و جاه و رفعت و قوت عقل

ملوک ج

۱۲۲

عزیزی یا پیش رفتن کارها آخر و نیکویی رای و بر معاند بحکومت و سروری قوی و [illegible]
مانند او حشمتی باشد اما اگر مدبر یا قاسم نحس باشند یا ناظر بود نحوست او کم کند و مانع
شغل و قال او شود اما اگر این احوال عمر را باشد [illegible] همچنان [illegible] اما کمتر از آفتاب
و زیادت کند قوت عقل مکتسب و کارهای این جهانی از پیش رود و بندگی پادشاه عوام الناس
و اقربا اما اگر مدبر یا قاسم نحس بود بکاهد از نحوست او بقدر قوت و قبولیت اما اگر نظر نیز نیک
بود او بود و مضرت رساند و چنان و عزلی باشد چنانکه یاد کرده ایم در فرع دوم از شعبه اولی و اگر [illegible]
باشد و خوف صورت بود اما حکم استیلاء کوکب یا بود حق ایشان در اوتاد خاصه [illegible] باشد و بارها
گفته ایم که احکام مناسب شخص باشد در شرف و خست او و مناسب حال عمر او [illegible] قاسم و
احوال هر یک فرع ششم در تمیز قاسم با دلایل اصل بوقت احکام مثال [illegible] طالع [illegible]
ضعف آنست که بوقت احکام بنگرند قاسم تا در اصل قوی بوده است [illegible] ضعیف
بوده اگر قوی بوده است بقدر قوت در رسانیدن سعادت زیادت کند اما آنچه گفته ایم از شقاوت بکاهد
و اگر ضعیف بوده است از سعادت کم کند و در شقاوت بیفزاید اما در سعادت و شقاوت قاسم با دلایل
طالع در اصل نسبت سعد بدان طریق که بنگرند تا قاسم را او برج تسییر را با طالع نسبت یعنی قاسم
صاحب جزو بیت است از طالع و برج تسییر همچنین و قاسم در موضع تسییر [illegible] حظی دارد
یا این برج [illegible] بدانست و باندازه شهادت و قوت و راه او احکام مختلف [illegible] قاسم را
با دلایل اصل در اتصالات و احتراقات بنگرند قبول و رد هر یک را در موضع خود در اصل و در وقت
و همچنانکه تسییر را اعتبار است سیر کواکب و حالات هر یک را اعتبار است که هر یک [illegible]
دوری تمام کند در ده از ده خانه طالع پس واجب باشد که کواکب [illegible] و نظر [illegible]
قاسم اعتبار [illegible] و هیچ طرف را ضایع نکند [illegible] بقدر قوت او احکام [illegible]

قوی تر نماید که اثر آن ظاهر تر بود مثال آورده شد از طالع خود و دلیل بر حالاتی که در سالهای گذشته
بوده بر این فقیر پیش از تحصیل این صنعت و بعد از آن بدو تسییر اقسام و سیر کواکب و غیر آن معلوم شد
و تجربه و امتحانات افتاد از هر نوعی چنانکه تا امثال آن [illegible] احکام و قیاس کنند از آنجا ما آن
حجت آنست که در طالع حیرانی که صورت شکل در پیش نوشته ایم چون تسییر و تد عاشر که [illegible]
در اواسط سال هفدهم [illegible] اسد رسید در حد مشتری و تسییر و تد رابع [illegible] در حد عطارد
و درین حد مشتری [illegible] که بیت شرف اوست و عطارد بقران او بود
و زحل بسنبله آمده پس بنوع [illegible] ارادت به بندگی شیخ الشیوخ سلطان الشریعه والطریقه والحقیقه
سیف الملة والدین ابی المعالی سعید بن مطهر الباخرزی قدس الله روحه بپیوست و در احکام [illegible]
صاحب بیت سوم که دلیل علمست و انتقال مشتری منصرف از قران زحل و متصل به تربیع آفتاب تسدیس
زهره از خانه پنجم که جای فرح و طرب است و عطارد و از جوزا که نهم اصلست رونده بتسدیس زهره
و تثلیث زحل و مشتری پس بدین اسباب بنده را با علم شعر و موسیقی رغبت شد تا این فقیر
بخدمت آنحضرت قبولیت یافت و بوظایف روایت ثناها در مجالس وعظ از قول شعرا [illegible]
و [illegible] از گفته خود مشغول شد و گفتن قول و غزل و ترانه درویشانه در خلوات [illegible]
گفت و از آن جهت که زحل در پنجم [illegible] و عرض داشت و صاحب بیت پنجم و چهارم است
و صاحب شرف طالع بود و [illegible] روز بروز قبولیت زیادت می شود و [illegible] می افزاید
چون شهرتی حاصل گشت انواع عداوتها پدید آمد بسبب آنکه آفتاب صاحب [illegible] بیت عاشر است
و منصرف از زحل و متصل [illegible] و در بیت هشتم که بیت [illegible] و خانه او
اسد دلیل دوستانست و ذنب در اسد [illegible] جانب دوستان حسود ضدیت و نفاق [illegible] پدید
آمد و بی‌غم بدل رسید از ایشان و قصدها کردند و در عاقبت منکوب گشتند و [illegible]

۱۳۲

و دایما بسبب ذنب جزو بیت [illegible] و سقوط افتاد از طالع دوستان این فقیر
حسود و منافق افتادند در مخالفت شدند و قصد کردند و در عاقبت بدیدند آنچه جزای او
آن بود الله و بعد از آن [illegible] دوستی که چنانکه خواهد دید آنچه سزاوار باشد [illegible]
وقت تسییر و تد طالع باخر اسد رسید بود بموضع مریخ و بحد او تسییر و تد عاشر نظیر او
در [illegible] بحد زحل چون [illegible] تسییر و تد عاشر بثور بحد زهره و در این وقت سال عمر
به بیست رسیده بود و زحل بطالع در آمد و زهره و قمر بقران او رسیدند و زهره [illegible]
[illegible] و والده افتاد بعد از آن سودای سفر جنبش کرد و [illegible]
که او بجانب ترکستان و [illegible] رفته بود بطریق تجارت [illegible] از شهر بخارا روی بجانب
جانب نهاد و دو بار در صحبت و در این وقت صاحب [illegible] زهره بود و او با حمل در عمل بود
که [illegible] است و در این وقت موضع خود رسیده و [illegible] از زحل منصرف بود و [illegible]
بدر [illegible] نشد چون [illegible] شهر سمرقند رسید بخدمت مشایخ و عزیزان رغبت [illegible]
بوده حسام الدین نام قدس سره [illegible] تربیت کرده او بجای [illegible]
اسلام کرده بود و نظرها یافته بود و امور در خانقاه جای [illegible] آموختم مبارزان
پس بنده را در خدمت او علم تیر و کمان و ناوک انداختن و هنر سپر و شمشیر و نیزه [illegible]
و [illegible] و انواع جنگها [illegible] و طریق کشتی گرفتن [illegible] و [illegible]
بیرون کردن و [illegible] نهادن و آنچه [illegible] تعلق دارد حاصل گشت و در نوع رجولیت
هست بحمدالله در مهمی که از هیچ خصمی هراس نکند و در [illegible] قوی تر [illegible]
آن بوده که انواع [illegible] کرده و [illegible] داشت بکرات [illegible] که انواع کار [illegible] سلاحها
از تو نیکو می آید [illegible] این [illegible] و هر سال آن بود که بنده را [illegible] قید کند

اما در آن وقت قسمی درجهٔ طالع در عقرب بود و بجهت مریخ و مریخ در عاشر طالع افتاد این آنها
کرده اما بسبب آنکه راجع بود دست در احوال ضعیف بود علم سلاح نباخته افتاد بعد از مدتی
مدید بشهر خجند افتد و در آن وقت حکام بطالع آمده بود بس بعضی شهر و خانقاه و زاویه
که رسیده شد ساکنان آن مقام و عزیزان عنایت بکرفتند و مدتها خدمتها پسندیده کردند
و مقصود آن می کردند که پیوندی سازند و شخص در کار فقیر کنند چون بشهر شاش رسید که سرحد
ترکستانست در کوهستان او بنده بخدمت شیخ پیوست نام او بابا حیدر و چنین گفتند اهل آن
دیه چنین که عمر او سیصد و بیست سال و بیرون شش صد داشت لیکن معلوم عبدالله نام
و قبیلهٔ دیگر نوزده ساله محمود نام بنده در حضور او چیزی بر گفت او قدری حلوا بزبان بای
در دهان بنده نهاد حاضران گفتند بابا ترا ولایت بخشید تا بدانی و شیرین کاید در دعا
تا بدانی و فراخ روزی و بنده عمر کرده بود سفر خطای را پیش برد که تا او چه فرماید بعد از آن
دانستم که همه حلوا گفت باز کرد که کار تو اینجا نکشاید که عزم داری برو و جنگ نهانی نی
و خوش حرف می گوی و می کرد بحکم این بخشش پیوسته کار همین بود فقیر را او عمر در مجالس
ملوک و سلاطین و امرا و وزرا گذشته و در محافل مشایخ و ائمه و صحبت فضلا و حکما و ابنای
ایشان بضاعتها سبب گشت و انواع نعمتهای لطیف و لباسهای شریف و جاه و حرمت
حاصل بود و تعیش بر سبیل مراد می رفت بحمد الله والمنة اما چون بود در طالع مریخ
بسیار حالی حاصل گشت که صاحب بیت دوم است و ماه از جست رفت که راجع است و مراد
دل و جمعیت یاران و دوستان خرج شد و بهیچ وقت در خاطر افتاد که حالی جمع کرده
شود تا بدین روز پیوسته در روش بود بنده و خاطر او فی الجمله آنست که بیانش و تا بحقیر
که فقیر برسید در زمین فرخانه و دو یار در صحبت بودند مشایخ و عزیزان بخششها 124
کردند

کردند و خلعتها فرستادند و نظرها فرمودند و آن زمین فرغانه منسوب بسنبله است و ثور
و قسمی وتد غارب بثور رسیده و قاسم زهره چنین اثرها کرد و چون آفتاب و چون
آفتاب در ثور دست جاه و حرمت بود در آن زمین بنده را در آن بلاد را چه صفت توان
کرد حکم بهشت دارد از انواع نعمتها و انهار روان و خوشی معاش و باغستانها و در گشاده
و مردم غریب دوست و آمیزنده و کریم طبع و معاشر و جلمان مانش و چون قران مشتری
و زحل بشد بدرجهٔ طالع و زحل صاحب برج طالع است چندانکه صفت توان کرد
روزگار خوش می گذشت و فرح بعیش آماده می بود و این سهم سماع دست
چنین خاص بود و طریق جدال و بلاس پوشیدن و تراشیدن ریش و ابرو تمام
شرع و سماع را مشایخ قبایح نمی داشتند اما باوازهٔ سلیخی رواداشته لیکن آن بلاد
مقبول کرده اند و بیشتر از آن چنین روا اندیشیده بودند جاهلان در روی جنبا شرق نکرده
بود اند و این طریق که مقبول شیخ بود نداشته بودند اما چون قران در میزان شد
و زهره در میزان بود و متصل نظر کواکب دیگر هم در میزان الا مریخ که در حمل
بود و ذکر این قران و تاثیرات او در کتاب احکام قرانات کرده ایم که حکم خانه را ن
قران حوزه کرده بس بحکم دلایل آن قران و تقوی زهره و عطارد شیوهٔ سماع و
شعر شایع شد و عام گشت و بسبب این علم بنده را در آن ولایتها قبولیتی پدید امد
و معرفتی حاصل گشت و صحبت ملوک و سلاطین و اکابر و معارف حاصل شد
و بسبب نظر زهره و عطارد در احوال بی وقتی چیزها تصنیف کرده می شد
از قول و ترانه و نقشها و قبول می افتاد و صلتها می رسید اما قسمی و تد رابع
بجرم زحل رسید وقتی که عطارد بقران زحل رفت در طالع با جماعت حکما

اختلاط افتاد در آن دیار معتبرهٔ ایشان پیری بود صدیع الدین نام زاهد اللهٔ
بنده را گفت استعدادی داری چیزی از علوم ریاضی بیاموز و از هر نوع حجت ما اورد
بدین و مدح حکما می گفت و ذم فقرا اگر چه غرض او صحبت بنده بود اما نظر بر
بر شفقت داشت بس از یاران او صوفت تقویم در اندک روزگار حاصل شد و معد خلل
بحث کرده آمد و چیزی از احکام و حسابها حلوم گشت و از جملهٔ او معاه بس لیکن گذشت
مرتبه پنج سال که زحل بقوس آمده بود و انتها بطالع رسیده و زحل راجع در قوس
قلبی شد عطارد را با زهره در جوزا که بیت نهم است از طالع و قوس بلاد
کشتی در سرا افتاد بجانب بخارا او چون مشتری صاحب ششم است و قایم مریخ بود تشیر
وتد عاشر در طالع بقران زحل پیوسته بخارا رسید با نواع و بیمار بسیار در آن و بعضی
کیان و قصدها کردند و از بعضی کسان و دوستان آزارها رسید بس اوقات حالی
و منتی آورده شد چون بنده بحضرت شیخ رسید و دستبوس او حاصل آمد و خوشحالی
بیش بود نوفتی یا تو آنکه گشته جواب آمد که خاطر عزیزان نکهداشت شیخ بپسندید
و نظرها فرمود و گفت در روی و خلق و زبان او چاشنی هست مقبول حلقهاست و بنده
بهمان خدمت روز اول مشغول گشت و شرح لطیف و ظرایف چندگی بجا می آورد و حاسدان
بدکاوش شدند و قصدها کردند و در عاقبت مخذول گشتند و بنده تا نقل حافظ و فرزندان
شدند و چون در صورت طالع بهیچ کوکب بقوت تر از زهره و عطارد نیست و ایشان ناظرند
بنظر قبول و جتر آنند اثر فضل ایشان در بنده ظاهر تر است و رغبت بنده بعلم شعر
و صنعت تنجیم بیشتر و عامتر مدت در تحصیل او اوقات صرف شد و عنیمت و در آن وقت
یاران و همه صحبتیان و اصحاب شرع گفتند که این علم جلایق فقیر و شاعر بود تا 125
ماو

با او چه نسبت است و استادان این صنعت و شوخی کوتوا استعداد این علم
داری و شعر گفتن همچنین چون بنده آشنا شده بود باین علم می دانستم که
استادان حق است و عمر بدین نسق می گذشت تا چون تاریخ هجرت نهصد و پنجاه
و نه بود سیوم شب یکشنبه بیست چهارم ذی القعده وقت نماز خفتن شیخ قالب
خاکی را فرو نهاد قدس الله سره و هفت روز رنجور بود بس این فقیر بس این و صد فراق
اذوی بیشتر شکسته دل و پریشان خاطر و سرگردان شدند و هم در آن سال خلافها افتاد
و عیان با کتابهای معقول و عجایب واقع شد و قتل و غارت و اسیر کردند ولایتها را
بتعزیه یکدیگر از شهر بخارا تا حدود خطای و بارها شیخ فرموده بود که چون وفات ما
باشد صیانه بیرون روند و عزیزان ما اگر چون آهسته گویند و باطراف عالم پراکنده شوند
یک دم جمعیت خاطر نیابند و چنین است چون اصحاب شیخ بدین نوع پراکنده شدند
شدند و آنها که غریب و سبکبار بودند سفر اختیار کردند و هر یکی بطرفی رفتند و آنها
بار بجز و قت ساکن شدند با وقت غارت بتدریک در شدند و خوف جان ندیدند چنانکه
چیزی از آن مذکور شد در پیش و در وقت فراق شیخ سال عمر بنده بیست و شش بود
و قسمی معاش و وابع و صابع بحدود مریخ بود اند و قسمی وتد طالع در عقرب بجهت زحل
و زحل در حمل و مشتری در قوس بر تثلیث اطلال روز و چون مشتری شد بود
بنده را باین علم و حوادث آن روزگار دست باز داده و روز بروز فضایل ظاهر
می شد مردم از آن فضایل ها غیب و در احکام کلیات تقویمها هر حالی هم چنین
احکام مولودها از جمیع بلاد عالم می رود اکابر بنده تقویمها می کردند و اهل روزگار
روی به تنجیم آورده بودند و تقویمها با احکام بحضرت پادشاهانی می فرستادند

مبتلا بیماری سیمای و بنده بنا احتیاط کوچی نیفزودیم در تحصیل مطالع حکمی که فرزند
واقع بسبب آنکه طالع میزان است و زحل عطارد و عطارد در ثلم و زحل در پنجم
و مریخ در طالع پیوسته در خاطر سفر بود بجانب عرب بعد از آن [illegible] حرمین شریفین
چون نوبت [illegible] از اول سال چهل و دوم بمریخ رسید آن خاطر سفر قوی
گرفت بسبب بودن مریخ در طالع اتفاقا [illegible] میسر نمی شد جهت مادر جان و جان و
فرزندان و چند کرت بنام [illegible] می شد بعنوان خواهانی مادر [illegible] طالع می شد تا
شفاعت مردم [illegible] که ولایتها روی بخرابی داشت خاطر جمع [illegible]
می اتفاقا با [illegible] جنس بر قسمی عاشر و رابع و سابع قائم شد [illegible]
مریخ در نوبت [illegible] جو کند بنوعی بیکبار [illegible] اهل بسبب
غارت و اسیر شدن [illegible] سال [illegible] خاستند تا من را شهید کنند
[illegible] قسمی درجه طالع [illegible] بود [illegible] و رجوع کرد [illegible]
نوعی بود آن بیلاحیت بکذشت اتفاقا بسبب طالع و مثلثات [illegible] که عزیز اند
و دلایل [illegible] وقتی مریخ در طالع بود [illegible] در سنبله [illegible]
[illegible] از بخارا بجانب عرب اتفاق بطلب فرزند [illegible] طالع بخارا [illegible] است [illegible] ۱۴۱۶
در [illegible] مریخ در [illegible] هشتم در میزان و مشتری در جدی [illegible]
احتراق و زحل در سنبله [illegible] در محاق و عطارد [illegible]
تحت الشعاع و مشتری و عطارد و زهره و آفتاب در عقرب [illegible]
طالع او میزان رسید [illegible] دلایل بد [illegible] بود بیکبار [illegible]
و خراب [illegible] رسید [illegible] طالع در [illegible] فرزند [illegible]

۱۲۹

کوه

کوه حاصل گشت بعض اکابر و بزرگان و از آن تاریخ در چند انکه جهد می کند بنده تا
بسفر حجاز دوم بار در کوشد [illegible] استغفار کرده و گفته خود کند دور زمان
دست نمی دهد و درین وقت سال عمر به شصت و چهار رسیده است این است
مثال در کلیات احوال اما آنچه جزئیات در وسع نیاید ان الله علی کل شیء
قدیر اما تتمه این شعبه آنست که کل دلایل اعمار از کواکب و عواشر بیوت
و سهامات قسیم اعظم دانند هر سالی که طالع تحویل کنند و بوجه انتها بدانند
تا معلوم [illegible] تا معلوم شود که قسیم کدام دلیل بعوض سعد یا نحس
رسیده است و حکم سعادت و نحوست [illegible] کنند و نسبت [illegible] قوائم
و بوجه [illegible] با طالع چنانکه بنمودیم اما از رسیدن [illegible] تسییر طالع معلوم و مشهور
و قسیم طالع تحویل بسعود و نحوس و شعاعات هر یک از اصول و فروع حکم
آن سال و شهور و ایام او کنند و نیک تامل کنند این تسییرات با قسیمان دلایل
اعمار موافق اند یا مخالف در قوت و ضعف و سعادت و نحوست و احکام بر مقتضای آن
[illegible] قسیم اعظم از حد سعد بحد نحس نقل کند فسادا و حاصلها
باشد و اگر قسیمی [illegible] یا قسیم طالع تحویل از حد سعد بحد نحس نقل کند نقص
او [illegible] بود اما اگر این قسیم [illegible] از [illegible] بحدود سعد ان نقل
کنند مضرت هر یک [illegible] بدل شود چنانکه [illegible]
بیماری [illegible] و کیفیت [illegible]
قسیم و موضع او قاسم بود و مناسب [illegible] قاسم و جایها او بطالع

شعبه پنجم در حکم زمانها و صاحب دور و فردارات [illegible] اول در حکم زمانها

[illegible]
۱۶ [illegible]

اگر قطع [illegible] نکند حضرت
[illegible]
[illegible]
[illegible]

حکمای یونان احکام نجومی را بر هفت و اشارت گفته اند و اهل بابل از آن رجوع
[illegible] و اهل فارس و هند [illegible] آن اختیار کرده اند و لیکن [illegible] مولود است
و این عمل را ببابل نسبت کنند و فردار [illegible] خوانند و اصل این عمل بر عطیت
آفتاب نهاده اند که صد و بیست سال است و [illegible] کواکب قسمت کرده اند مختلف
چنانکه قسم قمر از وقت ولادت است تا مدت چهار سال [illegible] قسم عطارد [illegible]
ده سال قسم زهره است هشت سال قسم آفتاب است نوزده سال قسم مریخ است [illegible]
پانزده سال قسم مشتری است دوازده سال و باقی قسم زحل است تا آخر عمر [illegible]
کدام کوکب که در صورت طالع قوی تر بود مولود در زمان ابتلا و تربیت او
نیکو حال و با دولت و سعادت بود [illegible] کوکب طالع [illegible] در چهار سال تربیت قمر
[illegible] مولود [illegible] بود [illegible] از حالی بحالی [illegible] چنانکه قمر [illegible] و غذای او
همه [illegible] باشد و میل او بچیزهای آبی بود چون انواع میوه ها و نباتات و امثال
این بعد از چهار سال عطارد مستولی شود تا تمام چهارده سال قوت
فهم [illegible] آغاز کند [illegible]
[illegible] باشد [illegible] قوت اخلاق و خاصیتها [illegible] اعمال [illegible]
او [illegible] علم و نیکی و بدی و بعد از چهارده سال زهره مستولی گردد تا تمام بیست
و دو سال آغاز کند در روی حرکت [illegible] و جنبیدن شهوت و آرزوی [illegible]
و طلب لذات خوردن و پوشیدن و فریفتن مردم و فریفته شدن [illegible]
حیوانی و بی عاقبتی [illegible] بعد از بیست و دو سال آفتاب مستولی گردد تا تمام
چهل و یک سال مزاج مولود قوت گیرد و استیلا جوید و قدرت [illegible]

۱۲۷

و از هوا

و از هزل و لعب روی بوقار و صیانت آرد و میل کند بچیزهای [illegible]
و [illegible] گیرد و بخشایش کند و [illegible] طلبد بعد از چهل و یکسال تا تمام پنجاه و
شش سال مریخ مستولی شود آغاز کند [illegible] و [illegible] کوشیدن و
درشتی کند و از اخلاق و کسب مال و معاش و نفع و اندیشه کردن بسیار در امور
و آگاه شدن بضعف قوتهای بدنی و [illegible] کوشیدن [illegible] و عاقبت اندیشی
و کمی شهوت و لذات بعد از پنجاه و شش سال تا تمامی شصت و هشت سال مشتری
مستولی گردد طلب نام نیک دارد و جهد در کارهای دینی کند و [illegible]
[illegible] کند و کمتر [illegible] در کار دنیاوی [illegible]
[illegible] بعد از شصت و هشت سال تا تمام عمر زحل
مستولی گردد بدید آید کسلان و [illegible] حرکات [illegible] شهوات و لذات نماند
و مزاج سرد گردد و [illegible] خواب [illegible] ملول شود [illegible]
[illegible] جهان [illegible]
[illegible]
[illegible] بعد از چهار سال [illegible]
[illegible] و قرآن [illegible] از استادان [illegible]
[illegible]
[illegible] مشغول شد [illegible]
[illegible]
[illegible] سال [illegible] بخارا [illegible]
[illegible] و چهار ده [illegible]

این دولت تا اهل حشم مشغول بگشت و دران وقت عراق انجیز بود در سلطان بس
اهل بخارا از انهزام سیمجور آگاه شدند و ضابطه کرده بودند که قتل و غارت کنند و اسیر بودند تا
بسبب حمایت محمود دولة خان آن مرحوم که وزیر بود قان عالم کریم بود و نجات
حاصل آمد مردم را از انهاب جلا وطن و واقعه صدکودک بزرگ در تاریخ جهانگشای
که خواجه علاء الدین صاحب دیوان ساخته است در بغداد و دران روز صباح را
بشفاعت دیباها فرستاده بودند و خاطر والده ام راضی نبود بدان سبب
ملامات بعد از آن و الوه اندیشه کرد که منجمان گفته اند که در طالع این پسر غنا است
که او بیار صورتها کند بر صاحبی رضا خاصه بجانب مغرب و او عاقل عظیم بود
و با تدبیر و مکار او انسبت با امیر اسمعیل سامانی محمد رفت که امیر ماوراء النهر و خراسان
بوده است و همین خلیفه محمد و پدر او از ترکان و لایت غور بوده و اصل پدر خود
بمضراب بخارا فرا بوده که همین ابو مسلم مروزی بوده در باب انقراض دولت آل مروانیان
چنانکه هر وقت و اهل مضراب جهانگیر دانی است دران عهد و او از متصبه در غایت
که سرحد خوارزم است از طرف بخارا و در همان حال آسوده است و چهارم بر سبت
پدر بنده تا مضراب بس بر عرض اقتضا که والده با والده خود و خویش
و قبیله مشهور بود و کفتند همین منجمان کفته اند که این بچه سفر بسیار
کند و او دیده بوده است بهای نزدیکی قضا و حوادث و غارت و اسیر کردن
و شم مشغول و نقد واقعه محمود تا زا بی جدیدالرای بود آن قرار گرفت که هیچ
عرفتی بر پدر از موضع دوری نباشد ما هر جا که بوده در آبادانی و خرابی ضایع
نماند چون پدر او حاضر شود لیکن صواب بینند چنان کنند بدین رای مجموع را

علوم نجوم

حضرت ...

بلوغ و دو هفتن پیش خویش از خویشان بود و آن استاد مردی جوانی بود خوش
آواز پیش خدمت شیخ و آن استاد تلمیع را بعد از موزونی می آموخت و بلوغ علم
اصوات و الحان حاصل می کرد و اعراب شنیده می افتاد و معروفست که اهل خوارزم
در علم موسیقی نیکو شناسند و این طبع لیست ایشان را چنانکه در ماوراء النهر
علم فقه و تفسیر و احادیث چون این استاد استعداد بلوغ بدید در موسیقی و از هر نوع
چیزی یاد گرفته شد و وقتی فرصتی طلب کرد و بخدمت شیخ عرضه داشت که این فلان
مرید طبعی نیکو دارد و خوش آواز است و ضربها بسیار یاد گرفته است فرمود که حاضرش
کن که پدر او مرید قریب بیست سالست و وقتی که در خوارزم بودیم بعهد سلطان محمد چون
این سخن بگوش والده رسید این واشرف رعن کار رها نکرد و گفت با استاد که امروز
پدر او بتو این صلاح خواست بکن و دیگر وقت بلوغ در سال هفدهم بود باقی احوال گفته شود
چون سال به بیست و دو رسید چون تحویل آفتاب شد خوف حلول و اکابر جیش
گشت و بسیار دوستان شدند و شهرتی بدید آمد تا چهل و یک سال آن احوال
زیادتی می شد چون بعد از آن چون بچشم می نشد ما اجداد لشکریان مقرر افتاد و
خود را در میان هزار خوف دید مدد بحضرت پادشاهی طلب داشتند اما بسبب
ضعف مزاج در اصل خوف آورده و لطیف در خاطر افتاد که از طلب باطل گشت
و درین وقت بسیار شغلها می کرد و تحفه و مصادره می بود و ظلم و هلاکت
دران بلاد و همه بسبب ضعف مزاج است که هر چند این فقیر خود را بر هیئتی مستحسن
اوج و سیر بیک و مهارت در صنعت بیشک عرض کرد آن می رساند باز
در جایکه خلق افتاده می شد لیکن طمع مالی لاجرم بهیچ وجه محتاج ماند

وقناعت کرد بیند تا فراق نباشد و عاقبت تا احتیاج باقی باشد تا آن فراغت باشد هر چند
معلوم است که نشاید جهت منکر این مشغول کرد و علوی را چون خاک در پای خداوی
انداختن احتیاج چون کم سعادتی هست از روی مالی هر رضا بر حفظ قضا نهاده می سازیم
و احوال بدین صفت تا بیجاه و شش سال بگذشت هشتم جنوبی شد بجدا مه
و ذوالقعده و خواجگان صورت افتاده چون صاحب شتم و در پنجم مشوش شد و ماتم فرزندان افتاد
و بیماری صعب بدید آمد و در پنجاه رسید و جاده در دفتر عراق کشید اکنون عمر وفا کند
بعد از شصت و هشت سال در نوبت زحل کار نیکو شود انجه جور زمان واکسر سعادت
اجزای نماید خلاص باشد از صد هزار جوار عیش و احتیاج و انده از کار و هلاک
جفاکار که حقیقت شد که دولت و نعمت دنیا جاودانی است دولت محنت دنیا بیال

شعر
سیرم ز حیوة محنت اکنون خویش • و ز زوری دست بر اکنون خویش

باب دوم در قسمت فرداات قدیم است و او منسوب لیست با هل فارس
و آغاز این فردا در طالع روزی از آفتاب است و در طالع شبی آغاز از قمر
و اصل این عمل بر هفتاد سال شمس نهاده اند بدان طریق که قسمت کرده اند بر
هفتاد را بر هفت کواکب مخالف چنانکه آفتاب را ده سال و ماه را نه سال
و زحل را یازده سال و مشتری را دوازده سال و مریخ را هفت سال و زهره را
هشت سال و عطارد را سیزده سال پس اگر طالع روزی باشد اول وقت
ولادت تا تمام ده سال مولود در تربیت آفتاب بود و چون ده سال را بر هفت
کواکب قسمت کنند نصیب هر کوکب یک سال و پنج ماه و چهار روز و هفت ساعت
رسد پس نصیب خود را بعد از ولادت آفتاب تنها تربیت کند بعد از قمر

شریک آفتاب زهره شود و هر دو تربیت کنند تا نصیب زهره تمام شود بعد از آن
زهره با عطارد شریک آفتاب شود و هر دو تربیت کنند تا نصیب عطارد تمام شود
بعد از عطارد شریک قمر شود بعد از قمر زحل و باز مشتری و باز مریخ و بر شرکت
مریخ ده سال فرداات آفتاب تمام شود بعد از ده سال نوبت فرداریت بزهره
رسد از اول سال یازدهم تا کسور نصیب خود تنها تربیت کند بعد از آن شریک زهره
عطارد شود و هر دو تربیت کنند بعد از آن شریک زهره قمر شود و بعد از قمر زحل و باز
مشتری و باز مریخ و فرداریت زهره به شرکت آفتاب تمام شود بعد از این نوبت
فرداریت بعطارد رسد چون نوبت او با شریکان تمام شود نوبت بقمر رسد بر همین
قیاس تا تمام هفتاد سال اما اگر طالع شبی بود اول وقت ولادت تا هشت سال
صاحب فردار قمر باشد و چون نه را بر هفت قسمت کنند نصیب هر یکی یک سال
و سه ماه و ده روز و نیم و یک ساعت بود آن قدر قمر تنها تربیت کند
بعد از این مدت زحل شریک قمر شود و هر دو تربیت کنند و بعد از آن مشتری شریک
شود و باز مریخ و باز آفتاب و زهره به شرکت عطارد تمام شود و فرداریت قمر
بعد از نه سال نوبت فرداریت بزحل رسد چون نوبت او با شریکان بگذرد
نوبت بمشتری رسد و باز بمریخ با شریکان تا هفتاد سال بر عطارد تمام
شود و ما جدولی نهاده ایم و مدت فرداریت هر کوکب را بر هفت قسمت کرده و نصیب
هر یک را دوری نهاده تا وقت عمل محتاج نشوند بقسمت کردن پس لیکن کواکب هر کدام
که قوی حال بوده باشد در اصل چون نوبت فرداریت با شرکت بدو رسد
سعادت دهد از طبیعت خود و شریک مناسب بیت خویش با طالع و اکس

علوم نجوم

کوکب

کواکب	شمس	زهره	عطارد	قمر	زحل	مشتری	مریخ
سالهای کوکب	ى	ح	يج	ط	يا	يب	ز
سالها	ا	ا	ا	ا	ا	ا	ا
ماهها	ه	ا	ى	ج	د	و	يا
روزها	د	كا	ح	يب	له	يد	يا
ساعات	د	ى	يد	كا	يب	ج	يا

ضعیف بوده باشد اثری نکند و اما اگر صاحب فردار قوی بوده و شریک او هم
قوی بوده بوقت شرکت هر دو سعادت بیفزاید از طبیعت خود و اگر شریک ضعیف
بوده چیزی زیادت نکند و این را امثال آنست در طالع میزان که از اول سال نوزدهم
صاحب فردار عطارد شد و عطارد قوی حال بوده است و رونق بتثلیث
زحل تمنا سفر افتاد و بخدمت پدر که زحل دلیل پدر است و دلیل طرب و فرح
اروی خاص مرجز سال بیست با آخر رسید شریک عطارد قمر شد سفر پیش
آمد و در آن سفر با بزرگان مجالست افتاد که قمر صاحب عاشر است از سبب
علم و چون سال بیست و دو با آخر رسید شریک عطارد زحل شد با جماعت حکما
صحبت افتاد و علم نجوم تحصیل شد و در وسط سال بیست و چهار سال شریک
عطارد و مشتری شد آرزوی مراجعت کرده شد و در آخر سال بازگشته شد
و در اوایل سال بیست و شش شریک عطارد مریخ شد تا قتل کرده شد و بیرون
دعوی مالی افتاد با شخصی که پدر بندم بپدر او داده بود بقرض قدر هفتصد دینار

و آن دعوی

و آن دعوی بیش از یک عهد افتاد و بسبب ضعف مریخ آن حاصل نبود و لکن جماعت
منجم بجهد اسبابی افتند و در اوایل سال بیست و هشت شریک عطارد آفتاب
شد با ملوک و صاحب عهد صرف زیادت گشت بسبب این علم و کار برتر او
و با استادان عشرت با وطنها در میان افتاده و زنان و جوانان بسیار تقرب
نمودند و این تمام شد اما صاحب دور نیز دیگر اهل فارس صاحب طالع هر یک
سالی او که بعد از ولادت و صاحب دور سال دوم آن کوکب که فلک او متحرک فلک
صاحب طالع بوده و سال سیم بر همین قیاس تا سال هشتم صاحب دور باز صاحب
طالع بوده و سال پانزدهم تا چند آنکه عمر باشد دور می کنند بدین ترتیب اما
نزدیک اهل بابل سال اول صاحب ساعت ولادت بود صاحب دور از ساعات
مصوغ و سال دوم کوکبی بوده که صاحب ساعت دوم بوده از ولادت بر همان ترتیب
که گفته شد پس هر کدام کوکب که قوی حال بوند در نوبت دور او احوال صالح و نیکو باشد
مناسب طبیعت آن کوکب چنانکه یاد کرده ایم

بهرهٔ سیم در نسبت علم موسیقی

علوم بر دو قسم است نقلی و عقلی آنچه نقلیست علوم شرایعست
و آن حد و میزده است و ما بدانها ایمان داریم و آنچه عقلیست سه قسم است
طبیعی و ریاضی و الهی و بعضی گویند چهار قسمت اول منطق است که علم منطق
میزان و معیار دانشهاست که بدو دلایل و براهین و قوانین دیگر علمها
دانسته شود و فایدهٔ علم طبیعی حفظ صحت است و دفع علت و فایدهٔ
علم ریاضی اطلاع یافتن است بر نهانیها و پوشیدنیها و فایدهٔ علم الهی نیل
امانیست و سعادت دو جهانی و پاینده تر یکی از این علوم بر حقیقت اقسام است

و علم موسیقی یک قسم است از اقسام ریاضی و این لفظ موسیقی لغت یونانیست
و علم موسیقی بهر جنس منسوبست که علم نجوم بدو نازلست و عبارت از
علم دانستن مناسبت آوازهاست و مقام و مخرج هر یک پس او حاذق
بوده مناسبتها صورت و صوفیت مناسبتها جز بهندسه و حساب نباشد
و حساب چیزی بوده و چیزی بر دو قسم باشد اول در هم پیوسته که آنرا متصل یعنی کم و
خوانند و آن سه نوع بود خط و سطح و جسم و فرق میان جسم
و ذات جسم و آن چنانست که اگر قدری موم را گاه دراز کنند و گاه گرد جسمیت
او بهمه حال باقی ماند و مقدار او تغییر پذیرد پس مقدار جسم غیر ذات جسم بود و
اما قسم دوم آنکه کم منفصل گویند یعنی گسسته و آن عدد باشد پس در حقیقت
کم منفصل شمار بوده و شمار از جمع شدن وحدتها بود پس واحد بر دو نوع بود
مجازی و حقیقی مجازی چون اجرام علوی و اجسام سفلی باشد که هر یک را اجزا گر
و اجزا توان تصور کرد اما واحد حقیقی ذات باری تبارک و تعالی بود که کثرت
و قلت بدو جایز نباشد اما محاسبان یکی را عدد نخوانند مبدا عدد گویند
و دو را مبدا جمع گویند و عدد آن باشد که نصف مجموع دو طرف او مثل او بود
چنانکه چهار را یک طرف سه است و یک طرف پنج چون سه با پنج جمع کنند هشت
باشد نیمهٔ او چهار بود قیاس همین است و گفته اند انواع عدد چهار نوع است
چون زوج و فرد و تام و ناقص و کامل و آنچه صورتست پس شمار محتاج
وحدت بوده و وحدت محتاج باشد جایز الوجود بود و باری تعالی واجب
الوجود است لاجرم در تحت شمار نیاید چون این مقدمه معلوم شد بدانند

که اصل

که اصل بردها هفت است و از هر یکی نوعی تخریج کرده اند مبلغ چهارده باشد
و اما بعد بردها بر ده راست است و هر بردهٔ را نسبتی است با کوکبی چنانکه
بردهٔ نوا منسوبست بزحل و بردهٔ حسینی منسوبست و زاید اوست و بردهٔ
بوسلیک منسوبست بمشتری و بردهٔ گوشت زایدهٔ اوست و بردهٔ راست
منسوبست بمریخ و بردهٔ عشاق زاید اوست و بردهٔ عراق منسوبست
بآفتاب و بردهٔ اصفهان زاید اوست و بردهٔ نگارین منسوبست بزهره و
زیرافکند بزرگ زاید اوست و بردهٔ زیرافکند خورد منسوبست بعطارد
و بردهٔ نهاوند زاید اوست و بردهٔ راهوی منسوبست بقمر و بردهٔ بستهٔ نگارین
زایدهٔ اوست اما بعد از این چهارده اصل چند او از هر یکی هشت نادگی
چون نوروز و کردانیه و مخالف و حجاز و سارکوی و حاده و سپهری و تیزی او ازها
اصل و آنچه از ترکیبات این همه خیزد بیرون از شمار دهانیکه تصنیف و شغل
دست داده مگر از آن چهارده اصل یکی با فرع در آویزد اما آنچه تقریر افتاد
قواعد متقدمانست و اصطلاحات ایشان چون ابن سینا و ابن الفلوع
و محمود مکی و عجیب الزمان و دیگر بزرگان اما متاخران این اساس و
این اصطلاحات را گردانیده اند و آوازهای دیگر تخریج کرده اند تتبع این
اصلها کرده راست که بسبب دامن تصرف در وی راه نیافته بود در زمان
این فن بغایت و نهایت رسیده است و بحد کمال است تصنیفهای خواجه
صفی الدین محمد عبد المومن و شاگردان او و دیگر کتابها و کتابی ساخته است
او در موسیقی بی نظیر افتاده است اما شایع شدن این علم چند آنکه

قرانی که در میزان ذکر رفته لسته الی بوده لست بو قوق کو وقت اهل طرب و بکمال رسیده
این علم و بعد از وی قرانی دیگر در جوزا شده و زهره در میزان بود و عطارد در سنبله
و این قران دال بود بر قوت کروهی اهل حکمت و متوفیان و ظهور علوم دقیق
و شعر و موسیقی بیان تا بتوان که در قران علم حکمت لنا طب و نجوم و شعر و موسیقی
و امثال این چنان فاش گشت که عوام خلق و جهال قوال و شاعر و طبیب و منجم
و رمال شدند تا حدی که مقوم و تقویم را هیچ قدری نماند و علم رمل بسبب
اسانی رواجی یافته است اما در موسیقی چیزهای مشکل می سازند درین وقت
و متقدمان جهد در ساختن چیزهای خوش اینچ کرده اند و اسانی و مطبوع
و متاخران جهد در دشوار می کنند و مشکل و خوش اینچ اما موفق بود های
نیک و اوازهای نادر با انها باشد و کثرت استعمال اما چنانکه اصل
بردها معلومست اصول نیز هفت لست و هفته ایکی نوع و در حقیقت اصول یکیست
و باقی زاید او ست و ما از اصول ضرب فتحی خواهیم بر ترتیب دوم و کردش
زمان میان هر دو ضرب برابر و لیر حصلی فتحی لست بعبارت راست نیاید که اگر
شخصی دست بر هم زند با او نتوان گفت که چیزی توقف کن و دیگر باره دف
که آن معنی نیفتد حکم سعالت طالع باو موافقت کرده باشد که این علم در طبع
او حلول کند و راست خواندن شعر همین حکم دارد و پس اصول اول یک ضرب است
جفته و بعد از زمان دران ضربی دیگر هم جفته و بعد از و دیگر بر طریق دور
و این را وزن طویل خوانند و قومی ثقیل گویند و اما هم او ستند در حقیقت
او ضربیست بتواتر ساکن و انهیانه او چند ضرب طرح کرده تا دوری شو

پس بدانند که اصول در موسیقی یک یکی است ...

نبود مثال این انست که اگر شخص درم شماره گوید یکی و دو و سه و چهار
و پنج الی نهایه این را تخفیف کند و پنج درم بگیرد و گوید پنج پس لفظ یکی و
دو و سه و چهار از حساب طرح باشد و پنج دیگر بگیرد و گوید ده و چهار دیگر
از میانه طرح باشد و پنج دیگر بگیرد و گوید پانزده و چهار دیگر هم طرح باشد
و سه لفظ گفته بود پنج و ده جهت آنست که اوراشاه زود خواند اند و هرگاه
قوال مرد باشد آهنگ چنگ بو هفتم یا هشتم ابریشم نهد از طرف بالا و زیر
بالا ساختند یعنی زیر و بم آهنگ باشد و مرد قادر باشد بر گفتن و اگر قوال
زن بود آهنگ بر دوازده یا سیزده نهد تا زن در گفتن قادر بود و حکم
بچگان نا رسیده همین باشد و بدهم ابریشم که آهنگ راست کنند
دوم اعرا از طرف زیر مناسب دوم آهنگ سازند از طرف بالا تا هر ده
با هم ساخته شود چون زیر و بم و آهنگ در میان هر دو باشد ساخته تا هر ده
یکی را از طرف زیر و بالا طریق ساختن همین است تا آخر و عدد تارها
او زیر و بالا هم اعتبار افتند چون زیر با بم و آواز چنگ در آهنگ دوازده
خوش اینچ تر بود از آهنگهای دیگر بسبب آنکه آن از وسط تارها چیزی
و هر دو طرف او زیر با بم برابر بود و قوال را در گفتن تا سان در اواز دشوار بود
حکم یک قادر بود بر اصول تا اصول دوری زند و متقدمان عیب داشته اند
اصول دوری را و متاخران اعتبار کرده اند جهت آسانی را اما ارباب
بعود نزدیک باشد در ساختن و کمانچه کشیدن نیز چنین بود و آواز چنگ
با طاق و طرم باشد و آواز عود حزین و با رقت و تواما نای عاق

باوقت و هو باشد و مطبوع و با چنگ و عود عظیم خوش اید و اما دوف
با همه سازها اصول نگاه دارد و سماع را گرم کند و سازها بسیارست
در هر اقلیمی و ناحیتی از بزرگ و خورد و انواع اوتار و طنبور و نایها و
بیشتران بود که در وی یک اصول و یک برده بکار دارند یا چیزی بیشتر
اما هیچ بشبابه نرسد که او را مردم خوانند و بیشه بلا گویند و او مقبول
مشایخ و اهل حال است و نالهٔ او را با آن رگ دل که سر بر عشق دارد پیوندی
هست بسلسلهٔ که در قالب گفت نگنجد پس بدین ختم کردیم که عرض سخن
تنگ شد ثمرهٔ چهارم در ختم کتاب بپیشوای اهل الاحکام بطلمیوس
این علم را بلفظ صنعت خوانده است جهت آنکه احکام هر طالعی علی حدة باید
ساخت که هیچ طالع و اوضاع دلایل او دیگری نماند پس واجب آن کند که
در صورت طالع تفکر و تامل نیکو بجای آورند و خاطر تیز و اصل صافی احکام
سازند بر احد و خوانین این صنعت تا حق او گذارده باشند و شرایطی
که در دیباچه مذکور ست از امر اعتقاد و امانت بکار دارند اما الحال این حقیر
درین کتاب یاد کرده است که از اقاویل پیشینان رحمهم الله بدو رسیده بود
با کلمهٔ چند که از محصول و تجارب خود چون پیوسته صورت طالع سلاطین
و اکابر در نظر بود همچنین صورت طالع والدین و عزیزان و خویش و قبیله
و از هر یکی فایده و تجربه حاصل بود بقدر حال هر شخص و طالع او پس جهد
در آن نمود تا لنج مبتدی را دانستن او اسان تر بود و بفهم نزدیکتر باشد
ثبت شود هم در عبارت سهل آورده و در شرح مطول نیاورد و الحمد چون بود تو کی

آن واجب دید و در خاطر بود که این کتاب مصنف شجره باشد و بشش او در طالع
تحویل و برج انتها و هفتم در طالع وقت و انواع حدود اما بدین ختم
کردیم حالیا اگر بعد ازین عمر وفا کند باقی آن ساخته کرده و اگر چه این بنام خود
در سلک مصنفان نداشت فشانهٔ ساخت و از حق تعالی توفیق خواست
والله ولی التوفیق و هو حسبنا و نعم الوکیل نعم المولی و نعم النصیر تمت
کتاب الاستجاره الاشمار بحمد الله الملک العلیم و الغفار ... منتصف
جمادی الاولی سنه ... و عشر ماه ... محرم ... سنه ...

فصل هشتم از زیج خانی در معرفت مطالع بلد

چون در نصف شمالی فلک البروج تعدیل النهار از مطالع خط استوا
نقصان کنند ودر جنوبی بر افزایند مطالع بروج بلد حاصل
شود **امّا در معرفت تعدیل النهار وقوس النهار** تعدیل النهار
تفاضل باشد میان نصف قوس النهار و ربع دور و در خط
استوا تعدیل النهار نبود ونصف قوس النهار همیشه ربع
دور باشد و بموضعی که دو نقطهء انقلاب مماس افق شوند
وطلوع وغروب نکنند و تعدیل النهار ربع دور باشد و نهار اطول
تمامی شبانروزی باشد و نهار اقصر نیز این باشد و در دیگر بقاع
که میان این دو موضع باشد تعدیل النهار را مقداری باشد
کمتر از ربع دور و تعدیل النهار چهار نقطه که ابعاد آن از
دو نقطهء اعتدال متساوی باشد یک مقدار باشد چنانکه
در میل گفته آمد **فصل سیزدهم از زیج خانی در معرفت
طالع از ساعات** پیش از این گفته ایم که ساعات دو نوع بود مستوی

وزمانی

وزمانی که انرا معوجه خوانند امّا ساعات مستوی را اگر
حرکت آفتاب تقدیر نکنند دور معدل النهار که سیصد و شصت
زمان باشد بر بیست چهار قسمت کنند نصیب هر ساعتی پانزده
زمان بود پس چون ساعات مستوی از روز یا از شب
در پانزده ضرب کنند ازمنه حاصل آید **واگر** حرکت آفتاب
تقدیر کنند مطالع آفتاب بخط استوا در نصف النهار روز
مقدم بر وقت مطلوب از مطالع او در روز متاخر نقصان
کنند باید که آنچه بماند بر دور باید افزود و بر بیست چهار قسمت
باید کرد آنچه بیرون آید پانزده زمان و دو دقیقه و کسری باشد
و ساعات را درین اجزا ضرب باید کرد تا ازمنه باشد بتحقیق
امّا جهت ساعات زمانی هر یک را از قوس النهار و قوس اللیل
بر دوازده قسمت باید کرد تا اجزاء ساعات روز و اجزاء ساعات
شب هر یک علی حده حاصل آید پس ساعات گذشته را از روز
یا از شب در اجزاء ساعات ضرب باید کرد تا ازمنه
حاصل آید

تسویه البیوت مثلا مطالع طالع **زما**
مطالع درجهء هفتم **لوح** مطالع طالع از مطالع درجهء هفتم نقصان کردم
بماند **قنح** این قوس النهار درجهء طالع بود بر دوازده قسمت کردم
الحاصل **لو** این اجزاء ساعات درجهء طالع است مضاعف او که **ب**
این تعدیل اول که بود این و از نصف قطر دور نقصان کردم
بماند **لدم** این تعدیل ثانی باشد ربع دور از مطالع طالع نقصان
کردم بماند **قنا** این مطالع عاشر بود بخط استوا قوس او **دکطط**
آنکه مطالع عاشر بود موضع نهاده شد و تعدیل اول بر وی افزودم شد
قعو این مطالع بیت حادی عشر بود دوم بار بر وی افزودم
شد **راکد** این مطالع بیت ثانی عشر بود پس تعدیل ثانی را
از موضع دوم نقصان کردم بماند **قیو** این مطالع بیت
تاسع بود باری دیگر از وی برفتم بماند **فاکد** این مطالع ثامن بود
امّا این مطالعات را در مطالع خط استوا مقوس کردم آمد
درجهء حادی عشر وثانی عشر وثانی
وثالث مقابل تاسع وثامن

از احکام قانون دانستن عمر مولود از دو طریق بیرون نبود

یا قیاسی یا قانونی **امّا قیاسی** آنست که ابو معشر
بلخی فرموده است که چون فرزند برآید بطالع **حوت** یا **حمل**
وخداوند ساعت آفتاب بود آن فرزند زود بمیرد
واگر بطالع **ثور** یا **عقرب** زاید و خداوند ساعت زهره
بود بنه زید **واگر** بطالع **سرطان** و **جدی** زاید و خداوند
ساعت قمر بود بماند **واگر** بطالع **جوزا** و **دلو** زاید و خداوند
ساعت مشتری بود بنه زید **واگر** بطالع **سنبله** یا **میزان**
زاید وخداوند ساعت زحل بود بنه زید **واگر** بطالع
اسد یا **قوس** زاید وخداوند ساعت مریخ بود بنه زید
ازین جمله آنچه ما را تجربه افتاد آنست که فرزندی نسبت
یکشنبه بسوم ساعت که خداوندش زحل بود
بزاد و در حال ام نزول نفس اندکی مانده در حال
درگذشت و شمس در نصف النهار مقدم در آخر دلو بود بچندین گ ط ه
و در نصف النهار موخر در حوت بود بچندین ه ک بجهت
ساعت نصف النهار مقدم ه کد ساعت ماضیه از شب
ولادت لو ساعات بعد ح ک تحصیل ساعات

مقدار مکث ۞ پیکانه مولود درگم

مقدار مکث اکبر دفح روز مکث اوسط دمح ه ۵

مکث اصغر دح

وادت بر تقویم نصف النهار مقدم شمس زیاده

کردیم شد تقویم شمس در زمان ولادت یح کط که

مطالع نظیرش ببلد مت داير ساعات لط ح

مطالع طالع قفا مت الطالع بعرض لوک بجانب شمال از

خط استوا میزان ا کح تاریخ این مولود در شب دوازدهم

ربیع الآخر سنه ثلثین وثمانمائه



هیلاج قمر بر حیثیت در عاشر وبتسویه در حادی عشر باتفاق هیلاج بود و کدخداه سهم او بعد هیلاج دوم سهم سعاده بتسویه و بر حیثیت در ثامن بقول بعضی هیلاج بود و کدخداه مریخ بنظر تثلیث

استخراج سهم سعاده

ح کط مد

ے کط که

و کط ما

الحب اگر خواهی که در میان دو کس محبت پیدا شود بنام جهود و بنام محبوب نام مادر محبوب و نام مادر عاشق بنویسد روز پنجشنبه و همراه بندد

عا ۹ ۱۱۱ ۹ ۱۱۱ ۸ ۷ ۱۱ آ و ه ۲۲ ۳ ط ۱

۱۲۲ ۱۱۱ ۹ ۱۶ ع ط ۱۶ ۲۱ ۲۹ ۱۱۱ ۱۱۱ ۱۱ ۱۱۱ ۱ ع

مسح هماه صمعا عسق مسحه

بسم الله الرحمن الرحیم

منتخب کتاب المواليد النجوی رحمه الله

قال احمد بن محمد بن عبد الجليل السجزي اني لما نظرت في كتب المواليد من كتب ابي معشر وجدتها بالاسهاب والاطناب مملوا او مما يستغني عن مثله محشوا او موضع نكته مظلمة من التطويل و معانيه والتهذيب مختلطة بفضول الاقاويل وكان محتاجا في الفاظه الى الاختصار والتهذيب في معانيه الى التلخيص والتجريد وتوغلت لتهذيبه وتلخيصه ووضع ما يمكن وضعه من معانيه في جداول مصورة نصب العين تقربا مني بذلك الى الملك العادل الفاضل وتوسلا اليه لما هو ظاهر من محبته للعلوم وميله اليها وايثاره لها على جميع ما سواها وبراعته في فنونها وعلو رتبته منها فلما قدمته اليه ونظر فيه ورضيه نبه بفضل براعته لما اغفلته وسبق الى ما خطيته كما هو اوجب واولى واجدر وهو ان الواجب كان على ان ابتدي بهذا الكتاب فاهذبه و انقحه واسقط منه ما هو فضل لا يحتاج اليه واتي منه ما يعتد في ذلك الكتاب لانه مقدم عليه في المرتبة وانما الحاجة والى هذا الكتاب بم الى ذلك فامر اعلى الله امره بالشروع في عمله والتفرغ له فسارعت الى ما امره وبادرت الى ما ذكر مستعينا بالله تبارك اسمه ومتوكلا عليه انه ولي العون والتوفيق وقد جعلت هذا الكتاب ثلثه وعشرين بابا الباب الاول في صورت الجنين وما يدبره من الكواكب في الشهور والايام ويعمل في العلل في ذلك فان قصدنا في هذا الكتاب الايجاز والاقتصار فنقول ان الجنين على ما قيل يكون نطفه في الرحم الى اربعين يوما ثم يصير قطعه لحم ويدبره زحل من وقت مسقط

النطفه

النطفه الى تمام الشهر الاول ثم يدبره المشتري في الشهر الثاني ويصير لحما ثم يدبره المريخ في الشهر الثالث ويصير الجنين شبيها بالقرعه وينشي فيه العصب وفي الشهر الرابع منه يدبره الشمس وينبسط في هذا الشهر الاعضا ويدبره الزهره وفي الشهر الخامس ويظهر تفصيل اعضائه حتى يعرف الذكر من الانثى ويسمن الجلد وفي الشهر السادس يكون في تدبير عطارد فيقوى اعضاوه المدبره وفي الشهر السابع يدبره القمر فيتم النمو وقد تم الجسد وفي الشهر الثامن يكون في تدبير زحل وفي الشهر التاسع في تدبير المشتري وفي الشهر العاشر في تدبير المريخ وفي الشهر الحادي عشر يكون في تدبير الشمس فاذا ولد المولود في الاشهر الثلثه التي تدبرها القمر والمشتري والشمس فان الحكم عام عليه انه يعيش واذا ولد في غير هذه الاشهر فان الحكم فيه انه لا يعيش فهذه مدبرات الشهور فاما مدبرات الاسبوع فان زحل يدبره في السبعه الايام التي من وقت مسقط النطفه الى تمامها ثم يدبره المشتري السبعه الايام التي تليه ثم يدبره

صاحب الشهر	عدد الايام	صاحب الاسبوع	صاحب الشهر	عدد الايام	صاحب الاسبوع	صاحب الشهر	عدد الايام	صاحب الاسبوع
						القمر	رمه	القمر
زحل	ز	زحل	الشمس	قكو	الشمس		رنب	زحل
	يد	المشتري		قلج	الزهرة		رنط	المشتري
	كا	المريخ		قم	عطارد		رسو	المريخ
	كح	الشمس		قمز	القمر		رعج	الشمس
المشتري	له	الزهرة		قند	زحل		رف	الزهرة
	مب	عطارد		قسا	المشتري		رفز	عطارد
	مط	القمر		قسح	المريخ		رصد	القمر
	نو	زحل	عطارد	قعه	الشمس		شا	زحل
المريخ	سج	المشتري		قفب	الزهرة		شح	المشتري
	ع	المريخ		قفط	عطارد		شيه	المريخ
	عز	الشمس		قصو	القمر		شكب	الشمس
	فد	الزهرة		رج	زحل	الزهرة	شكط	الزهرة
الشمس	صا	عطارد	زحل	ري	المشتري		شلو	عطارد
	صح	القمر		ريز	المريخ		شمج	القمر
	قه	زحل		ركد	الشمس		شن	زحل
	قيب	المشتري		رلا	الزهرة		شنز	المشتري
	قيط	المريخ		رلح	عطارد		شسد	المريخ

١٢٨

المريخ

المريخ في سائر الكواكب على هذا الولا الى تمام الولاده وقد يدبر الكواكب ايضا في الايام السبعة يوما بيوم وذلك ان المدبر لليوم الاول زحل بعده المشتري ثم المريخ ثم الشمس ثم الزهره ثم عطارد ثم القمر الى تمام سبعة ايام ثم يدبر اول يوم من الاسبوع المشتري صاحب الاسبوع وهو المشتري ثم المريخ ثم الشمس ثم الزهره الى اخره ثم يدبر بعده اول يوم من اسبوع المريخ ثم الشمس ثم كذلك سائر الكواكب على هذا الولا يوما بيوم الى وقت ولادة المولود وقد وضعنا لذلك جدولا ليكون نصب العين **الباب الثاني** في استخراج وقت مسقط النطفة وطالعه ومن اراد معرفة جزء طالع مسقط النطفة بالمولد فلناخذ ما بين جزء المغرب وبين جزء القمر بالسواء ثم لنقسمه على اثني عشر فما بلغ فنعده مما يحفظه من الحساب من ايام ولنزده على الدور الاكثر وهو ٢٥٩ يوما ان كان المولود ولد لتسعة اشهر وان كان لسبعة اشهر فلنزده على الدور الاصغر ٢١١ يوما فما بلغ فلنطرحه من اليوم الذي ولد فيه المولود راجعا الى ورا فلنحفظه ثم لنا خذ بعد ما بين طلوع الشمس والقمر بالمطالع في ذلك اليوم ولنقسم على ازمان ساعات درجة الشمس فما خرج فساعات فلنرده على اليوم الذي حفظ ثم لنقوم موضع القمر في ذلك الوقت وهو جزء طالع المولود **الباب الثالث** في مراتب الناس وطبقاتهم ينبغي ان يعرف اولا اربعة اشياء من حالات الناس قبل ان يحكم على مواليدهم وهي لاجمة اشياء ا الطبقة و المرتبة ب والتذكير والتانيث ج الامكان الذاتي د امور الاقربا اما معرفة طبقات الناس فقد يستدل على امورهم من جهة مواليدهم بحسب مراتبهم

لان القضاء على ابناء الملوك خلاف ما يكون لابناء الاوساط والسفل وذلك ظاهر من اشتراك امر المولود بالوالد والاقرباء والنسبة الطبيعية التي بينهما مناسبة الاشخاص العالية واما الذكر والانثى فظاهر ايضا مخالفة القضا عليهما واما الامكان في الذات فمن جهة الاغذية والبلدان والازمنة والصور والتركيب والشكل واللون بحسب ما يليق به وسائر ما يتبعهما اذا كان الحاكم قويا في تقدمة المعرفة واما امور الاقربا مثل الابا والاخوة والاعمام وغيرهم فلا يجوز ان يحكم على احوالهم حتى يعرف اقاعن جهة تقدمة المعرفة بالدلالات
ج الواجبة من الموالي واما من جهة الحس ما هم في الحيوة ام في الممات وسائر ما يحتاج اليه من امورهم ومراتبهم وموطنهم وتركيبهم والخاصية الواجبة لهم دون غيرهم من جهة القسمة واذا كان الامر على ما ذكرنا فينبغي لنا ان نحصل هذه المعاني في الاربعة ثم نحكم على دلايل الفلك من جهة طالع المولود حتى لا يقع الغلط والخطا ان شاء الله تعالى **الباب الرابع** في تربيت المولود مدة التربية عند المنجمين اربع سنين ودلايلها ارباب المثلثات على ما زعم القدما وخاصة بطلميوس ويكون فساد التربيت من فساد ارباب المثلثات وذلك يكون على خمسة اوجه ا اوجها ب اغترابها وكينونتها في الهبوط ج سقوطها عن الاوتاد د احتراقها ه سقوطها سقوط ارباب المثلثات الطالع والنيرين وسهم السعادة وجزء الاجتماع او الاستقبال الكاين قبل الولادة وتحوسه جزء الطالع بالنحسين سيما اذا كان النحس صاحب الثامن وكينونة النحوس في الاوتاد وسقوط ارباب المثلثات الثاني والثاني عشر او كينونتها ١٥٩

٧ الثامن

في الثامن واتصال صاحب الطالع بصاحب الرابع او بكوكب في الرابع او في الثامن وحصار صاحب الطالع بين نحسين بالجرم او بالشعاع ونحوسة ارباب مثلثات الطالع والنير الذي له النوبة سيما من صاحب الثامن ورجوع صاحب الطالع او احتراقه وكينونة القمر في جزء الطالع سيما اذا كان له شهادة في الثامن يدل هذه الاحوال على هلاك المولود في بطن امه وعلى عدم التربيه ان ولد فان فسد بعض الادلاء يكون للمولود دوق ولا يكون له بعد فوق الهلاك انتهاء تسيير برج الهيلاج لكل برج سنة او سنه مواضع النحوس القواطع وهي بيت الموت وبيت الابا وصاحبيهما ودخول الشمس الاوتاد بالمسير او بالتسيير او عند فيا صاحب برج المنتهي او صاحب القسمة او انتها صاحب بيت الموت الى جزء الطالع او احد الاوتاد من غير شعاع سعد الى صاحب الطالع او الاوتاد الاصلية او التحويلية مزاج صاحب الثامن بصاحب الطالع او الهيلاجات الخمسة او ارباب المثلثات قاطع فان شهد بعض السعود من بما يدفع وذلك اذا كان ادلاء السعود وشهاداتها اقوى من ادلاء القواطع واقوى الادلاء في امر التربية ارباب مثلثات الطالع والنير الذي له النوبة ثم النير الثاني فان كان ساقطا فارباب مثلثات سهم السعادة وجزء الاجتماع او الاستقبال فاذا وجد للمولود تربية فلنطلب له الهيلاج **الباب الخامس** في ذكر اعمار الحيوان ان من المجمع عليه ان بقاء الاشخاص السفلية ومدة ما بين كونها وفسادها مختلفة وذلك لقوة موادها وضعفها وكذلك يتفاوت في الحيوان موادها وبقاء اعمارها و

ومدابس في هوى الحراثات والذباب والبقة وحيوانات الماء وفي قوى الحيوة
والصلة والسباع فمنها ما يكون حيوته مدة يوم ومنها مدة شهر ومنها سنة
ومنها سنين قليلة ومنها سنين كثيرة وان سنين الكواكب كلها في مقدار سنيها
وهذا هو العمر التام وقد ذكروا ان اعمار الحيوان لا يمكن البتة ان يبلغ
سني الطبيعي ومن ان معرفة سائر اعمار انواع الحيوان لا يمكن البتة من
من هذه الجهة مقصورة والقول فيها باطل ووجود اعمار سهل من جهة مطابقة
سني الطبيعية مع الدلايل المولودية لاعمارهم وقد ذكرنا في آخر كتاب تحويل
سني المواليد من كيفية عمر الانسان من سني الكواكب ومن سائر الادلاء فيه كفاية

الباب السادس في معرفة مدبري النفس والادلاء الاشخاص والابدان
ان المدبر على حال النفس والبدن النيران وسهم السعادة وطوالع الاجتماع
والاستقبال واجزاءها والطالع وارباب ها واقواها النيران ثم درجة سهم السعادة
ثم درجة الطالع وان النيرين بمقارنتهما ومقابلتهما بابعادهما عن الارض مؤثر
في الطالع والاشخاص السفلية ولذلك صحح بطلميوس والقدماء طوالع
المواليد المستولي على الاجتماع او الامتلاء الكاين قبلها لانه بمقارنتهما
ومقابلتهما وحركتهما عن الآخر دلايل ومدابس على امور الحيوان والكون
والفساد في العالم ولهذا جعلوا الهيالج والكدخداه بهذه الادلاء واحتجوا بها
وجعلوا الهيالج بمنزلة النفس والكدخداه بمنزلة البدن فبملايمة المدبرات
ومحادثتها بالموافقة واتفاق طبايعها تدل على قوة النفس و
صلاح البدن والحيوة ومنافرتها وسقوطها وفسادها تدل على عدم الحيوة ١٢٠

الباب السابع في استخراج الهيلاج على ما ذكره هرمس وبطلميوس من
جهة ان مواضع الهيالج على ما ذكره هرمس وبطلميوس من جهة ا الشمس
ب والقمر ج ودرجة الاجتماع والامتلاء د وسهم السعادة ه وجزء الطالع فاما
سبيل النظر في استخراجها فلينظر الى المولود انهاري هو ام ليلي فان كان نهاريا
فلينظر الى الشمس فان كانت في المواضع الخمسة وهي الطالع والعاشر والحادي عشر
والسابع والتاسع صحت للهيلاجية وان كانت في الثاني عشر او في الثامن
فانها لا يصلح الهيلاجية والنظر بعدها الى القمر فان كان موجودا في احد المواضع
الخمسة التي ذكرنا او في مقابلتها فهو يصلح للهيلاجية وان كان في الاربعة المواضع
الساقطة عن الطالع فلا يصلح للهيلاجية فالنظر بعده الى جزء الاجتماع ان
كان المولود اجتماعيا وان كان استقباليا فالنظر بعد القمر الى جزء سهم السعادة ثم
الى جزء الاستقبال فان وجدت احدها في الاوتاد او فيما يليها فانه يصلح للهيلاجية
وان كانت ساقطة فالنظر بعده الى جزء الطالع وهو الهيلاج وان كان المولود
ليليا فليبتدا بالنظر الى القمر وان كان حاله كما وصفنا فيصلح للهيلاجية والا
فلينظر الى الشمس وان كانت في مقابلة مواضعها الخمسة التي ذكرناها
فاصلحت للهيلاجية والا فلينظر على الترتيب التي ذكرناه متقدما

للمواليد النهارية الاجتماعية			للمواليد الليلية الاجتماعية		
الشمس القمر الاجتماع السعادة	الشمس برج الارض القمر الاجتماع السعادة جزء الطالع	جزء الاجتماع السعادة / القمر	القمر الاجتماع السعادة	القمر الشمس الاجتماع سهم السعادة جزء الطالع	الاجتماع سهم السعادة / القمر الشمس
الشمس القمر الاجتماع السعادة		القمر الاجتماع السعادة	القمر الاجتماع السعادة		القمر الشمس الاجتماع السعادة
الشمس القمر الاجتماع السعادة	الشمس القمر الاجتماع السعادة	الاجتماع القمر السعادة	القمر الاجتماع السعادة	القمر الشمس الاجتماع السعادة	القمر الشمس الاجتماع السعادة
فهذا ما ذكره بطلميوس وهرمس وقد صورنا مواضعها وتدبيتهما ساوزا ابد حد					
وغلاه ومدابنها حروف الحمل ممن اراد اسعد ١٤					
ذلك على ما وضعناه من الزايجة ليعرف مرتبتها من					
حروف الحمل وهذه صورت الزايجات					
للمواليد النهارية الاستقبالية			للمواليد الليلية الاستقبالية		
الشمس القمر السعادة الاستقبال	الشمس القمر السعادة الاستقبال جزء الطالع	السعادة الاستقبال / القمر	القمر السعادة الاستقبال	القمر الشمس السعادة الاستقبال الطالع	القمر الشمس
الشمس القمر السعادة الاستقبال		القمر السعادة الاستقبال	القمر السعادة الاستقبال		القمر الشمس السعادة الاستقبال
الشمس القمر الاستقبال السعادة	الشمس القمر السعادة الاستقبال	القمر السعادة الاستقبال	الاستقبال السعادة	القمر الشمس السعادة الاستقبال	القمر الشمس السعادة الاستقبال

١٢١

الباب الثامن في استخراج الهيلاج على عمل دوروثيوس وغيره من القدماء
ان هرمس وبطلميوس لا يلتفتان في استخراج الهيلاج الى التذكير والتانيث
واما دوروثيوس فقد زعم انه اذا كان المولود نهاريا والشمس في الطالع فوق الارض
او في الحادي عشر او في العاشر او في السابع او في الثامن فانها تصلح للهيلاجية
وذلك اذا كان البرج السابع والثامن مذكرا فان كان مونثا فلا تصلح هناك
للهيلاجية وان لم يكن يصلح للهيلاجية فلينظر الى القمر فان كان في الاوتاد
او فيما يليها ويكون البرج مونثا او البرج فانه يصلح للهيلاجية والا فلينظر
الى درجة الطالع فان نظر اليها احد من اعمها فهو الهيلاج والا فلينظر
الى الاجتماع الماضي ان كان المولود اجتماعيا ثم الى سهم السعادة او الى
سهم السعادة ان كان المولود استقباليا ثم الى جزء الاستقبال فان كان
في الاوتاد او فيما يليها فهو الهيلاج وان كان المولود ليليا فليبتدا بالنظر
الى القمر فان كان كما وصفنا فهو الهيلاج والا فلينظر الى الشمس فان كان
في السابع او في الرابع او في الخامس فهي تصلح للهيلاجية وان كان في الطالع
او في الثاني في برج ذكر فانها يصلح للهيلاجية وان لم يكن الهيلاج فلينظر
بعده الى جزء الطالع ثم الاجتماع او سهم السعادة على الترتيب الذي ذكرناه



الباب التاسع

الباب التاسع في ذكر اختلافهم في الهيلاج والاحتجاج في ذلك وما يوجبه القول الحقيق

قد قلنا ان غرضنا في هذا الكتاب الاختصار لا الاحتجاج الا قدرا ما نومي فيهنا الى ما قيل
ذلك ان درسيس وبطلميوس خالف النيرين هيلاجا في التاسع والثالث من جهة
انهما وان كانا زايلين عن الاوتاد فهما في النيرين وفي القياس في ذلك
الى الترتيب وان كان لاصحاب بيت للغذاء من ترقه قوة لهما ومراعيه عند الاجو
فليس الاجر هاهنا كذلك فان فرح الشمس في التاسع فهو الثالث بمنزلة ما يكون في
الوبال من البيت وكذلك القمر في التاسع واما ذوروثيوس فجعل النيرين في الثاني
والثامن هيلاجا وان كانا بوجين ساقطين عن الطالع واحتج في ذلك
بانهما وان كانا كذلك فانهما يدلان على الكسب والمعاش واصناف الفوايد واصابة
المواريث وهما ليسا ساقطين عن الوتد وانما وان كانا ساقطين فيغنيان بحلول
النيرين فيهما واحتج على من زعم ان الاستدلال بهما باطل اذا كانت الشمس في برج ذكر
وبرج ذكر لافراط تذكيره او القمر في برج انثى وبرج انثى لافراط تانيثه والافراط يفسد
الدلايل على الحيوة والنفس بان المراد في ذلك ليس بالتذكير والتانيث الذي في
الحيوان بل هو شكل الطبع والمعاقة حتى يقويا في مواضعهما واما تقدم جزء الطالع او جزء
الاجتماع او سهم السعادة او الاستقبال فان فيه غلطا ظاهرا من جهة ان ادلاء النفس
العامية هي الشمس والقمر ومراكزهما وخاصية درجة الطالع والاعم اولى بالتقدم من
الاخص وايضا درجة الطالع تصح بدرجة الاجتماع او الاستقبال الماضي بالمستولي
عليهما فيصير درجة الاجتماع او الامتلاء للمواليد كالعلة ويصير الطالع بمنزلة المعلول
فمن هذه الجهة يلزم انه اولى بالتقديم من جزء الطالع فهذا اختلافهم في طلب الهيلاج

والاهم فيها الباب العاشر في استخراج الهيلاج على ما صح عنه وترتيب طلبه
عند النظر فيه ان كان المولود نهاريا فلتبدا بالشمس وان كان في الطالع
فوق الارض او في العاشر او في الحادي عشر في اي برج كانت فيصلح للهيلاجية
او في التاسع والثامن في برج ذكر فيصلح للهيلاجية ايضا والا فلينظر الى القمر
فان كان في الطالع تحت الارض او في الثاني او في الرابع فوق الارض او في الثامن
ذكرا كان او مونثا فيصلح للهيلاجية او كان في الطالع فوق الارض او في العاشر او في
الحادي عشر او في مقابلة هذه المواضع في برج انثى فيصلح للهيلاجية وان كان المولود
ليليا فليبتدا بالنظر الى القمر كما ذكرنا في الشمس في مقابلة ما وصفنا وان لم يجد
احدهما هيلاجا فلينظر الى جزء الاجتماع ان كان المولود اجتماعيا فان كان في احد
الاوتاد او فيما يليه فهو الهيلاج والا فلينظر الى سهم السعادة فان كان كذلك فهو الهيلاج
والا فالهيلاج جزء الطالع وان كان المولود استقباليا فليبتدا بالنظر الى سهم
السعادة ثم الى جزء الاستقبال ثم الى جزء الطالع وهو فلك فان القمر اذا كان
معقودا بحسب الشعاع فلا يصلح للهيلاجية وان كان لاحد الادلاء في خمس
درجات الوتد فهو بمنزلة ما يكون في الوتد الباب الحادي عشر في استخراج
الكدخداه انا قد ذكرنا استخراج الهيلاج واختلاف آراء القدماء فيه ويحتاج الان
الى ذكر الكدخداه لان الهيلاج لا يكون هيلاجا الا بالكدخداه واما استنباط الكدخداه
فهو على اربعة اوجه احدها قوى المراعيين والثاني كثرة المراعيه والثالث شهادة
المراعيين والرابع المراعيين مع قواهم اما الوجه الاول فان نظر الى صاحب
بيت الهيلاج فانه نظر الى الهيلاج او يكونان معا والهيلاج في برجين معتدلين وهما

ودهان

يدهان يكون نطول نهار احدهما مثل طول نهار الاخر او في درجتين يكون مطالعهما واحد
نظر احدهما الى الاخر او لم ينظر فهو الكدخداه صاحب الهيلاج وان لم يكن كذلك فلينظر الى
صاحب برجه كذلك فان كان الكدخداه والا فلينظر الى صاحب حده كذلك ثم صاحب مثلثته
ثم صاحب وجهه على هذا الترتيب واما ذوروثيوس واهل مصر فانهم يبتداون
بصاحب الحد ثم بصاحب البيت ثم بصاحب الشرف والترتيب الاول اصوب من هذا
الترتيب ولا يجعل الكدخداه اذا كان هو والهيلاج في درجتين معتدلتين وليس
الامر كذلك واما الجهة الثانية فلينظر الى الهيلاج ومراعيه فما كان اكثرها
شهادة ومراعاة فهو الكدخداه واذا كان النيران في بيوتهما او شرفهما وهو الهيلاج
هو ايضا الكدخداه فيما يتفق عليه صاحب الهيلاجات واحدا وهو اتفاق القمر
في درجة الطالع فلا يدري ان يكون هناك ايضا سهم السعادة واما الجهة الثالثة
وهو على راي بطلميوس وان يكون الكوكب واحد شهادات على عدة
الهيلاجات فاكثرها شهادة عليها هو اولى بالكدخداهية من سايرها واما
الجهة الرابعة وهي الشهادات والقوى وذلك ان لصاحب البيت خمس قوى
ولصاحب الشرف اربع قوى ولصاحب الحد ثلث قوى ولصاحب المثلثة قوتان
ولصاحب الوجه قوة واحدة فان صار في الهيلاج كوكب له شهادات وقوى
اكثر من كوكب اخر فهو اولى بالكدخداهية من غيره وذلك مثل القمر فانه الهيلاج
يكون في الثور والقمر صاحب شرفه وصاحب حده وهو الزهرة ناظرا الى الهيلاج
فصاحب الشرف والحد اولى من صاحب البيت لان لصاحب الشرف اربع قوى
ولصاحب الحد ثلث قوى فللقمر سبع قوى وللزهرة خمس قوى وان اتفق

الدليلان في الفوق مثل الجوزهر والذنب فان القمر صاحب الرق وصاحب الجسد والزهرة صاحبة الجسد والعطارد واحد منهما خمس حتى يكون الكدخذاه اقويهما الى الهيلاج نظرا وان كانا متفقين في جودة الحد فاقربهما عهدا الى بعض نظر من الشمس واذا كان الكدخذاه محترقا فلا يكون الكدخذاه كدخذاها ولا الهيلاج هيلاجا
اما عطية الكدخذاه فان جميع الذين اختلفوا فيه اجمعوا الى قولي فرقتين منهم فاما الفرقة الاولى فانهم قالوا اذا كان الكدخذاه في احد الاوتاد مستقيم السير بعيدا من الشعاع اعطى سنيه الكبرى شهورا وان كان محترقا فيعد سنيه الكبرى اياما وان كان في الوتد منحوسا فيعطي بعدد سنيه الكبرى ساعات وان كان فيما يلي الاوتاد كذلك فيعطي على النحو المتقدم بعد سنيه الوسطى وان كان في احد البيوت الزائلة فيعطي بقدر سنيه الصغرى كذلك وليس هذا القياس بصواب لانه لا يجب ان يحط من مرتبة السنين الى الشهور والايام والساعات بفساد ذلك الكدخذاه بل يجب ان يعطي سنيه او ينقص بمقدار فسادها فان اجمع له عدة فساد فهو ان يحط من مرتبة السنين الى الشهور او من الشهور الى الايام او من الايام الى الساعات فاما الفرقة الثانية منهم وهم اهل الفارس والهند فانهم جعلوا سني اعمار الانسان على قدر حالات الكدخذاه ثابت اذا كانت الكدخذاه لاحد الخمسة المتحيرة ولم يذكروا اي زيادة من يزيدها من الكواكب ولا بد من نقصان من ينقصها ولا كيفونتها في الاوتاد والكلام فيما يليها ومن السواقط عنها وقالوا ان زحل والمشتري والمريخ اذا كان لاحدها الكدخذاه وهو شرقي من الشمس بالغدوات وادم هو سريع اعطاه سنيه الكبرى واذا كان في رجوعه الاول فينقص 144

من سنيه خمسها وان كان في مقابلة الشمس اعطى سنيه الكبرى تاما وان كان في رجوعه الثاني فانه نظر والمشتري في مكان الثاني ينقصان من سنيهما الكبرى خمسها والمريخ فانه اذا كان في رجوعه الثاني وهو موضع الثلث فينقص من سنيه الكبرى خمسا وان كانت هذه الثلاثة العلوية عند مغيب الشمس مغربا منها دل على انها يعطي سنيها الصغرى وان كانت الكدخذاه هيه للزهرة وهي مرقية بالغدوات والعشيات فانها تعطي سنيها التامة وهي اثنان وثمانون سنة وهي سنوها الكبرى منقوصة منها سنوها الصغرى وهي ثماني سنين وكل يوم توجد فيه ينقص من سنيها التامة الكبرى اربع عشرة سنة وعشرة اشهر حتى يأخذ في الاستقامة فيكون الكامل في آخر استقامتها سنيها الصغرى وقد ذكر قوم منهم انه ينقص في كل يوم اربع سنين وعشرة اشهر وان كانت غربية تغرب بعد الشمس غير طاهرة فانها يعطي ثماني سنين واما عطارد فانه اذا كان مشرقيا بالغدوات او بالعشيات فيعطي سنيه الكبرى باقية وهي ستة وسبعون سنة وان كان راجعا في ما كان اوغربا فيعطي ستا وخمسين سنة وهي سنيهما الكبرى منقوصة منها سنوه الصغرى ثم بعد ذلك في كل يوم يرجع فيه ينقص من سنيها الكبرى اثنا عشر سنتان وسبعة اشهر وثمانية عشر يوما حتى يفنى هذه السنون ويحصل سنوه الصغرى وان كان غربيا يغيب بعد الشمس وهو غير طاهر يعطي سنيه الصغرى وهي عشرون سنة وقالوا ان الكدخذاه اذا كان في اجل رجوعه وستقيم بعد ولادة المولود بسبعة ايام من المولود فان المولود يكون ضعيف القوة واما القمر فانه اذا جاوز الاجتماع اثني عشرة درجة دل على سنيه التامة وهي مائة وثماني سنين واذا كان بينه وبين

الشمس مائة وخمس واربعين درجة وهو ذاهب العدا فيعطي سنيه الوسطى وهي اربع وخمسون سنة واذا كان بينه وبين الشمس وبينها مائة وخمس وستون درجة فيعطي ثلثي سنيه الكبرى وهو اثنان وسبعون سنة واذا كان في الامتلاء فيعطي سنيه الكبرى تامة وهي مائة وثمان سنين واذا كان قريبا من الشمس وهو لا يبلغ الى ان يبلغ الاجتماع فيعطي سنيه الصغرى وهو خمس وعشرون سنة واذا كان الكدخذاه والاوتاد بعيدا من الشمس جيد المكان فانه يدل على سنيه الكبرى واذا كان زائدا تحت الشعاع يعطي سنيه الصغرى سنين او شهورا او اياما او ساعات وان كان الكدخذاه في الطالع او في وسط السماء او في العاشر في بيته او شرفه او كان مشرقا بالغدوات زائدا في السير يدل على سنيه الكبرى فان كان تحت الشعاع او زائلا فيعطي سنيه الصغرى وان كان مع ذلك راجعا فيدل على الشهور والايام والساعات الباب الثاني عشر في زيادة الزوائد ونقصان النواقص ان قوما من الاوائل زعموا ان المولود في تدبير مني الكدخذاه وعطيته من لدن مولده الى انقضاء عطيته ثم يكون في تدبير ما يحصل من زيادة الزوائد ونقصان النواقص وقالوا ان مراتبها ليست معلومة لاختلاط سني زيادة الزوائد ونقصان النواقص بعضها ببعض وقوتها وقالوا ان المدبر بعد عطية الكدخذاه بالدرج ثم يتلو ذلك الكوكب الاقرب اليه بالدرج الى انقضاء تدبير مني الكواكب الزوائد وقوتها قالوا ان من الزوائد ما يكون في الاوتاد وهو الاول بعد عطية الكدخذاه بالمدبر بعقد الزيادة ثم الذي فيما يلي الاوتاد ثم الساقط عليها فان كان عدة منها في الوتد فالبدو بالاقرب الى جزء الوتد فان كان كوكبان لاحدهما في الطالع او في العاشر والآخر في الرابع او في السابع 145

في جزء او ثان او قريب منه بالكوكب الكائن في الطالع او في العاشر هو الاول بان يكون مدبرا بعد الكدخذاه من الكوكب الكائن في الرابع او في السابع ويكون حال المولود في تلك السنين على قدر حال ذلك الكوكب الزائد والسعود يزيد للكدخذاه اذا نظرت اليه من التسديس والتثليث على نظر البروج لا بالتسوية ولا بالمطالع الشعاع والنحوس ينقص بالمحاصة والتربيع والمقابلة على نظر البروج ايضا والرأس انما يزيد بالمقارنة ويكون زيادة مثل ربع ما يجمع للكدخذاه من عدد السنين والشهور والايام والساعات واذا البعد منه باثني عشر جزءا او اكثر من ذلك حطه من زيادته وقد اوما بطلميوس في آخر كتاب تحويل سني العالم الى ان ما يجمع من عطية الكدخذاه وزيادة الزوائد ونقصان النواقص هو كالاصل لعمر المولود ويحتاج الى تسيير الهيلاج وبلوغها مواضع النحوس او تربيعاتها او مقابلاتها فاما اذا اتفق التسيير من الهيلاج مواضع النحوس التي ذكرناها عند تمام عطية الكدخذاه فهناك وقت القطع التام الا ان يحل شعاعات السعود فربما يكون التسيير قبل عطية الكدخذاه وبعده وربما يكون بعده ويميل الى انتهاء التسيير الى القواطع فاما الزوائد على عطية الكدخذاه فهي المشتري والزهرة والقمر وهي اذا كانت ناظرة الى الكدخذاه بالمقارنة او التسديس او التثليث او التربيع او المقابلة واما القمر فيزيد بالتسديس والتثليث ولا يزيد بالمقارنة والمقابلة والتربيع واما عطارد فيزيد اذا كان مع السعود من التسديس والتثليث والمقارنة وان كان ممازجا للنحوس فينقص من المقارنة والتربيع والمقابلة وان كان ممازجا بالسعود والنحوس فلا يزيد ولا ينقص وان مازج ببعض السعود والنحوس ويكون

ن ٣٠

فى اجد بالنحوس اقوى من السعود او السعود اكثر من النحوس و يزداد و ينقص بحسب فى اجد و
اما التى امضى من سنى العمر فهى زحل و المريخ و الشمس و هى يعطى على الكدخداه بالمقا رنة
و الذنب و اذا كان النحوس التى يقطع على الكدخداه منحوسة من الكل فانها يدرج بما ينقصها
من الساعات الى الايام و من الايام الى الشهور و من الشهور الى السنين و اشدها
ان يكون فى الهبوط و فى الغربة و سائر حالاتها الدالة على الهلاك فان ما وجب السعود
يكون مسعودا فانه لا يقطع على الكدخداه عطيه الا التى العليا فربما انحط فى قطعه
من السنين الى الشهور او من الشهور الى الايام او من الايام الى الساعات و اما
الذنب فيقطع على الكدخداه بالمقارنة فقط و هى مثل ربع سنة سنين او شهور ا
او ايام او ساعات و ان بعد عنه اكثر من اثنى عشر جزا حطه من قطعه و ان
حال الكدخداه منه يكون الانحطاط مرتين او ثلث و ان كان الزايد للكدخداه
مسعودا قويا فانه ينقل الزايد من عريضة سنة السفلى الى المرتبة التى هى
اعلى منها و هى عند لم سنه يكون المولود صحيح البدن مسعودا و ان كان الكوكب
الذى يزيد الكدخداه مسعودا منحوسا ببعض النحوس فانه ينقله من مرتبة العليا
الى السفلى و هى من السنين الى الشهور و من الشهور الى الايام و من الايام الى
الساعات و يكون فى مقدار مدة سنه مريضا مسقاما و ان كان الكدخداه ردى
صالح الحال فيكون المولود صحيح البدن و النفس و كذلك صاحب الطالع و ان كان
ردى الحال فانه يدل على الضعف و السقم و ان كان البعد لا ينظر الى الكدخداه و يكون
فى الدرجتين المعتدلتين فانه يزيد الكدخداه بقدر سنينه الصغرى سنين او شهورا
او اياما او ساعات و دلالتها على الشهور و الايام اقوى و ان كان النيرين فى صحتها ١٤٦

وسعلاه

و متصلان بالكدخداه صالح الحال و المكان فينتقل عطيته من الصغرى
الى الوسطى و من الوسطى الى الكبرى و ربما يملك عمره بعد عطية الكدخداه و زيادة
الزوايد الى تمام اقوى شهادة ملى صنع و ان دفع التدبير الى الكدخداه التبلي من
موضع النهارى او النهارى من موضع الليلى فانه يدل ايضا على طول العمر الا انه يكون
دون الاول و من دفع تدبير الكواكب الى الكدخداه و هو صالح الحال و المكان ينتقل سنوه
من الاسفل الى الاعلى و هذه الكواكب يجوز ان يكون نحوسا بعد ان يكون صالحة الحال
و المكان و اذا كان النهارى بالنهار و الليلى بالليل متصلا باحد الكواكب التى يعد ر
الكدخداه فانه ينقله من مرتبة السفلى الى مرتبة العلوى و اذا كان النحوس بعيدا من الكدخداه
فانه ينقص بقدر سنيه الصغرى شهورا او اياما او ساعات و كذلك انصراف الكدخداه
عن النحس او النحس عنه و قبول النحس الكدخداه و اذا كان نقصان النواقص اكثر
من عطية الكدخداه مع زيادة الزوايد فليطلب للمولود هيلاجا اخر و الحفظ الترتيب
و اذا كان صاحب الطالع و صاحب بيت القمر تحت الشعاع و كان للمولود هيلاج و
كدخداه يعطى بدل سنين شهورا او اياما و اذا كان الكدخداه فى رجوعه ينقص بحسب
فانه اذا بلغ فى التسيير الى مقارنة بعض الكواكب العالية و هى زحل و المريخ و الشمس
قطع بحسب ما كان ذكر الوقت من عطية الكدخداه **الباب الثالث عشر** فى دلالة
الهيلاج و الكدخداه على حال حالات الانسان فى عمره ان للمولود ربما يكون
الهيلاج الخمسة و ربما انها و كل واحد منها يصلح للهيلاجية و الكدخداهية
الا ان الحكم بالهيلاجية يكون للذى له النوبة و على المستحق عليه و ذلك ان المواليد
التى يكون هيلاجها و كدخداهها و سعيدا يحكم على قوة النفس و البدن و طول العمر

و ذلك لان الهيلاج بمنزلة النفس و الكدخداه بمنزلة البدن و صلاح حال الهيلاج يدل
على طيب النفس و السرور و حسن الخلق و فساده يدل على سوء الخلق و الضجر و ضعف
النفس و كثرة الاغتمام و صلاح حال الكدخداه و انتهاء تسيرها الى مواضع السعود
و النحوس يدل على تلك الاحوال لذلك فى ذلك الوقت و صلاح حال الكدخداه يدل على
قوة البدن و صحته و طول العمر و فساده يدل على ضعف البدن و قصر العمر و ان كانت الهيلاج
و مدبرانها كلتا صالحة الحال يدل على طول العمر و ان لا يبلغ عمر الطبيعة اذا كان الهيلاج
ضعيفا و الكدخداه قويا كان ضعيف النفس طويل العمر و بالعكس و اذا نقل عطية الكدخداه
و زيادة الزوايد مع لم يبق شى من العمر من الادلاء الا ماتقدم ذلك الوقت يكون المولود
ضعيف النفس و البدن سقوط الهيلاج عن الاوتاد و سقوطهما عنهما مع
صلاح حالهما يدل على ضعف النفس و البدن نحوسة الهيلاج و الكدخداه فى بعض
السنين التى ليس فيها عطية الكواكب مخوف على المولود من الهلاك كسوف احد النيرين
اذا كان هيلاجا فى بعض السنين مخوف سيما اذا كان مع ذلك كدخداه اذا اتفق
طالع الكسوف اجزاء تا طالع المولود او برج المنتهى او طالع تحويل السنة فانه يدل على
المولود الضرر و المكروه فى حصر ما يدل عليه ذلك البيت كسوف النيرين فى برج واحد
القمر بعد الشمس يدل على اتصال النوائب و المكروه فى تلك الاوقات كلها ايصال
احد الهيلاج باحد الكواكب الثابتة التى فى العظم الاول او الثانى و يكون عرضه
قريبا من عرض الكواكب فانه يظهر دلالة فى ذلك المولود على قدر مزاج الكواكب
و كذلك طلوع تسيير الهيلاج الدليل فى ذاته من الشمس يدل على قوة النفس
و الفهم و قوته من المكان يدل على صلاح البدن و قوته من دور الفلك يدل على صلاح ١٤٧

الحال

الحال فى ابيات و المرتبة **الباب الرابع عشر** فى ذكر حالات الاوتاد و تسوية البيوت
يحتاج الى تسوية البيوت لمعرفة حال المولود و ادلاه و ذلك ان الاوتاد اذا كانت
قائمة فانها يدل على اعتدال الطبائع و تركيب الاشخاص و ذلك لانه يعطى الربع
الاربعة الدالة على الطبائع الاربعة و الاوتاد الاربعة و اذا كانت زائلة او ساقطة
فانها لا تدل على اعتدال الطبائع و ايضا يحتاج الى معرفة الكواكب الغائبة الحاكمة
حقيقة درجات الاوتاد الى معرفة مواضع الكواكب الستة فى البيوت الاثنى
عشر و عمل مطالع الشعاعات و مواضعها ايضا فى البيوت الاثنى عشر كما عمل
فى الثاني عشر درجات على جزء الطالع المنقولة بيان الخمس درجات حتى يعرف منها
خمس درجات الاوتاد و غيره من سائر البيوت بالقوة **الباب الخامس عشر**
فى سعادات المواليد و ادلاء وجوه الادلاء التى يستدل بها على سعادة المواليد
ثلثة عشر و هى النيرات و ارباب مثلثاتها و سهم السعادة و رب بيت المال و سهمه
و رباهما الحادى عشر من الطالع و من سهم السعادة و رباهما الدرجات الرابع
فى السعادة الكواكب اليها ما بعد التى فى العدد الاوتاد او مع النيرين فى الدستورية
اما مع غير الدستورية فتشريق الكواكب من الشمس و تغريبها من القمر
و كينونتها فوق الارض و ان يكون الدستورية الكوكب ذكرا اذا كان المولد
نهارية و اذا كانت ليلية و للاناث هذا فى غاية القوة من الدستورية
فاما اذا كان فى غير حيزها او يكون له دستورية من الشمس او القمر فيكون
دلالته على السعادة ضعيفة و افضل الدستورية و اقوها سعادة ان يكون
الكوكب فى برج واحد او يكونان فى درجتين متقدرتين او متقوليتين فى الحرم و قل

يوجد السعادة من طبيعة البرج الذي يكون هناك الاستوائية وصلاح حال الكوكب
الذي له الاستوائية وفي الصاعد يدل على المنافع والخيرات وعلى المكروه والغموم
والخسران ونحوسة النحوس من التربيع والمقابلة يدل على المكروه ومن التثليث
والتسديس يدل على النقص في الخير وانبعاث ومدة سعادة الاستوائية
يكون بمقدار سني ذلك الكوكب على قدر عظمه في البيوت واذا كان الكوكب
الذي يكون له الاستوائية شمالياً ومن اعمده على عشرة الادلاء المذكورة او على العاشر
فانه يدل على دوام البقاء وجلاله عظيما واذا انحس كوكبا
من ادلاء السعادة فانه يدل على الادبار والرداءة ويكون على قدر سني
ذلك النحس ثم تؤول الامور الى البقاء والصلاح واوقات سعادتها
بعد اوقات صلاح حال الادلاء وكذلك القول في اوقات نحوستها الباب السادس
عشر في دلالات سائر البيوت وما ينقسم اليه من البروج قال اذا انقسم
البيت لبرجين فانه يدل على ان المولود يملك ذلك الشيء من موضع
بعد موضع ومرة بعد اخرى وذلك مثل بيت المال اذا كان بالعدد بدجا
وبالتسوية بوجا اخرى فانه يدل على انه يكون التوسع في المال ودوامه واذا
كان كذلك الرابع فيدل على انه يكون له عقار في مواضع وكذلك البرج
التاسع يدل على اسفار عدة سيما اذا كان لصاحب الطالع فيهما شهادة
وكذلك على هذا المثال القول في سائر البيوت واما اذا كان لاحد صاحبي
البرجين قبول من الاخر او يكونان في درجتين متقاربتين في حال كينونة صاحب بيت
الاخوة وبيت المواليات كوكبا واحدا فان ذلك يدل على ان المولود يرى حقوق الاخوة ١٤٨

لسعد

لاستقبال القمر الشمس يدل على كثرة خصومة للاب فان كانت الشمس في الطالع او
العاشر فانه يكون الظفر للاب وان كان خلافها فالظفر للخصم ويقع له منازعة واغتمام
من قبل السلطان عند استقبال القمر الشمس واشرها في الاوتاد واذا كانت ادلاء المو لود
رديئة الحال وولد في سعادة وحضر فانه يسقط من تلك اتصال الدرق واذا كان ادلاء
الاب في برج عقيم لم يولد للاب ولد بعد ذلك واذا انحس صاحب الطالع الشمس
فان المولود مشؤوم على الاب وبالعكس وكذلك القول في ادلاء الاخوان والاصدقاء
والامهات والازواج واذا كان القمر والزهرة وسهم الازواج في بروج ذوات جمال يدل
على انه يرزق له نساء لهن جمال وحسن وبروج الجمال هي الجوزاء والسنبلة والميزان و
العقرب من الكواكب الزهرة والمشتري والقمر كينونة النحوس في الحادي عشر
يدل على ان المولود يكون قليل الاصدقاء كينونة صاحب الطالع والمبتز على
الطالع وسهم السعادة في برج واحد يدل على دوام البقاء وسقوط صاحب الثاني عشر
من صاحب الطالع او سقوط ثاني عشر على ان اعداء المولود يكتمون عداوته كسوف احد
النيرين مع شهادة في المولود او التحويل يدل على المكاره الشديدة ويكون المكاره
مشاكلة الدلالات البيت الذي ينكسف فيه واذا كان الكوكب الدال على البقاء
في غير حيزه فانه يضعف قوته الا ان ينظر الشمس اليه فان لم ينظر اليه الشمس
ويكون مع ذلك في هبوطه او منحوسا ساقطا فانه يدل على المكاره باسباب الحال
او سعادة مع الشقاوة والاغتمام والكد والالام وكذلك دليل المال يقع في بعض
تحويل السنين في غير حيزه فانه يفرق المال وينفق في غير جهته وفي غير ما ينبغي فان
كان في برج غيبي ينفق في جهة لا يعرفها او فيما بين الغرباء وان لم يكن في برج غيبي فانه ينفق

على من يعرفه الباب السابع عشر في دلالات مواضع الكواكب من نطاقات افلاك البيوت
ان الادلاء الخاصة على السعادة والاقبال والنحس والادبار على اربعة اوجه اولها حال الا
الادلاء من افلاكها الثاني حال الادلاء من افلاكها وبعضها عن بعض الثالث حال الكواكب في
البيوت الرابع حال الكواكب في البيوت وبعضها عن بعض اما الوجه الاول فهو حال الكواكب
في افلاكها فانه يكون مخصوصا بالدلالة على عامة احوال المولود من اول عمره الى اخره
بالسعادة او بالادبار وذلك ان صعود الادلاء في افلاكها في الشمال يدل على السعادة
الكاملة وهبوطها فيها يدل على الشقاوة واما الوجه الثاني وهو حالاتها في
افلاكها وبعضها عن بعض يدل على تغير احوال المولود من الرفعة الى الانحطاط
او من الانحطاط الى الرفعة وذلك ان الكوكب الدال على الشقاوة ينفصل من كوكب
صاعد او بعيد من كوكب يدل بغير على تغير حال المولود من الانحطاط الى الرفعة
وان اتصل بكوكب او كواكب هابطة فانه يدل على الانحطاط بعد الرفعة واما الوجه
الثالث وهو حال الكواكب الدالة على السعادة في الادبار او فيما يليهما
فانها يدل على دوام السعادة وان كانت ساقطة فانها يدل على الشقاوة
المفرطة واما الوجه الرابع وهو حال الكواكب في البيوت وبعضها عن
بعض فانه يدل على ما يدل في الوجه الثاني وذلك لان الكوكب او الكواكب
الدالة على السعادة يكون في الاوتاد او فيما يليها فانها يدفع تدبيرها بالكواكب
الساقطة يدل على انتقال السعادة الى الشقاوة وان كانت ساقطة ويدفع
تدبيرها الى الكواكب الحالة في الادبار يدل على الصعود والرفعة من حال الشقاوة
والادبار الى حال الاقبال والسعادة على تداول الايام الباب الثامن عشر ١٤٩

ودلالات

في دلالات البيناما بسابق ان المساكن التي في المرتبة الاولى والثانية تدل
على السعادة والرتبة وهي اذا كان حالها هكذا كينونتها في حقيقة اجزاء
ومحاذاتها بالكواكب التي الاوتاد مع احد النيرين
مزاجها من المتحيرة الذي له القوة مع شهادتها
وحيزها شهادتها
وهي ان كان من طبيعة كوكب في طالع التحاويل وبيع
ذكر فيكون بالنهار فوق منتهاها كما ذكرنا لاطلسات
الارض وكذلك القول في الانثى ودلالتها في تلك الاوقات
واما صور الوجوه المذكورة في المدخل فانه اذا طلع في صورة من غير مشاكلة
الكواكب لها فانه يدل على برودة الخلقة وبعضه اذا كان كوكب موافقة بالطبع
الكواكب المناظرة لها فانه يدل على حسن الخلقة وجودها وان دلت الصور على
الصناعات او الاعمال فانه يزاول المولود تلك الصناعات والاعمال الشبيهة
لها فان شهدت الكواكب الملائمة لها بالطبع فانه يدل على الحذق واللطف
في ذلك العمل وبالعكس الباب التاسع عشر في السهام والاثني عشريات
اذا وقع سهم من السهام في برج من الارباع ووقع صاحبه في برج اخر فان
الدلالات التي يدل عليها ذلك السهم نصيبه في السفر والاغتراب ويكون
دلالاتها على قدر وقوع السهام وصلاح حالها وفسادها ويكون صلاحها
وفسادها من جهة كينونتها في الاوتاد او سقوطها عنها ومن جهة وقوع شعاع
السعود والنحوس عليها واما الاثني عشريات فان اثني عشريات الكواكب تعرف له

الكواكب والبروج بمنزلة البروج في الاستدلال بها الباب العشرون في دلالات ارباب المثلثات اي ارباب المثلثات للاولى تدل على اول العمر والثانية تدل على وسط العمر والثالثة تدل على آخر العمر سعادة رب المثلثة الاولى المنقي الذي له الغيبة في الثاني من صاحب الثامن تدل على دوام سعادة المولود الى آخر عمره اتصال ارباب المثلثات بعضها ببعض اتفاق في اجتماعها تدل على دوام السعادة في اول العمر الى آخره قوة بعض ارباب المثلثات وضعف بعضها يدل على صلاح الحال في ذلك المقام من العمر وعلى فسادها في ذلك الثلث الذي يدل عليها ودوام السعادات ان يكون ارباب المثلثات صالح الحال وفي اشراف في بيت المال وعند سهم السعادة ويكون له مسعودية الباب الحادي والعشرون في دلالات الكواكب في ابار البروج قال انا قد ذكرنا الدرج المنسوبة الى الامام في كتاب المدخل ونذكر الان دلالاتها على حال المواليد وذلك ان السعود اذا دخلت الابار زالت سعاداتها ويصل في غاية المنحسة واذا صارت النحوس هناك دلت على اصناف السعادات بموافقتها اياها فشاكلتها ووضعنا الدلالات الكواكب فيها جدولين احدهما الدلالات الكواكب فيها والآخر لخصوصية دلالات القمر فيها

البيوت	دلالات خصوصية القمر في آثار البروج		دلالات الكواكب في ابار البروج
ع	يعيش في الفرح والسرور وبعد الاسقام		يكون لبيبا ويكثر نكاحه وتناسله واولاده ويكون عاقلا سعيدا يفيد الاموال ويطول عمره وربما يرئس في ناحيته
ا	احرس قتيل ويكون في علمه رجانه		يدل على ذهاب بها المولود وربما يقع حيث له ثم يسقط منها ولا يلحق الا وهو مقيد
ب	يكون ابلها ولا يعلم شيئا من العلوم		محتاج ويكون محبوسا قليلا ولا يزال يكون في الوثاق
ج	يكون قصيرا قبيحا حقيرا		يكون مذكورا بالشجاعة عظيما في نفسه فظا غليظا له مهابة في الناس يحب مصادقة الاصدقاء ويكون
د	يتعلم علما رديا ويكون زانيا		طيب النفس ويسر بولده ونسائه ويظفر بالخصومات
ه	لا يولد له ولد		يدل على ذهاب البها والكرام والعمى السوء واصابه البلايا من الاهل والشدة ويظفر به العدو
و	يكون مخنثا قبيحا رديا		ويموت غريبا سوء يسافر ويكون فقيرا
ز	يكون جبانا احمقا		يكون مسجونا لا يفرح بنسائه واهله ويكون بطالا وربما يكون فقيرا ضيق المعيشة
ح	يكون صاحب منطق وكلام		يكون جبانا مفسدا ويصيبه جنون ولا يعلم الكتابة ويكون عبدا ولا يفرح في اهله ولا ولده ويكون
ط	نصيبه خوف من النار		قليل الخير ويصيب رباح في حسن ويسافر سفرا يكون ومالا عليه
ى	يكون عليه عمل السلطان		يصيبه ضرور عداوة وهوان وشتيمة وكد ونصب واعمام ومالي ارضا يصيبه
يا	يكون مقصرا قبيحا ولا يكون له بها		فضيحة ويتكلم ذا الربع قوائم

الباب الثاني والعشرون في [illegible] دلالات الكواكب في [illegible]

البروج	زحل	المشتري	الشمس	الزهرة	المريخ	عطارد	القمر
ع	عبدا مكرما بخلف الناس	يكون سعيدا	نصيب الفرح والسرور	نصيب ملكا عظيما	جميلا حسن الناس	مسافرا لحوحا سيء الخلق	يكون فهما عالما
ا	عبدا ذا مال	يكون ذا مال وسعة	نصيب مالا من التجارة	فقيرا	اصابه المال	يكسب المال من التجارة	يفسد المال
ب	لم يكن اخ اكبر منه	نصيبه من الاحوال الرديء	يكون له اخوة صغيرة	ابغضا اخوانه	احب اخوانه وابغضوه	كان اخوته عداوة واهلا	لم يكن له اخوة او يموتون
ج	ماتت احد ابويه في صغره	نصيبه الخسرين الاسار	يقع له اباه تباغضو	يموت ابوه في صغره	ما قتل احد ابويه في صغره	اكثر مال ابويه قد يوقف منها	ساعد من والديه
د	مات ولده	يفرعنده بالولد	يكثر اولاده وماتوا	لم يكن له ولد	كثير ولده	يموت ويكون جيد ولا يولد	يولد له ولد
ه	كان صحيحا	يكون صحيح البدن	صحيح جسمه	كثرت علله	يكون باحد عينيه عيب	مات اسيرا	يكون عيبا
و	يتزوج في صغره	لا يسر بالنسا	كان عاشقا لامراته	ينكح امراة عرسه	ينكح امراة من اهله	لم يفرح بالاهل ولا بالولد	يتزوج على الكبر
ز	قتل سرقا	نصيب حرانا	غرق او حرق	يموت فيما بين اهله	يقع من مكان مرتفع	مات في قتال	يكون صالحا
ح	لم يزل مسافرا	نصيب في السفر راحة	اصاب المال من حيث لم يكن يرجوه	نصيبا المال من مكان بعيد	اصابا المال من مكان بعيد	لم يزل مسافرا	يكون صالحا
ط	كان سيء الخلق	سيء الخلق لا وكان سلطانا	اسعد	يصدق الرؤيا في المنام	سمي باسمين	لم يبصر ولم يعف	يكون كذوبا سيء الخلق
ى	لم يزل حسن العيش	يكون سعيدا	نصيب المال وسلطان	نصيبه سلطان	اصابا المال من مكان بعيد	لم يزل بخير	يكسبه مالا على مال
يا	يكون سعيدا	نصيبه من الاعداء غم	يكون اعدا صاغرا	احسنوا الى الناس	نصيبه دواب	يكون متوسط الحال	لا يزال اسيرا

تعديل حساب الكواكب في عمل اسامي

ادوار السعد					ادوار النحس				
ا	يب مح	يب لو	يب كد	يب س	[illegible]	كد مح	يب لو	س كد	د س
ب	ا لو	ا س	يب مح	يب كد	[illegible]	كه لو	لط س	س يب	و كد
ج	س كد	ا مح	ا س	يب لو	[illegible]	كو كد	لط مح	يب س	و لو
د	ج س	س كد	ا لو	يب مح	[illegible]	كد س	ك كد	يب لو	و مح
ه	كد يب	ح يب	س مح	ا يب	[illegible]	ع يب	ى يب	يد يب	ر يب
و	كد مح	ح لو	س كد	ا س	[illegible]	ع مح	كد لو	يد كد	ر س
ز	ه كد	ى س	س مح	ا كد	[illegible]	كط لو	كد س	يد يب	ر كد
ح	و كد	ى مح	ح س	ا لو	[illegible]	ل كد	لو مح	يد س	ر لو
ط	د س	ه كد	ح لو	ا مح	[illegible]	ل س	كد يب	ه لو	ر مح
ى	ج يب	و يب	ى يب	س يب	[illegible]	لى يب	كد يب	لو يب	ح يب
يا	ط مح	و لو	ى كد	س س	[illegible]	لى مح	كد لو	لو كد	ح س
يب	ط لو	ر س	ه مح	س كد	[illegible]	لب لو	كه س	لو مح	ح كد
يج	ما س	ح كد	ه لو	س لو	[illegible]	لد كد	كه مح	ىد س	ح لو
يد	س يب	ط يب	و يب	ح يب	[illegible]	لد س	لو كد	ىد لو	ح مح
يه	ب مح	ط لو	و كد	ح س	[illegible]	لو يب	كد يب	يح يب	ط يب
يو	يب لو	ر س	و مح	ح كد	[illegible]	لو مح	كد لو	يح كد	ط س
يز	ىد كد	ر مح	ر س	ح لو	[illegible]	لب لو	ع س	يح مح	ط كد
يح	يه س	يا كد	ر لو	ح مح	[illegible]	لح كد	ع مح	لط س	ط لو
يط	لو يب	س يب	ح يب	ى يب	[illegible]	لط س	لط كد	لط لو	ط مح
ك	لو مح	س لو	ح كد	ى س	[illegible]	م يب	ل يب	ك يب	ى يب
كا	يد لو	مح س	ح مح	ى كد	[illegible]	م مح	ل لو	ك كد	ى س
كب	ح كد	يد مح	ط س	ى لو	[illegible]	ما لو	ب س	ك مح	ى كد
كج	يط س	يد كد	ط لو	ى مح	[illegible]	س كد	ب مح	ل س	ى لو
كد	ك يب	يه يب	ر يب	ه يب	[illegible]	مح س	لم كد	ل لو	ى مح
كه	ك مح	يه لو	ر كد	ه س	[illegible]	مد يب	لح يب	كى يب	يا يب
كو	كا لو	يه س	ر مح	ه كد	[illegible]	مد مح	لح لو	كى كد	يا س
كز	كب كد	لو مح	يا س	ه لو	[illegible]	مه لو	لد س	كى مح	يا كد
كح	كج س	كد يب	يا كد	ه مح	[illegible]	مو كد	لد مح	مح س	يا لو
كط	كد يب	ك يب	س يب	و يب	[illegible]	مح س	له س	كم لو	يا مح
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	مح يب	لو يب	كد يب	س يب

و عمله این جدول چنان باشد که بهت کوکب ده روزه یکی ملی و بده ضمیمه
کنیم با بهت یکروزه حاصل آید پس جایگاه بر تخته جای نهیم پس ببینیم تا آن
روز که بیشتر ازین ده روز بود بهت کوکب چند بود و تفاوت میان بهت ده و
بهت یک روزه گیریم و درین جدول آوریم و بر آن پس می کنیم اگر بهت روز
گذشته کمتر از آن باشد که درین ده روز خواهد رفتن آنچه در جدول اول
یابیم از جایگاه اول نقصان کنیم و بر جایگاه دهم افزاییم و آنچه در جدول
دوم یابیم از جایگاه دوم نقصان کنیم و بر جایگاه نهم افزاییم و آنچه در
جدول سیم یابیم از جایگاه سیم نقصان کنیم و بر جایگاه هشتم افزاییم و آنچه
در جدول چهارم یابیم از جایگاه چهارم نقصان کنیم و بر جایگاه هفتم افزاییم
و پنجم و ششم بر حالی خویش بگذاریم چون بهت ده روزه را بر تخته این تعدیل
کرده باشیم هم اگر کوکب راجع باشد یا مستقیم اگر مستقیم باشد بهت اول
بر روز اول افزاییم تا روز دوم را تقویم بماند و بهت دوم بر تقویم دوم افزاییم
تا سیم روز را تقویم بماند و همچنین می کنیم تا بآخر و اگر کوکب راجع باشد
بهت اول از تقویم نقصان کنیم تا تقویم دوم روز بماند و دیگر بار بهت
دوم روز از و نقصان کنیم تا تقویم سیوم روز بماند همچنین نقصان می کنیم تا بآخر
مثالش تقویم مریخ در اسد بود [illegible] و پس از آن بده روز در
سنبله بود [illegible] بهت ده روزه [illegible] ده یکش بدر کردیم [illegible]
بود بر جایگاه بر تخته بنهادیم و بهت روز گذشته [illegible] [illegible] ۱۵۲

تعاو

تفاوت میان هر دو بهت [illegible] بود در جدول تعدیل در آوردیم و بر ایشان
تعدیل اول روز یافتیم [illegible] انقدر از جایگاه اول نقصان کردیم و بر آنکه بهت
گذشته کمتر بود از آنچه و بر جایگاه دهم افزودیم و در جدول دوم یافتیم [illegible] از
جایگاه دوم نقصان کردیم و بر جای نهم افزودیم و در جدول سیم یافتیم [illegible] از
جای سیم نقصان کردیم و بر جای هشتم افزودیم و در جدول چهارم یافتیم [illegible] از جای
چهارم نقصان کردیم و بر جای هفتم افزودیم و جایگاه پنجم و ششم بر حال خود بگذاشتیم
حاصل آمد بهت هر روزی بر این مثال

٥ ٧ ٦	٥ ٨ ٦	٥ ٩ ٦	٥ ١٠ ٥٦	٥٥ ١١ ٥٦	٥ ١١ ٦	١ ٥ ١٢ ٦	١ ٥ ١٣ ٦	١ ٥ ١٤ ٦	١ ٥ ١٥ ٦

پس چون مریخ مستقیم بود بهت اول بر تقویم اول افزودیم یعنی بر اسد [illegible] حاصل
آمد تقویم دوم روز در اسد [illegible] و بهت دوم روز بر وی افزودیم تا تقویم سیم بر آمد
و بر تقویم سیم افزودیم تا چهارم روز حاصل آمد و همچنین تا بآخر تقویم ده روزه بدین مثال

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

اما اگر تقویم عطارد و تقویم کوکبی که بسوی رجوع پنج روزه کرده باشد بدین گونه
کرد باید عطارد چون گم وقتی باشد که [illegible] تفاوتی در بهتش
باشد چون تفاوت کند به چهار حال تعدیل نماید کردن رفتن اول تا بآنکه از زیادتی
و نقصانی [illegible] نقصان [illegible] بیاید و تعدیل او هم بحساب نماید کردن
و هم بجدول [illegible] که بحساب کنیم بهت پنج روزه عطارد ببینیم که [illegible] تا بهت یکروزه
حاصل آید

و جایگاه دوم پس می ببینیم تا بهت آن روز که بیشتر از پنج روز بود چند بود بهت
و آنرا بهت سابق گویند تفاوت میان آن بهت و این بهت یکروزه که حاصل کردیم
بدانیم و همیشه ثلث تفاوت بدگیریم آنرا تعدیل بهت گویند و بهت آن روز که
پیش ازین پنج روز بر تخته نهیم درین پنج روز بهت می آید یعنی حاصل بهت
پس باشد از سابق این تعدیل بر آن بهت بیفزاییم و دوم جای بنهیم و دیگر
بار بر افزاییم و سیم جای بنهیم و دیگر بار بر افزاییم و چهارم جای بنهیم و دیگر بار
بر افزاییم و پنجم جای بنهیم و همیشه باید که جایگاه سیم با بهت یکروزه که حاصل
کرده باشیم و جایگاه [illegible] راست باشد و اگر [illegible] نباشد حساب [illegible]
کرده باشیم و اگر می کاهد یعنی حاصل بهت کمتر از سابق باشد تعدیل باز می
کاهیم از بهت سابق تا بهت پنج روزه حاصل شود پس چون بهت پنج روزه را
تعدیل کردیم ببینیم تا عطارد راجع است یا مستقیم اگر مستقیم باشد بهت اول
بر تقویم اول روز افزاییم تا تقویم دوم روز بماند و پس بهت دوم بر دوم افزاییم
تا تقویم سیم روز بماند و همچنین می افزاییم تا بآخر پنج روز بماند که با تقویم اصلاح
باشد تا حساب درست کرده باشیم و اگر عطارد راجع باشد بهت اول از تقویم
اول روز بکاهیم تا تقویم دوم روز بماند و همچنین بهت دوم از تقویم بکاهیم
تا سیم روز را تقویم بماند و همچنین تا بآخر ماند که با تقویم اصلاح درست آید
مثالش تقویم عطارد در جوزا بود [illegible] و پس از آن پنج روز در سرطان بود [illegible]
بهت پنج روزه [illegible] بود پنج یکش بدر کردیم ماند [illegible] این حاصل بهت یکروزه که نگاه
می باید داشتن پس بهت یکروزه که پیش از پنج روز بود بدیدیم [illegible] بود و این را
بهت سابق گویند تفاوت میان این و میان حاصل بهت [illegible] بود [illegible] این را ۱۵۳

تعدیل

تعدیل بهت گویند چون عطارد پنج روز کمتر از آن خواست رفتن که روز سابق
رفته بود روز که حاصل بهت کمتر بود از بهت سابق تعدیل بهت از بهت سابق نقصان می کنیم و بر
تخته می نهادیم با بهت پنج روزه معدل شد بدین مثال

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

چون جایگاه سیم با حاصل بهت راست بود بدانستیم که عمل راست کرده ایم پس چون عطارد
مستقیم بود اول بر تقویم او افزودیم که در جوزا بود [illegible] تا تقویم دوم روز بماند و دیگر بار
دوم بر تقویم دوم بر افزودیم تا سیم روز بماند و همچنین می کردیم تا بآخر تقویم پنج روزه حاصل
شد و موافق آمد با تقویم اصلاح بدین مثال [illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

علی ان جدول هذا نسبت که بهت سابق بیح حالکاه ... وعمان

عدد و بهت که کمسیم کنیم و در این جدول اول هم واح در جدول اول با هم از جای اول

نقصان کنیم و در جای سیم او را هم اگر بهت سابق زیاده باشد از بهت حاصل واح در

جدول دوم باسم از جای دوم نقصان کنیم و در چهارم افزاییم و جای سیم در جای خود بگذاریم

که بهت بیح روز ثبت حلال کرده باشیم و اگر بهت ... در نقصان داده ایم در جدول

اول باسم در جای اول افزاییم و از پنج نقصان کنیم و اح در جدول دوم باسم

در جای دوم افزاییم و از چهارم نقصان کنیم و جای سیم ... بحال خویش

بگذاریم ... بیح روز جدول کرده ایم همچنانکه گفتیم اگر ...

باشد می افزاییم و اگر راجع باشد ... تا تقویم ... حاصل اید

[illegible]

نصرف البعد السابق فی عدد الجمل التی تتلوه ... الجملة

فان تساویا فالبعد السابق هو البعد المعدل وان اختلفا قسمنا

الفضل علی ... علی النظم الطبیعی و تزید الخارج علی السابق ان

کان الفضل للسابق او ننقصه عنه ان کان للجملة فیحصل البعد الثانی ثم نعمل

... الثانی او ... لیحصل الثالث و علی هذا القیاس حتی یحصل جمیع ... الابعاد

... علی تقویم اول الجملة او ننقصها من تقویم اول الجملة علی ما

... البعد السابق ...

الخارج من القسمة ... فی عدد الجمل ... علی النظم الطبیعی ...

من القسمة هو البعد المعدل وان اختلفا عملنا کما فی الوجه المتقدم

تعدیل ... کواکب

دانستن تقویم زحل و مشتری و مریخ و زهره ... انگاه که کواکب مستقیم باشند

و بهتشان بسیار ... نکند ... باشد که اختلاف ...

... باید کردن یعنی ... تقویم ...

... حاصل اید ...

... حاصل اید

... تقویم ... در اول سال در ... بود

... و بهت ... روز ... عشر ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... و اگر کوکب راجع باشد ...

نقصان کردن انگاه که ...

کوکب راجع باشد ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... بود ... جدول ... که ...

چون خواهیم که کواکب را بعوض الخلاف بنجوزره برانیم اول بهت

سابق بگیریم و بهت اوسط که در بعوم است بازاء یکدیگر نهیم جنس مابل

جنس و فضل میان هر دو بهت بگیریم یعنی بهت سابق و بهت اوسط و

ثلث فضل بگیریم و این ثلث بر بهت سابق افزاییم اگر بهت سابق

کمتر از بهت اوسط باشد چون سه بار برافزاییم بهت اوسط باشد

و دو بار دیگر تا پنج بار شود و دیگران ثلث را از بهت سابق کم کنیم

اگر بهت سابق زیاده از بهت اوسط باشد چون سه بار کم کنیم بهت

اوسط باشد بعینه و دو بار دیگر کم کنیم تا پنج بار شود وانگاه این پنج

بهت که حاصل شود بهت اول برا اول بنجه افزایند و باز بهت

دوم را بر او افزایند و باز بهت سیم را بر او افزایند و باز بهت چهارم

را بر او افزایند و باز بهت پنجم را بر او افزایند تا اول بنجه دیگر حاصل

شود و اگر کوکب راجع باشد ان پنج بهت را بر همین نسق که ذکر رفت

چون پنج بار کم کنند تا اول بنجه دیگر حاصل شود

بعید الاتصال درین موضع آنست که چون قمر از اجتماع یا استقبال
منصرف گشته و بهیچ کوکب متصل نگشته تا چون باخر برج رسد آنکه اتصال
کند و خالی السیر آنست مثلا که چون قمر از اجتماع یا استقبال منصرف
گشته تا دران برج بود بهیچ کوکب اتصال نکند اما چون ازین برج
بیرون رود اول بهر کوکب که بپیوندد در جدول همان کوکب مقابله
خالی السیر اخذ نوشته باشد از احکام اعتبار کنند اما بر این برج
که قمر در و خالی السیر بود

۱۵۰

جدول اتصالات قمر در بروج بعد از اجتماع و استقبال

دلالت کند بر رفتن مالها و خرابی بناها و بیماری کرد و خاک و قوت حال اهل فساد و منازعت میان مردم	دلالت کند بر قوت حال درزدان و راه داران و سعادت خداوندان نعمت و غارت و کدورت هوا و آمدن باد الفنا	دلالت کند بر بسیاری حرب و خصومت و منازعت و دوبستگی کارها و مردم و کینه و حسد و خون ریزش و فساد لشکریان
دلالت کند بر پیدا شدن ... علامتها در هوا و مریخ گشتن و ساختن آلات حرب و رغبت مردم بسلاح و بسیاری فتنه در ناحیت بلخ و هراه و جدل	دلالت کند بر پیدا آمدن مرضی در هوا و شورش در میان خلق و فساد و بی حرمتی اهل صلاح و فساد هوا و لرزانی ...	دلالت کند بر تغییر هوا و علامتها و مریخ اندر کنارها اسمان و دست قوی شدن مفسدان و حرکت لشکرها و رسیدن هدیها از ملوک ...
دلالت کند بر قوت حال اهل سلاح و حرکت لشکرها و جمع شدن سواران در کارها و فساد راهها	دلالت کند بر منفسخ شدن عقدها و نکاحها و ظاهر شدن خصومات و شکسته شدن کشتیها و کفتن دروغ و خشکی هوا و گرما و حرکت لشکریان و جستن بادها سرد	دلالت کند بر قوت حال اهل سلاح و ... کان و قیمت گرفتن آلات و سختی گرما و پدید آمدن مرض در هوا و حرکات لشکر هوا
دلالت کند بر ... منازعت ... عام با ... و جنگ بالها مخالف و فساد راهها و افتادن خوف و تشویش	دلالت کند بر خلف کردن بناهای قدیم و افزون شدن غوغا و منازعت و محال میان عامه مردم و بسیاری ... و ... ریزش و فتنه و فساد در راهها و منازعت میان عوام	دلالت کند بر بسیاری فتنه و تشویش خاصه بجد جنوب و آمدن سیل و قوت احوال شر و حرب در ناحیت عراق و کرمان و ... راهها
دلالت کند بر فساد راهها و حرکت لشکرها و تشویش در میان مردمان و دروغ در میان زنان و شوهران و افتادن بیم و سخنهای بیهوده گفتن بعضی بحقیقت بعضی بمجاز	دلالت کند بر بسیاری خصومت و غوغا میان اهل سلاح و فساد حال جانوران آبی و آمدن باران و تغییر هوا و فتنها و حرب ها	دلالت کند بر بسیاری فتنه و حرب و خون ریختن و بدی حال بازارها و جنگ بازاریان و قوت احوال اهل شر و فساد راهها
دلالت کند بر فساد احوال عام و زنان و اهل طرب	دلالت کند بر فساد حال هوا و غلبه اهل شر و فساد و تباهی راهها و جور در حال و زنان و ...	دلالت کند بر غرق شدن کشتیها و هلاکت مردمان و زنان ... مسافران و تجار

باقی جدول اتصالات قمر در بروج بعد از اجتماع و استقبال

دلالت کند بر بسیاری حرکت لشکر و بد بودن حال عامه و پریشانی و هراس بودن مردم	دلالت کند بر پدید آمدن علامتها و شبهها و اخبار اراجیف و تباهی حال بناها و حرکت لشکرها	دلالت کند بر پدید آمدن فساد و قتال و فتنه بر کنار ... که قران شود و ریختن خونها بناحق و فتنه و تشویش
دلالت کند بر قوت اهل فساد و ظفر و پیروز کام یابی خواهند و قوی دست شدن مفسدان و پدید آمدن مرضی اندر هوا و جستن بادهای جنوب و فتنه	دلالت کند بر ساختن تعبیها و عرض کردن لشکرها و قوت حال عامه خلق و رفتن بالکار کدم و پدید آمدن مرضی اندر هوا و خیر و سعادت در احوال مردم	دلالت کند بر حیله بودن حال عامه مردم و حریص در طلب کردن احوال و منازعت با اهل شر و فساد و سعادت اهل علم و خیر و صلاح و برکت
دلالت کند بر قوت اهل صلاح و ظفر یافتن بر دشمن و جستن بادها و قیمت آلات حرب و صلاح احوال اهل نعمت	دلالت کند بر قوت مردمان آتش کار و انس با و ... علامات و آثاران کردن ... عدم و قوت احوال لشکریان و ارباب سلاح و جستن بادها و میل هوا ...	دلالت کند بر قوت حال لشکریان و ترکان و ... سلاح و موافقت و دوستی ... لشکر و رغبت کردن باختن ... حرب و سلامتی مردم عام
دلالت کند بر مخالفت و عداوت میان اهل سلاح و حرب و خون ریختن و آشوب و شورش سور شهرها	دلالت کند بر خصومت میان لشکریان و اهل بازارها و کوه پایها و اخراجات و عوارضات و بسیاری فزع در دلها و ترس ...	دلالت کند بر قوت حال ... و اهل شر و ریختن خون و بازار بایها ... شدن اخراجات و عوارض در بازارها و فساد راهها و ... احوال ... کان و ظهور ...
دلالت کند بر جستن بادها و مخالفت و منازعت و مفارقت و هراسان بودن مردم و نقصان ایشان و فساد راهها	دلالت کند بر تباهی حال هوا و فتنه و اضطراب در میان مردم و مجادله و مکاوحه در میان یکدیگر و بسیاری غلبه در میان عوام	دلالت بر فساد حال ربانی ... جاهل و ... عمل و ... بدی حال بازرگانان و بد شانگی ... فساد و عبادت و اهل ورع و تقوی
دلالت کند بر ... حال بیکاری و جاسوسانی و رسولان و وکیلان و عمال و منصرفان و ماذ ...	دلالت کند بر قوت حال ربانی و خوبی کلام ... ان و استقامت احوال و ... و بزرگان و رؤسا	دلالت کند بر تباهی احوال دریا و فساد کشتیها و تباهی جانوران آبی و پدید آمدن عدل و انصاف میان اهل صلاح و بسیاری فواید و قوت احوال بازاریان

۱۵۷

جدول اتصالات قمر بعطارد در بروج بوقت باز آمدن از اجتماع و استقبال

عطارد

دلالت ... باشد بر قوت حال دبیران و منصرفان و اهل قلم و بسیاری جستن بادها و ... گرم و گرد و غبار و تباهی شغل بازاریان و صاحب کنان	دلالت کند بر بسیاری غبار و خاک در هوا و قیمت افزون کتب و کاغذ و صلاح حال عامه مردم و بسیاری کار ایشان و سعادت حال مردم	دلالت کند بر نیکویی حال ادبا و عمال و اصحاب دیوان و مردمان با دانش و محاسبان و رغبت مردم بخواندن هندسه و نجوم
دلالت کند بر حال بازرگانان و دبیران و بسیاری مکر و حیلت میان مردم و عطاران و ... کردن ... نو خواها و افتادن خبرها اراجیف و جستن بادهای سرد	دلالت کند بر جستن بادها و آمدن باران ها و تاریکی هوا و میل و رغبت مردم بخندیدن و فروختن و حرص بخواندن اخبار و حکایات و نیکویی احوال اهل علم و ادب	دلالت کند بر حرکت هوا و خوش بهنگام و سعادت حال دبیران و بازرگانان و منصرفان و منجمان و نیکویی احوال کتاب و دبیران و عمال و سعادت این طایفه در کارها
دلالت کند بر نیکو شدن حال طفلان و علامات و گشادن کارها کتاب و محاسبان و روایی بازارها و فاش گشتن دروغها و مکر و عذر و حیلت میان مردمان	دلالت کند بر نیکویی حال بازرگانان و صلاح حال اهل دیوان و قوت حال اهل ادب و منصرفان و احوال و نیکویی حال اهل کتاب و ...	دلالت کند بر نیکویی حال بازاریان و استادان و مردمان دوزنده و روایی بازارها و کرباس و تشریف و نوازش یافتن این طایفه از مخدومان و انتفاعها ...
دلالت کند بر پیدا شدن مخالفت میان ملکان و خداوندان سلاح و بسیاری خصومت میان اهل بازارها و بیابانها و دلالان و صرافان و بسیاری جدال و خصومت میان تجار و ارباب ...	دلالت کند بر جدل و منازعت در کارها و اخراجات بسبب امرا و سلاطین و اصحاب دولت و اندکی منفعت دبیران و اهل قلم و مجادله در دیوانها و بازارها و عوارض	دلالت کند بر مخالفت و منازعت میان بازرگانان و خلاف میان دلالان و خصومت در بازارها و خلاف احوال و فساد کار دبیران و تجار و بیماری کودکان ...
دلالت کند بر خصومت در بازارها و بسیاری حیلت و اراجیف و رفتن بادهای تیره و گران باد ... بازارها و توسط احوال کتاب و حبس بادها ... و افتادن ... اراجیف	دلالت کند بر جستن بادهای زیانکار و تباه شدن میوهها و ظاهر شدن درد ... و بازارها و ... راهها و ... بستگی کارها و توسط حال دبیران و ... میوهها	دلالت کند بر بدی حال غلامان و ... زنان ... و ... داران ... مفسدان و دست ... و ... و اخبار اراجیف و بدی حال بازارها و حرکت هوا و میل ... فساد ...
دلالت کند بر توسط احوال ملوک و اشراف و سعادت در کارها و بعضی از بزرگان و خداوندان سلاح	دلالت کند بر فساد و تغیر مردم و کم شدن لهو و طرب و خوف احوال منازعان و بسیاری فواید ایشان و میل هوا بخوشی و اعتدال و ...	دلالت کند بر توسط احوال مردمان و میل هوا ... و جستن بادها و پدید آمدن تاریکی در هوا

جدول اتصالات قمر بعطارد در بروج بعد از اجتماع و استقبال

عطارد

دلالت کند بر بسیاری علم و حلم و نامها و پیکان و اقتدار رسولان و قوت حال جیافان و گشادن کارهای بسته بر مردم	دلالت کند بر جستن بادها کدم و زیارت شدن خلق عالی و خزاین و قوت حال دوستان و اصلاح و بازشانها و غالب شدن ارزان	دلالت کند بر صلاح اهل قلم و متواتر شدن سعادت و قوت حال اهل دیوان و توفیرها و عمال و مشایخ از وزرا و میل هوا به برودت
دلالت کند بر بسیاری خبرهای راست و قوت حال کتاب و بازرگانان و نیکویی احوال میوهها و اعتدال هوا و ارزانی نرخها	دلالت کند بر پیدا شدن خبر و سعادت بحال دبیران و منجمان و نواخت یافتن از ملوک و نیکویی حال عموم از امرا و نیکویی احوال زنان و خادمان و اهل لهو و طرب	دلیل بود بر منفعت و فواید بسیار از خرید و فروخت و قوت احوال بازرگانان و خوشی هوا و استقامت احوال [illegible] و فزون صناعتها بوسیله طلسمات و نیرنجات و صرع شدن مردم [illegible]
دلالت کند بر سعادت حال ادبا و اهل نجوم و فال گویان و کتاب و نقاشان و میل هوا به ابر و تاریکی و قوت حال طفلان و اشتغال بخیر و صلاح و افزونی نشاط عموم خلایق	دلالت کند بر پیدا شدن خبرهای خوش و قوت حال ندما و اشراف و بازرگانان و مردمان اهل خرید و فروخت و بیاعان و رسیدن نکبتها ملوک را	دلالت کند بر جستن بادها و صلاح احوال کودکان خورد و قوت احوال ایشان خاصه کنیزکان و بوستانان
دلالت کند بر بدی حال [illegible] و دستکاران و ماهیگیران و جستن بادها و تاریکی هوا و گرد و غبار و غالب شدن زنان بر مردان و فساد میان ایشان و ظاهر شدن آن	دلالت کند بر تباهی حال این طایفه و بدی حال خبرها از هر طایفه بسبب ملوک و اشراف و بجا آوردن حساب بر وکیلان [illegible] و متوسط احوال اهل طرب	دلالت کند بر فساد اهل تجارت و مجادله و خصومت در دیوان و دفترها و آمدن بارانها و ارزانی نرخها و تغییر احوال لهو و طرب
دلالت کند بر بدی حال [illegible] و فراشان و [illegible] و تغییر حال بازاریان و درماندن جاسوسان و مغالطه در میان محاسبان و منازعت در ابواب داعیها و درماندن شحنگان	دلالت کند بر پیدا آمدن معارضات در حکمها از دبیران و دستار بندان و بدی حال هوا و جستن بادها با قوت و مشغول حال دبیران و بسیاری نشاط و طرب مردم	دلالت کند بر جستن بادهای سخت سرد و خصومت میان مردم عوام و گشادن بادها و [illegible] و بارندگی هوا و پیدا آمدن فساد در عالم و جدل و [illegible] میان مردم عام
دلیل باشد بر خیر و سعادت در جمله عالم و قوت حال بازاریان و اهل صناعت و محترفان و کثرت فواید	دلالت کند بر جنگ کردن ملوک بر گروهی و ظلمت در هوا و جستن بادهای سرد و بسیاری گرد و خاک	دلالت کند بر فساد چهارپایان [illegible] و [illegible]

باقی جدول اتصالات قمر بمشتری در بروج بعد از اجتماع و استقبال

مشتری

دلیل بود بر قوت حال اهل علم و ادب و پیدا آمدن عدل و انصاف در میان عامه و میل هوا به تاریکی و سردی و برف	دلیل بود بر قوت حال اهل علم و صلاح کار ادبا و وزرا و فساد عامه مردم	دلیل بود بر زیادتی آب چشمها و کندن جوی و کاریز و خبرها و رسولان بجانب جنوب و استقامت احوال دهاقین
دلیل بود بر آشکارا شدن کارهای نهانی و قوت مزارعان و نیکویی احوال کشتها و ارزانی نرخها و میل هوا به تری و تاریکی و سختی سرما	دلیل بود بر صلاح مشایخ و دهاقین و معماران و اهل کوه پایها و خداوندان دین و مخالفت میان اهل علم و جدال از بهر مذاهب	دلیل بود بر خیر و صلاح در کارهای مشایخ و دهاقین و کدورت هوا و گشادی نمها و بر قوت احوال اهل علم و سلامتی عوام
دلیل بود بر پیدا شدن خیر و سعادت در عالم و بدی حال اهل فسار و پیدا آمدن کارهای تباه	دلیل بود بر نیکویی حال بزرگان و متابعان اشراف و اجلا و نیکویی حال مشایخ و دهاقین و مشورت کردن خداوندان خاندانهای قدیم در املاک	دلیل بود بر خیر و سعادت و صلاح در کارهای مردم و رعیت و بادشاهان بداد و عدل موسوم شدن و موافقت میان خاص و عام
دلیل بود بر میانه بودن احوال عامه و میل هوا به تری و تاریکی و نقصان در منزلت علما و استخفاف [illegible] و سرمای زیان کار	دلیل بود بر مخالفت و منازعت میان بادشاهان و اهل صلاح و سختی سرما و گرانی نرخها و باران و میل هوا به تاریکی	دلیل بود بر پیدا آمدن مخالفت میان اهل دیوان و میانه بودن حال عامه و کم بودن داد و عدل ملوک و مخالفت اهل علم و متوسط احوال دهاقین
دلیل بود بر بدی حال عامه و میل هوا به تری و تاریکی و ترس و بیم و فزع در لشکریان و پیدا آمدن فتنها و تشویش	دلیل بود بر بسیاری فسق و فجور در میان مردم و رنجوری مشایخ و دهاقین و فساد میان مردم عامه	دلیل بود بر بدی حال [illegible] و دلتنگی ملاحان و کسانی که سفر دریا کنند و مجادله میان علما و حکما و نقصان جاه و متوسط احوال قضات و اجلا
دلیل بود بر فساد احوال بیکان و جاسوسان و رسولان و وکیلان و عمال و محترفان و بازرگانان [illegible]	دلیل بود بر قوت حال زنان و خوبی کار مردمان و نیکی و استقامت احوال دهاقین و بزرگان و اهل [illegible]	دلیل بود بر تباهی احوال دریا و فساد کشتیها و تباهی جانوران آبی و پدید آمدن عدل و انصاف میان اهل صلاح و بسیاری [illegible]

جدول اتصالات قمر بشمس در بروج بعد از استقبال و اجتماع

شمس

دلیل بود بر قوت و شرف حال اهل طرب و خواتین و نیکویی حال ملوک و تغییر هوا و میل بگرمی	دلالت کند بر پیدا شدن خیر و سلامتی در اشغال مردم و انصاف در جملگی شماسها	دلیل بود بر بسیاری سعادت و خیرات و پیدا شدن عدل و انصاف در جملگی بلاد و سعادت حال علما و فقها
دلیل بود بر خیر و سعادت و نیکو شدن حال اهل صلاح و پارسایی فصیدان و حافظان قران و دعوات و جستن بادهای خوش و خوبی احوال مردم	دلیل بود بر مخالفت میان خداوندان دین و استقامت حال خداوندان مذهب و زیارت شدن منزلت و جاه و ارزانی نرخها	دلیل بود بر قوت حال اهل دین و نیکویی حال اهل بازار و زیارت شدن منزلت حکما و قضاة و ائمه و نیکویی احوال مشایخ و اشراف و خوبی اهل خیر و صلاح رعایا
دلیل بود بر گشاده شدن کارهای بسته ملوک و کمالان و قوت گرفتن کار بازرگانان و معاشران	دلیل بود بر خیر و سعادت در کار عامه و ارزانی لحوم و دسوم و عدل و انصاف در میان عامه خلق و عنایت ملوک در حق علما و زیر دستان	دلیل بود بر خیر و سعادت در کارهای عامه مردم و ارزانی سلاح و آلت حرب و استقامت احوال قضاة و مشایخ و اهل دین
دلیل بود بر بسیاری مخالفت و عداوت میان دوستان و فسق و فجور ظاهر از اهل ورع و تقوی و رسوایی پارسایان	دلیل بود بر مخالفت میان خداوندان علم و دین و تغییر حال خداوندان سلاح و عداوت میان ملکان و قوت اهل صلاح و [illegible]	دلیل بود بر مخالفت میان خداوندان دین و اهل علم و مناظره و مجادله [illegible] و مخالفت میان اهل صلاح و منازعه اهل علم
دلیل بود بر تخلیط‌ها [illegible] در میان دوستان و فساد دشتانها و جانوران و نقصان شیرینی و [illegible] و حرکت بار و توسط احوال کتاب و تجار و منتصرفان	دلیل بود بر بدی حال مردم و پیوستن فساد و نکبت بعضی از کتاب و اجلا و قوت احوال اشراف و بزرگان و وزیران	دلیل بود بر تباهی حال [illegible] و خداوندان دین و مناظره و مجادله و مخالفت میان فقها و ادبا و پدید آمدن دشمن بر ملوک و اصحاب [illegible] و فساد و [illegible] میان عوام
دلیل بود بر فساد احوال عوام و زنان و اهل طرب	دلیل بود بر فساد احوال هوا و غلبه اهل شر و فساد و تباهی راهها و وجود دزدان و زیان مسافران	دلیل بود بر غرق شدن کشتیها و هلاک شدن مردمان و زیان مسافران و تجار

158

جدول اتصالات قمر بزحل در بروج باقیه در وقت [illegible] کور

دلیل بود بر تاریک شدن هوا و بسیاری گرد و خاک و موانع بودن مردم مصالحت و در مانده زنان بدست شوهران و حریص بودن بعمارت	دلیل بود بر گرانی نرخها و بدی حال خداوندان ضیاع و دهاقین و افتادن کار قصب میان مردمان و بی منفعتی کسب والله اعلم	دلالت کند بر بسیاری سرما و باران و ابر و بدی حال [illegible] و ستوران
دلالت کند بر قوت حال مشایخ و دهاقین و معماران و نیکویی حال [illegible] مزارعان و سلامتی کشتها و گرانی نرخها	دلالت کند بر قوت حال دهاقین و پیدا شدن سعادت در کارهای مردم و نرخها و کبابها و سختی سرما و قوت احوال آبها و فواید خداوندان ضیاع و عقار	دلالت کند بر نقصان آبها و نیکویی حال دبیران و دهاقین و آمدن بارانها و اتفاق افتادن زلزله
دلالت کند بر آمدن سرما و برف و یخ و تگرگ بوقت و قوت یافتن حال دهاقین و تاریکی هوا	دلیل بود بر سختی سرما و بسیاری ابر و باران و استقامت حال اجلا و دهاقین و خیر و سعادت اندر کار مردم عوام و بسیاری فواید ارباب ضیاع	دلالت کند بر قوت حال مشایخ و دهاقین و میل هوا برطوبت و سختی سرما و تاریکی هوا
دلالت کند بر سختی سرما و کدورت هوا و حال کوه پایها و اهل [illegible] و [illegible] و سرما زیان کار	دلالت کند بر فساد کشتیها و قوی هوا و حرب و فتنه و ضعیف حال پیران	دلالت کند بر غرق شدن کشتیها و فساد حال ملاحان و تجار و توسط احوال حاکمان و قاضیان و فقها
دلالت کند بر غوغا و فتنه و حرب و تباهی حال عالم و عالمیان و غلبه [illegible] و گرانی نرخها	دلالت کند بر بدی حال مشایخ و دهاقین و معماران و خلاف بنایان و [illegible] در میان خلایق و شر و فساد و کینه و گرانی نرخها و جستن بادهای سخت و پیدا شدن عجایبها	دلالت کند بر تاریک شدن هوا و آمدن باران و نم و نقصان آبها در چشمها و مضرت میان عوام از آبها و گرانی نرخها
دلالت کند بر فساد احوال بیکان و جاسوسان و رسولان و وکیلان و عمال و متصرفان و بار خولت بسیار افزون از طاقت مردم	دلالت کند بر قوت احوال زنان و خوبی کار مردمان و استقامت احوال دهاقین و بزرگان و اهل روستا	دلالت کند بر تباهی احوال دریا و فساد کشتیها و تباهی جانوران آبی و بدی پدید آمدن عدل و انصاف میان اهل صلاح و بسیاری فواید و قوت احوال بازاریان

جدول اتصالات قمر بزحل در میزان و عقرب و قوس بعد از اجتماع و استقبال

المیزان	العقرب	القوس
دلیل بود بر سرد شدن هوا و تیرگی و گرانی نرخها و فرو بستگی کار عامه و نشاط مردمان	دلیل بود بر میل هوا بسردی و آمدن برف و باران و سردی هوا	دلیل بود بر تباهی حال فقها و قضاة و ائمه و بزرگان و اشراف و تاریکی هوا و هلاک دهقانان بزرگ و فساد حال مردمان
دلیل بود بر استقامت احوال مشایخ و دهاقین و تاریکی و عجایبها پیدا شدن اندر هوا و جستن بادهای سخت	دلیل بود بر نشاط حال مشایخ و دهاقین و میل هوا بتری و سردی و پیدا شدن نم و ژاله و باران	دلیل کند بر نیکویی حال این طایفه و سرد شدن هوا و جستن بادهای خنک و نقصان آبها
دلیل بود بر گرانی نرخها و استقامت حال مشایخ و دهاقین و نیکویی یافتن در کارها و قوت احوال بزرگان	دلیل بود بر قوت حال مشایخ و دهاقین و نم و سردی هوا و موافقت میان خداوندان سلاح	دلالت کند بر تاریک شدن هوا و بسیاری مشورت و تدبیرها و نیکویی حال مشایخ و دهاقین و کشاورزان
دلیل بود بر مخالفت و عداوت میان مردم ملوک و اشراف و جستن بادهای خنک و مایل بودن هوا بتیرگی و تاریکی و پدید آمدن عجایبها اندر هوا	دلیل بود بر مخالفت میان مشایخ و دهاقین و عمال و متصرفان و بدی حال کشتها و عمارتها و گرانی نرخها	دلالت کند بر دلمشغولی و دلتنگی و مخالفت میان مردمان و بعضی از اجلاء و خداوندان سلاح و پیدا شدن فتنه و حرب میان اهل سلاح
دلیل بود بر تباهی حال بزرگان و پیدا شدن عداوت میان مردمان و سردی و شدت و تاریکی و توسط احوال عوام و گرانی نرخها و مجادله میان عوام و کساد بازارها	دلیل بود بر تباهی حال مشایخ و اجلاء و اشراف و گرانی نرخها و خشکی هوا و سردی و یخ و برف و بسیاری فساد و فتنه میان عوام	دلالت کند بر بدی حال دبیران و فوت شدن بزرگی از اجلاء اهل قلم و بسیاری مناظره و مجادله در بازارها و بدی احوال و سختی سرما و گرانی نرخها و توسط احوال ملوک
دلیل بود بر فساد احوال عوام و زنان و اهل طرب	دلیل بود بر فساد احوال هوا و غلبهٔ اهل شر و فساد و تباهی راهها و جود دزدان و زیان ملاحان	دلالت کند بر غرق شدن کشتیها و هلاک شدن مردمان و زیان ملاحان و تجار

جدول اتصالات قمر بمریخ در بروج بعد از اجتماع و استقبال

الحمل	الثور	الجوزا
دلالت کند بر مخالفت میان اهل سلاح و خداوندان لشکر و گرم شدن هوا و قوت حال عسسان و دزدان	دلالت کند بر جنبش لشکرها و گرد و غبار بناحیت جنوب و تنگدلی عامه و ضعف حال اهل سلاح و بسیاری جدال و خصومتها	دلالت کند بر بسیاری فتنه و تشویش و خون ریختن و رفتن سموم و گرد و خاک در هوا و خصومت در میان مردم و سرخیها اندر هوا
دلالت کند بر قوت حال لشکریان و جمع شدن لشکرها و صید و شکار کردن و تیر انداختن و پدید آمدن خبرهای اراجیف	دلالت کند بر نیکویی حال اهل سلاح و نواخت یافتن از عمال سپاه و موافقت و مواصلت میان آهنگران و قصابان و بسیاری رعد و برق و باران و ارزانی نرخها	دلالت کند بر شادمانه بودن اهل سلاح و موافقت با بیطاران و دلالان و قوت اهل سازندگان سلاح و توسط احوال سرهنگان و لشکریان و مخالفت با ملوک
دلالت کند بر ظفر یافتن ملوک بر دشمنان و نیکویی حال اهل سلاح و حرارت اندر هوا و فتنه و تشویش و بسیاری جرمها و تعدی الدم و مخالفت اندر مذاهب	دلالت کند بر موافقت و مصادقت میان دهاقین و امرا و بد دل بودن از این طایفه و خونهای ناپسندیده و قوت اهل شر و فساد و غلبهٔ دزدان و راهداران	دلالت کند بر میانه بودن حال عامه و سعادت حال لشکریان و ظفر یافتن سلطان بر دشمنان اندر همه حالها و فساد احوال اهل باطن
دلالت کند بر ریختن خونها و اضطراب و تشویش و مخالفت میان خداوندان سلاح و غلبه و غوغا و حرکت لشکریان	دلالت کند بر حیرات امرای لشکر و مشغولی بزرگان و جنگها و گفتار زشت میان زنان و شوهران و غلبهٔ دزدان و راهزنان و فتنه و تشویش	دلالت کند بر غم و اندوه در خداوندان سلاح و گوه کنان و اهل کیمیا و اخبار اراجیف و باد و خاک و خون ریختن بسیار و حربها و جنگها و عداوت میان مردم عام و اجلاء از جهت مذاهب
دلالت کند بر ریختن خونها بناحق و پیدا شدن فساد در عامه مردم و بسیاری رعد و برق و سوختن منزلها و پدید آمدن سرخیها در هوا و ارزانی نرخها و فزع در عامه	دلالت کند بر لواطه زنان و حرب و منازعت در میان مردم و رنجه گشتن و رنجاندن خلایق و بیرون آمدن دشمن از سوی جنوب و بسیاری مخالف	دلالت کند بر میانه بودن حال دبیران و بسیاری فتنه و منازعت در میان خلایق و منقرفات احوال و خصومتها بسیار
دلالت کند بر توسط احوال ملوک و اشراف و سعادت در کارها بعضی از بزرگان و خداوندان سلاح	دلالت کند بر فساد احوال و تحیر مردم و کم شدن لهو و طرب و قوت احوال منازعان و بسیاری فواید ایشان و میل هوا بخوشی و اعتدال و ارزانی نرخها	دلالت کند بر توسط احوال مردمان و میل هوا بتری و جستن بادها و پدید آمدن تاریکی

جدول اتصالات قمر بمریخ در بروج بعد از اجتماع و استقبال

السرطان	الاسد	السنبله
دلالت کند بر بسیاری فتنه و تشویش و خون ریختن بدان ناحیت که قران میکند و پریشانی مردم از شهرها و عقوق یافتن اهل فساد	دلالت کند بر جستن بادهای گرم و بسیاری ظلم و فساد در عالم و افتادن حریق و هجوم در نواحی	دلالت کند بر بسیاری حرب و فتنه و خصومت و منازعت میان عامه مردم و فساد راهها
دلالت کند بر نا ایمنی راهها و سعادت یافتن خداوندان سلاح و خریدن آلات حرب و حرکت لشکرها و استقامت احوال ملوک	دلالت کند بر قوت حال اهل سلاح و خشکی هوا و جستن بادهای گرم و رسیدن غنائمها از ملوک و میل هوا بگرمی و ارزانی نرخها و سعادت در کار مردم عامه	دلالت کند بر قوت حال اهل سلاح و مایل بودن هوا بگرمی و نواخت یافتن امرای بزرگ و فساد راهها و نکبت رسیدن باهل شر و فساد و نیکویی احوال عوام
دلالت کند بر نیکویی حال لشکر و اصحاب سلاح و حرکت لشکرها باطراف و فساد احوال اهل علم و علمای ارباب سلاح و فساد حال عامه مردم	دلالت کند بر قوت حال خداوندان سلاح و سعادت حال ملوک و عرض کردن لشکرها و گرمی هوا	دلالت کند بر قوت حال اهل سلاح و حرکت لشکر بدان ناحیت و قیمت گرفتن آب و آلات حرب و استقامت احوال ملوک و سلامتی مردم عامه
دلالت کند بر پیدا شدن منازعت و خصومت میان اهل سلاح و غلبهٔ دزدان و راهداران و سرخی و علامتها در هوا و زیادت شدن شر و فساد و میل هوا بخوشی	دلالت کند بر خشم ملوک بر عاملان و زیردستان و خرابی در شهرها و کردن و سوختن و فتنه و حرب و تشویش و میل هوا بگرمی و خشکی	دلالت کند بر رفتن آتشها در هوا و سوختن بعض از منزلها و ریختن خون بناحق و بسیاری فتنها در شهرهایی که منسوب بود بسنبله
دلالت کند بر حرارت هوا و خصومت میان لشکرها و فساد حال هوا و بد بودن حال عامه و مکر و غدر و حیله و فساد اندر عالم خاصه در ناحیت بلخ و مرو	دلالت کند بر فساد و پیدا شدن دزدانها و میل هوا بگرمی و حرکت لشکرها و گرانی نرخها و فقر احوال خداوندان سلاح	دلالت کند بر فساد حال لشکر و امرا از لشکر و جدال و حرب و ریختن خون و غارت و تاراج و بسیاری خصومت میان عوام
دلالت کند بر حزن و سعادت در جملهٔ عالم و قوت احوال بازاریان و اهل صناعت و محترفان و کثرت حوایج	دلالت کند بر خشم گرفتن ملوک بر گروهی و ظلمت در هوا و جستن بادهای سرد و بسیاری گرد و خاک	دلالت کند بر فساد چهارپایان چون گاو و گوسفند

جدول اتصالات قمر بزهره در بروج بعد از اجتماع و استقبال

الحمل	الثور	الجوزا
دلالت کند بر بسیاری لهو و طرب و نشاط و عشرت و سور و مهمانی و نکاح در میان مردم و بکار داشتن عطرها و پوشیدن لباسها	دلالت کند بر بسیاری شادی و نشاط و طرب و فارغ دلی بودن خاص و عام و زیارت بودن نکاحها و صلتها و ارزانی طعام	دلالت کند بر قوت حال دبیران و منجمان و محاسبان و جستن بادهای شمالی و صلاح حال بازرگانان
دلالت کند بر سرد شدن هوا و جستن بادها و قوت حال جوانان و اصحاب طرب و نیکویی حال طفلان و فساد احوال زنان و مخالفت ایشان	دلالت کند بر نیکویی حال زنان و خادمان و خداوندان لهو و طرب و میل مردم بخوردن و ساختن بناها	دلالت کند بر نیکویی حال غلامان و نقاشان و نحاسان و دلالان و بسیاری آب چشمها و مشغول بودن مردم بلهو و طرب و استقامت احوال ایشان
دلالت کند بر بسیاری نشاط و عشق در میان مردمان و طلب کردن طربها و قوت زنان حامله و رسیدن خبرهای شادی کننده	دلالت کند بر بسیاری شادی و لهو و عشرت و سعادت حال جوانان و اهل طرب و زیادت بودن باران و آبها و فرح ملاحان و رسیدن اخبار خوش	دلیل بود بر صلح بودن مردم بنشاط و شادی و عشرت و نقصان هوا و جستن بادهای مخالف و قوت خداوندان ملاهی
دلالت کند بر صلح بودن مردمان بفساد و کارهای ناشایست و لواطه و زنا و منازعت میان زنان و شوهران و دوستان و یاران	دلالت کند بر فساد حال جوانان و صلح بودن مردم بزراعت و بسیاری خیر و صلاح و برکت در کارها و قوت یافتن ملاحان	دلالت کند بر بسیاری فساد در میان زنان و مردان و خصومت میان بازرگانان و شرکا و میل هوا بتری و بسیاری باران و زیادتی آب چشمها و ارزانی نرخها
دلالت کند بر فساد احوال زنان و جدایی میان ایشان و شوهران و مناظره و مجادله در میان مردمان و صلاح حال [illegible]	دلالت کند بر فساد حال زنان و اهل طرب و سپاه کم فایده یافتن از مردمان و در ماندن زنان بدست شوهران و فسخ نکاحها	دلالت کند بر مخالفت و منازعت میان ازواج و شرکا و تاخیر افتادن در کارها و مردمان و نشاط و سرور عوام
دلالت کند بر توسط احوال ملوک و اشراف و سعادت اندر کارها بهری از بزرگان و خداوندان سلاح	دلالت کند بر فساد احوال و تحیر مردم و کم شدن لهو و طرب و قوت احوال منازعان و بسیاری فواید ایشان و میل هوا بخوشی و اعتدال	دلالت کند بر توسط احوال مردمان و میل هوا بتری و جستن بادها و پدید آمدن تاریکی در هوا

جدول اتصالات قمر بزهره در بروج بعد از اجتماع واستقبال

نمره

السرطان	الاسد	السنبله
دلالت کند بر قوت ... حال زنان و رسولان و شراب داران و سعادت حال اطفال و خوش بودن هوا و آمدن نم و ارزانی جواهر	دلالت کند بر قوت حال خاتونان و اهل طرب و صلح بودن ملوک و ازدیاد بهجت و شادمانی و خلاف میان ازواج و شرکا	دلالت کند بر حیات بودن احوال زنان و غمگین بودن کودکان و کدورت هوا و سودها و توسط احوال اشراف
دلالت کند بر نیکویی حال [illegible] و بناها و اعتدال هوا و آمدن بارانها با منفعت و ارزانی دخلها و نزهتها و نیکویی احوال دبیران و سلامتی کودکان	دلالت کند بر روا شدن حاجتها و برآمدن کارها و نیکویی حال اهل طرب و سعادت یافتن ملوک از جهت پادشاهان و قوت حال [illegible]	دلالت کند بر آمدن برف و باران و رغبت مردم بخوردن شرابها و مباشرت و فسق و فجور و تغییر هوا ببرودت و تری
دلالت کند بر پیدا شدن [illegible] و زیادتی توالد و تناسل و حصول سعادتها در حال حیوانات و جانوران و نیکویی و استقامت احوال بزرگان و دبیران	دلالت کند بر سعادت حال اجلا و اصحاب دولت و قوت حال پادشاهان و خریدن جامهها قیمتی و صافی بودن هوا و نیکویی احوال بزرگان	دلالت کند بر سعادت بودن حال زنان و کنیزکان و سرد شدن هوا بر جهتی که عطارد نظر داده
دلالت کند بر تلخی و شوری و منازعت و طلاق میان ازواج و منازعت میان شرکا و عشاق‌ها آشکارا کردن و [illegible] دروغ میان ملوک [illegible]	دلالت کند بر عداوت و خصومت ازواج و نکبت خواتین و [illegible] بودن مردم بزنا و لواط و [illegible] و بیکاری و خشکی هوا و هنگام خرابی خاندانهای قدیم	دلالت کند بر جستن بادهای خنک و مخالفت میان زنان و شوهران و ارزانی میوهها و تغییر احوال اهل طرب
دلالت کند بر فساد زنان حامله و بیمار شدن و ضعیف شدن کودکان و بر فساد مردی بزرگ و جستن بادهای سرد	دلالت کند بر پیدا شدن مخالفان در ملکها و پیدا [illegible] خلط بودن امرا و سلاطین و جدا کردن بزرگان از زنان و توسط احوال ایشان و بسیاری نشاط و طرب مردم عامه	دلالت کند بر تاریک شدن هوا و بسیار جستن بخارهای سرد و پیدا شدن فساد و فسق زنان در میان عامه مردم عوام و [illegible] سیاه
دلالت کند بر خیر و صلاح و سعادت اندر جمله عالم و قوت احوال بازاریان و اهل صناعت و صیرفیان و کثرت فواید	دلالت کند بر خشم کردن ملوک بر گروهی و ظلمت در هوا و جستن بادهای سرد و بسیاری گرد و خاک	دلالت کند بر فساد چهارپایان [illegible]

۱۶۱

جدول اتصالات قمر بزهره در بروج بعد از اجتماع واستقبال

نمره

الميزان	العقرب	القوس
دلالت کند بر ابرها و تاریکی در هوا و بارانها و نم و میغ و رعد و برق و نیکویی احوال اهل لهو و طرب	دلالت کند بر سردی هوا و ابرها و کدورت و ریح [illegible] و زیادتی در تناسل در میان مردم و صلح بودن مردم [illegible]	دلالت کند بر قوت حال اهل طرب و صلاح و [illegible] و عروسی [illegible] و زینتها و عطر و جواهر و صافی بودن هوا
دلالت کند بر پیوستن مردمان و نشاط و عشرت و صلاح حال زنان و موافقت اصحاب طرب و رغبت مردم بمیراث و سعادت حال اجلا	دلالت کند بر فسق و فجور و دروغ و تیرگی هوا و [illegible] و غبار و میغ و بسیاری نشاط و عشرت در میان عامه مردم	دلالت کند بر تاریکی هوا و آمدن باران و بد آمدن خیر و سعادت در کارها و قوت حال مطربان و اصحاب ملاهی و شادی و لهو
دلالت کند بر قوت اهل طرب و نشاط [illegible] بودن عامه مردم و رغبت مردم بتدبیر و مشورت در کارها و عادت کردن [illegible] و خیر و برکت	دلالت کند بر قوت [illegible] ملازم سعادت و صلاح عامه رعایا بودن [illegible] و زیادتی آب چشمهها و کاریزها و خیر و برکت	دلیل باشد بر تغییر هوا و ظلمت و تاریکی [illegible] و سعادت حال شریفان و بزرگان و بدی حال بعضی و قیمت جوهرها و زینتها و [illegible]
دلالت کند بر عداوت و خصومت میان ازواج و شرکا و فروبستگی کارهای مردم و تیرگی هوا و توسط حال اهل طرب	دلالت کند بر تباهی حال زنان و اهل طرب و مخالفت میان این گروه و بدی حال ازواج و فساد احوال زنان [illegible] جمعیتی ایشان	دلالت کند بر مخالفت میان ازواج و ملول طبع بودن علما و [illegible] افتادن این طایفه در [illegible] و پریشانی حال عامه و مناظره میان اهل علم و حکما
دلالت کند بر ظاهر شدن خصومتها میان مردمان و [illegible] جوانان و اهل طرب و فساد حال [illegible] و ناجمعیتی میان زنان و شوهران	دلالت کند بر ابر و ریح سخت بر زنان و کودکان و دشوار شدن کارها و حیرت در کارها	دلالت کند بر بدی حال اشراف و بزرگان و ظاهر شدن خصومات در میان مردم و آمدن [illegible] و تاریکی هوا و هلاک شدن مردی بزرگ از عمال و متصرفان
دلالت کند بر فساد احوال عوام و زنان و اهل طرب	دلالت کند بر فساد احوال هوا و غلبه اهل شر و فساد و تباهی راهها و جور در جان و زیان مسافران	دلالت کند بر غرق شدن کشتیها و هلاک شدن [illegible]

جدول اتصالات قمر بزهره در بروج بعد از اجتماع واستقبال

نمره

الجدی	الدلو	الحوت
دلالت کند بر مایل بودن هوا بتری و سردی و بسیار آمدن بارانها و برف و جستن بادهای سرد	دلالت کند بر پیوستن مردم بشادی و عشرت و رفتن بادهای خوش و رسیدن خبرهای خوش و موافقت میان ازواج	دلالت کند بر قوت حال جوانان و اهل طرب و صالحان و نیکویی حال اطفال و میل هوا بتری و شاد شدن عامه خلق
دلالت کند بر مایل [illegible] میغ و جستن بادهای خنک و آمدن بارانها و گرانی در کارهای عامه مردم	دلالت کند بر بسیار آمدن بارانها و ابرها و بادها و سعادت حال عامه مردم و میل اوردن ملکان و جشنها ساختن ملکان و شادی در میان عوام و ارزانی متاعها	دلالت کند بر قوت حال اهل دریا [illegible] و کشتی بانان و سفرها و میل مردم به شهوتها و زیادتی توالد و تناسل و قوت احوال اهل طرب و بسیاری نشاط و شادی در میان مردم
دلالت کند بر آمدن بارانها سودمند و میل هوا بتری و بد آمدن سرما و سعادت حال عامه مردم و بسیاری خیر و سعادت و برکت	دلالت کند بر شادی و نشاط در میان مردم و صلح بودن ملوک و مناکحت و قوت حال بازارها و جستن بادها و میل هوا بتری و پدید آمدن سعادت در کار مردم	دلالت کند بر قوت حال اهل طرب و [illegible] و سعادت حال [illegible] ارزانی و جستن بادهای سرد و میل هوا بتری
دلالت کند بر سخت شدن سرما و تباهی حال زنان و اهل عشرت و بسیاری فحش زنان میان مردم و میل هوا بتری و تاریکی و بسیاری بارانها	دلالت کند بر فساد احوال زنان و زیادتی شدن رعد و برق و خلل در بناهای قدیم و آمدن باران با فواید و بدی حال بستانها و کشتها و بادهای سرد و میل هوا بسردی	دلالت کند بر بسیاری [illegible] میان مردم و ظاهر شدن خصومتها و فرو ماندن در کارها و غلبه اوباشان و بسیاری غوغا و فرو بستگی کارهای اهل طرب
دلالت کند بر اندوه دهاقین و مردمان مزارع و بیع املاک و اسباب و [illegible] و حرکت زنان و فساد احوال اهل طرب و توسط احوال صناع	دلالت کند بر تباهی حال زنان و فساد هوا و خواری اهل طرب و خادمان و فرو بستگی کار عوام	دلالت کند بر بسیاری [illegible] در میان خلق و جستن بادها و آمدن باران و برف بهنگام و گرانی در کار [illegible] و دلتنگی صوفیان
دلالت کند بر فساد احوال ملکان و جاسوسان و رسولان و وکیلان و عمال و متصرفان و بار خواست بسیار	دلالت کند بر قوت احوال زنان و خوبی کار مطربان و استقامت احوال [illegible] و بزرگان و اهل [illegible]	دلالت کند بر تباهی احوال دریا و فساد کشتیها و تباهی جانوران آبی و پدید آمدن عدل و انصاف میان اهل سلاح و بسیاری فواید و قوت اصحاب بازار

۱۶۲

جدول اتصالات قمر بعطارد در بروج بعد از اجتماع واستقبال

عطارد

[illegible]	[illegible]	[illegible]
دلالت کند بر قوت حال بازرگانان و خوبی احوال عام و اعتدال خبرهای خوش [illegible] و شادی افزاینده	دلالت کند بر جستن بادهای سخت و خبرهای دروغ و بر ضعف احوال زنان بزرگ و [illegible] اهل طرب	دلالت کند بر مخالفت مردمان و فساد احوال کودکان و خوشی هوا
دلالت کند بر کساد بازارها و خوشی هوا و حسن احوال اهل علم و ادب و دبیران و اهل حساب و عمال و جمعیت ایشان از ملوک	دلالت کند بر بادهای سخت و [illegible] و دروغ و فحش در میان خلق و تری و بسیاری شادی و سرور میان عوام الناس	دلالت کند بر قوت احوال اهل علم و دبیران و عمال و متصرفان و بازاریان و جمعیت حال ایشان
دلالت کند بر نیکویی احوال اشراف و بازرگانان و عوام الناس و جستن بادهای سخت	دلالت کند بر بادهای سخت زیان کار و قوت خداوندان لهو و طرب و خیر و سعادت مردم و [illegible]	دلالت کند بر قوت احوال اهل علم و دبیران و عمال و متصرفان و بازاریان
دلالت کند بر مخالفت میان وزرا و اشراف و نیکویی احوال شاعران و منجمان	دلالت کند بر فساد احوال بازرگانان و بازارها و زیانها و نقصان دیوانی از جهت خداوندان سلاح و مخالفت میان زنان و شوهران و فساد احوال زنان و خداوندان طرب	دلالت کند بر بسیاری [illegible] و جستن بادها و میل هوا ببردی و استقامت احوال اهل شر و فساد راهها و مخالفت میان بازرگانان و متصرفان و احوال ایشان
دلالت کند بر بسیاری خصومات و فساد احوال کودکان و کتاب و حکما و دبیران	دلالت کند بر مردی بزرگ از دبیران و نکبت متصرفان احوال از ملوک و فساد احوال کودکان و زنان و عیوب در کارها	دلالت کند بر بسیاری برف و جستن بادها و میل هوا ببردی و استقامت احوال اهل شر و فساد راهها و مخالفت میان بازرگانان و متصرفان احوال
دلالت کند بر فساد احوال عوام و زنان و اهل طرب	دلالت کند بر فساد احوال هوا و غلبه اهل شر و فساد و تباهی راهها و جور کردن و زیان مسافران	دلالت کند بر غرق شدن کشتیها و هلاک شدن [illegible] و زیان مسافران و تجار

باقی جدول اتصالات قمر بعطارد در بروج بعد از اجتماع و استقبال

عطارد

الجدی	الدلو	الحوت
دلالت کند بر سختی سرما و بسیاری یخ و گشاد بادها و جستن بادها سخت و تاریکی	دلالت کند بر جستن بادها و بسیاری برف و باران و گشاد بارانها	دلالت کند بر بسیاری سرما و باران و پیدا آمدن عدل و انصاف میان مردم و قوت احوال صنایع و بازارها
دلالت کند بر قوی هوا و جستن بادها و بسیاری بارانها و فساد احوال زنان و پیدا شدن فحش و فساد و قوت احوال وزرا و اشراف و اهل خیر و صلاح	دلالت کند بر قوت احوال دین داران و دبیران و خداوندان ضیاع و عقار	دلالت کند بر توسط احوال اهل علم و زیادتی در احوال دهاقین و سعادت اهل دانش
دلالت کند بر تیزی هوا و جستن بادها و بسیاری بارانها و فساد احوال زنان و پیدا شدن فحش و فساد و قوت احوال وزرا و اشراف و اهل خیر و صلاح	دلالت کند بر قوت احوال مردم متصرف و دهاقین و مشایخ و جستن بادهای سخت	دلالت کند بر توسط احوال اهل علم و زیادتی در احوال دهاقین و سعادت اهل دانش
دلالت کند بر بسیاری منازعت میان اهل علم و خداوندان سلاح و بسیاری جستن بادها و سرد و تاریکی هوا و تیزی سرما	دلالت کند بر بسیاری منازعت میان اهل علم و خداوندان سلاح و بسیار جستن بادها	دلالت کند بر هلاک مردی بزرگ از دبیران و توسط احوال عوام و نیکویی احوال صناع و فوجها
دلالت کند بر بسیاری مرگ زنان و فساد احوال دبیران و توسط حال عوام و صلاح هوا و ابر و گرانی نرخها	دلالت کند بر نقصان ابرها و جنبشها و قوت احوال دردان و زنان و سختی سرما	دلالت کند بر جستن بادها و باریدن برف و باران و مخالفت میان اهل علم و راستی میان ابنا زمان
دلالت کند بر فساد احوال پیکان و جاسوسان و رسولان و وکیلان و عمال و مصرعان و بازرگانان بسیار	دلالت کند بر احوال زنان و خوبی کار مردمان و استقامت احوال دهاقین و بوزکان و [illegible]	دلالت کند بر تباهی احوال دریا و فساد کشتیها و پدید آمدن عدل در میان اهل صلاح و بسیاری فواید و قوت احوال بازاریان

۱۴۷

در صورت طالع نظر کردم مولود اجتماعی و لیلی بود اول بقمر نگاه کردم یافتم
در برج ثور هشتم طالع چون این برج مونث بود شایسته بود بلاخلاف حجت
را و اگر بنسبه در سابع گیریم خود بلاخلاف هیلاج باشد هیلاج دوم
شمس او را یافتم در دلو پنجم طالع باتفاق هیلاج بود خاصه که برج مذکر است
سوم سهم سعادت او را یافتم در یازدهم طالع طالع او هم شایسته بود
مر هیلاجیت را چهارم درجه طالع پنجم جزو اجتماع یافتم در پنجم طالع
او نیز هیلاج بود بعضی جزو را بر درجه طالع مقدم دارند
عطیه معدل قمر صح مه اما دخیره عقارنه بر عطیه امعاک
انضدا سهم السعادت است زایل میکند ... مطلعا گفته اند که ... از معارف
بعضا عطیه زایل میکرداند اینجا الدرج محترق است عطیه معدل شمس
تما نام مع زیادتی ... و مشتری ... تدلیس بر عطیه امعاک
زایل میکند المقدار ده مع عطیه معدل شمس قنح ٧ کد اما اتصال
[illegible]
[illegible]

بنصبان قمر ما ٤

ذکر عودار اهل هند و اعمال و استخراج ان یعقوب بن اسحاق
کندی روایت کند از حکما هند که انتهار درجه قران ملت موافق درجه
مولود باشی یا درجه دیگر از اوتاد طالع یا درجه اثنا عشریه طالع یا وتدی دیگر
وازرسی عمل صعب باشد و تجدید ملتی شخصی موجود کرداند و اخلاق
و عادات او بدان شرع به پرورد در دنیا و دولت از اهل آن ملت بکیرد
ان شخص را با ان قران ملت مناسبتی تواند بود و از تاثیر فلکی موثری یابد
با اقتضاء آن تاثیر کند و حساب این چنان بود که سالها تامه شمسی معلوم کنند
و ماههای ان و سالها بدو اقع قسمت کنند لیکن بماند کنمان و انقراض از اول
سال هجرت تا سال مطلوب بر اول سنبله افزایند و هر ماهی به دو درجه و نیم گیرند
و هر یک روز را به دقیقه تا موضع تسییر معلوم کند بس بجهت این مقدمه روزهای تاریخ
از اول هجرت تا شب مطلوب که بود ٢٥٠٣٤٥ این مبلغ ایام را با ارباع
کردم اعنی در ٤ ضرب کردم امد حند بس ١٥٥١٥٨٥ ایام اعداد را
بود مبلغ ٦١ کم ١ قسمت کردم امد حند بس ٦٨٥ حاصل سالها
تا قمر شمسی باقی ماند ٧٩٥ این ارباعیت این مبلغ تا بوکم
قسمت کردم امد حند بس ١٩٩ این ایامست سالها تا مدرا

باقی ماند ا ایام را بر سی قسمت کردم را امد حند بس و ربک و این شش ماه
و چون روزها ... هر یک ماه را دو درجه و نیم گرفتیم و هر روزی را ربع دقیقه آمد حند بس
بوله این مبلغ را بر اول میزان افزودیم از برای آنکه انتهاء قران ملت
محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم در سال برج میزان رسیده است بس آمد میزان
بحند بس بوله بس خواستیم که معلوم کنیم که اثنا عشریه طالع و اوتاد هر یک در کدام
برج اند و چند درجه و دقیقه و این برج و اجزا تسییر قران ملت اسلام موافق
کدام اثنا عشریه افتاده است تا اگر بنده یک باشی بیک از این مواضع معلوم شود که درجه
طالع مبارک که تحمیل میکنیم بعنوان ... بس با سنجیدم اثنا عشریه او تا اگر
طالع مشغول گشتم و انچه که ... در این موضع ثبت کردم اثنا عشریه اوتاد طالع در ثور
بحند بس یح ح اثنا عشریه رابع در سنبله بحند بس یح ح اثنا عشریه سابع در عقرب
بحند بس یح ح اثنا عشریه عاشر در حوت یح ح جدی بس تسییر قران ملت در طالع
و نزدیک برج طالع معلوم شود که طالع مبارک بعون ... و الحمد لله علی حکمه و العلم عند الله

۱۶۶

[illegible]

۱۳۰۵

ولاد طالع مولود حاجی کیا

هو الکریم تعالی

ولادت [illegible] [illegible]

[illegible]

[illegible] [redacted] [illegible]

[illegible]

الحمد لله

در استخراج هیلاج و کدخداه وبیان عطایا و این مشتمل است بر مقدمه
و یک باب اما مقدمه هیچ شبهت نیست که شناختن احوال عمر عند الله
تعالی و تقدس است و اگر کسی را شمه معلوم گردد جز بوحی و الهام
نباشد اما بزرگان این فن شریف بتجربه و قیاس اصولی یاد کرده اند ۱۵۰
وحقیقت آن معنی هم بالهام معلوم شده است و آن اصول دو دلیلست
یکی هیلاج و دوم کدخداه و هیلاج دلیل روحست و کیفیت عمر و کدخداه
دلیل جسمیت و کمیت عمر و بعضی گفته اند که هیلاج دلیل بدنست و کدخداه
دلیل روح و واضح آنست که نظر موافقت هر دو و بودن هر یک بمواضع
نیکو دلیل بقا و سعادت شخص باشد اما بعضی حکما طبیعی گفته اند که عمر
مولود نسبت بمراتب تعلق دارد یعنی هم جزو عمر بدر و جزو قبیله و این
قاعده مقرر نیست چه ما بعکس این بسیار دیده ایم و هیلاجات پنج اند اول
شمس که نیر اعظم است و چشمه قوت حیوانی و مایه زندگانی است و دوم
قمر که نیر اصغر است و چشمه قوت طبیعی و مایه کون و فساد است سیم
و چهارم نتایج اجتماع و استقبال هر دو و آن جزو مقدم و سهم سعادتست پنجم درجه طالع

۱۶۷

که چون او حیت در بدن و در طالع لیلی قمر را بر شمس مقدم دارند و سهم را بر جزو
و باقی بر حال خود بود و مواضع هیلاجات آنچه متفق علیه است طالع و عاشر و حادی
عشر و نظایر این سه خانه است و آنچه مختلف فیه است نهم و هشتم است و نظیر
هر دو و آفتاب در نهم و قمر در سیم پسندیده تر باشد و درین خانها شرط کنند که
آفتاب در برج مذکر و قمر در برج مونث بود و بیشتر منجمان سهم و جزو را درین
چهار خانه هیلاج نهند و آنچه باتفاق نشاید دوازدهم است و نظیر او و کدخداه
صاحب حظی باشد در موضع هیلاج بشرط آنکه بهیلاج ناظر باشد و اگر بدو وجه نباشد
بهر جهت جایز باشد بشرط آنکه در حد اتصال باشد یا با او در درجات متساوی بود
یا در مطالع یا در طول النهار و اگر آفتاب یا قمر در خطوط خود باشند هم هیلاج باشند
و هم کدخداه و هیلاجات بسیار دلیل صلاح عمر است و هیلاج مقدم در قوت
مقدم دارند و همچنین کدخداه مقدم و تقدم کدخداه بکثرت شهادات باشد
و اگر هیلاج هیچ نبود و هیلاجیت درجه طالع باشد و کدخداه صاحب حد که کدخدایی را
نشاید و چون هیلاج و کدخداه معلوم شود اهل تحقیق اعتماد در معرفت
کمیت عمر بر تسییر هیلاج کنند و تسییر طالع و انتها آنجا باشد که بموضع قطع رسد

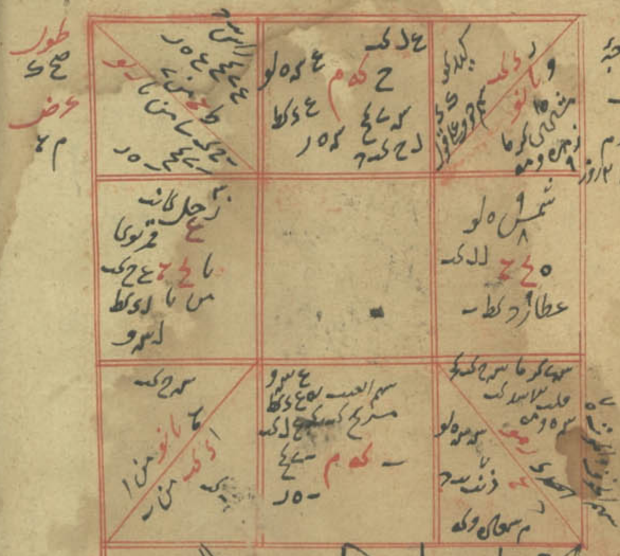
و جهه را اعتبار عطیت کنند و این چنان بود که اگر کدخداه اگر خانه وتد بود عطیه
کبری دهد و اگر خانه مایل الوتد بود عطیه وسطی دهد و اگر خانه زایل الوتد
بود عطیه صغری دهد و اگر میان دو خانه کلی تعدیل باید کردن و اگر سعدین
و نیرین و عطارد مسعود بنظر مودت بکدخداه نگرند از خانه وتد عطیه صغری
خود زیادت کنند بر عطیه کدخداه و اگر از خانه مایل الوتد نگرند ثلثان عطیه
صغری خود زیادت کنند و اگر از خانه زایل الوتد نگرند ثلث عطیه صغری
خود زیادت کنند و اگر از میان دو خانه نگرند هم تعدیل باید کرد و چون نحسین
و نیرین و عطارد منحوس بنظر عداوت بکدخداه نگرند بهمان نسبت از عطیه کدخداه
کم کنند و مسعود بنظر عداوت و منحوس بنظر مودت زیادت و کم کنند اما در افزاینده
در خوشی معیشت و بعضی در مایل الاوتاد زیادت و نقصان شهور کنند عدد
سنین صغری خود و در زایل الاوتاد هم بهمان عدد ولکن کواکبی که زیادت
می کنند اگر مسعود قوی حال باشند اولی آن باشد که عطیه صغری خود
و ثلثان و ثلث بموضع خود که اول گفتیم زیادت کنند و اگر بد حال باشند
شهور و ایام بحسب موضع زیادت کنند و کواکبی که نقصان می کنند اگر نحوس

و بد حال باشند عطیه صغری خود و ثلثان و ثلث صغری نسبت بموضع خود
دهند نقصان کنند و اگر مسعود و قوی حال باشند عوض ثلثان و ثلث و ماه
و روز بعد از چندین صغری خود کم کنند و راس در دوازده سال بیفزاید
و ذنب همین مقدار بکاهد و سهم سعادت سه سال بیفزاید و این همه
را بجا نهاده بود و چون عطیت معین شود رسیدن تسییر هیلاج بقواطع
در اواخر عطیت و انصاف و اثلاث و دو ثلث و ارباع آن قاطع تر
شمرند و قواطع را مراتب است اول مقارنه و مقابله و تربیعات نحسین
و عطارد منحوس و نیرین و مجامعه راس و ذنب و از ثوابت قلب الاسد
و قلب العقرب و عین الثور و منکب الفرس و راس الغول و بعد
از آن کواکب سحابی چون راس الجبار و تابع الشوله و معصم الثریا
و معلف و عین الرامی و بعد از آن باقی کواکب تالی مانند مرفق الثریا
و رکبة الرامی و مقدم الشرطین و شمالی راس الاسد و باقی کواکب که بر
طبیعت نحوس باشند و همچنین اواخر بروج و عارب و صاحبش و ثامن
و انتقال بحدود نحس خاصه که درجه غنی باشد که آن بدتر باشد و درجه هبوط
والسلام

به دست زخوی سرو قدش بوسن
گل از نبرد عارضش صبا را بختن
تا بنگرد چینی از هوای بت من
رخت صنمش کشد بر حد یمن

صاحبت [illegible] یکی
[illegible] بار بخواند
[illegible] سعی بعد [illegible] بار بخواند
[illegible] اللهم [illegible] بار بخواند [illegible]
[illegible] استغفر [illegible] و [illegible] کسی [illegible]
اول ساعت [illegible] بار بخواند [illegible]
و بعد از آن [illegible] علی بخواند و بر [illegible] کرد [illegible]
ام کسی که بر شش مقابل [illegible] نوشته [illegible]
در طرف دیگر [illegible] معلوم [illegible]

ولادت همایون در سمرقند در سال سیلان ییل روز پنجشنبه ۱۴ ربیع الاخر
۸۴۰ تاریخ ملکی ۳۹۹ مطالع بلد رقو ۱ ساعات یوم





ولادت حضرت در هراة شب جمعه ۵ ایلول تاریخ رومی ۱۷۵۸
۹۹ ۱۲ دی قدیم ۷۶۶ جلالی ۳۲۱



بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

در شناختن شانه گوسفندان همچنین گویند که هر که
خواهد که در شانه نگاه کند انچه نیک و از بد و کدخدای خویش و جنس و لشکر
سیاهها و لشکرها و نوع بادان و سرما و گرما و از همه دمه گوسفندان
و اب و زمین و از نیک و بد و خبرها بداند یک میش را بیاید کشتن چنانکه
ازو افزون باشد کاد و شانه دست چپ بیرون کند و در ان نگاه کردن
و نشانی هر چیزی بر شانه این جایگاه که نشت یاد کنیم ان بلندی که بر شانه
انرا سپیدی خوانند است اگر کسی خواهد از همه سو و دنان و مال خویش
نگاه کند اندر کوه باید نگریستن اگر بدانجایگاه لختی سیاه بیند دلیل بر
افزونی مال بود و خواسته و کدخدای اما اگر سیاهی و سپیدی بیند
امیخته بیند دلیل کند افزون شدن خواسته بود و اگر در پیش سیاهی سپیدی
بیند جدا انکه بیم ان باشد که زیان رسد هر که از همه دمه
گوسفند نگاه کند از کوه از ان سوی باید نگریستن که نیک نمایی
نبود و اگر اندر پس کوه سیاهی بیند دلیل مخاطره بود از

از بیم لشکر و از بیم باد و اندر تدبیر کو بختن باید کرد و اگر سیاهی بود جای بود
و از پی یکدیگر دلیل باشد و جای بودن دمه ایمنی زیادت بودن و اگر هم بدین جای که
علامت گوسفندان است لختی سپیدی بیند و از سپیدی چون باد شده باشد
ستدان دلیل مرگ ستوران بود و اگر سپیدی تهی و چنین باد شده باشد بر یک
جای بود دلیل درد شدن ستوران بود و اگر بر کوه تا بر ان کنار کوه سیاهی
بود دلیل افزون شدن گوسفندان چون خواوند مال را و اگر بر بن جای بجای
سیاهی سپیدی بود دلیل نقصان ستور و گوسفند بود و اگر کناره شانه بود
دلیل بر لاغری گوسفند بود اگر در میانه شانه انجا که مغاک است سیاه بود دلیل
بر ابادانی کدخدای خانه بود و شادی و اگر همین جایگاه سبز گونه بود و تفته بود
دلیل ویران خانه و کدخدا و سوزش بود و اگر در ان جای که خانه است
چون نگری سوراخ بینی سوال دزد دلیل و بر از خانه کدخدا و سوزش
بود و اگر هم در ان جایگه خانه است چون بنگری سوراخ بینی چون سوراخ
سوال دزد دلیل کند که از مهمان خانه نزد راه بود اگر بر کرانه شانه
انجا سطر بود نه از سوی کوه سوی کنار سبز سوراخ بود هر چند
سوزن دلیل باشد که از اهل ان کس کسی بمیرد و اگر بر سر شانه

صورت زایچه طالع سال عالم بتاریخ ... بساعت یازدهم از روز پنجشنبه شانزدهم ذوالقعده موافق بانهم تیرماه قدیم لسنه ۷۸۰ یزدجردی استخراج طالع سال بوجه غریب که بتحقیق اقرب است تمام جیب قوس ... جیب قوس ... مسطح تمام قوس در مبدا اعداد ... این را بر قوس قانون که بود ... قسمت کردیم و خارج را که بود ... بر ربع دور افزودیم حاصل آمد مطالع طالع بتحقیق

انجایکاه که خواهند ... طالع سال بافق مراة ... عاشر ... سوی کوه باشد تقویم شمس نصف النهار ... نصف النهار لحظه سیاهی بود دلیل ... زحل ... مشتری ... مریخ ... عطارد ... راس ... سلامتی کاروان

باشد و هم بدین جایگاه سپیدی بیند دلیل آن بود که اندر کاروان آشوب افتاده بود و اگر کنار ... نشانه سیاه بود دلیل کند که کاروان نزدیک شهر رسیده باشد و اگر سیاهی ... کنار ... نشانه در آمده باشد و اندر نشانه ... کند دلیل جنبش لشکر بود بدان شهر و اگر سپیدی در انگشت بیش نباشد دلیل بر سلامتی و آرام لشکر و ایمنی بود و اگر هم بدین جای سیاهی سرخی بود دلیل تنگی باشد بدان شهر و

۱۷۲

صورت طالع سلطان محمود غزنوی که ولادت او در ... در شهر غزنی روز ... خرداد ماه سال ... سیصد و سی ... یزدجردی و صورت طالع او چنانکه ... رسید ... یعنی برج سرطان چهار درجه و کیمیری ... تا ملک روم بنود ... ... بیان است که جزو عاشر را ... درجه عطارد کرد ...



... مطالع ... الـمستقیم ... ایضا ... در مطالع ...

قوس که برج سرطان ... درجه ... بیرون آمد طالع بتحقیق او و آن موضع ... بود و آفتاب در ... است و باقی کواکب ...

پیدا است در صورت طالع جمع ... از سعادات ممکن نبود ... جمع ... و آن ... نیست در ... درجه طالع و مشتری در وتد عاشر ... بود ... تمام و قمر ... بقبول تام و بود عطارد در ... و زهره ... آفتاب در این صورت طالع بدین که ... از محالات ... بلاد ... و بلاد ... مسلم ... فتح ... او ... پس از وقت ... او ... رسید ... در ... طالع او ... و ... این دلیل سعادت عظیم ... طالع ... مشتری ... رسید ... سعادت ... نماید ... که مشتری بدرجه طالع رسید ... شهرهای ... فتح ... هندوستان ... اقلیم ... و مال و ... جمع کرد ... طالع ... رسید ... ازروا ... بعد ...

والله اعلم



۱۷۳

بسم الله الرحمن الرحیم

بحر هزج سالم مثمن

هزج را گر تمام ارکان همی خواهی از این مگذر — بگیر این بیت را یاد و بکن این قطعه را از بر

مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن — ز بی باقر بز دانی ز می خور ملا بیغم

بحر هزج مسدس

چو از بهر هزج خرم شود دل — شود آسایش دلها بحاصل

مفاعیلن مفاعیلن فعولن — چنین تقطیع گردش مرد کامل

بحر هزج مکفوف

چو مکفوف شود رکن هزج یار دل افروز — بدین طرز بود بیت که گفتیم بیاموز

مفاعیل مفاعیل مفاعیل مفاعیل — خوشت باد همه عیش و بهشت باد همه روز

بحر هزج اخرب

وزن هزج اخرب وزینت هنر — چندانکه بخوانیش بود خوشتر و بهتر

مفعول مفاعیل مفاعیل فعولن — ای رایت اقبال ز رای تو مظفر

بحر هزج اخرب مسدس

در بحر هزج مساز تا خبر — خالی ز شمار آخرش گیر

مفعول مفاعیلن مفاعیل — ای پاک دل خجسته تدبیر

بحر هزج وزن رباعی

در بحر هزج زحاف بسیار آید — این وزن همه ترانه را کار آید

[illegible] مفاعیلن مفاعیلن فع — تقطیع وی این چنین پدیدار آید

باب — رمل مثمن مقصور العروض والضرب — [illegible] اشتیاق

خوشترست از بحرها بحر رمل بر اتفاق — ملس [illegible] طبعها را سوی نظمش [illegible]

فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات — ای بتو آراسته صدر خراسان و عراق

۴۴

اتفاق افتاد ولادت با سعادت [redacted]

در شب جمعه هفتم جمادی الآخر سنه ۸۶۲ هجریه نبویه موافق با شب [illegible]

[illegible] رومی مصادف با اول شهر یور ماه قدیم سنه ۸۲۷ یزدجردی شهریار

مطابق با یازدهم اردیبهشت ماه جلالی سال بر ۳۸۵ از زمان سلطان

جلال الدین ملکشاه [illegible] و قت چنین یافت که گذشته بود از شب مذکور

دو ساعت و نیم الدایر [illegible] مطالع شمس وقت ولادت [illegible] مطالع [illegible]

[illegible] مطالع طالع [illegible] الطالع [illegible] العاشره [illegible]

برنشسته سکینه بر تو نوشته خط

تا از زمین بیچاره ترا یاد آید

[illegible]

۱۴۹۷

[illegible]

اوراق این [illegible] دو ماه از [illegible]

هست در برج [illegible] سعد اکبر مستدام

[illegible] مقام

سال گردون [illegible]

[illegible] و اوانیست از حکم احد [illegible]

هست کیوان از بهر برجی و طن جمعه

ای فیلسوف [illegible]

[illegible]

آنچه فقیر از کتب همراه آورده‌ام بدین موجب

صحیفه عدد	کتاب شکل دو عدد	دعای سفر با صحیفه یکجلد	کتاب خطبه عدد	سوره [illegible] یکجلد
[illegible]	[illegible] یکجلد با شرح	کتاب هدایة یکجلد	یکجلد از اعمال عربیه	کتاب بحار الانوار یکجلد
تهذیب الاصول یکجلد	یکجلد از کتاب قصص	نقل یکجلد	اصول فقه عدد	کتاب لیلی و مجنون عدد
کتاب نحو [illegible] عدد	کتاب [illegible] از آقا بابا عدد	[illegible]	[illegible]	کتاب [illegible] عدد
کتاب حدیث مجموعه یکجلد	[illegible] عدد	بیاض [illegible] یکجلد	[illegible] یکجلد	شرح [illegible] یکجلد